مجموعه‌ای در اندیشهٔ راهبردی



دویست نظریهٔ برتر در امور امنیت ملی

از سون تزو تا رقابت قدرت‌های بزرگ در سدهٔ بیست‌ویکم

با سنجش انطباق هر نظریه با نظم کنونی جهان

ابراهیم روشندل

۱۴۰۵

پیشگفتار

در سال‌هایی که در دستگاه دیپلماسی و در کنار میز تصمیم‌گیری سیاست خارجی کار می‌کردم، یک حقیقت بارها خود را به من نشان داد: بیشتر شکست‌های راهبردی دولت‌ها نه از کمبود منابع یا نبود فرصت، بلکه از فقر مفهومی تصمیم‌گیران برمی‌خیزد. سیاستمداری که معنای دقیق بازدارندگی، معمای امنیت، موازنهٔ تهدید یا منطق تشدید را نمی‌شناسد، ناگزیر با واکنش، شعار و غریزه تصمیم می‌گیرد؛ و هزینهٔ چنین تصمیم‌هایی را نه خود او، که ملتی می‌پردازد که سرنوشتش به دست او سپرده شده است.

ایران امروز گواه زندهٔ این حقیقت است. جمهوری اسلامی بیش از چهار دهه امنیت ملی را با ایدئولوژی، صدور انقلاب، شبکه‌های نیابتی و سرکوب داخلی تعریف کرد. حاصل این راهبرد، کشوری است که در محاصرهٔ تحریم، انزوای دیپلماتیک و بی‌اعتمادی همسایگان گرفتار آمده است؛ «عمق راهبردی» ادعایی آن با فروپاشی حکومت اسد و ضربه‌های سنگین به حزب‌الله فرو ریخته؛ رویارویی‌های مستقیم نظامی با اسرائیل در سال ۱۴۰۳ و سپس جنگ خرداد ۱۴۰۴، که با حملهٔ آمریکا به تأسیسات هسته‌ای فردو، نطنز و اصفهان به اوج رسید، شکنندگی بازدارندگی آن را آشکار کرده؛ بازگشت تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل در شهریور ۱۴۰۴ حلقهٔ انزوا را تنگ‌تر کرده؛ و شکاف میان حکومت و جامعه به عمیق‌ترین حد خود در تاریخ معاصر رسیده است. نظامی که امنیت خود را بر دشمن‌سازی بنا کند، سرانجام ملت خود را ناامن‌تر از همیشه بر جای می‌گذارد.

پرسش بنیادین برای هر ایرانی که به آینده می‌اندیشد این است: ایران فردا امنیت خود را چگونه تعریف و تأمین خواهد کرد؟ پاسخ این پرسش را نمی‌توان به لحظهٔ گذار موکول کرد. تجربهٔ گذارهای سیاسی، از اروپای شرقی تا جهان عرب، نشان می‌دهد نخبگانی که پیش از فروپاشی نظم کهنه چارچوب فکری نظم جدید را نساخته باشند، در روز موعود یا میدان را به نیروهای سازمان‌یافتهٔ غیردموکراتیک می‌بازند یا در دام آزمون و خطای پرهزینه می‌افتند. امنیت ملی نخستین حوزه‌ای است که خلأ در آن نه فرصت، بلکه فاجعه می‌آفریند.

این کتاب با همین نگاه نوشته شده است. دویست نظریهٔ تأثیرگذار در امور امنیت ملی، از سون تزو و توسیدید تا نظریه‌پردازان جنگ ترکیبی، امنیت سایبری و رقابت قدرت‌های بزرگ در سدهٔ بیست‌ویکم، در این مجلد گرد آمده‌اند. اما این مجموعه فهرستی دانشگاهی نیست؛ جعبه‌ابزاری راهبردی است برای سیاست‌گذاران، دیپلمات‌ها، فرماندهان، تحلیلگران و نخبگانی که مسئولیت بازسازی دولت و طراحی دکترین امنیتی ایران آینده را بر عهده خواهند گرفت. ادبیات امنیتی جهان در زبان فارسی پراکنده، ناقص و اغلب در خدمت روایت رسمی مانده است؛ این کتاب این خلأ را با مجموعه‌ای منسجم، مستقل و کاربردی پر می‌کند.

ویژگی متمایز این مجموعه، بند پایانی هر مدخل است که نظریه را با نظم کنونی جهان می‌سنجد و داوری صریحی دربارهٔ کارآمدی آن ارائه می‌کند. این بندها نه با نگاه یک ناظر دانشگاهی، بلکه با پرسش همیشگی یک دولتمرد نوشته شده‌اند: این نظریه امروز در اتاق تصمیم‌گیری به چه کار می‌آید؟ در بسیاری از مدخل‌ها، پیامدهای نظریه برای ایران، هم برای فهم رفتار جمهوری اسلامی و هم برای طراحی سیاست امنیتی ایران آینده، به‌صراحت بیان شده است.

اگر بخواهم عصارهٔ این دویست نظریه را در چند جمله بیان کنم، سه درس را برجسته می‌کنم. نخست، امنیت پایدار محصول مشروعیت است؛ دولتی که با ملت خود در جنگ باشد، در برابر دشمن خارجی نیز آسیب‌پذیر است. دوم، قدرت بدون دیپلماسی قمار است و دیپلماسی بدون قدرت خواهش؛ تنها پیوند هوشمندانهٔ این دو، بازدارندگی معتبر می‌سازد. سوم، جغرافیا ثابت است اما راهبرد انتخاب است؛ ایران همان موقعیتی را در اختیار دارد که می‌تواند آن را به کانون بی‌ثباتی یا به ستون ثبات منطقه تبدیل کند، و این انتخاب در دست ملت ایران و نخبگان آن است.

این کتاب را به نسلی تقدیم می‌کنم که ایران آینده را خواهد ساخت؛ نسلی که باید امنیت را از انحصار ایدئولوژی بیرون آورد و آن را بر پایهٔ منافع ملی، عقلانیت راهبردی و کرامت شهروندان از نو تعریف کند. امید است این مجلد در دست آنان ابزاری کارآمد باشد.

ابراهیم روشندل

آبان ۱۴۰۵

مقدمه

امنیت ملی از کهن‌ترین دغدغه‌های اندیشهٔ سیاسی است، اما هیچ‌گاه به اندازهٔ امروز چندلایه و پیچیده نبوده است. دولت‌ها هم‌زمان با جنگ متعارف، بازدارندگی هسته‌ای، تروریسم و گروه‌های مسلح غیردولتی، جنگ سایبری و اطلاعاتی، اجبار اقتصادی، بحران انرژی و اقلیم، و فرسایش مشروعیت داخلی روبه‌رو هستند. تهدیدها دیگر از مرز آغاز نمی‌شوند و در میدان نبرد پایان نمی‌یابند؛ از شبکه‌های مالی، زنجیره‌های تأمین، فضای مجازی و حتی ذهن شهروندان عبور می‌کنند. در چنین جهانی، دولتمردی که امنیت را تنها در قالب توان نظامی بفهمد، پیشاپیش بازنده است.

۱. چرا سیاستمدار به نظریه نیاز دارد

در میان سیاستمداران عمل‌گرا این گمان رایج است که نظریه کار دانشگاهیان است و سیاست کار اهل عمل. تجربه خلاف این را ثابت می‌کند. کینز به‌درستی گفته بود که مردان عمل، که خود را از هر نفوذ فکری مصون می‌پندارند، معمولاً اسیر اندیشه‌های اقتصاددانی درگذشته‌اند. در عرصهٔ امنیت نیز همین قاعده حاکم است: هر تصمیم امنیتی، آگاهانه یا ناآگاهانه، بر فرضی دربارهٔ رفتار رقیب، منطق قدرت و پیامد اقدام استوار است. تفاوت تنها در این است که تصمیم‌گیر این فرض‌ها را می‌شناسد و می‌سنجد، یا ناخواسته اسیر آن‌هاست.

نظریه برای دولتمرد همان نقشی را دارد که نقشه برای فرمانده: جهان را ساده می‌کند تا بتوان در آن جهت یافت. نظریهٔ معمای امنیت به او می‌آموزد که چرا اقدام دفاعی او ممکن است از سوی همسایه تهاجمی تلقی شود؛ نظریهٔ موازنهٔ تهدید توضیح می‌دهد که چرا رفتار تهاجمی، ائتلاف‌های مخالف می‌سازد؛ و نظریه‌های تصمیم‌گیری نشان می‌دهند که بوروکراسی، سوءادراک و تفکر گروهی چگونه بهترین نیت‌ها را به فاجعه بدل می‌کنند. بخش بزرگی از ناکامی‌های سیاست خارجی و امنیتی جمهوری اسلامی را می‌توان دقیقاً با غفلت از همین مفاهیم توضیح داد.

۲. معیار گزینش

معیار گزینش در این مجموعه، تأثیر ماندگار نظریه بر سیاست‌گذاری یا پژوهش امنیتی بوده است، نه شهرت صرف نویسنده. نظریه‌ای در این کتاب جای گرفته که یا رفتار دولت‌ها را شکل داده، یا دکترین‌های نظامی و امنیتی را دگرگون کرده، یا ابزاری ماندگار برای فهم منازعه و همکاری فراهم آورده است. برخی متفکران، مانند والتز، جرویس، هانتینگتون، آلیسون، کیسینجر، گلن اسنایدر، جک اسنایدر، کالین گری و لوتواک، با بیش از یک نظریه در مجموعه حضور دارند، زیرا هر یک از این نظریه‌ها مستقلاً در ادبیات امنیتی اثرگذار بوده است.

در گزینش، توازن میان سنت‌های فکری نیز رعایت شده است. واقع‌گرایان و لیبرال‌ها، سازه‌انگاران و منتقدان، راهبردپردازان نظامی و اقتصاددانان امنیت، همه در این کتاب صدا دارند. دولتمرد خردمند در دام یک مکتب نمی‌افتد؛ از هر نظریه همان را برمی‌گیرد که برای فهم وضعیت پیش رو کارآمدتر است، و می‌داند که هر نظریه، نوری است که بخشی از صحنه را روشن و بخشی دیگر را در سایه می‌گذارد.

۳. ساختار کتاب

مجموعه در ده بخش موضوعی و تقریباً تاریخی سامان یافته است: بنیان‌های کلاسیک اندیشهٔ امنیتی؛ واقع‌گرایی و منطق قدرت؛ لیبرالیسم، نهادها و امنیت جمعی؛ سازه‌انگاری، امنیتی‌سازی و رویکردهای انتقادی؛ راهبرد هسته‌ای و بازدارندگی؛ راهبرد کلان، تصمیم‌گیری و اطلاعات؛ شورش، ضدشورش و تروریسم؛ جنگ‌های نوین، جنگ ترکیبی، سایبر و فناوری؛ امنیت اقتصادی، انرژی، محیط‌زیست و دولت شکننده؛ و رقابت قدرت‌های بزرگ و نظم در حال گذار.

این ترتیب منطقی راهبردی دارد. کتاب از بنیان‌های کلاسیک آغاز می‌شود، از مکاتب اصلی نظری روابط بین‌الملل می‌گذرد، به حوزه‌های تخصصی راهبرد هسته‌ای، تصمیم‌گیری، شورش و تروریسم و جنگ‌های نوین می‌رسد، و با رقابت قدرت‌های بزرگ و نظم در حال گذار پایان می‌یابد؛ یعنی همان صحنه‌ای که ایران آینده باید جایگاه خود را در آن تعریف کند.

۴. ساختار مدخل‌ها

هر مدخل در حداکثر سه صفحه و با ساختاری ثابت نوشته شده است: متفکر و زمینهٔ تاریخی، هستهٔ نظریه، مفاهیم کلیدی و سازوکارها، نقد و محدودیت‌ها، و سرانجام بند پایانی «انطباق با نظم کنونی جهان» که با داوری صریحی دربارهٔ میزان انطباق نظریه (از «پایین» تا «بسیار بالا») پایان می‌یابد. این ساختار یکسان به خواننده امکان می‌دهد نظریه‌ها را با یکدیگر مقایسه کند و به‌سرعت به بخش مورد نیاز خود دست یابد. در پایان کتاب، کتاب‌نامه‌ای از آثار اصلی هر متفکر آمده است تا خوانندهٔ علاقه‌مند بتواند به منابع اصلی رجوع کند.

۵. چگونه این کتاب را بخوانیم

این کتاب را می‌توان از آغاز تا پایان خواند، اما برای استفادهٔ راهبردی طراحی شده است. سیاست‌گذار و دیپلمات می‌تواند هر بخش را به‌مثابه پرونده‌ای مستقل بخواند و پیش از هر تصمیم مهم، به نظریه‌های مرتبط رجوع کند. تحلیلگر می‌تواند نظریه‌های رقیب را در کنار هم بگذارد و یک رویداد واحد را از چند زاویه بسنجد. دانشجو و پژوهشگر می‌تواند از کتاب به‌عنوان نقشهٔ راه ادبیات امنیتی جهان و دروازه‌ای به منابع اصلی بهره گیرد. و خوانندهٔ ایرانی که دغدغهٔ آیندهٔ کشور خود را دارد، می‌تواند بندهای پایانی هر مدخل را دنبال کند تا تصویری منسجم از خطاهای راهبردی گذشته و الزامات امنیتی آینده به دست آورد.

۶. سخن پایانی: امنیت ملی ایران فردا

ایران فردا به دکترین امنیتی تازه‌ای نیاز دارد که بر چند اصل استوار باشد: تقدم منافع ملی بر ایدئولوژی؛ پیوند امنیت با مشروعیت مردمی و حاکمیت قانون؛ بازدارندگی متناسب و دفاعی به‌جای ماجراجویی منطقه‌ای؛ دیپلماسی فعال برای بازگشت به اقتصاد جهانی و عادی‌سازی روابط با همسایگان و جهان؛ و نظارت پارلمانی و مدنی بر نهادهای نظامی و اطلاعاتی. هیچ‌یک از این اصول از خلأ زاده نمی‌شود؛ هر یک ریشه در نظریه‌ها و تجربه‌هایی دارد که در این کتاب معرفی شده‌اند.

هدف این کتاب آن است که چنین دکترینی، پیش از آنکه ضرورت تاریخی آن فرا برسد، در ذهن نخبگان ایرانی شکل گرفته باشد. ملت‌هایی که برای لحظهٔ تاریخ آماده باشند، آن را می‌سازند؛ و ملت‌هایی که آماده نباشند، قربانی آن می‌شوند.

فهرست مطالب

پیشگفتار..... 2
مقدمه 5
بخش یکم: بنیان‌های کلاسیک اندیشهٔ امنیتی..... 16
۱. سون تزو — هنر جنگ: پیروزی بدون نبرد..... 17
۲. کائوتیلیا — ارته‌شاستره: نظریهٔ مَندَله و دولت امنیتی..... 20
۳. توسیدید — ترس، افتخار و منفعت: ریشه‌های جنگ میان قدرت‌ها 23
۴. ماکیاولی — ضرورت، فضیلت و ارتش خودی..... 26
۵. توماس هابز — وضع طبیعی و لویاتانِ تأمین‌کنندهٔ امنیت..... 29
۶. هوگو گروسیوس — حقوق جنگ و صلح 32
۷. کاردینال ریشلیو — مصلحت دولت (Raison d'État)..... 34
۸. ایمانوئل کانت — صلح پایدار..... 36
۹. کارل فون کلاوزویتس — جنگ به‌مثابه ادامهٔ سیاست و تثلیث شگفت‌انگیز..... 38
۱۰. آنتوان‌هانری ژومینی — اصول عملیات و خطوط عملیاتی 40
۱۱. آلفرد تایر ماهان — قدرت دریایی 42
۱۲. جولیان کوربت — راهبرد دریایی و جنگ محدود..... 44
۱۳. هالفورد مکیندر — نظریهٔ هارتلند..... 46
۱۴. نیکلاس اسپایکمن — نظریهٔ ریملند..... 48
۱۵. جولیو دوئه — فرماندهی هوا..... 50
۱۶. بازیل لیدل هارت — رویکرد غیرمستقیم..... 52
۱۷. جی.اف.سی. فولر — جنگ مکانیزه و فلج راهبردی..... 54
۱۸. هانس دلبروک — راهبرد انهدام و راهبرد فرسایش..... 56
۱۹. هلموت فون مولتکه — فرماندهی مأموریت‌محور..... 58
۲۰. اریش لودندورف — جنگ تام 60
بخش دوم: واقع‌گرایی و منطق قدرت..... 62
۲۱. ادوارد هالت کار — بحران بیست‌ساله و نقد آرمان‌گرایی..... 63
۲۲. راینهولد نیبور — واقع‌گرایی اخلاقی..... 65
۲۳. هانس مورگنتا — منافع ملی تعریف‌شده بر حسب قدرت..... 67
۲۴. جان هرتس — معمای امنیت..... 69
۲۵. آرنولد ولفرز — امنیت ملی به‌مثابه نمادی مبهم..... 71

۲۶. جورج کنان — سیاست سد نفوذ.....73
۲۷. هنری کیسینجر — مشروعیت و ثبات نظم بین‌الملل.....76
۲۸. ریمون آرون — صلح و جنگ میان ملت‌ها.....78
۲۹. کنت والتز — واقع‌گرایی ساختاری.....80
۳۰. جان مرشایمر — واقع‌گرایی تهاجمی.....82
۳۱. استفن والت — موازنهٔ تهدید.....85
۳۲. رابرت گیلپین — جنگ هژمونیک.....88
۳۳. ای.اف.کی. ارگانسکی — نظریهٔ گذار قدرت.....91
۳۴. رندال شوئلر — توازن منافع و دنباله‌روی سودجویانه.....93
۳۵. چارلز گلیزر — واقع‌گرایی عقلانی و دفاعی.....96
۳۶. استفن ون اورا — نظریهٔ توازن تهاجم و دفاع.....98
۳۷. رابرت جرویس — ادراک و سوءادراک در سیاست بین‌الملل.....100
۳۸. گیدئون رز و همکاران — واقع‌گرایی نوکلاسیک.....103
۳۹. جک اسنایدر — افسانه‌های امپراتوری و گسترش بیش‌ازحد.....105
۴۰. گلن اسنایدر — معمای اتحاد: ترس از رهاشدن و گرفتارشدن.....108
بخش سوم: لیبرالیسم، نهادها و امنیت جمعی.....110
۴۱. کارل دویچ — جامعهٔ امنیتی.....111
۴۲. رابرت کوهین و جوزف نای — وابستگی متقابل پیچیده.....113
۴۳. رابرت کوهین — نهادگرایی نئولیبرال: پس از هژمونی.....116
۴۴. مایکل دویل — صلح دموکراتیک.....119
۴۵. بروس راست — صلح دموکراتیک در آزمون تجربی.....122
۴۶. جان آیکنبری — نظم لیبرال پس از پیروزی.....125
۴۷. جوزف نای — قدرت نرم و قدرت هوشمند.....128
۴۸. نورمن انجل — توهم بزرگ.....131
۴۹. دیوید میترانی — کارکردگرایی.....133
۵۰. ارنست هاس — نوکارکردگرایی و همگرایی منطقه‌ای.....135
۵۱. اندرو موراوچیک — لیبرالیسم ترجیحات.....137
۵۲. رابرت پاتنم — بازی دوسطحی.....139
۵۳. دیوید لیک — سلسله‌مراتب در روابط بین‌الملل.....142
۵۴. چارلز کوپچان — صلح میان دشمنان و جهانِ بی‌صاحب.....144
۵۵. اینیس کلاود — امنیت جمعی.....147

۵۶. گرت ایوانز — مسئولیت حمایت.....150
۵۷. محبوب‌الحق — امنیت انسانی.....152
۵۸. کن بوث — امنیت به‌مثابه رهایی.....155
۵۹. آن‌ماری اسلاتر — نظم جهانی شبکه‌ای.....157
۶۰. فرانسیس فوکویاما — پایان تاریخ و دولت‌سازی.....159
بخش چهارم: سازه‌انگاری، امنیتی‌سازی و رویکردهای انتقادی.....162
۶۱. الکساندر ونت — آنارشی همان است که دولت‌ها از آن می‌سازند.....163
۶۲. پیتر کاتزنشتاین — فرهنگ امنیت ملی.....166
۶۳. باری بوزان — مردم، دولت‌ها و هراس.....168
۶۴. اوله ویور — نظریهٔ امنیتی‌سازی.....170
۶۵. بوزان و ویور — مجموعهٔ امنیتی منطقه‌ای.....172
۶۶. امانوئل ادلر و مایکل بارنت — جوامع امنیتی.....175
۶۷. مارتا فینمور — هنجارها و منافع ملی.....177
۶۸. جک اسنایدر — فرهنگ راهبردی.....179
۶۹. آلستر ایان جانستون — واقع‌گرایی فرهنگی چین.....181
۷۰. کالین گری — فرهنگ راهبردی به‌مثابه زمینه.....184
۷۱. دیدیه بیگو — مکتب پاریس و مدیریت ناامنی.....187
۷۲. یف هویسمانس — سیاست ناامنی.....189
۷۳. جی. آن تیکنر — امنیت از منظر جنسیت.....191
۷۴. سینتیا انلو — نظامی‌گری و زندگی روزمره.....193
۷۵. جنیفر میتزن — امنیت هستی‌شناختی.....196
۷۶. اولریش بک — جامعهٔ مخاطره‌آمیز جهانی.....198
۷۷. میشل فوکو — امنیت، سرزمین، جمعیت.....200
۷۸. جورجو آگامبن — وضعیت استثنایی.....203
۷۹. کارل اشمیت — امر سیاسی: دوست و دشمن.....206
۸۰. کن بوث و نیکلاس ویلر — معمای امنیت: ترس، همکاری و اعتماد.....209
بخش پنجم: راهبرد هسته‌ای و بازدارندگی.....212
۸۱. برنارد برودی — سلاح مطلق.....213
۸۲. آلبرت ولستتر — توازن شکنندهٔ وحشت.....215
۸۳. توماس شلینگ — راهبرد منازعه و دیپلماسی اجبار.....218
۸۴. هرمان کان — نردبان تشدید.....221

۸۵. ویلیام کافمن — پاسخ انعطاف‌پذیر.....223
۸۶. گلن اسنایدر — بازدارندگی و دفاع؛ پارادوکس ثبات-بی‌ثباتی.....225
۸۷. رابرت جرویس — معنای انقلاب هسته‌ای.....227
۸۸. کنت والتز — گسترش هسته‌ای: بیشتر شاید بهتر باشد.....230
۸۹. اسکات سیگن — نظریهٔ سازمانی و خطرات گسترش.....233
۹۰. لارنس فریدمن — تحول راهبرد هسته‌ای.....236
۹۱. الکساندر جورج و ریچارد اسموک — بازدارندگی در سیاست خارجی.....238
۹۲. ریچارد ند لبو و جنیس استاین — نقد بازدارندگی عقلانی.....240
۹۳. پل نیتزه — سند NSC-68.....242
۹۴. رابرت مک‌نامارا — نابودی تضمین‌شدهٔ متقابل.....245
۹۵. کالین گری — پیروزی ممکن است.....248
۹۶. کایر لیبر و داریل پرس — پایان MAD و رقابت فناورانه.....251
۹۷. ویپین نارنگ — وضعیت هسته‌ای قدرت‌های منطقه‌ای.....254
۹۸. اتل سولینگن — منطق‌های هسته‌ای و ائتلاف‌های داخلی.....257
۹۹. ژاک هایمنز — روان‌شناسی تصمیم به گسترش هسته‌ای.....260
۱۰۰. شلینگ و هالپرین — راهبرد و کنترل تسلیحات.....262
بخش ششم: راهبرد کلان، تصمیم‌گیری و اطلاعات.....265
۱۰۱. ادوارد مید ارل — راهبرد کلان.....266
۱۰۲. پل کندی — ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ.....269
۱۰۳. جان لوئیس گدیس — راهبردهای سد نفوذ.....272
۱۰۴. ادوارد لوتواک — منطق پارادوکسیکال راهبرد.....275
۱۰۵. باری پوزن — منابع دکترین نظامی و راهبرد خویشتن‌داری.....278
۱۰۶. زبیگنیو برژینسکی — صفحهٔ شطرنج بزرگ.....281
۱۰۷. ساموئل هانتینگتون — سرباز و دولت: کنترل غیرنظامی.....284
۱۰۸. ساموئل هانتینگتون — برخورد تمدن‌ها.....287
۱۰۹. گراهام آلیسون — ذات تصمیم: سه الگوی تصمیم‌گیری.....290
۱۱۰. گراهام آلیسون — تلهٔ توسیدید.....293
۱۱۱. اروینگ جنیس — گروه‌اندیشی.....295
۱۱۲. رز مک‌درموت — نظریهٔ چشم‌انداز در سیاست خارجی.....297
۱۱۳. شرمن کنت — اطلاعات راهبردی.....300
۱۱۴. ریچارد بتس — ناگزیری شکست اطلاعاتی.....303

۱۱۵. روبرتا ولستتر — پرل هاربر: هشدار و تصمیم.....306
۱۱۶. مایکل هندل — فریب راهبردی و استادان جنگ.....308
۱۱۷. جان بوید — چرخهٔ اوودا (OODA).....310
۱۱۸. جان واردن — نظریهٔ پنج حلقه.....313
۱۱۹. اندرو مارشال — ارزیابی خالص.....316
۱۲۰. هال برندز — فایدهٔ راهبرد کلان.....319
بخش هفتم: شورش، ضدشورش و تروریسم.....321
۱۲۱. مائو تسه‌تونگ — جنگ طولانی خلق.....322
۱۲۲. چه گوارا — نظریهٔ کانون چریکی.....325
۱۲۳. تی.ای. لارنس — جنگ نامنظم در شورش عربی.....328
۱۲۴. داوید گالولا — ضدشورش: نظریه و عمل.....331
۱۲۵. رابرت تامپسون — پنج اصل ضدشورش.....334
۱۲۶. روژه ترنکیه — جنگ مدرن.....337
۱۲۷. دیوید کیلکالن — چریک تصادفی.....339
۱۲۸. جان ناگل — سازمان یادگیرنده و دکترین ضدشورش.....341
۱۲۹. دیوید راپاپورت — چهار موج تروریسم مدرن.....344
۱۳۰. مارتا کرنشاو — منطق راهبردی تروریسم.....347
۱۳۱. رابرت پیپ — منطق راهبردی عملیات انتحاری.....349
۱۳۲. بروس هافمن — درون تروریسم.....352
۱۳۳. مارک سیجمن — جهاد بی‌رهبر و شبکه‌های اجتماعی.....355
۱۳۴. دنیل بایمن — حمایت دولتی از تروریسم.....358
۱۳۵. اندرو کید و باربارا والتر — راهبردهای تروریسم.....361
۱۳۶. مکس آبرامز — چرا تروریسم کارساز نیست.....364
۱۳۷. آدری کرونین — چگونه تروریسم پایان می‌یابد.....366
۱۳۸. استاتیس کالیواس — منطق خشونت در جنگ داخلی.....368
۱۳۹. جیمز فیرون و دیوید لیتین — شورش، قومیت و ضعف دولت.....371
۱۴۰. پل کولیر — طمع و شکایت.....374
بخش هشتم: جنگ‌های نوین، جنگ ترکیبی، سایبر و فناوری.....376
۱۴۱. مری کالدور — جنگ‌های جدید.....377
۱۴۲. مارتین ون کرفلد — تحول جنگ.....380
۱۴۳. ویلیام لیند — جنگ نسل چهارم.....382

۱۴۴. فرانک هافمن — جنگ ترکیبی.....384
۱۴۵. والری گراسیموف — جنگ غیرخطی و ابزارهای غیرنظامی.....386
۱۴۶. چیائو لیانگ و وانگ شیانگسوی — جنگ نامحدود.....389
۱۴۷. جان آرکیلا و دیوید رونفلت — جنگ شبکه‌ای.....392
۱۴۸. توماس رید — جنگ سایبری رخ نخواهد داد.....395
۱۴۹. مارتین لیبیکی — بازدارندگی سایبری.....398
۱۵۰. بن بیوکنن — معمای امنیت سایبری.....401
۱۵۱. پیتر سینگر — جنگ‌افزارهای خودکار و جنگ لایک.....403
۱۵۲. کیسینجر، اشمیت و هوتنلوکر — عصر هوش مصنوعی.....406
۱۵۳. مایکل هورورویتز — انتشار قدرت نظامی.....409
۱۵۴. استفن بیدل — قدرت نظامی و نظام مدرن رزم.....411
۱۵۵. اندرو کرپینویچ — انقلاب در امور نظامی.....413
۱۵۶. آرتور سبروفسکی — جنگ شبکه‌محور.....416
۱۵۷. مایکل مازار — رقابت در منطقهٔ خاکستری.....419
۱۵۸. لوکاس کلو — انقلاب سایبری و نظم بین‌الملل.....422
۱۵۹. پیتر پومرانتسف — جنگ اطلاعاتی و پساحقیقت.....424
۱۶۰. اورت دولمن — آستروپولیتیک: راهبرد فضایی.....427
بخش نهم: امنیت اقتصادی، انرژی، محیط‌زیست و دولت شکننده.....429
۱۶۱. آلبرت هیرشمن — قدرت ملی و ساختار تجارت خارجی.....430
۱۶۲. دیوید بالدوین — دولتمداری اقتصادی.....433
۱۶۳. رابرت بلکویل و جنیفر هریس — جنگ با ابزارهای دیگر.....436
۱۶۴. هنری فارل و آبراهام نیومن — وابستگی متقابل تسلیحاتی‌شده.....439
۱۶۵. دنیل درزنر — پارادوکس تحریم.....441
۱۶۶. دنیل یرگین — امنیت انرژی.....443
۱۶۷. توماس هومر-دیکسون — کمیابی منابع و خشونت.....446
۱۶۸. مایکل کلر — جنگ‌های منابع.....449
۱۶۹. ادوارد لوتواک — ژئواکونومی.....451
۱۷۰. سوزان استرنج — قدرت ساختاری.....454
۱۷۱. چارلز کیندلبرگر — ثبات هژمونیک و تلهٔ کیندلبرگر.....457
۱۷۲. دیل کوپلند — وابستگی متقابل اقتصادی و جنگ.....460
۱۷۳. لوری گرت — امنیت سلامت جهانی.....463

۱۷۴. استیون پینکر — افول خشونت 466
۱۷۵. جان مولر — منسوخ‌شدن جنگ بزرگ 469
۱۷۶. عجم‌اوغلو و رابینسون — چرا ملت‌ها شکست می‌خورند 472
۱۷۷. رابرت روتبرگ — دولت‌های ناکام و فروپاشیده 475
۱۷۸. چارلز تیلی — جنگ‌سازی و دولت‌سازی 478
۱۷۹. محمد ایوب — معمای امنیت در جهان سوم 481
۱۸۰. توماس بارنت — نقشهٔ جدید پنتاگون 483
بخش دهم: رقابت قدرت‌های بزرگ و نظم در حال گذار 486
۱۸۱. البریج کولبی — راهبرد انکار 487
۱۸۲. راش دوشی — بازی طولانی 490
۱۸۳. مایکل بکلی — منطقهٔ خطر و قدرت در حال اوج 493
۱۸۴. آمیتاو آچاریا — جهان چندبافت 496
۱۸۵. والتر راسل مید — چهار سنت سیاست خارجی آمریکا 499
۱۸۶. رابرت کیگن — جنگل دوباره می‌روید 502
۱۸۷. رابرت کاپلان — انتقام جغرافیا 505
۱۸۸. فرید زکریا — جهان پساآمریکایی 508
۱۸۹. ریچارد هاس — جهان در آشفتگی 511
۱۹۰. هنری کیسینجر — نظم جهانی 514
۱۹۱. سرگئی کاراگانوف — بازدارندگی فعال و نظم پساغربی 517
۱۹۲. الکساندر دوگین — اوراسیاگرایی نو 520
۱۹۳. یان شوئه‌تونگ — واقع‌گرایی اخلاقی 523
۱۹۴. ژائو تینگ‌یانگ — نظام تیانشیا 525
۱۹۵. سی. راجا موهان — هند و نظم چندقطبی 528
۱۹۶. یان برمر — جهان جی-صفر 531
۱۹۷. نسیم نیکلاس طالب — قوی سیاه و ضدشکنندگی در امنیت 533
۱۹۸. پیتر زیهان — پایان جهانی‌شدن 536
۱۹۹. کنت پولاک — ارتش‌های شنی 539
۲۰۰. گرگوری گاس — جنگ سرد جدید خاورمیانه 542
کتاب‌نامه: آثار اصلی متفکران 545

بخش یکم: بنیان‌های کلاسیک اندیشهٔ امنیتی

۱. سون تزو — هنر جنگ: پیروزی بدون نبرد

متفکر: سون تزو (Sun Tzu) | اثر اصلی: «هنر جنگ» (孫子兵法) | زمان: حدود سدهٔ پنجم پیش از میلاد، چین

متفکر و زمینهٔ تاریخی

«هنر جنگ» کهن‌ترین متن نظام‌مند در اندیشهٔ امنیتی است که هنوز در دانشکده‌های جنگ تدریس می‌شود. این متن در دورهٔ «بهار و پاییز» و آستانهٔ دورهٔ «دولت‌های متخاصم» در چین نوشته شده است؛ روزگاری که چند دولت هم‌سطح در رقابتی دائمی بر سر بقا بودند و هیچ قدرت برتری نظم را تضمین نمی‌کرد. محققان دربارهٔ هویت تاریخی سون تزو و اینکه متن اثر یک نفر است یا حاصل تدوین تدریجی یک مکتب، اختلاف نظر دارند. اما انسجام منطقی متن آن را به یک «نظریه» تبدیل کرده است: نظریه‌ای دربارهٔ اینکه جنگ پرهزینه‌ترین و پرخطرترین ابزار دولت است و بنابراین باید با کمترین هزینه و بیشترین پیش‌بینی به کار رود.

هستهٔ نظریه

گزارهٔ محوری سون تزو این است که عالی‌ترین مهارت، شکست‌دادن دشمن بدون نبرد است. از نظر او پیروزی در صد نبرد نشانهٔ کمال نیست. کمال آن است که ارادهٔ دشمن پیش از برخورد مسلحانه درهم شکسته شود. به همین دلیل سلسله‌مراتبی از اهداف را پیشنهاد می‌کند: نخست باید راهبرد دشمن را خنثی کرد، سپس اتحادهای او را از هم گسست، پس از آن با ارتشش جنگید، و حمله به شهرهای مستحکم آخرین و بدترین گزینه است.

ستون دوم نظریه شناخت است: کسی که هم دشمن و هم خود را بشناسد در صد نبرد به خطر نمی‌افتد. این گزاره امنیت را به مسئلهٔ اطلاعات و ارزیابی تبدیل می‌کند. فصل پایانی کتاب به جاسوسی اختصاص دارد و پنج گونه جاسوس (محلی، درونی، دوجانبه، فداشونده و بازگشتی) را برمی‌شمارد. سون تزو پول‌دادن به جاسوس را ارزان‌ترین هزینهٔ جنگ می‌داند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

سون تزو پنج عامل بنیادین را مبنای ارزیابی پیش از جنگ قرار می‌دهد: «دائو» (همسویی مردم با حاکم)، آسمان (زمان و شرایط)، زمین (جغرافیا)، فرمانده و قاعده (سازمان و انضباط). نکتهٔ مهم این است که عامل اول سیاسی است، نه نظامی. ارتشی که مردمش با حاکم هم‌دل نباشند، پیش از نبرد شکست خورده است.

دو مفهوم دیگر نیز اهمیت عملیاتی دارند. مفهوم «شی» به معنای آرایش و شتاب موقعیتی است، یعنی قرار دادن نیرو در وضعیتی که نیروی آن خودبه‌خود عمل کند، مانند سنگی که از کوه می‌غلتد. مفهوم دیگر دوگانهٔ «ژنگ» و «چی» است، یعنی ترکیب نیروی متعارف و نامتعارف. پیوند این دو با اصل فریب («همهٔ جنگ بر فریب استوار است») راهبرد را به هنر شکل‌دادن به ادراک دشمن تبدیل می‌کند.

نقد و محدودیت‌ها

ابهام و ایجاز متن آن را تقریباً برای هر تفسیری قابل‌استفاده کرده است، از مدیریت بازرگانی تا جنگ چریکی. همین انعطاف خطر سوءبرداشت دارد. کلاوزویتس‌گرایان معتقدند سون تزو امکان پیروزی بدون نبرد را بیش از حد خوش‌بینانه می‌بیند و ظرفیت دشمن مصمم برای تحمیل نبرد قطعی را دست‌کم می‌گیرد. افزون بر این، تأکید بر فریب در عصر شفافیت ماهواره‌ای و اطلاعات منبع‌باز دشوارتر شده است. متن همچنین فاقد چارچوب حقوقی یا اخلاقی برای محدودکردن جنگ است.

انطباق با نظم کنونی جهان

در نظم کنونی جهان، اندیشهٔ سون تزو شاید زنده‌ترین متن کلاسیک باشد. رقابت قدرت‌های بزرگ عمدتاً زیر آستانهٔ جنگ آشکار جریان دارد، و این دقیقاً همان منطق «پیروزی بدون نبرد» است. دکترین «سه جنگ» چین (جنگ افکار عمومی، جنگ روانی و جنگ حقوقی) و عملیات منطقهٔ خاکستری در دریای چین جنوبی آشکارا از این منطق تغذیه می‌کنند. «کنترل بازتابی» روسیه، که می‌کوشد ادراک تصمیم‌گیر رقیب را شکل دهد، نیز به اصل فریب نزدیک

است. شبکهٔ نیابتی جمهوری اسلامی را نیز می‌توان کوششی برای نبرد غیرمستقیم و پرهیز از رویارویی مستقیم دانست. اما ضربه‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ به این شبکه نشان داد که پیش‌شرط سون تزو، یعنی شناخت دقیق خود و دشمن، رعایت نشده بود: نفوذ اطلاعاتی گسترده دشمن را از تهران بهتر به ساختار آن آگاه کرد. داوری نهایی این است که انطباق نظریه با نظم کنونی بالاست. برتری اطلاعاتی، شکستن اتحادهای رقیب و شکل‌دادن به ادراک، امروز ابزارهای اصلی امنیت ملی‌اند. تنها استثنای مهم این است که بازدارندگی هسته‌ای و شفافیت فناورانه دامنهٔ فریب راهبردی را محدودتر از عصر سون تزو کرده است.

۲. کائوتیلیا — ارته‌شاستره: نظریهٔ مَندَله و دولت امنیتی

متفکر: کائوتیلیا (چانَکیه / ویشنوگوپتا) | اثر اصلی: «ارته‌شاستره» | زمان: حدود سدهٔ چهارم پیش از میلاد، هند (دورهٔ موریا)

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کائوتیلیا، که در روایت‌های هندی چانکیه نیز نامیده می‌شود، مشاور و وزیر چندراگوپتا موریا، بنیان‌گذار نخستین امپراتوری فراگیر هند، دانسته می‌شود. «ارته‌شاستره» یا «دانش سود و حکمرانی» رساله‌ای جامع دربارهٔ اداره، اقتصاد، حقوق، جاسوسی و سیاست خارجی است. متن آن قرن‌ها گم شده بود و تنها در ۱۹۰۵ دوباره کشف و منتشر شد. پژوهشگران امروزی معمولاً آن را حاصل تدوینی چندمرحله‌ای می‌دانند که هستهٔ آن به دورهٔ موریا بازمی‌گردد. ماکس وبر مقایسهٔ مشهوری کرده است: در کنار ارته‌شاستره، شهریار ماکیاولی بی‌آزار به نظر می‌رسد.

هستهٔ نظریه

مبنای فلسفی کائوتیلیا «ماتسیه نیایه» یا «قانون ماهی‌ها» است: در غیاب دولت، ماهی بزرگ ماهی کوچک را می‌بلعد. دولت برای جلوگیری از این وضع پدید می‌آید و امنیت نخستین کارکرد آن است. در سیاست خارجی، نظریهٔ «مَندَله» یا «دایرهٔ دولت‌ها» را مطرح می‌کند. پادشاه بلندپرواز در مرکز دایره است. همسایهٔ بلافصل او دشمن طبیعی است، همسایهٔ آن دشمن دوست طبیعی، و دایره به همین ترتیب از دوست و دشمن یک‌درمیان گسترش می‌یابد. دولت «میانه» و دولت «بی‌طرف» نیرومند نیز نقش وزنهٔ تعادل را دارند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کائوتیلیا قدرت دولت را در هفت عنصر می‌بیند: پادشاه، وزیران، سرزمین و جمعیت، دژ، خزانه، ارتش و متحد. او ابزار سیاست خارجی را در شش سیاست دسته‌بندی می‌کند: صلح، جنگ، ماندن و صبر، لشکرکشی، پناه‌جستن به قدرتی دیگر، و سیاست دوگانه، یعنی صلح با

یکی و جنگ با دیگری. قاعدهٔ انتخاب میان آن‌ها نسبی است: اگر از دشمن ضعیف‌تری، صلح کن؛ اگر قوی‌تری، بجنگ؛ اگر برابری، صبر کن.

ابزارهای چهارگانهٔ اعمال نفوذ نیز در متن آمده است: مصالحه، بخشش یا امتیازدهی، ایجاد تفرقه، و مجازات یا زور. شبکهٔ جاسوسی کائوتیلیا شاید مفصل‌ترین طرح اطلاعاتی جهان باستان باشد. این شبکه شامل جاسوسان مقیم و سیار، نفوذ در دربار دشمن، نظارت بر وزیران خودی و عملیات پنهان برای ایجاد شکاف در اردوی رقیب است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان این نظریه را بی‌پروا در اخلاق و آمیخته با سوءظن فراگیر می‌دانند. دولت کائوتیلیایی حتی به نخبگان خود اعتماد ندارد و همین می‌تواند به دولت پلیسی بینجامد. قاعدهٔ «همسایه، دشمن طبیعی است» نیز در جهانی که همگرایی منطقه‌ای و وابستگی متقابل اقتصادی دارد، بیش از حد ساده است. بحث بر سر تاریخ‌گذاری متن و میزان تأثیر عملی آن بر دولت موریا هم ادامه دارد.

انطباق با نظم کنونی جهان

منطق مندله در نظم چندقطبی امروز بسیار کارآمد است. نمونهٔ روشن آن سیاست خارجی هند است که «خودمختاری راهبردی» و «چندهمسویی» را دنبال می‌کند. هند هم‌زمان با آمریکا در «کواد» همکاری دارد، با روسیه رابطهٔ تسلیحاتی و انرژی را حفظ می‌کند و در برابر چین، همسایه و رقیب طبیعی‌اش، توازن می‌سازد. در خاورمیانه نیز الگوی یک‌درمیان دوست و دشمن دیده می‌شود: نزدیکی اسرائیل و جمهوری آذربایجان در برابر ایران، و نزدیکی ایران و ارمنستان در برابر محور باکو و آنکارا. نکتهٔ مهم برای تحلیلگر امنیتی این است که کائوتیلیا امنیت داخلی و خارجی را یک کل می‌بیند. نظارت بر نخبگان، شکاف‌اندازی در اردوی دشمن و بهره‌گیری از ناراضیان داخلی او همه جزو سیاست خارجی‌اند. این همان منطقی است که امروز در جنگ اطلاعاتی و عملیات نفوذ دیده می‌شود. داوری نهایی: انطباق نظریه بالاست، به‌ویژه

برای قدرت‌های میانه‌ای که میان چند قطب مانور می‌دهند. ضعف آن در تبیین نهادهای چندجانبه و اتحادهای پایدار ارزش‌محور، مانند ناتو، است.

۳. توسیدید — ترس، افتخار و منفعت: ریشه‌های جنگ میان قدرت‌ها

متفکر: توسیدید (Thucydides) | اثر اصلی: «تاریخ جنگ پلوپونزی» | زمان: سدهٔ پنجم پیش از میلاد، آتن

متفکر و زمینهٔ تاریخی

توسیدید فرماندهٔ نظامی آتنی بود که پس از شکستی در آمفیپولیس تبعید شد و همین تبعید فرصت داد جنگ بیست‌وهفت‌سالهٔ آتن و اسپارت (۴۳۱ تا ۴۰۴ پیش از میلاد) را از هر دو سو مشاهده کند. اثر او نخستین تاریخ‌نگاری تحلیلی است که علت‌یابی را جایگزین روایت اسطوره‌ای می‌کند. او آشکارا می‌گوید اثرش را «دارایی همیشگی» برای آیندگان نوشته است، زیرا سرشت انسانی رخدادهای مشابه را تکرار خواهد کرد.

هستهٔ نظریه

مشهورترین گزارهٔ توسیدید تمایز میان علل ظاهری و علت واقعی جنگ است. بهانه‌ها، یعنی نزاع‌های کورکیرا و پوتیدایا، علت حقیقی نبودند. علت حقیقی رشد قدرت آتن و هراسی بود که در اسپارت پدید آورد و جنگ را ناگزیر کرد. این گزاره منطق ساختاری جنگ را صورت‌بندی می‌کند: تغییر توازن قدرت، به‌همراه ادراک تهدید، تصمیم‌گیران را به سوی جنگ پیشگیرانه می‌راند.

در سطح انگیزه‌ها، سخنرانی نمایندگان آتن در اسپارت سه محرک رفتار دولت‌ها را برمی‌شمارد: ترس، افتخار و منفعت. این سه‌گانه بعدها از هابز تا واقع‌گرایان معاصر بارها بازتولید شد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

«گفت‌وگوی ملوسی» صریح‌ترین بیان منطق قدرت است: آتنیان به مردم جزیرهٔ بی‌طرف ملوس می‌گویند که عدالت تنها میان برابران مطرح است، و در غیر آن قوی هرچه بتواند می‌کند و ضعیف آنچه باید، تحمل می‌کند. ملوسیان مقاومت کردند و نابود شدند. اما

توسیدید این قدرت‌نمایی را ستایش نمی‌کند. بلافاصله پس از آن، لشکرکشی فاجعه‌بار آتن به سیسیل را روایت می‌کند؛ نمونهٔ کلاسیک گسترش بیش‌ازحد ناشی از غرور.

توسیدید همچنین سازوکار فروپاشی داخلی را تحلیل می‌کند. توصیف او از جنگ داخلی کورکیرا نشان می‌دهد که جنگ چگونه معنای واژه‌ها را دگرگون می‌کند: بی‌پروایی شجاعت نامیده می‌شود و احتیاط بزدلی. طاعون آتن و مرگ پریکلس نیز نشان می‌دهند که کیفیت رهبری و انسجام اجتماعی همان‌قدر در امنیت تعیین‌کننده‌اند که توازن قدرت.

نقد و محدودیت‌ها

واقع‌گرایان توسیدید را پدر مکتب خود می‌دانند، اما پژوهش‌های تازه نشان می‌دهد که او بیش از نظریه‌پرداز قدرت، تراژدی‌نویس پیامدهای قدرت است. از نظر او زیاده‌روی، فساد سیاست داخلی و سقوط اخلاق به نابودی می‌انجامند. کاربست مکانیکی گزارهٔ «رشد قدرت به‌علاوهٔ هراس برابر است با جنگ» نیز نقد شده است. منتقدان نظریهٔ «تلهٔ توسیدید» گراهام آلیسون می‌گویند انتخاب موارد تاریخی گزینشی است و در عصر هسته‌ای هزینهٔ جنگ مستقیم میان قدرت‌های بزرگ منطق محاسبه را دگرگون کرده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل توسیدید امروز دو کاربرد برجسته دارد. نخست رقابت آمریکا و چین است. رشد سریع قدرت چین و ادراک تهدید در واشنگتن همان الگوی آتن و اسپارت را تداعی می‌کند، و پرسش اصلی این است که آیا بازدارندگی هسته‌ای و وابستگی متقابل می‌توانند مانع تبدیل این هراس به جنگ شوند. کاربرد دوم در درس سیسیل است: گسترش بیش‌ازحد. راهبرد «عمق راهبردی» جمهوری اسلامی در لبنان، سوریه، عراق و یمن را می‌توان «لشکرکشی سیسیلی» دوران ما دانست. سقوط حکومت اسد در دسامبر ۲۰۲۴، تضعیف حزب‌الله و جنگ ژوئن ۲۰۲۵ نشان دادند که توسعه‌طلبی فراتر از توان اقتصادی و مشروعیت داخلی، به‌جای امنیت، آسیب‌پذیری می‌آفریند. سه‌گانهٔ «ترس، افتخار و منفعت» هم برای فهم رفتار روسیه در اوکراین سودمند است، جایی که ادراک تحقیر و حیثیت قدرت بزرگ نقش کمتری از

محاسبهٔ منفعت نداشت. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست. اندیشهٔ توسیدید کمتر به سیاست روزمره و بیشتر به منطق ژرف گذار قدرت و خطاهای راهبردی ناشی از غرور می‌پردازد، و این دو ویژگی در دوران گذار نظم بین‌الملل اهمیت مضاعف دارند.

۴. ماکیاولی — ضرورت، فضیلت و ارتش خودی

متفکر: نیکولو ماکیاولی (Niccolò Machiavelli) | آثار اصلی: «شهریار» (نگارش ۱۵۱۳)، «گفتارها»، «هنر جنگ» (۱۵۲۱) | فلورانس

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ماکیاولی دیپلمات و دبیر جمهوری فلورانس بود و مأموریت‌هایش او را با دربار فرانسه، پاپ و چزاره بورجا آشنا کرد. او شاهد بود که ایتالیای ثروتمند اما پاره‌پاره از ۱۴۹۴ به میدان تاخت‌وتاز ارتش‌های فرانسه و اسپانیا تبدیل شد. پس از بازگشت مدیچی‌ها در ۱۵۱۲ از کار برکنار، زندانی و تبعید شد و در تبعید «شهریار» و «گفتارها» را نوشت. مسئلهٔ محوری او این بود که چرا دولت‌های ایتالیایی نتوانستند از خود دفاع کنند و چگونه می‌توان دولتی پایدار ساخت.

هستهٔ نظریه

ماکیاولی سیاست را از اخلاق مسیحی جدا کرد و آن را بر «ضرورت» استوار ساخت. حاکم باید بیاموزد که در صورت لزوم «نیک نباشد»، زیرا کسی که در میان بدکاران همواره نیکی کند، نابود می‌شود. او میان «فضیلت» (virtù)، یعنی توان، تدبیر و جسارت، و «بخت» (fortuna) تمایز می‌گذارد. بخت نیمی از امور را تعیین می‌کند و نیم دیگر در دست تدبیر است. بخت را به رودخانه‌ای سرکش تشبیه می‌کند که باید در زمان آرامش برایش سد و آبراهه ساخت.

مهم‌ترین گزارهٔ امنیتی او این است که پایه‌های هر دولت «قوانین خوب و ارتش خوب» است و قانون خوب بدون ارتش خوب ممکن نیست. ارتش‌های مزدور و کمکی، یعنی نیروهایی که قدرتی دیگر به عاریت می‌دهد، بی‌فایده و خطرناک‌اند: مزدوران در صلح غارت می‌کنند و در جنگ می‌گریزند، و نیروی کمکی اگر پیروز شود ارباب را در اسارت خود می‌گیرد. تنها راه امنیت، «سلاح خودی» است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

حاکم باید هم شیر باشد و هم روباه: شیر برای ترساندن گرگ‌ها و روباه برای شناختن دام‌ها. اگر جمع ترس و محبت ممکن نباشد، ترس امن‌تر است، به شرط آنکه به نفرت نینجامد. نفرت مردم خطرناک‌ترین تهدید است، زیرا بهترین دژ آن است که مردم از حاکم متنفر نباشند. در «گفتارها» ماکیاولی جمهوری را به سبب مشارکت شهروندان مسلح و کشمکش سازندهٔ طبقات پایدارتر از پادشاهی می‌داند. پس او همزمان نظریه‌پرداز اقتدار و جمهوری‌خواهی مدنی است. مفهوم «مصلحت دولت» که بعدها جوانی بوترو و ریشلیو آن را صورت‌بندی کردند، از همین سنت برآمد.

نقد و محدودیت‌ها

ماکیاولی را آموزگار شر و توجیه‌گر هر ابزاری برای قدرت دانسته‌اند. مدافعانش پاسخ می‌دهند که او اخلاق را نفی نمی‌کند، بلکه تراژدی انتخاب میان دو شر را بیان می‌کند. نقد جدی‌تر به دامنهٔ تحلیل اوست: نظریه‌اش بر حاکم فردی و دولت‌شهر متمرکز است و برای نهادهای مدرن، افکار عمومی و حقوق بین‌الملل جای چندانی ندارد. نسخه‌اش برای ارتش شهروندی نیز در عمل فلورانس، در ۱۵۱۲، شکست خورد.

انطباق با نظم کنونی جهان

هشدار ماکیاولی دربارهٔ وابستگی به نیروی دیگران امروز اهمیتی دوباره یافته است. اروپا پس از دهه‌ها تکیه بر چتر امنیتی آمریکا، با تجاوز روسیه به اوکراین و تردید در تعهدات واشنگتن، ناچار به بازتسلیح و «خودمختاری راهبردی» روی آورده است. این همان آموزهٔ «سلاح خودی» است. افزایش نقش شرکت‌های نظامی خصوصی، از واگنر تا جانشینانش در آفریقا، نیز درستی هشدار او را دربارهٔ مزدوران نشان داد: شورش واگنر در ژوئن ۲۰۲۳ نمونه‌ای کلاسیک بود. برای خاورمیانه، تجربهٔ شبکهٔ نیروهای نیابتی جمهوری اسلامی گویاترین نمونه است: نیروی «کمکی» نه توانست حامی را در لحظهٔ بحران حفظ کند و نه وفاداری‌اش بی‌قیدوشرط بود. گزارهٔ «بهترین دژ، نفرت‌نداشتن مردم است» نیز برای دولت‌هایی که امنیت

را صرفاً سرکوب می‌فهمند، هشداری زنده است. داوری نهایی: انطباق بالاست. نظریه در بخش «ارتش خودی»، رابطهٔ مشروعیت و امنیت، و مدیریت بخت و بحران کاملاً کاربردی است، اما برای تبیین نهادهای چندجانبه و بازدارندگی ساختاری باید با نظریه‌های مدرن تکمیل شود.

۵. توماس هابز — وضع طبیعی و لویاتانِ تأمین‌کنندهٔ امنیت

متفکر: توماس هابز (Thomas Hobbes) | اثر اصلی: «لویاتان» (۱۶۵۱) | انگلستان

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هابز در سال حملهٔ آرمادای اسپانیا (۱۵۸۸) به دنیا آمد و خود می‌گفت ترس و او همزاد بوده‌اند. او شاهد جنگ داخلی انگلستان، اعدام چارلز یکم و ویرانی جنگ سی‌ساله در اروپا بود. پیش از نوشتن آثار فلسفی، در ۱۶۲۹ تاریخ توسیدید را به انگلیسی ترجمه کرد، و این ترجمه نشان می‌دهد پیوند او با سنت واقع‌گرایی آگاهانه بود. پرسش او این بود که در جهانی که مرجعیت دینی و سیاسی فروپاشیده، چه چیزی می‌تواند صلح و امنیت را تضمین کند.

هستهٔ نظریه

هابز از «وضع طبیعی» آغاز می‌کند؛ وضعی فرضی بدون قدرت مشترکی که همه را در هراس نگه دارد. چون انسان‌ها تقریباً برابرند، به این معنا که ضعیف‌ترین فرد هم می‌تواند قوی‌ترین را بکشد، و چون منابع کمیاب است، این وضع به «جنگ همه علیه همه» تبدیل می‌شود. جنگ در نگاه او تنها نبرد بالفعل نیست، بلکه دورهٔ آمادگی آشکار برای نبرد است. در چنین وضعی نه صنعت هست، نه دانش و نه تمدن، و زندگی انسان تنها، فقیرانه، زشت، ددمنشانه و کوتاه است.

راه‌حل، قرارداد اجتماعی است: افراد حق خود بر همه‌چیز را به حاکمی واحد، یعنی «لویاتان»، واگذار می‌کنند که با قدرت برتر صلح را تأمین کند. مشروعیت حاکم از کارکرد امنیتی او ناشی می‌شود. پیامد مهم این است که اگر حاکم دیگر نتواند از اتباع حمایت کند، الزام اطاعت نیز پایان می‌یابد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

هابز سه علت اصلی نزاع را رقابت (برای سود)، بی‌اعتمادی (برای امنیت) و افتخارطلبی (برای اعتبار) می‌داند؛ که بازتاب مستقیم سه‌گانهٔ توسیدید است. «بی‌اعتمادی» مهم‌ترین آن‌هاست

و منطق حملهٔ پیشدستانه را توضیح می‌دهد: وقتی نمی‌دانی دیگری چه قصدی دارد، عقلانی‌ترین کار پیشی‌گرفتن است. این همان هستهٔ نظری «معمای امنیت» است که سه قرن بعد جان هرتس صورت‌بندی کرد.

هابز رابطهٔ دولت‌ها را نیز وضع طبیعی می‌بیند: پادشاهان مانند گلادیاتورها با سلاح‌های آخته و چشم دوخته به یکدیگر رو در رویند. اما او بلافاصله می‌افزاید که چون دولت‌ها با این آمادگی از صنعت اتباع خود حمایت می‌کنند، فلاکتی که در وضع طبیعی افراد هست، در روابط دولت‌ها پیش نمی‌آید.

نقد و محدودیت‌ها

مهم‌ترین نقد به «قیاس داخلی» مربوط است. هدلی بول و مکتب انگلیسی نشان دادند که دولت‌ها، برخلاف افراد، به همان اندازه آسیب‌پذیر نیستند و به همین دلیل توانسته‌اند بدون لویاتان جهانی «جامعهٔ بین‌المللی» با قواعد، دیپلماسی و حقوق بسازند. لیبرال‌ها نیز معتقدند هابز ظرفیت همکاری بدون حاکم را دست‌کم می‌گیرد. منتقدان دیگر هشدار می‌دهند که منطق هابزی، یعنی واگذاری آزادی در برابر امنیت، می‌تواند توجیه‌گر اقتدارگرایی شود.

انطباق با نظم کنونی جهان

منطق هابز امروز در سه سطح آشکار است. در سطح بین‌الملل، فلج شورای امنیت سازمان ملل در برابر جنگ اوکراین و غزه و کاهش اعتماد به نهادهای چندجانبه نشان می‌دهد که «لویاتان جهانی» وجود ندارد. دولت‌ها بیش از پیش به خودیاری، بازتسلیح و حمله‌های پیشدستانه روی آورده‌اند، همان منطق «بی‌اعتمادی» هابزی. در سطح دولت‌های شکننده، سودان، یمن، لیبی، هائیتی و ساحل آفریقا تصویر زندهٔ وضع طبیعی‌اند که در آن فروپاشی قدرت مرکزی به جنگ گروه‌های مسلح و فروپاشی اقتصاد انجامیده است. اما شاید مهم‌ترین درس هابز برای ایران امروز در شرط مشروعیت حاکم باشد. حاکمیتی که امنیت جانی و اقتصادی شهروندان را تأمین نکند و خود منبع ناامنی شود، از نظر هابز مبنای التزام اطاعت را از دست می‌دهد. داوری نهایی: انطباق بالاست؛ هم در تبیین آنارشی بین‌الملل و هم در

تحلیل دولت ناکام. اما باید با دیدگاه مکتب انگلیسی و نهادگرایی تکمیل شود تا توان نظام بین‌الملل برای مدیریت آنارشی بدون حاکم جهانی را نیز توضیح دهد.

۶. هوگو گروسیوس — حقوق جنگ و صلح

متفکر: هوگو گروسیوس (Hugo Grotius) | آثار اصلی: «دریای آزاد» (۱۶۰۹)، «دربارهٔ حقوق جنگ و صلح» (۱۶۲۵) | هلند

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گروسیوس حقوق‌دان، دیپلمات و الهی‌دان هلندی بود. او در بحبوحهٔ جنگ سی‌ساله، که اروپا را به ویرانه‌ای از کشتار مذهبی تبدیل کرده بود، کوشید برای جنگ قاعده بگذارد. به سبب منازعات مذهبی داخلی هلند به حبس ابد محکوم شد، اما در ۱۶۲۱ در صندوق کتاب از زندان گریخت و در تبعید در پاریس شاهکار خود را نوشت. او را «پدر حقوق بین‌الملل» می‌نامند و اثرش زمینهٔ فکری نظم وستفالیایی (۱۶۴۸) را فراهم کرد.

هستهٔ نظریه

گروسیوس می‌گوید جامعه‌ای میان دولت‌ها وجود دارد که بر حقوق طبیعی استوار است. این حقوق از عقل و سرشت اجتماعی انسان برمی‌خیزد و حتی اگر فرض کنیم خدا وجود ندارد، همچنان معتبر است. این گزارهٔ جسورانه حقوق بین‌الملل را از مرجعیت کلیسا جدا کرد و آن را میان دولت‌های کاتولیک و پروتستان، و حتی غیرمسیحی، قابل‌پذیرش ساخت.

او جنگ را نفی نمی‌کند، بلکه آن را تابع قاعده می‌سازد. جنگ تنها برای سه علت مشروع است: دفاع، بازپس‌گیری آنچه به ناحق گرفته شده، و مجازات خطاکار. حتی در جنگ مشروع نیز رفتار با غیرنظامیان، اسیران و اموال باید محدود باشد؛ او این محدودیت‌ها را «تعدیل‌ها» می‌نامد. بدین ترتیب دو شاخهٔ حقوق جنگ را بنیان نهاد: حق توسل به جنگ و حقوق حاکم بر رفتار در جنگ.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «دریای آزاد» که برای دفاع از حقوق کمپانی هند شرقی هلند نوشت، استدلال کرد که دریا را نمی‌توان تصرف کرد و همهٔ ملت‌ها حق کشتیرانی و تجارت آزاد دارند. این استدلال در برابر

ادعای انحصار پرتغال و اسپانیا بود و پایهٔ اصل آزادی دریانوردی شد که امروز در کنوانسیون حقوق دریاها تجلی یافته است. مفهوم «جامعهٔ دولت‌ها» نیز بعدها هستهٔ «مکتب انگلیسی» شد، که هدلی بول آن را «سنت گروسیوسی» در برابر سنت هابزی و کانتی نامید.

نقد و محدودیت‌ها

کانت گروسیوس را «تسلی‌دهندهٔ ملال‌آور» نامید، زیرا آثارش بیشتر برای توجیه جنگ نقل می‌شد تا جلوگیری از آن. مشکل بنیادین ضمانت اجراست: حقوق بدون مرجعی برتر که آن را اجرا کند، به خواست دولت‌ها وابسته می‌ماند. واقع‌گرایان می‌گویند قدرتمندان هرگاه منافعشان اقتضا کند قاعده را کنار می‌گذارند. منتقدان پسااستعماری نیز یادآوری می‌کنند که «دریای آزاد» در خدمت گسترش استعمار هلند بود.

انطباق با نظم کنونی جهان

سنت گروسیوسی امروز در آزمونی سخت قرار دارد. از یک سو هنجارهای او در نهادها و اسناد جهانی ریشه دوانده‌اند. ممنوعیت جنگ تجاوزکارانه در منشور ملل متحد، دیوان کیفری بین‌المللی که برای ولادیمیر پوتین (مارس ۲۰۲۳) و بنیامین نتانیاهو (نوامبر ۲۰۲۴) حکم بازداشت صادر کرد، و رأی داوری ۲۰۱۶ دربارهٔ دریای چین جنوبی همه میراث اویند. از سوی دیگر، ضعف ضمانت اجرا آشکارتر از همیشه است. چین رأی داوری را نپذیرفت، حکم‌های دیوان کیفری عملاً اجرا نشده‌اند، و حمله‌های حوثی‌ها به کشتیرانی در دریای سرخ نشان داد که آزادی دریانوردی بدون نیروی دریایی پشتیبان شکننده است. برای ایران نیز تهدیدهای دوره‌ای به بستن تنگهٔ هرمز مستقیماً با اصل گروسیوسی آزادی دریاها در تقابل است. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. هنجارهای گروسیوسی چارچوب مشروعیت در نظم جهانی را می‌سازند و دولت‌ها حتی هنگام نقض آن‌ها می‌کوشند اقدام خود را با زبان آن توجیه کنند. اما در عصر بازگشت رقابت قدرت‌ها، این هنجارها بدون پشتوانهٔ قدرت و ائتلاف کارآمد نیستند.

۷. کاردینال ریشلیو — مصلحت دولت (Raison d'État)

متفکر و دولتمرد: آرمان ژان دو پلسی، کاردینال ریشلیو | اثر: «وصیت‌نامهٔ سیاسی» | صدراعظم فرانسه، ۱۶۲۴–۱۶۴۲

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ریشلیو بیش از آنکه نظریه‌پرداز باشد، دولتمردی بود که نظریه را در عمل ساخت. او کاردینال کلیسای کاتولیک و صدراعظم لویی سیزدهم بود. فرانسه در آن زمان از درون با شورش‌های اشراف و پروتستان‌ها (هوگنوها) و از بیرون با محاصرهٔ خاندان هابسبورگ در اسپانیا و اتریش روبه‌رو بود. او در جنگ سی‌ساله کاری کرد که معاصرانش را شگفت‌زده کرد: فرانسهٔ کاتولیک را با سوئد پروتستان و شاهزادگان پروتستان آلمانی علیه امپراتوری کاتولیک هابسبورگ متحد ساخت.

هستهٔ نظریه

اصل «مصلحت دولت» یعنی منافع و بقای دولت بالاترین معیار تصمیم سیاسی است و بر ملاحظات دینی، ایدئولوژیک و اخلاق فردی مقدم است. دولت موجودی جاودانه نیست که در آخرت رستگار شود؛ رستگاری آن تنها در این جهان و از راه قدرت و امنیت ممکن است. بنابراین خطاهایی که از فرد بخشودنی است، از دولت بخشودنی نیست، و دولتمرد باید به مصلحت جمع بیندیشد، نه وجدان شخصی.

ریشلیو منافع ملی را بر حسب ژئوپلیتیک تعریف کرد. هدف او شکستن محاصرهٔ هابسبورگ و جلوگیری از یکپارچه‌شدن آلمان بود، زیرا آلمانِ پراکنده به معنای امنیت فرانسه بود. این همان منطقی است که بعدها «موازنهٔ قدرت» نام گرفت.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

سازوکارهای ریشلیو سه ستون داشت. نخست، تمرکز قدرت در داخل: درهم‌شکستن استقلال نظامی هوگنوها در محاصرهٔ لاروشل (۱۶۲۸) و تضعیف اشراف شورشی، بی‌آنکه

آزادی مذهبی پروتستان‌ها را لغو کند. دوم، «مذاکرهٔ پیوسته»: او معتقد بود دولت باید همیشه و همه‌جا، حتی بدون نتیجهٔ فوری، مذاکره کند تا اطلاعات گرد آورد و فرصت‌ها را پیش‌بینی کند. سوم، اطلاعات و عملیات پنهان: شبکهٔ پدر ژوزف، معروف به «عالیجناب خاکستری»، بازوی دیپلماسی پنهان او بود. ریشلیو نخستین وزارت خارجهٔ متمرکز فرانسه را نیز بنا نهاد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان معاصرش او را به خیانت به کاتولیسیسم متهم کردند و منتقدان امروز مصلحت دولت را دستاویزی برای توجیه هر سرکوب و هر ائتلاف بی‌اصولی می‌دانند. کیسینجر، که ریشلیو را پدر نظام دولت‌های مدرن می‌داند، یادآوری می‌کند که این اصل تنها وقتی کار می‌کند که محاسبهٔ دقیق قدرت با خویشتن‌داری همراه باشد. جانشینان ریشلیو، از جمله لویی چهاردهم، با زیاده‌روی ائتلاف‌های ضدفرانسوی را برانگیختند.

انطباق با نظم کنونی جهان

در جهان امروز، که ائتلاف‌ها بیشتر معامله‌محورند تا ارزش‌محور، اصل ریشلیو زنده‌تر از همیشه است. ترکیه عضو ناتو است اما سامانهٔ اس-۴۰۰ روسی خریده است. عربستان سعودی در مارس ۲۰۲۳ با میانجی‌گری چین با جمهوری اسلامی توافق کرد و هم‌زمان مذاکره با آمریکا و اسرائیل را پیش برد. خود جمهوری اسلامی، با وجود شعارهای ایدئولوژیک، در قفقاز از ارمنستان مسیحی در برابر جمهوری آذربایجان شیعه حمایت می‌کند. سیاست خارجی معامله‌محور آمریکا در دورهٔ دوم ترامپ نیز نوعی مصلحت دولت بی‌پرده است. درس اصلی ریشلیو برای تحلیلگر ایرانی این است که دولتی که ایدئولوژی را بر مصلحت ملی مقدم می‌دارد، مانند هابسبورگ‌ها در جنگ سی‌ساله، در برابر رقبای عمل‌گرا فرسوده می‌شود. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست. نظم چندقطبی و سیال امروز همان صحنه‌ای است که منطق مصلحت دولت، مذاکرهٔ پیوسته و ائتلاف‌های فراایدئولوژیک در آن بیشترین بازده را دارد.

۸. ایمانوئل کانت — صلح پایدار

متفکر: ایمانوئل کانت (Immanuel Kant) | اثر اصلی: «به‌سوی صلح پایدار» (۱۷۹۵) | کونیگسبرگ، پروس

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کانت، بزرگ‌ترین فیلسوف روشنگری، رسالهٔ کوچک «به‌سوی صلح پایدار» را در ۱۷۹۵ نوشت؛ همان سالی که پروس و فرانسهٔ انقلابی پیمان بازل را امضا کردند. اروپا در آن زمان درگیر جنگ‌های انقلاب فرانسه بود. کانت این رساله را به شکل طنزآمیز یک پیمان‌نامه نوشت، با مواد مقدماتی، مواد قطعی و حتی یک «مادهٔ پنهانی». پرسش او این بود که آیا صلح، که تا آن روز تنها فاصلهٔ میان دو جنگ بود، می‌تواند وضعیتی پایدار و حقوقی شود.

هستهٔ نظریه

کانت سه شرط قطعی برای صلح پایدار برمی‌شمارد. نخست، قانون اساسی هر دولت باید «جمهوری» باشد، یعنی حکومتی مبتنی بر حاکمیت قانون، تفکیک قوا و نمایندگی شهروندان. منطق او ساده است: وقتی تصمیم جنگ به رضایت شهروندان وابسته باشد، که هزینهٔ جنگ را با جان و مال خود می‌پردازند، بسیار محتاط‌تر خواهند بود. دوم، حقوق بین‌الملل باید بر «فدراسیون دولت‌های آزاد» استوار باشد؛ اتحادیه‌ای داوطلبانه برای صلح، نه دولت جهانی. سوم، «حقوق جهان‌وطنی» باید به حق مهمان‌نوازی جهانی محدود شود، یعنی حق بیگانه برای آنکه با دشمنی روبه‌رو نشود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مواد مقدماتی کانت دستورالعمل‌هایی امنیتی و شگفت‌انگیز امروزی‌اند. هیچ پیمان صلحی با شرط پنهان برای جنگ آینده معتبر نیست. ارتش‌های دائمی باید به‌تدریج برچیده شوند، زیرا خود مسابقهٔ تسلیحاتی و جنگ را برمی‌انگیزند. نباید برای جنگ بدهی ملی ایجاد کرد. هیچ دولتی نباید با زور در قانون اساسی دولتی دیگر مداخله کند. و در جنگ نباید اعمالی چون

ترور و جاسوسی خائنانه به کار رود که اعتماد آینده را ناممکن سازد. کانت به خوش‌بینی اخلاق تکیه نمی‌کند. او می‌گوید حتی ملتی از شیاطین، اگر عاقل باشند، می‌توانند دولتی قانونی بسازند. سازوکار صلح نهادها و منافع‌اند، به‌ویژه «روح تجارت» که با جنگ سازگار نیست.

نقد و محدودیت‌ها

واقع‌گرایان کانت را آرمان‌گرا می‌دانند و یادآوری می‌کنند که دموکراسی‌ها بارها، و گاه با شور عمومی، علیه دولت‌های غیردموکراتیک جنگیده‌اند. فدراسیون داوطلبانهٔ او نیز ضمانت اجرا ندارد. برخی نیز در تجربهٔ «صادرات دموکراسی» با زور، مانند عراق ۲۰۰۳، نشان دادند که منطق کانتی می‌تواند به توجیه جنگ تبدیل شود؛ برخلاف اصل عدم مداخلهٔ خود کانت. با این حال، «صلح دموکراتیک» که از کانت برخاسته، یکی از محکم‌ترین یافته‌های تجربی روابط بین‌الملل است.

انطباق با نظم کنونی جهان

اتحادیهٔ اروپا نزدیک‌ترین تحقق تاریخی طرح کانت است: فدراسیونی از جمهوری‌ها که جنگ میان اعضایش عملاً ناممکن شده است. نکتهٔ مهم‌تر این است که تهدیدهای امنیتی بزرگ امروز عمدتاً از دولت‌هایی برمی‌خیزند که شرط نخست کانت را ندارند. تصمیم روسیه به حمله به اوکراین در حلقه‌ای بسیار کوچک و بدون پاسخ‌گویی گرفته شد، و تصمیم‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی نیز در نهادهایی گرفته می‌شود که شهروندان در آن هیچ نقشی ندارند. از این منظر، گذار ایران به نظامی پاسخ‌گو، که در آن هزینهٔ ماجراجویی خارجی بر تصمیم‌گیران بازگردد، خود یک «سیاست امنیتی» برای منطقه است. اما عقب‌نشینی دموکراسی در جهان، رشد پوپولیسم و تضعیف نهادهای چندجانبه نشان می‌دهد که صلح کانتی دستاوردی دائمی نیست و باید پیوسته از آن محافظت کرد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. نظریه پیوند میان نوع رژیم سیاسی و رفتار امنیتی را به‌درستی تبیین می‌کند، اما برای مدیریت رقابت با قدرت‌های غیرجمهوری به ابزارهای بازدارندگی واقع‌گرایانه نیاز دارد.

۹. کارل فون کلاوزویتس — جنگ به‌مثابه ادامهٔ سیاست و تثلیث شگفت‌انگیز

متفکر: کارل فون کلاوزویتس (Carl von Clausewitz) | اثر اصلی: «دربارهٔ جنگ» (انتشار پس از مرگ، ۱۸۳۲) | پروس

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کلاوزویتس افسر پروسی بود که از دوازده‌سالگی به ارتش پیوست. شکست تحقیرآمیز پروس از ناپلئون در ینا (۱۸۰۶) را دید، در ارتش روسیه در جنگ ۱۸۱۲ خدمت کرد و در واترلو حضور داشت. او کتاب «دربارهٔ جنگ» را ناتمام گذاشت و همسرش، ماری فون برووِل، پس از مرگ او در ۱۸۳۱ آن را منتشر کرد. مسئلهٔ او این بود که چرا جنگ‌های ناپلئونی، با بسیج ملت و نبردهای ویرانگر، با جنگ‌های محدود سدهٔ هجدهم این‌همه فرق داشتند.

هستهٔ نظریه

مشهورترین گزارهٔ کلاوزویتس این است که جنگ ادامهٔ سیاست با ابزارهای دیگر است. جنگ پدیده‌ای خودبسنده نیست، ابزاری است در خدمت هدف سیاسی، و هدف سیاسی تعیین می‌کند که چه نیرویی و با چه شدتی به کار رود. هر جنگی که هدف سیاسی روشن نداشته باشد، به خشونتی بی‌معنا تبدیل می‌شود.

او جنگ را «تثلیثی شگفت‌انگیز» می‌داند که از سه گرایش ساخته شده است: شور و دشمنی ابتدایی، که بیشتر به مردم مربوط است؛ بازی احتمال و بخت، که میدان خلاقیت فرمانده و ارتش است؛ و عقل، یعنی تابع‌بودن جنگ به سیاست، که به دولت مربوط است. نظریه‌ای که یکی از این سه را نادیده بگیرد، با واقعیت ناسازگار می‌شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

«اصطکاک» مفهومی کلیدی است: در جنگ هر چیز ساده‌ای دشوار است و هزاران عامل کوچک، از باران تا خستگی و خطای ارتباطی، برنامهٔ بی‌نقص را از کار می‌اندازند. «مه جنگ» یعنی عدم‌قطعیت اطلاعاتی، که تصمیم‌گیری را به داوری و نبوغ فرمانده وابسته می‌سازد.

«مرکز ثقل» کانون قدرت دشمن است که با ضربه به آن، همه‌چیز فرومی‌ریزد؛ مانند ارتش، پایتخت یا اتحادی کلیدی. «نقطهٔ اوج حمله» لحظه‌ای است که مهاجم با دور شدن از پایگاه و فرسایش، برتری خود را از دست می‌دهد. و سرانجام، کلاوزویتس دفاع را شکل قوی‌تر جنگ می‌داند، هرچند هدفی منفی دارد.

نقد و محدودیت‌ها

جان کیگان و مارتین ون کرفلد استدلال کردند که کلاوزویتس جنگ را بیش از حد دولت‌محور می‌بیند و برای جنگ‌های قومی، قبیله‌ای و تروریستی، که «غیرتثلیثی»اند، توضیحی ندارد. در عصر هسته‌ای نیز برخی پرسیدند آیا جنگی که می‌تواند سیاست را نابود کند، هنوز ادامهٔ سیاست است. مدافعانش پاسخ می‌دهند که تثلیث، شور، بخت و عقل، در هر جنگی، دولتی یا غیردولتی، حاضر است.

انطباق با نظم کنونی جهان

جنگ اوکراین تقریباً درسنامه‌ای کلاوزویتسی است. حملهٔ روسیه به کی‌یف در ۲۰۲۲ زودتر از انتظار به نقطهٔ اوج رسید. اصطکاک لجستیکی، از ستون‌های زرهی متوقف تا کمبود سوخت، برنامه‌های ستاد کل را بی‌اثر کرد. جنگ به فرسایشی طولانی تبدیل شد که در آن، چنان‌که کلاوزویتس گفته بود، دفاع شکل قوی‌تر است. در خاورمیانه، پرسش کلاوزویتسی اصلی دربارهٔ هدف سیاسی است: آیا عملیات نظامی در غزه و علیه جمهوری اسلامی به هدف سیاسی پایداری می‌انجامد، یا پیروزی تاکتیکی بدون راهبرد سیاسی است؟ برای تحلیل امنیتی ایران، شناخت مرکز ثقل نظام، یعنی سپاه، شبکهٔ اقتصادی آن و انسجام فرماندهی، کاربردی‌ترین مفهوم اوست. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست. هیچ نظریه‌ای به اندازهٔ اندیشهٔ کلاوزویتس در دانشکده‌های جنگ امروز تدریس نمی‌شود، و جنگ‌های پهپادی و سایبری نیز، با همهٔ تازگی ابزار، از قواعد بنیادین او (هدف سیاسی، اصطکاک و مرکز ثقل) بیرون نیستند.

۱۰. آنتوان‌هانری ژومینی — اصول عملیات و خطوط عملیاتی

متفکر: آنتوان‌هانری ژومینی (Antoine-Henri Jomini) | اثر اصلی: «خلاصهٔ هنر جنگ» (۱۸۳۸) | سوئیس، فرانسه و روسیه

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ژومینی بانکدار جوانی از سوئیس بود که شیفتهٔ ناپلئون شد، در ستاد مارشال نی خدمت کرد و بعدها به ارتش روسیه پیوست و تا درجهٔ ژنرالی رسید. در سدهٔ نوزدهم بسیار بیش از کلاوزویتس خوانده می‌شد و کتابش متن درسی دانشکدهٔ نظامی وست‌پوینت بود. فرماندهان هر دو طرف جنگ داخلی آمریکا با آن آموزش دیده بودند. ژومینی کوشید از پیروزی‌های ناپلئون اصولی علمی و ثابت استخراج کند.

هستهٔ نظریه

ژومینی معتقد بود جنگ، با وجود همهٔ پیچیدگی‌هایش، از اصولی ثابت و قابل‌آموزش پیروی می‌کند. اصل بنیادین این است که بخش عمدهٔ نیرو را در «نقطهٔ تعیین‌کننده» میدان نبرد متمرکز کنی، بر بخشی از نیروی دشمن که از کل آن جداست. پیروزی در گرو برتری محلی است، نه برتری کلی.

او مفهوم «خطوط عملیاتی» را صورت‌بندی کرد. «خطوط داخلی» به نیرویی تعلق دارند که در مرکز میان چند بخش جدا از دشمن قرار دارد. این نیرو با جابه‌جایی سریع‌تر می‌تواند پیش از اتحاد بخش‌های دشمن، آن‌ها را یکی‌یکی شکست دهد؛ همان کاری که ناپلئون در نبردهای ۱۷۹۶ در ایتالیا کرد. ژومینی خطوط داخلی را معمولاً برتر از خطوط خارجی می‌دانست.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ژومینی میان «راهبرد» (هنر جنگیدن روی نقشه و انتخاب صحنهٔ عملیات)، «تاکتیک بزرگ» (آرایش نیرو در میدان نبرد) و «لجستیک» (هنر جابه‌جایی و تأمین ارتش) تمایز گذاشت. اهمیت دادن او به لجستیک به عنوان شاخه‌ای مستقل از هنر جنگ نوآوری بزرگی بود. او

همچنین از پایگاه عملیات، نقاط تعیین‌کنندهٔ جغرافیایی، و حفظ ارتباط با پایگاه سخن گفت. ژومینی برخلاف کلاوزویتس جنگ را بیشتر از منظر هندسه و مهندسی می‌دید تا از منظر سیاست و روان‌شناسی.

نقد و محدودیت‌ها

نقد اصلی سازوکاری‌بودن نگاه اوست. ژومینی جنگ را به هندسه تقلیل می‌دهد و نقش سیاست، مردم، روحیه و بخت را دست‌کم می‌گیرد؛ همان عناصری که کلاوزویتس محور قرار داد. خود او جنگ‌های «ملی» و چریکی، مانند شورش اسپانیا علیه ناپلئون، را نامطلوب و بیرون از قاعده می‌دانست. برخی مورخان معتقدند پیروی خشک فرماندهان آمریکایی از اصول او در جنگ داخلی، تلفات بیهوده‌ای به بار آورد.

انطباق با نظم کنونی جهان

اندیشهٔ ژومینی در سطح «هنر عملیات» همچنان کاربرد دارد. اسرائیل در جنگ چندجبهه‌ای ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵ (غزه، لبنان، یمن و ایران) نمونهٔ برجستهٔ بهره‌گیری از خطوط داخلی بود: با برتری اطلاعاتی و تحرک، دشمنان جدا از هم را یکی‌یکی و پیش از هماهنگی کامل‌شان هدف قرار داد. «محور مقاومت» با وجود خطوط خارجی گسترده، نتوانست تمرکز همزمان ایجاد کند. لجستیک، که ژومینی به آن مقام مستقل داد، در اوکراین تعیین‌کننده شد؛ از تولید گلوله تا زنجیرهٔ تأمین پهپاد. اما شفافیت میدان نبرد با ماهواره و پهپاد و دقت تسلیحات هدایت‌شونده، اصل «تمرکز نیرو» را خطرناک کرده است. تجمع نیرو در جنگ امروز به معنای هدف آسان است و به همین دلیل پراکندگی و تمرکز اثر به‌جای تمرکز نیرو جایگزین آن شده است. داوری نهایی: انطباق متوسط است. ژومینی در سطح عملیاتی و لجستیکی همچنان آموزنده است، اما در سطح راهبردی و سیاسی باید با کلاوزویتس تکمیل شود.

۱۱. آلفرد تایر ماهان — قدرت دریایی

متفکر: آلفرد تایر ماهان (Alfred Thayer Mahan) | اثر اصلی: «تأثیر قدرت دریایی بر تاریخ ۱۶۶۰–۱۷۸۳» (۱۸۹۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ماهان افسر نیروی دریایی آمریکا و استاد دانشکدهٔ جنگ دریایی نیوپورت بود. کتاب او در زمانی منتشر شد که آمریکا در آستانهٔ تبدیل شدن به قدرتی جهانی بود و قدرت‌های اروپایی برای مستعمره و بازار رقابت می‌کردند. نفوذ این کتاب بی‌سابقه بود: تئودور روزولت آن را به برنامهٔ ساخت ناوگان آمریکا تبدیل کرد، قیصر ویلهلم دوم دستور داد در هر کشتی آلمانی نسخه‌ای از آن باشد، و نیروی دریایی ژاپن آن را متن درسی کرد.

هستهٔ نظریه

ماهان با تحلیل برآمدن بریتانیا استدلال کرد که عظمت و ثروت ملی در گرو کنترل دریاهاست. زنجیرهٔ قدرت دریایی سه حلقه دارد: تولید، کشتیرانی تجاری برای مبادلهٔ تولیدات، و مستعمرات و پایگاه‌هایی که از کشتیرانی پشتیبانی می‌کنند. نیروی دریایی جنگی برای حفاظت از این زنجیره ضروری است.

هدف نیروی دریایی «فرماندهی دریا» است، یعنی رانده‌شدن پرچم دشمن از دریا. این هدف از راه نبرد قاطع ناوگان‌های جنگی متمرکز به دست می‌آید، نه پراکنده‌کردن کشتی‌ها برای حمله به تجارت دشمن یا دفاع از سواحل. ناوگان هرگز نباید تقسیم شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ماهان شش عامل را شرط قدرت دریایی می‌داند: موقعیت جغرافیایی، شکل طبیعی سواحل و بنادر، وسعت سرزمین، جمعیت، منش ملی (گرایش مردم به تجارت) و نوع حکومت. به نظر او بریتانیا جزیره‌ای بود که به دفاع زمینی گسترده نیاز نداشت و می‌توانست همهٔ توانش را به دریا معطوف کند؛ حال آنکه فرانسه، با مرزهای زمینی آسیب‌پذیر، همواره میان دریا و خشکی

دوپاره بود. او به گذرگاه‌های راهبردی، به‌ویژه کانال پاناما که هنوز ساخته نشده بود، و پایگاه‌های سوخت‌گیری در اقیانوس آرام اهمیت بسیار می‌داد.

نقد و محدودیت‌ها

مکیندر استدلال کرد که راه‌آهن به قدرت‌های زمینی اجازه می‌دهد بدون دریا در اوراسیا تحرک داشته باشند و دوران برتری قدرت دریایی رو به پایان است. جولیان کوربت نیز نشان داد که فرماندهی مطلق دریا نادر است و نبرد قاطع همیشه ممکن یا مطلوب نیست. ظهور زیردریایی و هواپیما در جنگ‌های جهانی، اولویت ناوگان کشتی‌های جنگی سنگین را از میان برد. با این حال، منطق کلی ماهان، پیوند تجارت، پایگاه و نیروی دریایی، پابرجا ماند.

انطباق با نظم کنونی جهان

ماهان شاید پرخواننده‌ترین نظریه‌پرداز در پکن امروز باشد. چین با بزرگ‌ترین ناوگان جهان از نظر تعداد شناورها، ساخت پایگاه در جیبوتی، و شبکهٔ بنادر در اقیانوس هند (که گاه «رشتهٔ مروارید» خوانده می‌شود)، دقیقاً زنجیرهٔ ماهانی تولید، کشتیرانی و پایگاه را دنبال می‌کند. در برابر، توان کشتی‌سازی آمریکا به‌شدت کاهش یافته و این موضوع اکنون در واشنگتن یک نگرانی امنیتی است. در خاورمیانه، حمله‌های حوثی‌ها به کشتیرانی دریای سرخ از اواخر ۲۰۲۳ نشان داد که امنیت تجارت جهانی تا چه حد به گذرگاه‌ها وابسته است، و تنگهٔ هرمز همچنان مهم‌ترین اهرم ژئوپلیتیک ایران است. نکتهٔ مهم برای ایران آینده این است که هیچ قدرت منطقه‌ای پایداری بدون اقتصاد دریایی و پیوند با تجارت جهانی شکل نمی‌گیرد. داوری نهایی: انطباق بالاست. رقابت آمریکا و چین در اصل رقابتی دریایی است. اما اصل «نبرد قاطع ناوگان» با موشک‌های ضدکشتی و پهپادهای دریایی به چالش کشیده شده است.

۱۲. جولیان کوربت — راهبرد دریایی و جنگ محدود

متفکر: سر جولیان کوربت (Sir Julian Corbett) | اثر اصلی: «برخی اصول راهبرد دریایی» (۱۹۱۱) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کوربت مورخ و حقوق‌دان غیرنظامی بود که در کالج جنگ دریایی سلطنتی بریتانیا تدریس می‌کرد و مشاور دریاسالار جان فیشر شد. او در دوره‌ای می‌نوشت که رقابت دریایی بریتانیا و آلمان به اوج رسیده بود و افسران دریایی، تحت تأثیر ماهان، همه‌چیز را در نبرد قاطع ناوگان می‌دیدند. کوربت، که کلاوزویتس را عمیقاً خوانده بود، کوشید راهبرد دریایی را در چارچوب سیاست و جنگ کلی جای دهد.

هستهٔ نظریه

کوربت می‌گوید انسان‌ها روی خشکی زندگی می‌کنند، نه روی دریا. بنابراین جنگ در نهایت با آنچه ارتش روی خشکی می‌کند یا آنچه ناوگان امکان می‌دهد ارتش روی خشکی انجام دهد، تعیین می‌شود. به همین دلیل از «راهبرد دریایی» (maritime) در برابر «راهبرد نیروی دریایی» (naval) سخن می‌گفت: راهبردی که دریا و خشکی را با هم می‌بیند.

فرماندهی دریا برخلاف نظر ماهان معمولاً نسبی و مورد مناقشه است، و طبیعی‌ترین وضعیت دریا «فرماندهی‌نشده» بودن آن است. فرماندهی دریا یعنی کنترل خطوط ارتباطی دریایی، یعنی آزادی برای عبور خود و انکار آن برای دشمن، نه تصرف خود دریا.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کوربت از «ناوگان موجود» (fleet in being) دفاع کرد: نیروی دریایی ضعیف‌تر می‌تواند با پرهیز از نبرد و صرفاً با تهدید بالقوه‌اش، نیروی برتر را مشغول نگه دارد. او همچنین مفهوم «جنگ محدود» کلاوزویتسی را برای قدرت جزیره‌ای بازتعریف کرد. قدرت دریایی می‌تواند هدفی محدود، مثلاً تصرف یک مستعمره یا یک جزیره، را انتخاب کند و با کنترل دریا مانع

شود که دشمن تمام نیرویش را برای پس‌گرفتن آن بسیج کند. عملیات مشترک زمینی-دریایی و حفاظت از تجارت با کاروان از دیگر آموزه‌های اوست.

نقد و محدودیت‌ها

در زمان خودش، افسران نیروی دریایی بریتانیا کوربت را به کم‌ارزش دانستن نبرد قاطع متهم کردند و حتی پس از نبرد یوتلند در ۱۹۱۶ رویکرد او را دلیل محافظه‌کاری ناوگان دانستند. منتقدان امروز می‌گویند نظریهٔ او برای قدرت جزیره‌ای با برتری دریایی نوشته شده و برای قدرت‌های قاره‌ای کمتر کاربرد دارد. با این حال، پس از جنگ جهانی دوم، تجربهٔ کاروان‌ها و عملیات آبی-خاکی درستی بسیاری از آموزه‌های او را نشان داد.

انطباق با نظم کنونی جهان

دریای سیاه بهترین آزمایشگاه نظریهٔ کوربت در دوران ماست. اوکراین بدون نیروی دریایی قابل‌اعتنا، با موشک‌های ضدکشتی و پهپادهای دریایی، بخش بزرگی از ناوگان دریای سیاه روسیه را غرق یا به شرق دریا عقب راند و کریدور صادرات غلات خود را بازگشود. این نمونهٔ کلاسیک «انکار دریا» بدون «فرماندهی دریا» است. در دریای سرخ، حوثی‌ها با ابزارهای کم‌هزینه خطوط ارتباطی دریایی را مختل کردند و نیروهای دریایی برتر غربی نتوانستند فرماندهی مطلق را بازگردانند. راهبرد «ضددسترسی و انکار منطقه» چین در غرب اقیانوس آرام نیز کوربتی است: هدف آن نه شکست ناوگان آمریکا در نبرد قاطع، بلکه ناامن‌کردن دریا برای آن است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست، و احتمالاً بیشتر از ماهان. فناوری‌های دقیق و ارزان، دریاها را بیش از پیش «مورد مناقشه» کرده‌اند، و این همان وضعیتی است که کوربت طبیعی‌ترین حالت دریا می‌دانست.

۱۳. هالفورد مکیندر — نظریهٔ هارتلند

متفکر: سر هالفورد مکیندر (Sir Halford Mackinder) | آثار اصلی: «محور جغرافیایی تاریخ» (۱۹۰۴)، «آرمان‌های دموکراتیک و واقعیت» (۱۹۱۹) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

مکیندر جغرافی‌دان، نخستین مدیر مدرسهٔ اقتصاد لندن در دورهٔ آغازین آن، و نمایندهٔ پارلمان بریتانیا بود. سخنرانی او در انجمن سلطنتی جغرافیا در ۱۹۰۴ بنیان ژئوپلیتیک کلاسیک را گذاشت. او در دوره‌ای می‌نوشت که روسیه با راه‌آهن سراسری سیبری قدرت خود را در اوراسیا گسترش می‌داد و آلمان در حال صنعتی‌شدن سریع بود. نگرانی او این بود که برتری دریایی بریتانیا ممکن است دیگر برای حفظ امنیت امپراتوری کافی نباشد.

هستهٔ نظریه

مکیندر استدلال کرد که «دوران کلمبی»، چهار قرن اکتشاف و گسترش دریایی، پایان یافته است و جهان به «نظامی بسته» تبدیل شده که هر تحولی در یک نقطه بر همهٔ نقاط اثر می‌گذارد. در این نظام، قلب قارهٔ اوراسیا، منطقهٔ وسیعی از دشت‌های روسیه تا آسیای مرکزی که از دسترس نیروی دریایی بیرون است، «منطقهٔ محور» یا «هارتلند» است. راه‌آهن به قدرتی که بر هارتلند مسلط باشد امکان می‌دهد منابع عظیم آن را بسیج کند و به سواحل فشار آورد.

در ۱۹۱۹ نظریه‌اش را در سه گزارهٔ مشهور خلاصه کرد: هر کس بر اروپای شرقی حکم براند، بر هارتلند فرمان می‌راند؛ هر کس بر هارتلند حکم براند، بر «جزیرهٔ جهانی» (اوراسیا و آفریقا) فرمان می‌راند؛ و هر کس بر جزیرهٔ جهانی حکم براند، بر جهان فرمان می‌راند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مکیندر جهان را به سه لایه تقسیم کرد: هارتلند در مرکز؛ «هلال درونی یا حاشیه‌ای» شامل آلمان، اتریش، ترکیه، هند و چین؛ و «هلال بیرونی یا جزیره‌ای» شامل بریتانیا، آمریکا، ژاپن و

استرالیا. خطر اصلی برای قدرت‌های دریایی اتحاد قدرت‌های هارتلند با قدرت صنعتی اروپای شرقی است. از این رو، پس از جنگ جهانی اول، ایجاد کمربندی از دولت‌های مستقل میان آلمان و روسیه را پیشنهاد کرد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان نظریه را جبرگرایی جغرافیایی می‌دانند که نقش فناوری، اقتصاد و ایدئولوژی را کم‌رنگ می‌کند. قدرت هوایی، موشک و فضای سایبری اهمیت «دسترس‌ناپذیری» هارتلند را کاهش داده‌اند. سوءاستفادهٔ ژئوپلیتیسین‌های نازی، به‌ویژه کارل هاوسهوفر، از ایده‌های او نیز سایه‌ای بر نظریه انداخت. افزون بر این، اتحاد جماهیر شوروی که بر هارتلند و اروپای شرقی مسلط بود، نه تنها بر جهان فرمان نراند، بلکه فروپاشید.

انطباق با نظم کنونی جهان

از منظر امنیت ملی، هارتلند در دهه‌های اخیر به صحنهٔ اصلی بازگشته است. جنگ اوکراین، در ذات خود، نبردی بر سر اروپای شرقی است؛ همان منطقه‌ای که مکیندر کلید هارتلند می‌دانست. نزدیکی راهبردی روسیه و چین و طرح «کمربند و جاده»، که راه‌آهن و خطوط لوله را در قلب اوراسیا گسترش می‌دهد، کابوس مکیندر را تداعی می‌کند: اتحاد قدرت زمینی با منابع و صنعت. موقعیت ایران در لبهٔ جنوبی هارتلند و دروازهٔ آن به خلیج فارس و اقیانوس هند، اهمیت آن را برای هر دو اردوگاه توضیح می‌دهد. پیوستن جمهوری اسلامی به سازمان همکاری شانگهای و تأمین پهپاد برای روسیه نشانهٔ ورود آن به منطق اردوگاه هارتلند است. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. نظریه چارچوبی گویا برای فهم رقابت اوراسیایی است، اما پیش‌بینی جبرگرایانهٔ آن دربارهٔ برتری قطعی قدرت هارتلند با تجربهٔ شوروی و برتری اقتصادی و فناورانهٔ قدرت‌های دریایی نقض شده است.

۱۴. نیکلاس اسپایکمن — نظریهٔ ریملند

متفکر: نیکلاس اسپایکمن (Nicholas Spykman) | آثار اصلی: «راهبرد آمریکا در سیاست جهانی» (۱۹۴۲)، «جغرافیای صلح» (۱۹۴۴) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

اسپایکمن روزنامه‌نگار و دیپلمات هلندی‌تبار بود که به آمریکا مهاجرت کرد و مؤسسهٔ مطالعات بین‌المللی دانشگاه ییل را بنیان نهاد. او در اوج جنگ جهانی دوم، زمانی که بسیاری از آمریکاییان هنوز انزواطلب بودند، استدلال کرد که امنیت آمریکا به توازن قدرت در آن سوی اقیانوس‌ها وابسته است. در ۱۹۴۳ در ۴۹ سالگی درگذشت و «جغرافیای صلح» پس از مرگش منتشر شد. او را پدرخواندهٔ فکری راهبرد سد نفوذ می‌دانند.

هستهٔ نظریه

اسپایکمن نقشهٔ مکیندر را بازخوانی کرد و نتیجهٔ متفاوتی گرفت. به نظر او، مهم‌ترین منطقهٔ جهان هارتلند نیست، بلکه «ریملند» یا حاشیهٔ اوراسیاست: کمربند ساحلی گسترده از اروپای غربی، خاورمیانه و شبه‌قارهٔ هند تا آسیای جنوب شرقی، چین و شرق دور. این منطقه بیشترین جمعیت، منابع و صنعت را دارد و در محل تلاقی قدرت زمینی و دریایی است. او گزارهٔ مکیندر را این‌گونه بازنویسی کرد: هر کس بر ریملند حکم براند بر اوراسیا فرمان می‌راند، و هر کس بر اوراسیا حکم براند، سرنوشت جهان را در دست دارد.

پیامد امنیتی برای آمریکا روشن بود: آمریکا نمی‌تواند بگذارد یک قدرت واحد یا ائتلافی متخاصم بر ریملند مسلط شود. بنابراین باید با حضور دائمی و اتحاد با دولت‌های ریملند توازن قدرت را در اوراسیا حفظ کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

اسپایکمن واقع‌گرایی سخت‌گیر بود. او می‌گفت جغرافیا بنیادی‌ترین عامل سیاست خارجی است، زیرا دائمی است. دولتمردان می‌آیند و می‌روند، اما کوه‌ها باقی می‌مانند. او هشدار داد که

پس از شکست آلمان و ژاپن، اتحاد شوروی ممکن است جای آن‌ها را بگیرد. بنابراین آمریکا باید آلمان و ژاپن را بازسازی کند تا وزنه‌ای در برابر شوروی باشند. هدف او نه پیروزی مطلق، بلکه «توازن» بود؛ از جمله توازن میان متحدان.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان می‌گویند ریملند آن‌قدر گسترده است که مفهومی تحلیلی را به توجیهی برای مداخلهٔ جهانی تبدیل می‌کند؛ از کره و ویتنام تا خاورمیانه. همچنین نظریه دولت‌های ریملند را بیشتر صحنه می‌بیند تا بازیگر، و پویایی‌های داخلی و ملی‌گرایی آن‌ها را دست‌کم می‌گیرد. شکست آمریکا در ویتنام و افغانستان نشان داد که حضور نظامی در ریملند تضمین‌کنندهٔ توازن نیست.

انطباق با نظم کنونی جهان

نقشهٔ اتحادهای آمریکا امروز تقریباً همان نقشهٔ اسپایکمن است: ناتو در اروپای غربی، ژاپن، کرهٔ جنوبی، فیلیپین و تایوان در شرق آسیا، پیمان «آکوس» با استرالیا و بریتانیا، و «کواد» با هند. رقابت با چین در واقع رقابت بر سر ریملند آسیایی است و هدف آمریکا جلوگیری از سلطهٔ یک قدرت واحد بر آن است. خاورمیانه، و به‌ویژه ایران، در مرکز ریملند و در محل اتصال اروپا، آسیا و اقیانوس هند قرار دارد. به همین دلیل منازعه بر سر جهت‌گیری ایران، به سوی شرق یا پیوند با غرب، اهمیتی فراتر از منطقه دارد. ایرانی که در آینده با نظم بین‌المللی همسو شود، می‌تواند وزن ژئوپلیتیک ریملند را به نفع ثبات تغییر دهد. داوری نهایی: انطباق بالاست. نظریهٔ ریملند همچنان منطق محوری راهبرد کلان آمریکاست. ضعف آن در تبیین قدرت اقتصادی و فناورانه‌ای است که امروز بدون حضور سرزمینی اعمال می‌شود.

۱۵. جولیو دوئه — فرماندهی هوا

متفکر: جولیو دوئه (Giulio Douhet) | اثر اصلی: «فرماندهی هوا» (۱۹۲۱) | ایتالیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

دوئه افسر توپخانهٔ ایتالیایی بود که از نخستین روزهای هوانوردی به آینده‌اش ایمان آورد. در جنگ جهانی اول از فرماندهی نظامی ایتالیا انتقاد کرد و به همین دلیل زندانی شد، اما پس از شکست فاجعه‌بار ایتالیا در کاپورتو (۱۹۱۷) اعاده‌حیثیت یافت. تجربهٔ کشتار بی‌حاصل جنگ خندق او را به این نتیجه رساند که هواپیما می‌تواند از روی بن‌بست جبهه بگذرد و مستقیماً به قلب دشمن ضربه بزند.

هستهٔ نظریه

دوئه معتقد بود هواپیما ماهیت جنگ را دگرگون کرده است. دیگر خط مقدم و پشت جبهه معنا ندارد، زیرا همه‌جای کشور در دسترس است. نخستین و مهم‌ترین هدف جنگ «فرماندهی هوا» است، یعنی نابودی نیروی هوایی دشمن، ترجیحاً روی زمین و در فرودگاه‌ها. پس از دستیابی به فرماندهی هوا، بمب‌افکن‌ها باید مراکز حیاتی دشمن، یعنی صنایع، حمل‌ونقل، مراکز دولتی و شهرها، را با بمب‌های انفجاری، آتش‌زا و حتی شیمیایی هدف قرار دهند.

منطق او این بود که بمباران گستردهٔ شهرها روحیهٔ غیرنظامیان را درهم می‌شکند و مردم خود دولت را به تسلیم وادار می‌کنند. در نتیجه، جنگ کوتاه‌تر و، به گمان او، در مجموع کم‌تلفات‌تر از جنگ فرسایشی خندق خواهد بود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

دوئه بر سه اصل تأکید داشت. نخست، نیروی هوایی باید مستقل از ارتش و نیروی دریایی باشد و منابع اصلی دفاعی را در اختیار گیرد. دوم، دفاع هوایی تقریباً بی‌فایده است، زیرا آسمان پهناور است و بمب‌افکن همیشه راه خود را خواهد یافت؛ پس بهترین دفاع، حمله است.

سوم، نیروهای زمینی و دریایی تنها باید نقشی تدافعی داشته باشند و نتیجهٔ جنگ در آسمان تعیین می‌شود. اندیشهٔ او بر بنیان‌گذاران نیروی هوایی مستقل در بریتانیا و آمریکا، مانند تِرنچارد و بیلی میچل، اثر گذاشت.

نقد و محدودیت‌ها

جنگ جهانی دوم مهم‌ترین گزارهٔ دوئه را رد کرد. بمباران لندن، هامبورگ، درسدن و توکیو روحیهٔ مردم را نشکست و حتی گاه همبستگی ملی را تقویت کرد. «بررسی بمباران راهبردی آمریکا» نشان داد که بمباران شهرها کم‌اثرتر از ضربه به صنایع کلیدی مانند سوخت و حمل‌ونقل بود. رادار و جنگنده‌های رهگیر نیز نشان دادند که دفاع هوایی ممکن است. از نظر اخلاق و حقوق نیز هدف قرار دادن عمدی غیرنظامیان امروز جنایت جنگی به شمار می‌رود.

انطباق با نظم کنونی جهان

امروز اندیشهٔ دوئه دو نیمهٔ متفاوت دارد. نیمهٔ نادرست، یعنی شکستن روحیهٔ مردم با بمباران، بار دیگر در اوکراین ابطال شد. حمله‌های گستردهٔ موشکی و پهپادی روسیه به زیرساخت انرژی و شهرهای اوکراین ارادهٔ مقاومت را نشکست. حمله‌های گستردهٔ موشکی و پهپادی جمهوری اسلامی به اسرائیل در آوریل و اکتبر ۲۰۲۴ نیز، به سبب دفاع هوایی چندلایه و ائتلاف منطقه‌ای، به هدف راهبردی خود نرسید و ادعای دوئه را که دفاع هوایی بی‌فایده است، نقض کرد. اما نیمهٔ درست، یعنی اهمیت تعیین‌کنندهٔ برتری هوایی، تأیید شده است. در جنگ ژوئن ۲۰۲۵، اسرائیل پس از سرکوب پدافند هوایی ایران به آزادی عمل در آسمان رسید و توانست زیرساخت‌های نظامی و هسته‌ای و فرماندهان را هدف قرار دهد. پهپادهای ارزان نیز اکنون «قدرت هوایی» را به بازیگران کوچک و غیردولتی رسانده‌اند. داوری نهایی: انطباق متوسط است. اصل فرماندهی هوا همچنان محوری است، اما راهبرد بمباران برای شکستن روحیه از نظر عملی ناکارآمد و از نظر حقوقی مردود است.

۱۶. بازیل لیدل هارت — رویکرد غیرمستقیم

متفکر: سر بازیل لیدل هارت (Sir Basil Liddell Hart) | اثر اصلی: «راهبرد: رویکرد غیرمستقیم» (۱۹۲۹، ویرایش نهایی ۱۹۵۴) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

لیدل هارت افسر جوان پیاده‌نظام بریتانیا در جنگ جهانی اول بود و در نبرد سوم در ۱۹۱۶ بر اثر گاز آسیب دید. کشتار بی‌حاصل جنگ خندق، که در آن فرماندهان بارها نیروهای خود را به حملهٔ مستقیم علیه مواضع مستحکم می‌فرستادند، دغدغهٔ اصلی عمر او شد. او پس از جنگ به‌عنوان روزنامه‌نگار نظامی و مورخ، پرنفوذترین منتقد راهبردی بریتانیا شد و سه دهه دربارهٔ جنگ مکانیزه و راهبرد نوشت.

هستهٔ نظریه

لیدل هارت با بررسی سی جنگ و بیش از دویست‌وهشتاد لشکرکشی، از یونان باستان تا جنگ جهانی اول، نتیجه گرفت که در اکثریت قاطع موارد، پیروزی تعیین‌کننده با «رویکرد غیرمستقیم» به دست آمده است. حمله به نقطهٔ قوت دشمن، یعنی جایی که انتظارش را دارد و برایش آماده است، او را محکم‌تر می‌کند. هدف راهبرد باید «برهم‌زدن تعادل» دشمن، از نظر فیزیکی و روانی، پیش از نبرد باشد؛ چنان که نبرد یا غیرضروری شود یا نتیجه‌اش از پیش معلوم.

او این را در دو قاعده خلاصه کرد: «خط کمترین انتظار» و «خط کمترین مقاومت». راهبرد خوب باید هر دو را با هم دنبال کند تا دشمن غافلگیر شود و نتواند واکنش مؤثر نشان دهد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

برهم‌زدن تعادل فیزیکی یعنی تهدید خطوط ارتباطی، تدارکات یا عقبهٔ دشمن و ناچار کردن او به تغییر آرایش. برهم‌زدن تعادل روانی یعنی ایجاد احساس گرفتاری و بی‌پناهی در ذهن فرمانده دشمن. لیدل هارت همچنین مفهوم «راهبرد کلان» را گسترش داد: راهبرد کلان باید همهٔ منابع

ملی، اعم از اقتصادی، دیپلماتیک و اخلاق، را هماهنگ کند و همیشه به «صلح پس از جنگ» نظر داشته باشد. هدف جنگ صلحی بهتر است، حتی اگر فقط از دیدگاه خود باشد، و پیروزی‌ای که کشور را فرسوده کند، پیروزی نیست.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان می‌گویند «رویکرد غیرمستقیم» آن‌قدر کش‌دار است که تقریباً هر پیروزی را می‌توان با آن توضیح داد و بنابراین ابطال‌پذیر نیست. جان مرشایمر در کتابی دربارهٔ او نشان داد که لیدل هارت پس از جنگ جهانی دوم، با تأثیرگذاشتن بر خاطرات ژنرال‌های آلمانی مانند گودریان، نقش خود را در الهام‌بخشی به «جنگ برق‌آسا» بزرگ‌تر از واقع جلوه داد. او همچنین در دههٔ ۱۹۳۰ از سیاست «مسئولیت محدود» بریتانیا در قارهٔ اروپا دفاع کرد که بعدها خطا شمرده شد.

انطباق با نظم کنونی جهان

رویکرد غیرمستقیم در جنگ‌های اخیر نمونه‌های روشنی دارد. حملهٔ غافلگیرانهٔ اوکراین به منطقهٔ کورسک روسیه در اوت ۲۰۲۴ کوششی برای برهم‌زدن تعادل روانی مسکو و انتقال جنگ به خاک دشمن بود. عملیات انفجار پیجرهای حزب‌الله در سپتامبر ۲۰۲۴ نمونهٔ کلاسیک «خط کمترین انتظار» بود: ضربه نه به استحکامات، بلکه به شبکهٔ ارتباطی و روان فرماندهان. راهبرد غرب در برابر جمهوری اسلامی، یعنی ابتدا تضعیف نیروهای نیابتی و شبکهٔ مالی و سپس ضربه به مرکز، نیز منطق غیرمستقیم دارد. هشدار لیدل هارت دربارهٔ «صلح پس از جنگ» نیز برای هر بازیگری که امروز پیروزی نظامی را بدون طرح سیاسی برای روز بعد دنبال می‌کند، کاملاً زنده است. داوری نهایی: انطباق بالاست. در عصر سلاح‌های دقیق و شفافیت میدان نبرد، حملهٔ مستقیم به مواضع آماده پرهزینه‌تر از همیشه است و غافلگیری، ضربه به نقاط کمتر محافظت‌شده و جنگ روانی ارزش بیشتری یافته است.

۱۷. جی.اف.سی. فولر — جنگ مکانیزه و فلج راهبردی

متفکر: ژنرال جان فردریک چارلز فولر (J.F.C. Fuller) | آثار اصلی: «طرح ۱۹۱۹»، «بنیان‌های علم جنگ» (۱۹۲۶) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

فولر افسر ستاد سپاه تانک بریتانیا در جنگ جهانی اول بود و در طراحی نبرد کامبره (۱۹۱۷)، نخستین کاربرد گستردهٔ تانک، نقش مهمی داشت. او متفکری پرکار، جنجالی و گاه عجیب بود؛ به عرفان و علوم خفیه علاقه داشت و در دههٔ ۱۹۳۰ به اتحادیهٔ فاشیست‌های بریتانیا پیوست. همین گرایش سیاسی اعتبارش را در کشور خودش به شدت کاهش داد، در حالی که اندیشه‌های نظامی‌اش در آلمان و شوروی با دقت خوانده می‌شد.

هستهٔ نظریه

فولر در «طرح ۱۹۱۹»، طرحی برای حملهٔ تعیین‌کننده در صورت ادامهٔ جنگ، ایدهٔ «فلج راهبردی» را مطرح کرد. ارتش، مانند انسان، «مغز» و «بدن» دارد. نابودی بدن، یعنی کشتن سربازان در خط مقدم، پرهزینه و کند است. اما اگر مغز، یعنی ستادهای فرماندهی، مراکز ارتباطی و تدارکاتی، فلج شود، بدن خودبه‌خود از کار می‌افتد. پس تانک‌های سریع، با پشتیبانی هواپیما، باید از خط دشمن عبور کنند و مستقیماً به ستادهای عقب حمله کنند.

در «بنیان‌های علم جنگ» کوشید اصول جنگ را به‌صورت علمی صورت‌بندی کند. فهرست «اصول جنگ» که هنوز در دکترین بسیاری از ارتش‌ها دیده می‌شود، مانند هدف، تمرکز، صرفه‌جویی در نیرو، غافلگیری و تحرک، تا حد زیادی از کار او برآمده است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

فولر معتقد بود فناوری عامل اصلی تحول جنگ است و ارتشی که خود را با موتور، زره و هواپیما تطبیق ندهد، شکست می‌خورد. او از ارتش کوچک، حرفه‌ای و کاملاً مکانیزه به‌جای ارتش بزرگ پیاده‌نظام دفاع می‌کرد. ایدهٔ او دربارهٔ حمله به سیستم فرماندهی و کنترل، به‌جای

فرسایش نیروی رزمی، بعدها در نظریهٔ «عمق عملیات» شوروی، «جنگ برق‌آسا»ی آلمان، و پس از آن در نظریهٔ پنج حلقهٔ جان واردن و جنگ شبکه‌محور ادامه یافت.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان فولر را به جبرگرایی فناورانه متهم می‌کنند؛ گویی فناوری به‌تنهایی نتیجهٔ جنگ را تعیین می‌کند. تجربهٔ جنگ جهانی دوم نشان داد که پیاده‌نظام و توپخانه همچنان ضروری‌اند و نیروی کاملاً تانکی آسیب‌پذیر است. فلج راهبردی نیز در برابر دشمنی که فرماندهی غیرمتمرکز دارد کمتر مؤثر است. و گرایش‌های فاشیستی او، اعتبار اخلاقی و سیاسی‌اش را لکه‌دار کرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

منطق «حمله به مغز» در دهه‌های اخیر به شکل راهبرد سریُری درآمده است. کشتن حسن نصرالله و بیشتر فرماندهان ارشد حزب‌الله در سپتامبر ۲۰۲۴، و حذف هم‌زمان فرماندهان ارشد سپاه و ستاد کل نیروهای مسلح در نخستین ساعات جنگ ژوئن ۲۰۲۵، تلاشی آشکار برای فلج‌کردن ساختار فرماندهی بود و توان پاسخ‌گویی هماهنگ را در روزهای نخست به‌شدت کاهش داد. حملات سایبری و الکترونیکی به سامانه‌های فرماندهی و کنترل نیز ادامهٔ همین منطق است. اما تجربه نشان می‌دهد که سازمان‌های شبکه‌ای و ایدئولوژیک، اگر پایهٔ اجتماعی داشته باشند، می‌توانند فرماندهی را بازسازی کنند. فلج راهبردی بیشتر ضربه‌ای عملیاتی است تا پایان‌دهندهٔ جنگ، مگر اینکه با فشار سیاسی همراه شود. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. در عصر برتری اطلاعاتی و سلاح‌های دقیق، حمله به مغز آسان‌تر از هر زمان دیگری است؛ اما سازمان‌های غیرمتمرکز و تاب‌آور محدودیت‌های آن را نشان داده‌اند.

۱۸. هانس دلبروک — راهبرد انهدام و راهبرد فرسایش

متفکر: هانس دلبروک (Hans Delbrück) | اثر اصلی: «تاریخ هنر جنگ در چارچوب تاریخ سیاسی» (چهار جلد، ۱۹۰۰–۱۹۲۰) | آلمان

متفکر و زمینهٔ تاریخی

دلبروک مورخ دانشگاه برلین و نمایندهٔ پارلمان پروس بود و تاریخ نظامی را از انحصار افسران ستاد بیرون آورد. او با «نقد منابع»، یعنی سنجش منطقی و مادی روایت‌های کهن، نشان داد بسیاری از ارقام تاریخی ناممکن‌اند. برای مثال، ارتش چندمیلیونی خشایارشا که هرودوت توصیف کرده بود، در جاده‌های یونان جای نمی‌گرفت و از نظر تدارکاتی تأمین‌شدنی نبود. اما مهم‌ترین سهم او نظریه‌ای دربارهٔ دو گونهٔ راهبرد بود که او را در منازعه‌ای طولانی با ستاد کل آلمان قرار داد.

هستهٔ نظریه

دلبروک با الهام از اشارهٔ ناتمام کلاوزویتس به دو نوع جنگ، دو راهبرد اساسی را از هم جدا کرد. «راهبرد انهدام» یک قطب دارد، نبرد: هدف آن نابودی ارتش دشمن در نبردی قاطع است، مانند ناپلئون و مولتکه. «راهبرد فرسایش» دو قطب دارد، نبرد و مانور: فرمانده در هر مرحله میان نبرد و ابزارهای دیگر، مانند تصرف سرزمین، قطع تدارکات و فشار اقتصادی، انتخاب می‌کند تا ارادهٔ دشمن به ادامهٔ جنگ را به‌تدریج فرسوده کند.

نکتهٔ کلیدی این است که راهبرد فرسایش شکل ناقص راهبرد انهدام نیست. وقتی ابزارها برای پیروزی قاطع کافی نیستند یا هدف سیاسی محدود است، راهبرد فرسایش انتخاب عقلانی است. دلبروک استدلال کرد که فردریک کبیر، قهرمان ارتش پروس، راهبردپرداز فرسایش بود، نه انهدام. همین ادعا خشم ستاد کل را برانگیخت.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

اصل محوری دلبروک پیوند راهبرد با سیاست و منابع است. انتخاب راهبرد به هدف سیاسی، توازن نیروها و ظرفیت اقتصادی و اجتماعی بستگی دارد. او در جنگ جهانی اول همین منطق را به کار گرفت. هشدار داد که آلمان توان پیروزی قاطع بر همهٔ دشمنانش را ندارد و باید با هدف‌های محدود به صلح مذاکره‌ای برسد. او با جنگ زیردریایی نامحدود، که آمریکا را به جنگ کشاند، مخالفت کرد. پس از جنگ نیز در کمیسیون پارلمانی بررسی علل شکست، فرماندهی لودندورف را به نادیده‌گرفتن سیاست متهم کرد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان نظامی‌اش او را غیرنظامی‌ای دانستند که تجربهٔ میدان نبرد ندارد. برخی مورخان امروز نیز معتقدند دوگانهٔ او بیش از حد ساده است، زیرا بیشتر جنگ‌ها ترکیبی از هر دو راهبردند. اما شکست آلمان در ۱۹۱۸، دقیقاً به دلایلی که او پیش‌بینی کرده بود، اعتبار تحلیلش را تثبیت کرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

جنگ اوکراین تجسم مناقشهٔ دلبروکی است. روسیه در ۲۰۲۲ با راهبرد انهدام آغاز کرد، یعنی تلاش برای سقوط سریع کی‌یف. پس از شکست آن، به راهبرد فرسایش روی آورد و بر برتری جمعیت، تولید نظامی و فرسودگی ارادهٔ غرب در حمایت از اوکراین شرط بست. ضدحملهٔ اوکراین در ۲۰۲۳ نیز در عمل نشان داد که در برابر دفاع آماده، انهدام سریع دشوار است. رقابت آمریکا و چین نیز، در غیاب جنگ مستقیم، رقابتی فرسایشی بر سر توان اقتصادی، فناوری و ائتلاف‌هاست. جمهوری اسلامی نیز دهه‌ها با «صبر راهبردی» و جنگ نیابتی، راهبردی فرسایشی علیه حضور آمریکا دنبال کرد؛ اما خود اکنون در معرض فرسایش اقتصادی و اجتماعی است. داوری نهایی: انطباق بالاست. در عصری که پیروزی قاطع میان قدرت‌های بزرگ کم‌احتمال است، توان اقتصادی، تاب‌آوری اجتماعی و حفظ اراده در جنگ طولانی تعیین‌کننده‌اند؛ دقیقاً همان عواملی که دلبروک در کانون راهبرد فرسایش قرار داد.

۱۹. هلموت فون مولتکه — فرماندهی مأموریت‌محور

متفکر و فرمانده: هلموت فون مولتکه (مولتکهٔ بزرگ) | رئیس ستاد کل پروس و آلمان، ۱۸۵۷–۱۸۸۸ | آثار: یادداشت‌ها و رهنمودهای فرماندهی

متفکر و زمینهٔ تاریخی

مولتکه سه دهه رئیس ستاد کل پروس بود و ارتش پروس را در سه جنگ کوتاه و تعیین‌کننده (علیه دانمارک ۱۸۶۴، اتریش ۱۸۶۶ و فرانسه ۱۸۷۰–۱۸۷۱) به پیروزی رساند. این پیروزی‌ها راه را برای اتحاد آلمان به رهبری بیسمارک گشود. او نخستین فرماندهی بود که از راه‌آهن و تلگراف برای جابه‌جایی و هماهنگی ارتش‌های چندصدهزارنفری به‌طور نظام‌مند استفاده کرد و «ستاد کل» را به مغز حرفه‌ای ارتش تبدیل نمود.

هستهٔ نظریه

مولتکه دریافته بود که در ارتش‌های عظیم و پراکندهٔ عصر صنعتی، فرمانده کل نمی‌تواند همهٔ جزئیات را کنترل کند و هیچ طرحی پس از نخستین برخورد با نیروی اصلی دشمن، دست‌نخورده باقی نمی‌ماند. پاسخ او «فرماندهی مأموریت‌محور» بود. در این روش فرمانده بالاتر تنها هدف و نیت خود را روشن می‌کند و انتخاب شیوهٔ اجرا را به فرمانده پایین‌تر، که از وضعیت محلی آگاه‌تر است، می‌سپارد. اقدام مستقل در چارچوب نیت فرمانده نه تنها مجاز، بلکه وظیفه است.

مولتکه راهبرد را «نظامی از مصلحت‌ها» می‌دانست، نه علمی ثابت. به نظر او راهبرد هنر انطباق با شرایط همواره در حال تغییر است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

اصل عملیاتی مشهور او «جداگانه حرکت کنید، با هم ضربه بزنید» بود. ستون‌های مختلف ارتش از مسیرهای جداگانه، که با راه‌آهن ممکن شده بود، حرکت می‌کردند و تنها در میدان نبرد گرد هم می‌آمدند تا دشمن را محاصره کنند؛ همان کاری که در سدان (۱۸۷۰) انجام شد.

این روش منطق ژومینی، یعنی برتری خطوط داخلی، را در عصر صنعتی به چالش کشید. شرط موفقیت فرماندهی مأموریت‌محور، آموزش مشترک افسران در ستاد و دانشکدهٔ جنگ بود تا همه به شیوه‌ای مشابه بیندیشند و نیت فرمانده را بی‌نیاز از دستور مفصل بفهمند.

نقد و محدودیت‌ها

موفقیت‌های مولتکه به نظامی‌شدن سیاست آلمان کمک کرد و «فرقهٔ جنگ کوتاه» را پدید آورد که به طرح شلیفن و فاجعهٔ ۱۹۱۴ انجامید. خود مولتکه در اواخر عمر هشدار داد که جنگ آینده ممکن است هفت یا حتی سی سال طول بکشد، اما جانشینانش به این هشدار توجه نکردند. همچنین فرماندهی مأموریت‌محور، اگر نیت سیاسی روشن نباشد، می‌تواند به اقدام‌های مستقل و ناهماهنگ فرماندهان پایین بینجامد.

انطباق با نظم کنونی جهان

فرماندهی مأموریت‌محور اکنون در دکترین ناتو، ارتش آمریکا و ارتش اسرائیل رسمیت دارد. جنگ اوکراین آزمون عملی آن بود. یگان‌های اوکراینی، که با آموزش غربی و ابتکار محلی عمل می‌کردند، در ماه‌های نخست جنگ در برابر ارتش روسیه، که فرماندهی متمرکز و سلسله‌مراتبی داشت، بسیار انعطاف‌پذیرتر بودند. شمار زیاد ژنرال‌های روسی که در خط مقدم کشته شدند، تا حدی نتیجهٔ همین تمرکز بیش از حد بود. اما فناوری امروز وسوسهٔ تازه‌ای پدید آورده است. شبکه‌های ارتباطی و پهپادها به فرماندهان ارشد اجازه می‌دهند میدان را لحظه‌به‌لحظه ببینند و در جزئیات دخالت کنند. هوش مصنوعی ممکن است این وسوسه را بیشتر کند، یا برعکس، تصمیم را به لایه‌های پایین‌تر منتقل کند. برای ساختارهای امنیتی ایدئولوژیک و متمرکز، مانند سپاه، فقدان فرهنگ اعتماد به ابتکار پایین‌دستی ضعفی ساختاری است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست. در میدان نبرد شفاف، سریع و پراکندهٔ امروز، سرعت تصمیم در سطوح پایین و وضوح نیت در سطوح بالا تعیین‌کننده‌اند.

۲۰. اریش لودندورف — جنگ تام

متفکر و فرمانده: اریش لودندورف (Erich Ludendorff) | اثر اصلی: «جنگ تام» (۱۹۳۵) | آلمان

متفکر و زمینهٔ تاریخی

لودندورف از ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸ در کنار هیندنبورگ عملاً فرمانروای آلمان بود و ستاد فرماندهی عالی، اقتصاد، سیاست داخلی و حتی سیاست خارجی را در دست داشت. او جنگ زیردریایی نامحدود را تحمیل کرد که آمریکا را وارد جنگ ساخت، و پس از شکست آلمان، افسانهٔ «خنجر از پشت» را رواج داد که ارتش را بی‌گناه و سیاستمداران و یهودیان را مقصر می‌دانست. او در کودتای نافرجام هیتلر در مونیخ (۱۹۲۳) شرکت کرد و در ۱۹۳۵ تجربه‌اش را در کتاب «جنگ تام» صورت‌بندی کرد.

هستهٔ نظریه

لودندورف آگاهانه کلاوزویتس را وارونه کرد. از نظر او، جنگ ادامهٔ سیاست نیست. سیاست باید در خدمت جنگ باشد، زیرا جنگ عالی‌ترین بیان ارادهٔ ملت برای بقاست. در عصر جدید، جنگ دیگر کار ارتش‌ها نیست، کار کل ملت است. بنابراین همهٔ منابع ملت، اعم از اقتصاد، صنعت، نیروی کار، رسانه و آموزش، باید از دوران صلح برای جنگ سازمان یابد.

شرط پیروزی در جنگ تام «وحدت روانی» ملت است. هرگونه اختلاف داخلی، از دید او، تهدیدی امنیتی است. رهبری جنگ نیز باید در دست یک فرمانده نظامی متمرکز شود و سیاستمداران غیرنظامی تابع او باشند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

جنگ تام چند سازوکار دارد: اقتصاد جنگی دائمی، بسیج تمام‌عیار جامعه، تبلیغات و کنترل افکار عمومی، سرکوب مخالفان داخلی به‌عنوان «دشمن درون»، و تبدیل هویت ملی، که در اندیشهٔ لودندورف با نژادپرستی و دین‌سازی آمیخته بود، به ابزار بسیج. در این منطق، مرز

میان نظامی و غیرنظامی، و میان صلح و جنگ، از بین می‌رود و جامعه به اردوگاهی دائمی تبدیل می‌شود.

نقد و محدودیت‌ها

تاریخ خود نقد اصلی است. تابع‌کردن سیاست به جنگ آلمان را در ۱۹۱۸ به شکست و در ۱۹۴۵ به ویرانی کامل رساند. وقتی جنگ به هدف خود تبدیل شود، دیگر معیاری برای پایان آن یا برای سنجش هزینه و فایده وجود ندارد. دلبروک و بعدها ریمون آرون نشان دادند که نادیده‌گرفتن سیاست، یعنی امکان مذاکره، محدودکردن اهداف و ائتلاف‌سازی، ریشهٔ شکست لودندورف بود. افزون بر این، جامعهٔ دائماً بسیج‌شده از نظر اقتصادی فرسوده و از نظر سیاسی شکننده می‌شود.

انطباق با نظم کنونی جهان

منطق لودندورفی امروز در دولت‌هایی دیده می‌شود که خود را در «جنگ دائمی» تعریف می‌کنند. روسیه از ۲۰۲۲ اقتصاد را به سوی تولید جنگی برده، فضای رسانه‌ای را بسته و مخالفت با جنگ را جرم‌انگاری کرده است. کرهٔ شمالی نمونهٔ کامل جامعهٔ پادگانی است. در ایران، «امنیتی‌شدن» همهٔ عرصه‌های زندگی، توصیف اقتصاد به‌عنوان «اقتصاد مقاومتی» و میدان جنگ، و برخورد با معترضان و منتقدان به‌عنوان «دشمن درون»، نشانه‌های منطق جنگ تام‌اند. مهم‌تر از همه، انتقال تدریجی قدرت تصمیم‌گیری از نهادهای سیاسی به سپاه، یعنی تابع‌شدن سیاست به منطق نظامی، همان وارونگی‌ای است که لودندورف تجویز کرد و آلمان را به فاجعه کشاند. داوری نهایی: نظریه به‌عنوان نسخهٔ راهبردی ناکارآمد و خطرناک است، اما به‌عنوان ابزار تحلیل انطباق بالایی دارد. این نظریه روشن می‌کند که چرا دولت‌هایی که سیاست را تابع جنگ می‌کنند، در بلندمدت امنیت خود را فرسوده می‌سازند.

بخش دوم: واقع‌گرایی و منطق قدرت

۲۱. ادوارد هالت کار — بحران بیست‌ساله و نقد آرمان‌گرایی

متفکر: ادوارد هالت کار (E.H. Carr) | اثر اصلی: «بحران بیست‌ساله، ۱۹۱۹–۱۹۳۹» (۱۹۳۹) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کار دیپلمات وزارت خارجهٔ بریتانیا بود و در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) حضور داشت. بعدها استاد سیاست بین‌الملل در دانشگاه ابریستویث، نخستین کرسی این رشته در جهان، و سپس مورخ برجستهٔ انقلاب روسیه شد. «بحران بیست‌ساله» درست در آستانهٔ جنگ جهانی دوم منتشر شد و به کالبدشکافی شکست نظم ورسای و جامعهٔ ملل پرداخت. این کتاب نقطهٔ آغاز رسمی مکتب واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل به شمار می‌رود.

هستهٔ نظریه

کار استدلال کرد که سیاست بین‌الملل پس از جنگ جهانی اول در دست «آرمان‌گرایان» یا «اتوپیاگرایان» بود: کسانی که گمان می‌کردند با عقل، افکار عمومی، حقوق بین‌الملل و امنیت جمعی می‌توان جنگ را حذف کرد. خطای آنان نادیده‌گرفتن قدرت بود. به نظر کار، آرمان‌گرایی در ذات خود ایدئولوژی قدرت‌های راضی است.

مهم‌ترین مفهوم نقادانهٔ او «هماهنگی منافع» است. لیبرال‌ها ادعا می‌کردند منافع همهٔ ملت‌ها در صلح و حفظ وضع موجود هماهنگ است. کار نشان داد که این ادعا منافع دولت‌های راضی، یعنی بریتانیا و فرانسه، را به‌عنوان منافع جهانی جلوه می‌دهد. قدرت‌های «ناراضی» مانند آلمان، ایتالیا و ژاپن که از نظم ورسای سودی نبرده بودند، طبیعتاً آن را نمی‌پذیرفتند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کار قدرت بین‌المللی را سه‌گانه می‌دانست: قدرت نظامی، قدرت اقتصادی و «قدرت بر افکار». مورد سوم، یعنی تبلیغات و شکل‌دادن به ادراک، در نظر او همان‌قدر اهمیت داشت که دو مورد دیگر. راه‌حل پیشنهادی او «تغییر مسالمت‌آمیز» بود: نظم بین‌المللی پایدار تنها وقتی

ممکن است که سازوکاری برای انطباق آن با تغییر توازن قدرت و مطالبات قدرت‌های ناراضی وجود داشته باشد. اما کار به همان اندازه بر واقع‌گرایی محض نیز تاخت. واقع‌گرایی بدون آرمان، سترون و بی‌جهت است، و سیاست سالم ترکیب قدرت و اخلاق است.

نقد و محدودیت‌ها

نقطهٔ تاریک کتاب حمایت ویرایش نخست آن از سیاست مماشات و توافق مونیخ (۱۹۳۸) بود. کار در ویرایش ۱۹۴۶ آن اشاره‌ها را حذف کرد. «تغییر مسالمت‌آمیز» در برابر هیتلر به معنای پاداش‌دادن به تجاوز بود. منتقدان همچنین گفته‌اند کار «آرمان‌گرایان» را بیش از حد ساده و کاریکاتوری ترسیم کرد. همدلی بعدی او با اتحاد شوروی نیز داوری‌های سیاسی‌اش را زیر سؤال برد.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل کار دربارهٔ «هماهنگی منافع» برای فهم بحران امروز نظم لیبرال بسیار کارآمد است. چین، روسیه و بخش بزرگی از «جنوب جهانی» نظم پس از جنگ سرد را نه نظمی جهانی، بلکه نظمی ساخته‌شده به سود غرب می‌بینند. گسترش گروه بریکس و مقاومت در برابر تحریم‌های غرب علیه روسیه بیانگر همین نارضایتی است. پرسش محوری کار، یعنی امکان «تغییر مسالمت‌آمیز»، دقیقاً همان پرسش اصلی دربارهٔ برآمدن چین است: آیا می‌توان نظم را بدون جنگ با توازن تازهٔ قدرت هماهنگ کرد؟ اما درس مونیخ نیز همچنان زنده است: امتیازدادن به قدرت تجاوزگر، چنان‌که منتقدان دربارهٔ واکنش غرب به تصرف کریمه در ۲۰۱۴ می‌گویند، می‌تواند به تجاوز بزرگ‌تر بینجامد. «قدرت بر افکار» نیز در عصر جنگ اطلاعاتی و شبکه‌های اجتماعی به یکی از سه ستون اصلی قدرت تبدیل شده است. داوری نهایی: انطباق بالاست. کار ابزاری قدرتمند برای نقد ادعاهای جهان‌شمول قدرت‌های مسلط و فهم مطالبات قدرت‌های ناراضی فراهم می‌کند، اما نسخهٔ عملی‌اش باید با درس شکست مماشات تعدیل شود.

۲۲. راینهولد نیبور — واقع‌گرایی اخلاقی

متفکر: راینهولد نیبور (Reinhold Niebuhr) | آثار اصلی: «انسان اخلاقی و جامعهٔ غیراخلاقی» (۱۹۳۲)، «طنز تاریخ آمریکا» (۱۹۵۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

نیبور الهی‌دان پروتستان و استاد مدرسهٔ الهیات اتحادیه در نیویورک بود. تجربهٔ کشیشی‌اش در شهر صنعتی دیترویت و دیدن بی‌رحمی سرمایه‌داری صنعتی او را از لیبرالیسم دینی خوش‌بین دور کرد. او از ابتدا با صلح‌طلبی در برابر نازیسم مخالفت کرد و در جنگ سرد از سد نفوذ حمایت کرد. جورج کنان او را «پدر همهٔ ما» در میان واقع‌گرایان آمریکایی نامید، و باراک اوباما او را یکی از فیلسوفان مورد علاقه‌اش معرفی کرد.

هستهٔ نظریه

گزارهٔ محوری نیبور در عنوان نخستین کتابش آمده است: «انسان اخلاقی و جامعهٔ غیراخلاقی». فرد می‌تواند تا حدی از منافع خود فراتر رود، دیگران را در نظر بگیرد و حتی فداکاری کند. اما گروه‌های انسانی، به‌ویژه ملت‌ها، به این کار ناتوانند. خودخواهی جمعی از خودخواهی فردی بسیار نیرومندتر است، زیرا ملت‌گرایی فداکاری افراد را به خودخواهی جمعی تبدیل می‌کند. فرد با فداکاری برای ملت احساس پاکی اخلاقی می‌کند، در حالی که این فداکاری در خدمت قدرت و منافع ملت است.

در نتیجه، روابط میان ملت‌ها همیشه بر قدرت استوار خواهد بود و عدالت در سیاست بین‌الملل تنها از راه موازنهٔ قدرت، نه با اخلاق‌گرایی یا قانون، تقریب‌پذیر است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مفهوم «طنز» در اندیشهٔ نیبور از مفاهیم ژرف اوست. طنز تاریخی زمانی رخ می‌دهد که فضیلت به سبب غرور به رذیلت تبدیل شود، یا قدرت به سبب اعتماد بیش از حد به خود، به ضعف. او هشدار داد که آمریکا، با اعتقاد به بی‌گناهی و رسالت ویژهٔ خود، در معرض همین

طنز است. دشمن کمونیستش نیز همین خطا را داشت: باور به اینکه تاریخ را می‌توان با یک آرمان کامل نجات داد. نیبور نه از ترک اخلاق، بلکه از «فروتنی» دفاع می‌کرد. دولتمرد باید قدرت را به کار گیرد، اما با آگاهی از اینکه نیت‌های خودش نیز آلوده به منافع است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان سکولار تکیهٔ نیبور بر مفهوم الهیاتی «گناه نخستین» را مبنایی غیرعلمی برای نظریهٔ سیاسی می‌دانند. برخی نیز معتقدند بدبینی او به گروه‌ها نقش نهادهای دموکراتیک و بین‌المللی را در مهار خودخواهی جمعی دست‌کم می‌گیرد. همچنین مفاهیمش آن‌قدر انعطاف‌پذیرند که هم مداخله‌گرایان و هم مخالفان مداخله به او استناد کرده‌اند.

انطباق با نظم کنونی جهان

اندیشهٔ نیبور برای فهم جنگ‌های ایدئولوژیک قرن بیست‌ویکم بسیار آموزنده است. جنگ عراق در ۲۰۰۳، که با اطمینان به رسالت دموکراسی‌سازی آغاز شد و به هرج‌ومرج و تقویت نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه انجامید، نمونهٔ کلاسیک «طنز» نیبوری است. اما هشدار او به همان اندازه برای رژیم‌هایی صادق است که برای خود رسالتی مقدس قائل‌اند. جمهوری اسلامی با ادعای نمایندگی حقیقت دینی و «صدور انقلاب»، خودخواهی جمعی را در لباس فضیلت به میدان آورد. همین احساس برتری اخلاقی مانع ارزیابی واقع‌بینانهٔ هزینه‌ها شد. برای نیروهای اپوزیسیون و طراحان گذار نیز درس نیبور روشن است: هیچ جنبشی، هرچقدر هم نیت‌هایش پاک باشد، از خطر تبدیل آرمان به خودخواهی جمعی و غرور مصون نیست. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. نیبور نظریهٔ عملیاتی امنیت ارائه نمی‌دهد، اما چارچوبی اخلاقی و روانی برای پرهیز از تکبر راهبردی و جنگ‌های صلیبی ایدئولوژیک فراهم می‌کند که امروز به همان اندازهٔ دوران جنگ سرد ضروری است.

۲۳. هانس مورگنتا — منافع ملی تعریف‌شده بر حسب قدرت

متفکر: هانس جی. مورگنتا (Hans J. Morgenthau) | اثر اصلی: «سیاست میان ملت‌ها» (۱۹۴۸) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

مورگنتا حقوق‌دان یهودی آلمانی بود که در ۱۹۳۷ از نازیسم گریخت و به آمریکا مهاجرت کرد. او استاد دانشگاه شیکاگو شد و «سیاست میان ملت‌ها» را نوشت که دهه‌ها کتاب درسی اصلی روابط بین‌الملل در آمریکا بود. تجربهٔ فروپاشی جمهوری وایمار و ناتوانی حقوق و اخلاق در برابر قدرت، نگاه او را شکل داد. هدفش آموزش واقع‌بینی به قدرت تازهٔ جهانی، یعنی آمریکا، بود که از نظر او به آرمان‌گرایی و اخلاق‌گرایی گرایش داشت.

هستهٔ نظریه

مورگنتا شش اصل واقع‌گرایی سیاسی را برشمرد. نخست، سیاست، مانند جامعه، تابع قوانین عینی است که ریشه در طبیعت انسان دارند. دوم، مفهوم کلیدی برای فهم سیاست بین‌الملل «منافع تعریف‌شده بر حسب قدرت» است. سوم، این مفهوم جهان‌شمول است، اما محتوای آن به زمان و مکان بستگی دارد. چهارم، اصول اخلاقی جهان‌شمول را نمی‌توان به شکل انتزاعی بر رفتار دولت‌ها اعمال کرد، و احتیاط، یعنی سنجش پیامدها، عالی‌ترین فضیلت سیاسی است. پنجم، نباید آرمان‌های اخلاقی یک ملت را با قانون اخلاقی جهان یکی دانست. ششم، حوزهٔ سیاست مستقل است و معیارهای خاص خود را دارد.

منطق این اصول این است که دولتمرد با فکر کردن بر حسب منافع و قدرت، از دو خطا، یعنی جنگ صلیبی اخلاقی و بی‌عملی ناشی از آرمان‌گرایی، دوری می‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مورگنتا عناصر قدرت ملی را تفصیلی برمی‌شمارد: جغرافیا، منابع طبیعی، توان صنعتی، آمادگی نظامی، جمعیت، منش ملی، روحیهٔ ملی، کیفیت دیپلماسی و کیفیت حکومت. او کیفیت

دیپلماسی را مهم‌ترین و ناپایدارترین عنصر می‌دانست، زیرا دیپلماسی است که همهٔ عناصر دیگر را به قدرت واقعی تبدیل می‌کند. سیاست خارجی دولت‌ها را سه گونه می‌داند: سیاست حفظ وضع موجود، سیاست امپریالیستی (تغییر وضع موجود) و سیاست حیثیت. موازنهٔ قدرت سازوکار اصلی ثبات است، اما مورگنتا هشدار داد که بدون اجماع اخلاقی میان قدرت‌ها، موازنه به ثبات نمی‌انجامد.

نقد و محدودیت‌ها

کنت والتز تکیهٔ مورگنتا بر «طبیعت انسان» را غیرعلمی دانست و تبیین ساختاری را جایگزین آن کرد. منتقدان دیگر گفته‌اند مفهوم «قدرت» در آثار او آن‌قدر گسترده است که دقت تحلیلی‌اش را از دست می‌دهد؛ هم وسیله است و هم هدف. با این حال، مورگنتا خود از نخستین مخالفان جنگ ویتنام بود و استدلال کرد که این جنگ منافع ملی آمریکا را تأمین نمی‌کند؛ این نشان می‌دهد واقع‌گرایی او لزوماً جنگ‌طلب نبود.

انطباق با نظم کنونی جهان

بازگشت رقابت قدرت‌های بزرگ، اعتبار تحلیل مورگنتا را بالا برده است. سیاست خارجی معامله‌محور دوران کنونی و کنار رفتن زبان «ارزش‌ها» به سود زبان «منافع» از جهتی بازگشت به اوست. اما مورگنتا همچنین هشدار می‌داد که سیاست خارجی بدون دیپلماسی ماهر و بدون حیثیت و اعتبار اخلاقی، قدرت را هدر می‌دهد. عناصر قدرت ملی در فهرست او به‌خوبی وضعیت ایران را توضیح می‌دهند. جمهوری اسلامی با وجود جغرافیا، منابع و جمعیت قابل‌توجه، به سبب «کیفیت حکومت» و «روحیهٔ ملی» فرسوده و دیپلماسی ایدئولوژیک، نتوانسته است این امکانات را به قدرت ملی واقعی تبدیل کند. هشدار او دربارهٔ یکی‌دانستن آرمان‌های ملی با حقیقت جهانی نیز هم برای سیاست‌های صلیبی و هم برای ایدئولوژی‌های انقلابی زنده است. داوری نهایی: انطباق بالاست. چارچوب مورگنتا برای تحلیل منافع، عناصر قدرت و کیفیت دیپلماسی همچنان کاربردی است، اما برای تبیین ساختار نظام بین‌الملل و نهادها باید با نظریه‌های جدیدتر تکمیل شود.

۲۴. جان هرتس — معمای امنیت

متفکر: جان اچ. هرتس (John H. Herz) | اثر اصلی: «انترناسیونالیسم آرمان‌گرا و معمای امنیت» (مقاله، ۱۹۵۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هرتس، مانند مورگنتا، حقوق‌دان یهودی آلمانی بود که از نازیسم گریخت. او شاگرد هانس کلسن، فیلسوف حقوق، بود و در آمریکا در دانشگاه‌های هاوارد و سیتی‌کالج نیویورک تدریس کرد. مقالهٔ ۱۹۵۰ او در نشریهٔ «ورلد پالیتیکس» اصطلاح «معمای امنیت» را وارد ادبیات روابط بین‌الملل کرد. تقریباً همزمان، مورخ بریتانیایی هربرت باترفیلد نیز ایده‌ای مشابه را مطرح کرد.

هستهٔ نظریه

هرتس این معما را چنین تعریف می‌کند: در جهانی که مرجع برتری برای حفاظت از گروه‌ها و دولت‌ها وجود ندارد، هر گروه نگران امنیت خود است و ناچار می‌کوشد قدرت بیشتری به دست آورد تا از حمله در امان باشد. اما همین تلاش دیگران را ناامن‌تر می‌کند و آن‌ها را وادار می‌کند خود را برای بدترین وضعیت آماده سازند. چون هیچ‌کس نمی‌تواند در چنین جهانی کاملاً احساس امنیت کند، رقابت قدرت ادامه می‌یابد و دور باطل امنیت و انباشت قدرت شکل می‌گیرد.

نکتهٔ مهم این است که معمای امنیت حتی میان دولت‌هایی رخ می‌دهد که هیچ‌کدام نیت تهاجمی ندارند. منشأ آن بدخواهی نیست، بلکه عدم‌قطعیت دربارهٔ نیت دیگری است. همین ویژگی آن را به معمایی واقعی تبدیل می‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

سازوکار اصلی معما، ابهام سلاح‌ها و اقدامات است. ابزارهایی که برای دفاع ساخته می‌شوند، از دید طرف مقابل می‌توانند برای حمله به کار روند. هرتس در کتاب «سیاست بین‌الملل در

عصر اتمی» (۱۹۵۹) ایدهٔ دیگری نیز مطرح کرد: «دولت سرزمینی»، که از آغاز دوران مدرن با «پوستهٔ سخت» مرزهای دفاع‌پذیر امنیت اتباع خود را تضمین می‌کرد، در عصر بمب اتمی و موشک نفوذپذیر شده است. او بعدها این گزاره را تعدیل کرد، اما ایدهٔ اصلی، یعنی فرسایش حفاظت سرزمینی، در عصر سایبر بازگشته است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان می‌گویند هرتس همهٔ دولت‌ها را «جویندگان امنیت» فرض می‌کند، در حالی که برخی دولت‌ها، مانند آلمان نازی، واقعاً تجاوزکار بودند و مشکل آن‌ها نه سوءتفاهم، بلکه نیت تهاجمی بود. در چنین مواردی، تفسیر رفتار دشمن به‌عنوان «معمای امنیت» می‌تواند به مماشات بینجامد. پاسخ به این نقد بعدها از سوی جرویس و گلیزر آمد. آن‌ها نشان دادند که شدت معما به عوامل قابل‌سنجشی مانند توازن تهاجم و دفاع و تمایزپذیری سلاح‌ها بستگی دارد.

انطباق با نظم کنونی جهان

معمای امنیت شاید پرکاربردترین مفهوم امنیتی امروز باشد. بازتسلیح اروپا در پاسخ به روسیه از سوی مسکو به‌عنوان تهدید تفسیر می‌شود و چرخهٔ ناامنی را تشدید می‌کند. ساخت‌وساز نظامی چین در اطراف تایوان و تقویت حضور آمریکا و متحدانش در منطقه نیز همین دور باطل را تداوم می‌بخشد. مسابقهٔ هوش مصنوعی و فناوری‌های نوظهور نیز از این منطق مستثنا نیست. در خاورمیانه، برنامهٔ هسته‌ای و موشکی جمهوری اسلامی، که تهران آن را بازدارندگی دفاعی می‌نامید، در اسرائیل و کشورهای عرب خلیج فارس تهدید وجودی تلقی شد و به ائتلاف‌های ضدایرانی، حملات پیشدستانه و جنگ ژوئن ۲۰۲۵ انجامید. ایران آینده تنها زمانی می‌تواند از این دور باطل بیرون بیاید که نیت‌های خود را با شفافیت، پایبندی به تعهدات بین‌المللی و نهادهای قابل‌اعتماد قابل‌سنجش کند. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست. معمای امنیت سازوکاری جهان‌شمول است که در غیاب نهادهای اعتمادساز و شفافیت، حتی دولت‌های غیرتهاجمی را به رقابت تسلیحاتی و جنگ می‌کشاند.

۲۵. آرنولد ولفرز — امنیت ملی به‌مثابه نمادی مبهم

متفکر: آرنولد ولفرز (Arnold Wolfers) | آثار اصلی: «امنیت ملی به‌مثابه نمادی مبهم» (مقاله، ۱۹۵۲)، «ناسازگاری و همکاری» (۱۹۶۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ولفرز متولد سوئیس بود و در آلمان تحصیل و تدریس کرد. در ۱۹۳۳ به آمریکا رفت و استاد دانشگاه ییل و سپس مدیر مرکز مطالعات سیاست خارجی واشنگتن شد. او در نخستین سال‌های جنگ سرد، زمانی که «امنیت ملی» به واژهٔ کلیدی سیاست آمریکا تبدیل شده بود و قانون امنیت ملی ۱۹۴۷ شورای امنیت ملی و سیا را بنیان نهاده بود، پرسید که این واژه دقیقاً به چه معناست.

هستهٔ نظریه

ولفرز نشان داد که «امنیت ملی» نمادی مبهم است که می‌تواند برای توجیه سیاست‌های بسیار متفاوت به کار رود و اغلب جای تحلیل دقیق را می‌گیرد. او امنیت را به دو معنا تعریف کرد. امنیت در معنای عینی یعنی نبود تهدید علیه ارزش‌های به‌دست‌آمده؛ امنیت در معنای ذهنی یعنی نبود ترس از اینکه این ارزش‌ها مورد حمله قرار گیرند. این دو همیشه منطبق نیستند: ملتی ممکن است بی‌دلیل بترسد یا در برابر خطر واقعی بی‌خیال باشد.

مهم‌تر اینکه امنیت مطلق نیست، بلکه درجه‌بندی دارد. هر افزایش امنیت هزینه‌ای دارد، چه اقتصادی، چه سیاسی و چه در آزادی‌ها، و دولت باید بسنجد که چقدر امنیت به چه قیمتی می‌ارزد. دولت‌های مختلف بسته به تجربه، جغرافیا و ارزش‌هایشان، ارزش متفاوتی برای امنیت قائل‌اند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ولفرز در «ناسازگاری و همکاری» میان «اهداف مالکیتی» و «اهداف محیطی» تمایز گذاشت. اهداف مالکیتی دارایی‌های مشخص ملی، مانند سرزمین یا منابع، را دنبال می‌کنند. اهداف

محیطی برای شکل‌دادن به محیط بین‌المللی تلاش می‌کنند، مانند ایجاد نهادهای بین‌المللی، گسترش تجارت یا تقویت حقوق بین‌الملل. اهداف محیطی معمولاً منافع مشترک‌تری با دیگر دولت‌ها دارند. او همچنین تصویر «میزهای بیلیارد»، یعنی دولت‌های یکپارچه که به هم برخورد می‌کنند، را بیش از حد ساده دانست و توجه را به تصمیم‌گیران و ادراک آن‌ها جلب کرد.

نقد و محدودیت‌ها

ولفرز بیشتر مفهوم‌ساز بود تا نظریه‌پرداز. او نظریه‌ای علّی ارائه نکرد که رفتار دولت‌ها را پیش‌بینی کند. منتقدان می‌گویند تعریف او از امنیت همچنان دولت‌محور است و امنیت افراد، گروه‌ها و جامعه را نادیده می‌گیرد؛ نقدی که بعدها مکتب کپنهاگ و نظریه‌پردازان امنیت انسانی آن را پی گرفتند. با این حال، بوزان و ویور مستقیماً بر شالودهٔ تحلیل ولفرز ساختند.

انطباق با نظم کنونی جهان

هشدار ولفرز دربارهٔ ابهام «امنیت ملی» امروز اهمیتی بیشتر از ۱۹۵۲ دارد. در آمریکا، عنوان «امنیت ملی» برای توجیه تعرفه‌های تجاری، کنترل صادرات فناوری و محدودیت سرمایه‌گذاری به کار رفته است. در رژیم‌های اقتدارگرا، این واژه ابزار سرکوب است. در ایران، اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» علیه روزنامه‌نگاران، فعالان مدنی، وکلا و هنرمندان، دقیقاً همان سوءاستفاده‌ای است که ولفرز از آن هشدار می‌داد: امنیت رژیم به جای امنیت ملت نشسته است. تمایز او میان امنیت عینی و ذهنی نیز برای فهم سیاست ترس و امنیتی‌سازی افراطی سودمند است. مفهوم «اهداف محیطی» نیز برای ایران آینده کاربردی است: امنیت پایدار ایران بیش از آنکه با موشک و نیروهای نیابتی تأمین شود، با شکل‌دادن به محیطی منطقه‌ای از همکاری اقتصادی و نهادی حاصل می‌شود. داوری نهایی: انطباق بالاست. مفهوم‌سازی ولفرز ابزاری بنیادین برای نقد سوءاستفاده از «امنیت ملی» و سنجش هزینه و فایدهٔ سیاست‌های امنیتی است.

۲۶. جورج کنان — سیاست سد نفوذ

متفکر و دیپلمات: جورج اف. کنان (George F. Kennan) | آثار اصلی: «تلگرام بلند» (۱۹۴۶)، «منابع رفتار شوروی» (مقالهٔ «X»، ۱۹۴۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کنان دیپلمات حرفه‌ای آمریکا و متخصص روسیه بود که سال‌ها در مسکو خدمت کرده بود. در فوریهٔ ۱۹۴۶، در پاسخ به پرسش وزارت خزانه‌داری دربارهٔ رفتار شوروی، تلگرامی طولانی از سفارت مسکو فرستاد که به «تلگرام بلند» معروف شد. یک سال بعد، با امضای مستعار «X»، مقالهٔ «منابع رفتار شوروی» را در نشریهٔ «فارین افرز» منتشر کرد. این دو متن مبنای فکری سیاست خارجی آمریکا در چهار دههٔ جنگ سرد شدند. کنان سپس نخستین رئیس ستاد برنامه‌ریزی سیاست وزارت خارجه شد.

هستهٔ نظریه

کنان استدلال کرد که رفتار تهاجمی شوروی از دو منبع برمی‌خیزد: احساس ناامنی سنتی روسیه، کشوری پهناور و بی‌مرز طبیعی، و ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم که به رهبران آن توجیهی برای دیکتاتوری داخلی و دشمنی دائمی با جهان سرمایه‌داری می‌داد. چنین قدرتی را نمی‌توان با مذاکره یا امتیاز آرام کرد، اما برخلاف هیتلر، عجله‌ای هم ندارد و در برابر مقاومت محکم عقب می‌نشیند.

راه‌حل «سد نفوذ» بود: مهار بلندمدت، صبورانه اما محکم و هوشیار گرایش‌های توسعه‌طلبانهٔ شوروی، با اعمال نیروی مقابل در نقاط جغرافیایی و سیاسی متغیر. گزارهٔ پیش‌بینانهٔ کنان این بود که اگر گسترش شوروی مهار شود، تناقض‌های درونی نظام، بذر زوال خود را می‌روياند و نظام یا فرو خواهد پاشید یا به‌تدریج «نرم» خواهد شد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کنان سد نفوذ را عمدتاً سیاسی و اقتصادی می‌دانست، نه نظامی. طرح مارشال، یعنی بازسازی اقتصادی اروپای غربی برای ایمن‌کردن آن در برابر نفوذ کمونیسم، تجسم دیدگاه او بود. او میان «دفاع نقطه‌ای» از مراکز حیاتی قدرت صنعتی، یعنی آمریکا، بریتانیا، اروپای غربی و ژاپن، و «دفاع محیطی» از هر نقطهٔ جهان تمایز می‌گذاشت و دومی را ناممکن و پرهزینه می‌دانست. او همچنین بر «سلامت جامعهٔ آمریکا» به‌عنوان مهم‌ترین سلاح در برابر کمونیسم تأکید داشت.

نقد و محدودیت‌ها

خود کنان بزرگ‌ترین منتقد تفسیر رسمی از نظریه‌اش شد. او با نظامی‌شدن سد نفوذ در سند NSC-68، جنگ ویتنام و مسابقهٔ تسلیحات هسته‌ای مخالفت کرد و گفت مقالهٔ «X» به‌اشتباه به معنای مهار نظامی جهانی تفسیر شده است. منتقدان می‌گویند ابهام متن اولیه به همین سوءبرداشت دامن زد. در ۱۹۹۸ نیز گسترش ناتو به شرق را «خطایی تراژیک» خواند که ملی‌گرایی روسی را برمی‌انگیزد.

انطباق با نظم کنونی جهان

دو بخش نظریهٔ کنان امروز مستقیماً به کار می‌آید. نخست، مناقشه بر سر راهبرد آمریکا در برابر چین. بسیاری از راهبردپردازان «سد نفوذ نوین» را پیشنهاد می‌کنند، اما چین برخلاف شوروی در اقتصاد جهانی ادغام شده است و مهار آن بدون آسیب‌زدن به اقتصاد خود آمریکا دشوار است. دوم، و برای ایران مهم‌تر، گزارهٔ کنان دربارهٔ زوال درونی است. سیاست آمریکا در قبال جمهوری اسلامی چهار دهه میان تغییر رژیم و مذاکره نوسان داشت، اما در عمل نوعی سد نفوذ بود: مهار نفوذ منطقه‌ای و انتظار برای فرسایش درونی. فروپاشی شبکهٔ نیابتی در ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵، بحران اقتصادی، و شکاف عمیق میان حکومت و جامعه، به پیش‌بینی کنان دربارهٔ نظامی شباهت دارد که بیش از توانش گسترش یافت و تناقض‌هایش آشکار شد. هشدار او دربارهٔ گسترش ناتو نیز امروز محور مناقشه بر سر علل جنگ اوکراین است. داوری نهایی:

انطباق بالاست. سد نفوذ، به معنای اصلی کنان، یعنی ترکیب صبر راهبردی، فشار سیاسی و اقتصادی و انتظار برای تحول درونی، همچنان مؤثرترین چارچوب برای رویارویی بلندمدت با دولت‌های ایدئولوژیک توسعه‌طلب است.

۲۷. هنری کیسینجر — مشروعیت و ثبات نظم بین‌الملل

متفکر: هنری کیسینجر (Henry Kissinger) | اثر اصلی: «جهانی بازسازی‌شده: مترنیخ، کاسلری و مسائل صلح ۱۸۱۲–۱۸۲۲» (۱۹۵۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کیسینجر نوجوان یهودی آلمانی بود که در ۱۹۳۸ با خانواده‌اش از نازیسم گریخت. «جهانی بازسازی‌شده» رسالهٔ دکترای او در هاروارد بود؛ بررسی چگونگی ساختن نظمی پایدار پس از جنگ‌های ناپلئونی در کنگرهٔ وین، که تقریباً یک قرن صلح نسبی میان قدرت‌های بزرگ اروپا را تضمین کرد. بسیاری از آموزه‌هایی که او بعدها به‌عنوان مشاور امنیت ملی و وزیر خارجهٔ آمریکا (۱۹۶۹ تا ۱۹۷۷) به کار بست، در همین رساله ریشه دارد.

هستهٔ نظریه

کیسینجر استدلال کرد که ثبات نظم بین‌الملل تنها با موازنهٔ قدرت به دست نمی‌آید، بلکه به «مشروعیت» نیاز دارد. مشروعیت در اینجا به معنای عدالت نیست. معنای آن توافقی بین‌المللی دربارهٔ ماهیت ترتیبات قابل‌اجرا و دربارهٔ اهداف و روش‌های مجاز در سیاست خارجی است. در نظم مشروع، هیچ قدرت بزرگی آن‌قدر ناراضی نیست که بخواهد کل نظم را واژگون کند و اختلافات در چارچوب آن حل‌وفصل می‌شود.

در برابر نظم مشروع، «قدرت انقلابی» قرار دارد. قدرت انقلابی قدرتی است که هیچ ترتیبی را برای امنیت خود کافی نمی‌داند. چون امنیت مطلق یک قدرت به معنای ناامنی مطلق دیگران است، چنین قدرتی را نمی‌توان با امتیاز راضی کرد. دیپلماسی، یعنی هنر سازش، تنها در نظم مشروع کار می‌کند. در برابر قدرت انقلابی، دیپلماسی به ابزار تبلیغ یا فریب تبدیل می‌شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کیسینجر نقش دو دولتمرد را مقایسه کرد. کاسلری، وزیر خارجهٔ بریتانیا، نظم را بر موازنهٔ قدرت فیزیکی استوار می‌خواست. مترنیخ، صدراعظم اتریش، بر مشروعیت مشترک، یعنی

ارزش‌های محافظه‌کارانهٔ پادشاهی، تکیه داشت. کنگرهٔ وین نیز فرانسهٔ شکست‌خورده را به جای تحقیر، دوباره در نظم پذیرفت تا به قدرتی ناراضی تبدیل نشود؛ درسی که پیمان ورسای در ۱۹۱۹ نادیده گرفت. کیسینجر همچنین بر محدودیت‌های داخلی دولتمرد تأکید داشت: دولتمرد باید هم میان قدرت‌ها توازن برقرار کند و هم میان چشم‌انداز خود و آنچه جامعه‌اش می‌تواند بپذیرد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان می‌گویند تأکید کیسینجر بر ثبات به قیمت نادیده‌گرفتن عدالت، حقوق بشر و حق ملت‌ها بر خودمختاری تمام می‌شود. نظم وین خود سرکوب جنبش‌های لیبرال و ملی اروپا را در پی داشت. سیاست‌های عملی کیسینجر، از بمباران کامبوج تا حمایت از کودتای شیلی، آماج انتقاد اخلاقی شدید است. برخی نیز معتقدند تمایز «مشروع و انقلابی» می‌تواند به برچسب‌زنی سیاسی به هر رقیبی تبدیل شود.

انطباق با نظم کنونی جهان

تمایز کیسینجر میان قدرت محافظ وضع موجود و قدرت انقلابی برای تحلیل جمهوری اسلامی بسیار کارآمد است. خود کیسینجر بارها پرسید که آیا ایران «یک ملت است یا یک آرمان». جمهوری اسلامی، با هدف اعلام‌شدهٔ صدور انقلاب، انکار مشروعیت نظم منطقه‌ای و شبکهٔ نیروهای نیابتی، نمونهٔ کلاسیک قدرت انقلابی است. به همین دلیل توافق‌های دیپلماتیک با آن، از برجام تا مذاکرات بعدی، شکننده ماندند: طرف مقابل آن‌ها را بخشی از نظم مشروع نمی‌دانست، بلکه ابزاری تاکتیکی تلقی می‌کرد. روسیه نیز با حمله به اوکراین ادعا کرد نظم امنیتی اروپا را نامشروع می‌داند. درس کنگرهٔ وین برای ایران آینده نیز روشن است: پذیرش ایرانی که از رفتار انقلابی دست کشیده، به جای تحقیر آن، شرط ثبات منطقه‌ای است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست. مسئلهٔ اصلی نظم امروز دقیقاً بحران مشروعیت است، یعنی نبود توافق میان قدرت‌های بزرگ دربارهٔ قواعد بازی.

۲۸. ریمون آرون — صلح و جنگ میان ملت‌ها

متفکر: ریمون آرون (Raymond Aron) | اثر اصلی: «صلح و جنگ میان ملت‌ها» (۱۹۶۲) | فرانسه

متفکر و زمینهٔ تاریخی

آرون جامعه‌شناس، فیلسوف و روزنامه‌نگار فرانسوی بود. در دههٔ ۱۹۳۰ در آلمان ظهور نازیسم را از نزدیک دید و در جنگ جهانی دوم به فرانسهٔ آزاد در لندن پیوست. در دوران جنگ سرد، زمانی که بیشتر روشنفکران فرانسوی، به رهبری ژان‌پل سارتر، به مارکسیسم گرایش داشتند، او از لیبرالیسم و اتحاد غربی دفاع کرد و کتاب «افیون روشنفکران» را در نقد آنان نوشت. «صلح و جنگ میان ملت‌ها» جامع‌ترین نظریهٔ روابط بین‌الملل در زبان فرانسه است.

هستهٔ نظریه

آرون روابط بین‌الملل را حوزه‌ای می‌دانست که در آن «سایهٔ جنگ» همیشه حاضر است، زیرا هیچ دولتی بر کاربرد مشروع زور انحصار ندارد. رفتار بین‌المللی با دو چهره مشخص می‌شود: دیپلمات و سرباز. این دو به‌تناوب یا هم‌زمان، و همیشه در کنار هم، عمل می‌کنند. آرون این را «رفتار دیپلماتیک-راهبردی» نامید.

او برخلاف مورگنتا، که همه‌چیز را به قدرت فرومی‌کاست، معتقد بود دولت‌ها اهداف متعددی دارند: امنیت، قدرت و افتخار یا آرمان. این اهداف را نمی‌توان به یک مقیاس واحد تبدیل کرد. به همین دلیل نظریهٔ روابط بین‌الملل نمی‌تواند مانند اقتصاد پیش‌بینی دقیق ارائه دهد؛ تنها می‌تواند فهم و داوری عملی، یا آنچه او «علم عمل» می‌نامید، را ممکن سازد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مهم‌ترین مفهوم آرون تمایز «نظام همگون» و «نظام ناهمگون» است. در نظام همگون، دولت‌ها از یک نوع‌اند و به ارزش‌ها و قواعد مشترک باور دارند، مانند اروپای سدهٔ هجدهم.

در چنین نظامی جنگ‌ها محدود و مذاکره آسان‌تر است. در نظام ناهمگون، دولت‌ها بر اساس اصول متضادی سازمان یافته‌اند، مانند لیبرالیسم و کمونیسم در جنگ سرد. در چنین نظامی دشمن رقیب نیست، بلکه تهدیدی وجودی است. هر دولت از مخالفان داخلی دولت رقیب حمایت می‌کند و منازعه شدیدتر و صلح دشوارتر می‌شود. توصیف مشهور آرون از جنگ سرد نیز همین را بیان می‌کند: صلح ناممکن، جنگ نامحتمل.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان رویکرد او را بیش از حد توصیفی و تاریخی می‌دانند و می‌گویند نظریه‌ای قابل‌آزمون ارائه نمی‌دهد. والتز و پیروانش، که به دنبال نظریه‌ای علمی و ساختاری بودند، آرون را بیشتر فیلسوف تاریخ دیدند تا نظریه‌پرداز. با این حال، تأکید او بر نقش ایدئولوژی و نوع رژیم، که واقع‌گرایی ساختاری کنار گذاشت، امروز دوباره اهمیت یافته است.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظام بین‌الملل امروز بار دیگر به‌شدت ناهمگون شده است. رقابت میان دموکراسی‌های لیبرال و دولت‌های اقتدارگرا، از چین و روسیه تا جمهوری اسلامی و کرهٔ شمالی، تنها رقابت قدرت نیست، بلکه رقابت بر سر اصول سازمان‌دهی جامعه و نظم جهانی است. به همین دلیل، چنان‌که آرون پیش‌بینی می‌کرد، دخالت در امور داخلی، از حمایت از مخالفان تا جنگ اطلاعاتی، شدت یافته است. توصیف «صلح ناممکن، جنگ نامحتمل» به‌خوبی رابطهٔ آمریکا و چین را توصیف می‌کند. در خاورمیانه، ناهمگونی میان جمهوری اسلامی و همسایگانش، و نه صرف رقابت قدرت، علت اصلی دشواری سازش منطقه‌ای بوده است. ایرانی که نظام سیاسی‌اش با منطقه و جهان همگون‌تر باشد، می‌تواند از این چرخهٔ دشمنی وجودی بیرون آید. داوری نهایی: انطباق بالاست. تحلیل آرون از نقش ایدئولوژی، اهداف چندگانه و پیوند دیپلماسی و راهبرد، تصویری کامل‌تر از واقع‌گرایی ساختاری از رقابت‌های امروز ارائه می‌کند.

۲۹. کنت والتز — واقع‌گرایی ساختاری

متفکر: کنت والتز (Kenneth Waltz) | آثار اصلی: «انسان، دولت و جنگ» (۱۹۵۹)، «نظریهٔ سیاست بین‌الملل» (۱۹۷۹) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

والتز در جنگ جهانی دوم و جنگ کره خدمت کرد و سپس استاد دانشگاه‌های کلمبیا و کالیفرنیا در برکلی شد. او در دوره‌ای می‌نوشت که روابط بین‌الملل می‌خواست مانند اقتصاد علمی شود. «نظریهٔ سیاست بین‌الملل» پرنفوذترین کتاب این رشته در نیم‌قرن اخیر است و مکتب «نوواقع‌گرایی» یا «واقع‌گرایی ساختاری» را بنیان نهاد. والتز کوشید واقع‌گرایی را از تکیه بر طبیعت انسان، که مبنای مورگنتا بود، رها کند و آن را بر ساختار نظام بین‌الملل استوار سازد.

هستهٔ نظریه

والتز در کتاب نخست سه «تصویر» از علل جنگ را از هم جدا کرد: طبیعت انسان (تصویر اول)، ساختار داخلی دولت‌ها (تصویر دوم) و ساختار نظام بین‌الملل (تصویر سوم). او نتیجه گرفت که دو تصویر اول علت‌های مستقیم جنگ را توضیح می‌دهند، اما تصویر سوم، یعنی آنارشی، علت «تسهیل‌کننده» است: جنگ رخ می‌دهد چون چیزی مانع آن نیست.

در کتاب دوم، ساختار نظام را با سه عنصر تعریف کرد: اصل سازمان‌دهنده، که در نظام بین‌الملل آنارشی، یعنی نبود حاکم برتر، است؛ تمایز کارکردی واحدها، که در آنارشی وجود ندارد زیرا همهٔ دولت‌ها باید وظایف یکسانی را خودشان انجام دهند؛ و توزیع توانمندی‌ها میان دولت‌ها، که تنها عنصر متغیر است. بنابراین مهم‌ترین تفاوت میان نظام‌های بین‌المللی تعداد قدرت‌های بزرگ است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در آنارشی، دولت‌ها باید به «خودیاری» تکیه کنند و نخستین هدفشان بقاست. از همین رو، «موازنهٔ قدرت» به‌طور مکرر شکل می‌گیرد، حتی اگر هیچ دولتی آن را عمداً دنبال نکند.

دولت‌ها با تقویت درونی، یعنی افزایش قدرت خود، و تقویت بیرونی، یعنی ائتلاف‌سازی، در برابر قدرت برتر توازن ایجاد می‌کنند. والتز استدلال کرد که نظام دوقطبی، مانند جنگ سرد، از نظام چندقطبی باثبات‌تر است. در نظام دوقطبی، هر دو ابرقدرت مسئولیت روشنی دارند، خطر محاسبهٔ نادرست کمتر است و ائتلاف‌ها سیال نیستند. دولت‌ها همچنین از راه «رقابت» و «جامعه‌پذیری» به رفتارهای مشابه سوق داده می‌شوند.

نقد و محدودیت‌ها

مهم‌ترین نقد این است که نظریهٔ والتز نتوانست پایان مسالمت‌آمیز جنگ سرد را پیش‌بینی یا توضیح دهد، زیرا تغییر در درون شوروی را نادیده می‌گرفت. سازه‌انگاران، به رهبری الکساندر ونت، استدلال کردند که آنارشی معنای ثابتی ندارد و به هویت و تفسیر دولت‌ها بستگی دارد. لیبرال‌ها نیز نقش نهادها، وابستگی متقابل و نوع رژیم را برجسته کردند. خود والتز می‌گفت نظریه‌اش نظریهٔ سیاست بین‌الملل است، نه نظریهٔ سیاست خارجی، و رفتار دولت‌های منفرد را پیش‌بینی نمی‌کند.

انطباق با نظم کنونی جهان

ابزار والتز برای فهم گذار کنونی ضروری است. پرسش اصلی امروز این است که جهان به سوی دوقطبی جدید آمریکا و چین می‌رود یا به سوی چندقطبی با حضور روسیه، هند و اتحادیهٔ اروپا. نظریهٔ والتز پیش‌بینی می‌کند که نظام دوقطبی جدید نسبتاً باثبات خواهد بود، اما گذار پرخطر است. رفتار موازنه‌سازی که او پیش‌بینی کرده بود، در واکنش کشورهای آسیایی به برآمدن چین و واکنش اروپا به روسیه به‌روشنی دیده می‌شود. والتز در مقاله‌ای جنجالی در ۲۰۱۲ استدلال کرد که دستیابی ایران به بمب اتمی ثبات منطقه را افزایش می‌دهد. این دیدگاه، که در مدخل مربوط به گسترش هسته‌ای بررسی می‌شود، نشان می‌دهد که نادیده‌گرفتن نوع رژیم و ایدئولوژی چگونه می‌تواند به نتیجه‌گیری‌های خطرناک بینجامد. داوری نهایی: انطباق بالاست. واقع‌گرایی ساختاری بهترین ابزار برای تحلیل کلان توزیع قدرت و منطق موازنه است، اما برای فهم رفتار دولت‌های ایدئولوژیک و تحولات داخلی کافی نیست.

۳۰. جان مرشایمر — واقع‌گرایی تهاجمی

متفکر: جان مرشایمر (John Mearsheimer) | اثر اصلی: «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» (۲۰۰۱، ویرایش ۲۰۱۴) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

مرشایمر افسر پیشین نیروی هوایی آمریکا و استاد دانشگاه شیکاگوست. او در دههٔ ۱۹۸۰ با کتاب «بازدارندگی متعارف» و پژوهشی انتقادی دربارهٔ لیدل هارت شناخته شد. «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» در ۲۰۰۱ منتشر شد؛ زمانی که بسیاری از تحلیلگران معتقد بودند پس از پایان جنگ سرد، رقابت قدرت‌های بزرگ به تاریخ پیوسته است. مرشایمر برخلاف آن‌ها پیش‌بینی کرد که برآمدن چین مسالمت‌آمیز نخواهد بود.

هستهٔ نظریه

مرشایمر نظریه‌اش را بر پنج فرض استوار می‌کند: نظام بین‌الملل آنارشیک است؛ قدرت‌های بزرگ توان نظامی تهاجمی دارند؛ هیچ دولتی نمی‌تواند از نیت دیگران مطمئن باشد؛ بقا هدف اصلی دولت‌هاست؛ و دولت‌ها کنشگرانی عقلانی‌اند. از این فرض‌ها نتیجه می‌گیرد که قدرت‌های بزرگ برخلاف نظر والتز تنها به دنبال «قدرت کافی» برای امنیت نیستند. آن‌ها می‌کوشند سهم نسبی خود از قدرت را به حداکثر برسانند، زیرا بهترین تضمین بقا، تبدیل‌شدن به قوی‌ترین دولت است.

هدف نهایی هر قدرت بزرگ، «هژمونی» است. اما به دلیل «قدرت بازدارندگی آب»، یعنی دشواری عبور ارتش از اقیانوس‌ها، هژمونی جهانی ناممکن است. بنابراین قدرت‌های بزرگ به دنبال هژمونی منطقه‌ای‌اند و می‌کوشند مانع شوند که قدرتی دیگر در منطقه‌ای دیگر به هژمونی برسد. این «تراژدی» سیاست قدرت‌های بزرگ است: دولت‌هایی که هیچ‌کدام بدخواه نیستند، به‌طور ساختاری به رقابت و جنگ کشانده می‌شوند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

آمریکا تنها هژمون منطقه‌ای تاریخ مدرن است و در قرن بیستم با «توازن از راه دور» مانع هژمونی آلمان، ژاپن و شوروی شد: ابتدا اجازه داد قدرت‌های منطقه‌ای خودشان توازن ایجاد کنند و تنها در صورت ضرورت مداخله کرد. مرشایمر از همین منطق نتیجه می‌گیرد که چین، اگر به رشد اقتصادی ادامه دهد، خواهد کوشید آمریکا را از آسیا بیرون کند، همان‌طور که آمریکا با «دکترین مونرو» قدرت‌های اروپایی را از نیمکرهٔ غربی بیرون کرد. آمریکا نیز به‌ناچار تلاش خواهد کرد مانع این کار شود.

نقد و محدودیت‌ها

مشهورترین مناقشه دربارهٔ مرشایمر به مقالهٔ ۲۰۱۴ او بازمی‌گردد که بحران اوکراین را «تقصیر غرب» دانست، یعنی نتیجهٔ گسترش ناتو و اتحادیهٔ اروپا. پس از حملهٔ گستردهٔ روسیه در ۲۰۲۲، منتقدان گفتند این دیدگاه اختیار و ارادهٔ مستقل ملت اوکراین را نادیده می‌گیرد و جاه‌طلبی‌های امپریالیستی روسیه را با «نگرانی‌های امنیتی» توجیه می‌کند. منتقدان دیگر می‌گویند مرشایمر نقش ایدئولوژی، سیاست داخلی و ملی‌گرایی را دست‌کم می‌گیرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

پیش‌بینی مرشایمر دربارهٔ چین، که در ۲۰۰۱ اقلیتی بود، اکنون به دیدگاه غالب در واشنگتن تبدیل شده است. رقابت آمریکا و چین دقیقاً همان الگویی را دنبال می‌کند که او توصیف کرده بود: تلاش چین برای برتری در غرب اقیانوس آرام و تلاش آمریکا برای جلوگیری از آن. در خاورمیانه نیز منطق هژمونی منطقه‌ای برای فهم رفتار جمهوری اسلامی کارآمد است. تهران از راه شبکهٔ نیابتی و برنامهٔ هسته‌ای می‌کوشید به هژمونی منطقه‌ای برسد، و آمریکا و اسرائیل با منطق «جلوگیری از هژمون منطقه‌ای» با آن مقابله کردند. اما تحلیل مرشایمر از جنگ اوکراین نشان می‌دهد که نظریه‌ای که ملت‌های کوچک را تنها صحنه‌ای برای رقابت قدرت‌های بزرگ می‌بیند، می‌تواند به نتایج اخلاقی و تحلیلی پرسش‌برانگیز برسد. داوری نهایی: انطباق بالا اما مناقشه‌برانگیز است. واقع‌گرایی تهاجمی منطق ساختاری رقابت قدرت‌های

بزرگ را به‌خوبی توضیح می‌دهد، اما ارادهٔ ملت‌ها، نوع رژیم و نقش اتحادهای داوطلبانه را کم‌رنگ می‌کند.

۳۱. استفن والت — موازنهٔ تهدید

متفکر: استفن والت (Stephen Walt) | اثر اصلی: «خاستگاه اتحادها» (۱۹۸۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

والت استاد روابط بین‌الملل در مدرسهٔ کندی دانشگاه هاروارد است. «خاستگاه اتحادها» بر پایهٔ رسالهٔ دکترای او نوشته شد و موضوعی خاص را بررسی کرد: الگوی اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه از ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۹، از پیمان بغداد تا انقلاب ایران. همین پیوند با خاورمیانه، نظریهٔ او را برای تحلیلگران منطقه بسیار کاربردی کرده است. والت بعدها همراه با مرشایمر کتاب جنجالی «لابی اسرائیل» را نوشت و یکی از مدافعان اصلی راهبرد «خویشتن‌داری» در سیاست خارجی آمریکا شد.

هستهٔ نظریه

والت نظریهٔ موازنهٔ قدرت را اصلاح کرد. بر اساس نظریهٔ کلاسیک، دولت‌ها در برابر قوی‌ترین دولت توازن ایجاد می‌کنند. اما والت مشاهده کرد که این گزاره بسیاری از اتحادها را توضیح نمی‌دهد. برای نمونه، در جنگ سرد بسیاری از دولت‌ها با آمریکا، که قوی‌تر بود، علیه شوروی متحد شدند. پاسخ او این بود که دولت‌ها در برابر «تهدید» توازن ایجاد می‌کنند، نه صرفاً در برابر «قدرت».

تهدید چهار جزء دارد: قدرت کلی (جمعیت، اقتصاد، توان نظامی)، نزدیکی جغرافیایی، توان تهاجمی، و نیت‌های تهاجمی ادراک‌شده. دولتی که قدرتمند است اما دور، یا قدرتمند است اما نیت تهاجمی ندارد، کمتر تهدیدآمیز است. دولتی که نزدیک است و نیت تهاجمی آشکار دارد، حتی اگر قدرت کلی‌اش کمتر باشد، ائتلاف‌های گسترده‌ای علیه خود برمی‌انگیزد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

والت دو رفتار را در برابر تهدید از هم جدا می‌کند: «موازنه‌سازی»، یعنی اتحاد با دیگران علیه منبع تهدید، و «دنباله‌روی»، یعنی همراهی با منبع تهدید برای دفع خطر یا سهیم‌شدن در غنائم. یافتهٔ اصلی او این بود که موازنه‌سازی بسیار رایج‌تر از دنباله‌روی است. دنباله‌روی بیشتر در دولت‌های بسیار ضعیف دیده می‌شود که متحد بالقوه‌ای ندارند. او همچنین نشان داد که اشتراک ایدئولوژیک عامل ضعیفی در شکل‌گیری اتحاد است. رژیم‌های عرب پان‌عربیست، با وجود ایدئولوژی مشترک، بیش از آنکه متحد شوند، رقیب یکدیگر بودند. کمک خارجی و نفوذ نیز کمتر از آنچه تصور می‌شود اتحاد ایجاد می‌کنند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان می‌گویند جزء «نیت‌های ادراک‌شده» عنصری ذهنی وارد نظریه می‌کند که آن را از دقت ساختاری دور می‌سازد و کار را برای سازه‌انگاران باز می‌گذارد. رندال شوئلر نیز استدلال کرد که والت دنباله‌روی را فقط به‌عنوان رفتار دفاعی دولت‌های ضعیف می‌بیند و دنباله‌روی سودجویانه را نادیده می‌گیرد. برخی نیز گفته‌اند پس از جنگ سرد، دولت‌ها کمتر از پیش‌بینی نظریه در برابر آمریکا توازن ایجاد کردند.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ والت شاید بهترین ابزار برای فهم آرایش امروز خاورمیانه باشد. پیمان‌های ابراهیم در ۲۰۲۰، نزدیکی اسرائیل با امارات، بحرین و مراکش و همکاری پنهان با عربستان سعودی، نمونهٔ کلاسیک موازنه‌سازی در برابر تهدید است. این دولت‌ها، با وجود دهه‌ها دشمنی ایدئولوژیک، در برابر جمهوری اسلامی متحد شدند؛ تهدیدی نزدیک، با توان موشکی تهاجمی و نیت‌های تهاجمی آشکار، هرچند با قدرت کلی کمتر از اسرائیل یا آمریکا. ائتلاف منطقه‌ای که حملهٔ موشکی ایران به اسرائیل در آوریل ۲۰۲۴ را رهگیری کرد، بیان عملی همین منطق بود. درس اصلی برای ایران آینده این است که رفتار تهاجمی جمهوری اسلامی، بیش از قدرتش، ائتلاف‌های ضدایرانی پدید آورد. ایرانی که نیت‌های غیرتهاجمی خود را باورپذیر سازد، می‌تواند

این ائتلاف‌ها را از هم بپاشد و به شریکی پذیرفته در منطقه تبدیل شود. در اروپا و آسیا نیز موازنه‌سازی در برابر روسیه و چین از همین الگو پیروی می‌کند. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست، به‌ویژه برای خاورمیانه.

۳۲. رابرت گیلپین — جنگ هژمونیک

متفکر: رابرت گیلپین (Robert Gilpin) | اثر اصلی: «جنگ و تغییر در سیاست جهانی» (۱۹۸۱) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گیلپین استاد دانشگاه پرینستون و از بنیان‌گذاران «اقتصاد سیاسی بین‌الملل» بود. او برخلاف والتز، که نظریه‌ای ایستا دربارهٔ تداوم موازنه ارائه کرد، به «تغییر» علاقه داشت: نظم‌های بین‌المللی چگونه پدید می‌آیند، چرا فرسوده می‌شوند و چگونه جای خود را به نظم‌های تازه می‌دهند. «جنگ و تغییر در سیاست جهانی» در اوج نگرانی دههٔ ۱۹۷۰ دربارهٔ افول آمریکا نوشته شد، زمانی که ژاپن و اروپا از نظر اقتصادی رشد می‌کردند و آمریکا پس از ویتنام و بحران نفتی دچار رکود بود.

هستهٔ نظریه

گیلپین می‌گوید هر نظام بین‌المللی توسط یک قدرت «هژمون» سازمان می‌یابد که قواعد، نهادها و سلسله‌مراتب اعتبار را تعیین می‌کند. هژمون از این نظم سود می‌برد و بخشی از هزینهٔ حفظ آن را نیز می‌پردازد. اما قانون «رشد نامتوازن قدرت» این تعادل را برهم می‌زند. اقتصاد، فناوری و جمعیت در کشورهای مختلف با سرعت‌های متفاوت رشد می‌کنند و در نتیجه، توزیع واقعی قدرت به‌تدریج از توزیع منافع و جایگاه در نظم موجود فاصله می‌گیرد.

وقتی قدرتی در حال برآمدن احساس کند سهمش از نظم با قدرت واقعی‌اش متناسب نیست، به چالش آن برمی‌خیزد. تاریخ نشان می‌دهد که این عدم‌تعادل معمولاً با «جنگ هژمونیک» حل شده است؛ جنگی عظیم که پیروز آن نظم تازه را می‌سازد، مانند جنگ‌های پلوپونزی، جنگ‌های ناپلئونی و دو جنگ جهانی.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

گیلپین سازوکارهای افول هژمون را تحلیل کرد. هزینه‌های حفظ نظم، یعنی نظامی، اقتصادی و ائتلافی، به‌تدریج بیش از درآمد آن افزایش می‌یابد. مصرف داخلی جای سرمایه‌گذاری را می‌گیرد. فناوری هژمون به رقیبان منتقل می‌شود. و «بازده نزولی» گسترش آغاز می‌شود. هژمون در برابر این وضع سه گزینه دارد: افزایش منابع، کاهش تعهدات یا جنگ پیشگیرانه علیه رقیب. «تغییر نظام‌مند»، یعنی جابه‌جایی هژمون، با «تغییر در نظام»، یعنی تغییر در قواعد و توازن درون یک نظم، تفاوت دارد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان می‌گویند گیلپین جنگ هژمونیک را تقریباً قانونی تاریخی می‌داند، در حالی که گذار قدرت از بریتانیا به آمریکا بدون جنگ میان آن دو رخ داد. در عصر هسته‌ای نیز هزینهٔ جنگ هژمونیک ممکن است آن را ناممکن کرده باشد. لیبرال‌ها، به‌ویژه جان آیکنبری، استدلال کرده‌اند که نظم لیبرال پس از ۱۹۴۵ آن‌قدر نهادینه و باز است که قدرت‌های در حال برآمدن می‌توانند درون آن رشد کنند، بی‌آنکه به ویران‌کردنش نیاز داشته باشند.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل گیلپین برای فهم رقابت آمریکا و چین ضروری است. رشد سریع اقتصادی و فناورانهٔ چین فاصله‌ای میان قدرت واقعی آن و جایگاهش در نهادهای بین‌المللی، از صندوق بین‌المللی پول تا شورای امنیت، ایجاد کرده است. تأسیس بانک توسعهٔ زیرساخت آسیا، گسترش بریکس و طرح‌های جایگزین برای نظام پرداخت دلاری، کوشش‌هایی برای «تغییر در نظام» است. در سوی دیگر، بحث در آمریکا دربارهٔ هزینهٔ تعهدات جهانی، فشار بر متحدان برای پرداخت سهم بیشتر، و کاهش حضور در برخی مناطق، همان سه گزینهٔ هژمون در حال افول را بازتاب می‌دهد. پرسش کلیدی این است که آیا بازدارندگی هسته‌ای و وابستگی متقابل اقتصادی می‌توانند مانع تبدیل این عدم‌تعادل به جنگ هژمونیک شوند. داوری نهایی: انطباق بالاست. منطق رشد نامتوازن و فرسایش هژمونی دقیقاً بر دوران ما منطبق است، هرچند

ممکن است حل‌وفصل آن، به سبب سلاح هسته‌ای، نه از راه جنگ بزرگ، بلکه از راه رقابتی طولانی و چندلایه صورت گیرد.

۳۳. ای.اف.کی. ارگانسکی — نظریهٔ گذار قدرت

متفکر: ای.اف.کی. ارگانسکی (A.F.K. Organski) | اثر اصلی: «سیاست جهانی» (۱۹۵۸)؛ «حساب جنگ» با جیسک کوگلر (۱۹۸۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ارگانسکی ایتالیایی‌تبار بود که در نوجوانی به آمریکا مهاجرت کرد و استاد دانشگاه میشیگان شد. او در ۱۹۵۸، زمانی که نظریهٔ موازنهٔ قدرت بر اندیشهٔ واقع‌گرا تسلط داشت، نظریه‌ای رقیب ارائه کرد. به نظر او موازنهٔ قدرت نه تنها صلح را تضمین نمی‌کند، بلکه خطرناک‌ترین وضعیت است. نظریهٔ او بعدها با همکاری جیسک کوگلر و دیگران به یکی از برنامه‌های پژوهشی تجربی پرسابقه در روابط بین‌الملل تبدیل شد.

هستهٔ نظریه

ارگانسکی نظام بین‌الملل را نه آنارشیک و بی‌شکل، بلکه سلسله‌مراتبی می‌دید. در رأس این هرم «قدرت مسلط» قرار دارد که نظم را ساخته است. زیر آن قدرت‌های بزرگ، سپس قدرت‌های میانه و در پایین دولت‌های کوچک قرار دارند. مهم‌ترین تقسیم‌بندی، تقسیم میان دولت‌های «راضی» از نظم موجود و دولت‌های «ناراضی» است.

گزارهٔ محوری این است که صلح زمانی پایدار است که قدرت مسلط برتری آشکار داشته باشد. خطر جنگ زمانی به اوج می‌رسد که یک قدرت بزرگ «ناراضی»، به‌سرعت رشد کند و به «برابری» تقریبی با قدرت مسلط برسد. در این وضعیت، قدرت در حال برآمدن ممکن است برای تغییر نظم به جنگ متوسل شود، یا قدرت مسلط ممکن است برای جلوگیری از گذار جنگ پیشگیرانه آغاز کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ارگانسکی منبع اصلی رشد قدرت را «صنعتی‌شدن» می‌دانست، نه ائتلاف‌ها. او سه مرحله را برای رشد قدرت ملی برشمرد: قدرت بالقوه (پیش از صنعتی‌شدن)، رشد انتقالی (هنگام

صنعتی‌شدن، که سریع‌ترین افزایش قدرت رخ می‌دهد) و بلوغ قدرت. از آنجا که رشد قدرت عمدتاً درونی است، ائتلاف‌ها نمی‌توانند به‌سرعت توازن را تغییر دهند. دو متغیر کلیدی برای پیش‌بینی جنگ عبارت‌اند از: نزدیکی قدرت و میزان نارضایتی. اگر قدرت در حال برآمدن از نظم راضی باشد، گذار می‌تواند مسالمت‌آمیز باشد، مانند گذار از بریتانیا به آمریکا.

نقد و محدودیت‌ها

مفهوم «نارضایتی» به‌سختی قابل‌سنجش است و می‌تواند پس از وقوع جنگ برای توضیح آن به کار رود. برخی پژوهش‌های تجربی نیز نشان داده‌اند که جنگ در برخی موارد پیش از رسیدن به برابری یا پس از عبور از آن رخ داده است. همچنین نظریه دربارهٔ زمان دقیق جنگ و اینکه کدام طرف آغازگر خواهد بود، ابهام دارد. با این حال، جایگزینی «موازنه» با «برتری» به‌عنوان شرط ثبات، دیدگاهی تأثیرگذار و ماندگار بود.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ گذار قدرت شاید مستقیم‌ترین نظریه برای پرسش بزرگ این دوران باشد. چین از نظر اندازهٔ اقتصاد بر مبنای برابری قدرت خرید، توان تولید صنعتی و اندازهٔ ناوگان دریایی، از برخی جهات به برابری با آمریکا رسیده یا از آن گذشته است. پرسش تعیین‌کننده، به گفتهٔ ارگانسکی، میزان «نارضایتی» چین است. چین از نظم اقتصادی جهانی بهرهٔ فراوان برده، اما از نظم امنیتی آمریکا در آسیا، به‌ویژه مسئلهٔ تایوان، به‌شدت ناراضی است. این وضعیتی دوگانه و خطرناک است. هند نیز قدرتی در حال برآمدن است، اما چون نسبتاً از نظم راضی است، گذارش کمتر تهدیدآمیز تلقی می‌شود. نظریه همچنین نشان می‌دهد که چرا کوشش برای ادغام قدرت‌های در حال برآمدن در نظم، یعنی افزایش رضایت آن‌ها، می‌تواند به اندازهٔ موازنه‌سازی نظامی اهمیت داشته باشد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. نظریه پویایی خطرناک رقابت آمریکا و چین را به‌خوبی تبیین می‌کند، اما سنجش نارضایتی و تأثیر سلاح هسته‌ای بر محاسبهٔ جنگ همچنان نقاط ضعف آن است.

۳۴. رندال شوئلر — توازن منافع و دنباله‌روی سودجویانه

متفکر: رندال شوئلر (Randall Schweller) | آثار اصلی: «دنباله‌روی برای سود» (مقاله، ۱۹۹۴)، «تهدیدهای بی‌پاسخ» (۲۰۰۶) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

شوئلر استاد دانشگاه ایالتی اوهایو و از چهره‌های اصلی «واقع‌گرایی نوکلاسیک» است؛ مکتبی که می‌کوشد تحلیل ساختاری والتز را با عوامل داخلی و انگیزه‌های دولت‌ها تکمیل کند. او در پاسخ به نظریهٔ موازنهٔ تهدید والت و این فرض والتز که همهٔ دولت‌ها به دنبال امنیت‌اند، استدلال کرد که دولت‌ها انگیزه‌های متفاوتی دارند و برخی به دنبال گسترش و سودند، نه فقط بقا.

هستهٔ نظریه

شوئلر نظریهٔ «توازن منافع» را مطرح کرد. انتخاب‌های ائتلافی دولت‌ها نه فقط به تهدید، بلکه به منافع آن‌ها بستگی دارد: آیا از وضع موجود راضی‌اند یا خواهان تغییر آن. او با استعاره‌ای جانوری، دولت‌ها را به چهار گروه تقسیم کرد. «شیرها» قدرت‌های بزرگ حافظ وضع موجودند که حاضرند برای حفظ آن هزینه بپردازند. «بره‌ها» دولت‌های ضعیفی‌اند که تنها می‌خواهند زنده بمانند. «گرگ‌ها» قدرت‌های تجدیدنظرطلب بلندپروازی‌اند که حاضرند برای تغییر نظم ریسک کنند. «شغال‌ها» دولت‌های تجدیدنظرطلب محدودی‌اند که به دنبال گرگ‌ها می‌روند تا از غنائم سهمی بگیرند.

در نتیجه، «دنباله‌روی» برخلاف نظر والت همیشه رفتاری از سر ناچاری و ضعف نیست. دنباله‌روی اغلب «برای سود» است: دولت‌های تجدیدنظرطلب داوطلبانه به قدرت در حال برآمدن می‌پیوندند تا در تقسیم نظم جدید سهمی ببرند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

شوئلر در کتاب «تهدیدهای بی‌پاسخ» پدیدهٔ «توازن ناکافی» را بررسی کرد: چرا دولت‌ها گاه در برابر تهدید آشکار توازن ایجاد نمی‌کنند، مانند فرانسه و بریتانیا در برابر آلمان نازی در دههٔ ۱۹۳۰. پاسخ او عوامل داخلی است: اجماع نخبگان، انسجام نخبگان، انسجام اجتماعی و آسیب‌پذیری رژیم. دولتی که نخبگانش دربارهٔ ماهیت تهدید توافق ندارند، جامعه‌اش چندپاره است یا رهبرانش از ناآرامی داخلی می‌ترسند، نمی‌تواند منابع لازم برای توازن را بسیج کند، حتی اگر ساختار بین‌المللی آن را ایجاب کند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان می‌گویند واقع‌گرایی نوکلاسیک با افزودن متغیرهای داخلی متعدد، سادگی و قدرت پیش‌بینی نظریهٔ ساختاری را از دست می‌دهد و به مجموعه‌ای از تبیین‌های موردی تبدیل می‌شود. طبقه‌بندی «شیر، گرگ، شغال» نیز گاه پس از وقوع رخدادها اعمال می‌شود و مشخص کردن انگیزهٔ دولت‌ها پیش از عمل دشوار است.

انطباق با نظم کنونی جهان

دو مفهوم شوئلر امروز به‌روشنی دیده می‌شوند. نخست، «دنباله‌روی سودجویانه». کرهٔ شمالی با فرستادن نیرو به روسیه در ۲۰۲۴ و جمهوری اسلامی با تأمین پهپاد برای جنگ اوکراین، به‌عنوان «شغال» کوشیدند از قدرت تجدیدنظرطلب روسیه در قالب فناوری، پول و حمایت سیاسی سهم ببرند. دوم، «توازن ناکافی». واکنش کند اروپا به تهدید روسیه پیش از ۲۰۲۲، با وجود هشدارهای مکرر پس از ۲۰۱۴، نمونهٔ روشن آن است؛ ناشی از اختلاف نخبگان، وابستگی به انرژی روسیه و بی‌میلی افکار عمومی به هزینهٔ دفاعی. برای تحلیل ایران نیز چارچوب شوئلر سودمند است. چندپارگی نخبگان، شکاف عمیق دولت و جامعه و ترس رژیم از ناآرامی داخلی، توان بسیج ملی جمهوری اسلامی را در برابر تهدیدهای خارجی محدود کرده است. همین عوامل برای اپوزیسیون پراکنده نیز صادق است: نبود اجماع و انسجام، توان آن را برای بسیج و ائتلاف‌سازی کاهش می‌دهد. داوری نهایی: انطباق بالاست. پیوند میان

انگیزه‌ها، سیاست داخلی و رفتار ائتلافی، رفتار دولت‌ها را در نظم سیال امروز دقیق‌تر از نظریه‌های صرفاً ساختاری توضیح می‌دهد.

۳۵. چارلز گلیزر — واقع‌گرایی عقلانی و دفاعی

متفکر: چارلز گلیزر (Charles Glaser) | آثار اصلی: «واقع‌گرایان به‌مثابه خوش‌بینان» (مقاله، ۱۹۹۴)، «نظریهٔ عقلانی سیاست بین‌الملل» (۲۰۱۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گلیزر استاد دانشگاه جورج واشنگتن و از پژوهشگران برجستهٔ راهبرد هسته‌ای و نظریهٔ امنیت است. او در مقالهٔ ۱۹۹۴ خود با عنوانی تحریک‌آمیز، «واقع‌گرایان به‌مثابه خوش‌بینان»، این تصور رایج را به چالش کشید که واقع‌گرایی ضرورتاً به رقابت و بدبینی می‌انجامد. کتاب ۲۰۱۰ او کوشش نظام‌مندی برای ارائهٔ نظریه‌ای است که شرایط همکاری و رقابت را با منطق واحد توضیح دهد.

هستهٔ نظریه

گلیزر می‌گوید رفتار دولت‌ها را می‌توان با سه دسته متغیر توضیح داد. نخست، «انگیزه‌ها»: آیا دولت تنها به دنبال امنیت است یا «طمع‌کار» است و به دنبال گسترش. دوم، «متغیرهای مادی»: قدرت نسبی و «توازن تهاجم و دفاع» و اینکه آیا می‌توان سلاح‌های تهاجمی را از دفاعی تشخیص داد. سوم، «متغیرهای اطلاعاتی»: هر دولت چقدر از انگیزه‌های دولت دیگر اطلاع دارد.

گزارهٔ کلیدی این است که در بسیاری از شرایط، به‌ویژه وقتی هر دو طرف جویندهٔ امنیت‌اند و دفاع بر تهاجم برتری دارد، «همکاری» عقلانی‌ترین راهبرد است، حتی در آنارشی. رقابت تسلیحاتی و پیشی‌جستن در قدرت ممکن است امنیت را کاهش دهد، زیرا معمای امنیت را تشدید می‌کند و طرف مقابل را به واکنش وامی‌دارد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

از آنجا که دولت‌ها از انگیزهٔ یکدیگر آگاه نیستند، مهم‌ترین ابزار همکاری «علامت‌دهی» است. دولت جویای امنیت می‌تواند با اقداماتی پرهزینه، مانند کنترل تسلیحات، انتخاب آرایش

نظامی دفاعی و محدودیت داوطلبانه، به دیگران نشان دهد که تهاجمی نیست. چنین علامت‌هایی باید «پرهزینه» باشند تا باورپذیر شوند، زیرا دولت طمع‌کار تمایلی به پرداخت آن هزینه‌ها ندارد. گلیزر همچنین نشان داد که برای دولت جویای امنیت، گاه پذیرش برخی خطرات در کوتاه‌مدت برای ایجاد اعتماد، عقلانی‌تر از اتخاذ بدبینانه‌ترین فرض است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان می‌گویند تشخیص انگیزه‌ها در عمل بسیار دشوار است و همین متغیر کلیدی نظریه را عملاً سنجش‌ناپذیر می‌کند. مرشایمر استدلال می‌کند که چون نیت‌ها می‌توانند تغییر کنند، تکیه بر علامت‌دهی خطرناک است. برخی نیز گفته‌اند توازن تهاجم و دفاع در عمل به‌سختی قابل‌اندازه‌گیری است و ممکن است دولت‌ها آن را نادرست ارزیابی کنند، مانند ارزیابی نادرست قدرت‌های اروپایی در ۱۹۱۴.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ گلیزر امروز بیشتر از نظر آنچه از دست رفته آموزنده است. سازوکارهای علامت‌دهی و کنترل تسلیحات که در جنگ سرد ثبات ایجاد کردند، فرسوده شده‌اند. پیمان موشک‌های میان‌برد در ۲۰۱۹ فروپاشید و مدت قانونی پیمان «نیو استارت» در فوریهٔ ۲۰۲۶ به پایان رسید. میان آمریکا و چین نیز تقریباً هیچ چارچوب کنترل تسلیحات هسته‌ای وجود ندارد. در نتیجه، معمای امنیت بدون سازوکار تعدیل‌کننده عمل می‌کند. در مورد ایران، برجام کوششی برای علامت‌دهی پرهزینه بود: محدودکردن برنامهٔ هسته‌ای در برابر رفع تحریم. اما ادامهٔ رفتار تهاجمی منطقه‌ای و توسعهٔ موشکی، علامت‌های متناقضی فرستاد و طرف مقابل نتیجه گرفت که با دولتی «طمع‌کار» و نه صرفاً جویای امنیت روبه‌روست. نظریهٔ گلیزر نشان می‌دهد که ایران آینده برای رهایی از انزوا باید علامت‌های پرهزینه و منسجمی بفرستد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. منطق علامت‌دهی و همکاری عقلانی صحیح است، اما در نظم کنونی، که انگیزه‌های تجدیدنظرطلبانه آشکارتر و اعتماد کمتر است، شرایط تحقق آن محدودتر شده است.

۳۶. استفن ون اورا — نظریهٔ توازن تهاجم و دفاع

متفکر: استفن ون اورا (Stephen Van Evera) | آثار اصلی: «فرقهٔ تهاجم و خاستگاه‌های جنگ جهانی اول» (۱۹۸۴)، «علل جنگ» (۱۹۹۹) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ون اورا استاد مؤسسهٔ فناوری ماساچوست (MIT) و از چهره‌های اصلی «واقع‌گرایی تدافعی» است. او با مقالهٔ ۱۹۸۴ خود دربارهٔ «فرقهٔ تهاجم» شهرت یافت. این مقاله نشان داد که ارتش‌های اروپایی پیش از ۱۹۱۴، با وجود شواهد آشکار از برتری دفاع، یعنی مسلسل، سیم خاردار و سنگر، همگی به برتری تهاجم باور داشتند، و همین باور جنگ را محتمل‌تر و ویرانگرتر کرد. کتاب «علل جنگ» این ایده را به نظریه‌ای جامع گسترش داد.

هستهٔ نظریه

گزارهٔ محوری ون اورا این است که جنگ زمانی محتمل‌تر است که تسخیر آسان باشد، یا مهم‌تر، زمانی که دولت‌ها «باور داشته باشند» تسخیر آسان است. وقتی تهاجم بر دفاع برتری دارد، توسعه‌طلبی وسوسه‌انگیزتر می‌شود. دولت‌ها برای امنیت خود به حملهٔ پیشدستانه گرایش می‌یابند و دیپلماسی خشن‌تر و پنهان‌کارتر می‌شود. در مقابل، وقتی دفاع برتر است، جهان امن‌تر و همکاری آسان‌تر است.

او نشان داد که بیشتر عوامل جنگ‌زا، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، به توازن تهاجم و دفاع، یا دست‌کم به ادراک آن، بازمی‌گردند. بنابراین این متغیر را «کلید اصلی» فهم علل جنگ می‌دانست.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ون اورا چند فرضیهٔ فرعی را برشمرد. «پنجره‌های فرصت و آسیب‌پذیری»: وقتی دولتی تصور کند که برتری‌اش در حال کاهش است، به جنگ پیشگیرانه گرایش می‌یابد. «برتری حرکت نخست»: وقتی حمله‌کنندهٔ نخست برتری قاطع دارد، بحران‌ها به سرعت به جنگ تبدیل

می‌شوند. «منابع انباشتنی»: وقتی تسخیر سرزمین منابع بیشتری برای تسخیر بیشتر فراهم کند، توسعه‌طلبی جذاب‌تر است. «تاکتیک عمل انجام‌شده»: تصرف سریع و ارائهٔ آن به‌عنوان واقعیت تمام‌شده. ون اورا همچنین بر نقش «اسطوره‌های ملی‌گرایانه» و نظامیان در ایجاد باورهای نادرست دربارهٔ برتری تهاجم تأکید کرد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان می‌گویند سنجش توازن تهاجم و دفاع بسیار دشوار است. یک سلاح واحد، مانند تانک، می‌تواند هم تهاجمی و هم دفاعی باشد و نتیجه به شیوهٔ کاربرد آن بستگی دارد. برخی پژوهشگران نیز نشان داده‌اند که مهارت و توان سازمانی، بیش از فناوری، نتیجهٔ نبرد را تعیین می‌کند. علاوه بر این، ترکیب متغیرهای مادی و ادراکی در نظریه، آزمون آن را دشوار می‌کند.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ ون اورا امروز در دو سطح کاربرد دارد. نخست، باور نادرست به آسانی تسخیر. تصمیم روسیه در ۲۰۲۲ بر پایهٔ این باور گرفته شد که کی‌یف در چند روز سقوط می‌کند؛ همان «فرقهٔ تهاجم» که ون اورا توصیف کرده بود. واقعیت میدان، یعنی شفافیت ماهواره‌ای، پهپادها و سلاح‌های ضدزره دقیق، نشان داد که دفاع برتری یافته است. دوم، منطق «پنجرهٔ فرصت». جنگ ژوئن ۲۰۲۵ را می‌توان نمونهٔ کلاسیک آن دانست. پس از تضعیف پدافند هوایی ایران در حملهٔ اکتبر ۲۰۲۴ و ضربه به حزب‌الله، اسرائیل پنجره‌ای گذرا برای حملهٔ پیشگیرانه به برنامهٔ هسته‌ای دید، پیش از آنکه ایران به آستانهٔ تسلیحاتی برسد. نگرانی دربارهٔ تایوان نیز، یعنی خطر «عمل انجام‌شده» چین، از همین نظریه برمی‌خیزد. داوری نهایی: انطباق بالاست. متغیرهای ون اورا، به‌ویژه ادراک برتری تهاجم و پنجره‌های فرصت، از کلیدی‌ترین عوامل تصمیم به جنگ در دوران ما هستند.

۳۷. رابرت جرویس — ادراک و سوءادراک در سیاست بین‌الملل

متفکر: رابرت جرویس (Robert Jervis) | اثر اصلی: «ادراک و سوءادراک در سیاست بین‌الملل» (۱۹۷۶) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

جرویس، استاد دانشگاه کلمبیا، یکی از تأثیرگذارترین پژوهشگران امنیت در نیم‌قرن اخیر بود. او روان‌شناسی شناختی را وارد مطالعهٔ روابط بین‌الملل کرد و همزمان در راهبرد هسته‌ای و تحلیل اطلاعات نیز آثار کلاسیک نوشت. جرویس سال‌ها مشاور سازمان سیا بود و پس از جنگ عراق، گزارشی دربارهٔ شکست اطلاعاتی در ارزیابی سلاح‌های کشتار جمعی صدام حسین نوشت. کتاب ۱۹۷۶ او نشان داد که تصمیم‌گیران، مانند همهٔ انسان‌ها، اطلاعات را به شیوه‌ای نظام‌مند و قابل‌پیش‌بینی نادرست تفسیر می‌کنند.

هستهٔ نظریه

جرویس می‌گوید برای فهم تصمیم‌های امنیتی، تنها ساختار نظام یا منافع دولت‌ها کافی نیست. باید بدانیم تصمیم‌گیران محیط خود را چگونه درک می‌کنند. ادراک تابع واقعیت نیست، بلکه تحت تأثیر باورهای پیشین، تجربه‌های تاریخی و سوگیری‌های شناختی است. مهم‌ترین سوگیری، «همسازی شناختی» است: انسان‌ها اطلاعات تازه را چنان تفسیر می‌کنند که با باورهای موجودشان سازگار باشد. شواهد متناقض نادیده گرفته یا توجیه می‌شوند.

جرویس دو «مدل» کلیدی را از هم جدا کرد. «مدل بازدارندگی» می‌گوید دشمن تجاوزکار است و باید با قاطعیت و تهدید مهار شود؛ هرگونه امتیازدهی او را جسورتر می‌کند. «مدل مارپیچ» می‌گوید دشمن نیز، مانند ما، از سر ترس عمل می‌کند و تهدید او تنها ناامنی‌اش را افزایش می‌دهد و به مارپیچ دشمنی دامن می‌زند. خطای بزرگ، به‌کاربستن مدل نادرست در موقعیت نادرست است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

جرویس سوءادراک‌های رایج را دسته‌بندی کرد. تصمیم‌گیران رفتار دشمن را بیش از حد «متمرکز و برنامه‌ریزی‌شده» می‌بینند، در حالی که بسیاری از اقدامات او حاصل آشفتگی، رقابت درونی یا تصادف است. آن‌ها خود را بیش از حد «هدف اصلی» رفتار دیگران می‌پندارند. آن‌ها از «درس‌های جنگ گذشته» بیش از حد و به‌طور سطحی می‌آموزند. و آن‌ها نمی‌توانند ببینند که اقدامات «دفاعی» خودشان در چشم دیگران چگونه تهدیدآمیز به نظر می‌رسد. همچنین «تفکر آرزومندانه»، یعنی باور به آنچه دوست داریم درست باشد، داوری را مخدوش می‌کند.

نقد و محدودیت‌ها

نقد اصلی این است که تحلیل روان‌شناختی به‌سختی تعمیم‌پذیر است. دانستن اینکه سوگیری‌ها وجود دارند، پیش‌بینی نمی‌کند که در یک موقعیت خاص کدام سوگیری غالب می‌شود. واقع‌گرایان ساختاری نیز می‌گویند در بلندمدت فشار ساختاری خطاهای ادراکی را تصحیح می‌کند. همچنین تشخیص اینکه کدام مدل، مارپیچ یا بازدارندگی، درست است، اغلب تنها پس از رخداد ممکن است.

انطباق با نظم کنونی جهان

تقریباً هر شکست امنیتی بزرگ دههٔ اخیر را می‌توان با چارچوب جرویس توضیح داد. حملهٔ هفتم اکتبر ۲۰۲۳ حاصل «مفهوم» تثبیت‌شده‌ای در دستگاه اطلاعاتی اسرائیل بود. بر اساس این مفهوم، حماس بازدارنده‌شده و به منافع اقتصادی غزه علاقه‌مند بود، و هشدارهای متعدد در همین قالب تفسیر و نادیده گرفته شدند. روسیه نیز در ۲۰۲۲ ارادهٔ اوکراین و انسجام غرب را نادرست ارزیابی کرد. رهبری جمهوری اسلامی نیز سال‌ها توان اطلاعاتی و نظامی اسرائیل را دست‌کم گرفت و تحت تأثیر روایت ایدئولوژیک «افول دشمن» تصمیم گرفت. مناقشهٔ «مارپیچ یا بازدارندگی» نیز محور اصلی بحث دربارهٔ سیاست در قبال روسیه و ایران است: آیا مذاکره و امتیاز تنش را کاهش می‌دهد یا طرف مقابل را جسورتر می‌کند؟

داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست. در عصری که تصمیم‌ها با سرعت بالا و در فضای جنگ اطلاعاتی گرفته می‌شوند، شناخت سوگیری‌های ادراکی برای تحلیلگر و تصمیم‌گیر امنیتی ضروری‌تر از همیشه است.

۳۸. گیدئون رز و همکاران — واقع‌گرایی نوکلاسیک

متفکران: گیدئون رز؛ نورین ریپسمن، جفری تالیافرو و استیون لوبل | آثار اصلی: «واقع‌گرایی نوکلاسیک و نظریه‌های سیاست خارجی» (مقاله، ۱۹۹۸)؛ «نظریهٔ واقع‌گرایی نوکلاسیک سیاست بین‌الملل» (۲۰۱۶) | ایالات متحده و کانادا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گیدئون رز، که بعدها سردبیر نشریهٔ «فارین افرز» شد، در مقاله‌ای در ۱۹۹۸ نام «واقع‌گرایی نوکلاسیک» را بر گروهی از آثار نهاد که می‌کوشیدند خلأ نظریهٔ والتز را پر کنند. نظریهٔ والتز نظام بین‌الملل را توضیح می‌داد، اما رفتار دولت‌های منفرد را نه. این مکتب در دو دههٔ بعد توسط ریپسمن، تالیافرو و لوبل در کتابی در ۲۰۱۶ به چارچوبی نظام‌مند تبدیل شد. آثار شوئلر، فرید زکریا و ویلیام وولفورث نیز به این جریان تعلق دارند.

هستهٔ نظریه

گزارهٔ محوری این است که سیاست خارجی دولت‌ها در درجهٔ نخست توسط جایگاه آن‌ها در نظام بین‌الملل، به‌ویژه قدرت نسبی، تعیین می‌شود؛ این بخش «واقع‌گرایانه» نظریه است. اما فشارهای ساختاری مستقیم به رفتار تبدیل نمی‌شوند. آن‌ها از صافی «متغیرهای میانجی» در سطح داخلی عبور می‌کنند؛ این بخش «کلاسیک» نظریه است، زیرا به سنت مورگنتا و کیسینجر بازمی‌گردد که به دولتمرد و سیاست داخلی توجه داشتند.

بنابراین دو دولت با قدرت نسبی مشابه ممکن است رفتار کاملاً متفاوتی داشته باشند، زیرا ادراک رهبرانشان، فرهنگ راهبردی‌شان، یا توانشان برای بسیج منابع داخلی متفاوت است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ریپسمن و همکارانش چهار دسته متغیر میانجی را برشمردند. «تصویرهای ذهنی رهبران»: باورها و ادراک تصمیم‌گیران اصلی از جهان. «فرهنگ راهبردی»: باورها و هنجارهای ریشه‌دار جامعه و نخبگان دربارهٔ کاربرد زور. «روابط دولت و جامعه»: میزان هماهنگی میان حکومت

و مردم و توان دولت برای جلب حمایت عمومی. «نهادهای داخلی»: ساختارهای رسمی تصمیم‌گیری و توازن میان قوا و نهادها. مفهوم کلیدی دیگر «توان استخراجی» دولت است: توان تبدیل ثروت و جمعیت جامعه به قدرت ملی. زکریا نشان داد که آمریکا در اواخر سدهٔ نوزدهم، با وجود ثروت عظیم، به دلیل ضعف دولت فدرال، دیر به قدرت جهانی تبدیل شد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان، از جمله جفری لگرو و اندرو موراوچیک، گفته‌اند واقع‌گرایی نوکلاسیک با افزودن متغیرهای داخلی، عملاً از هستهٔ واقع‌گرایی فاصله می‌گیرد و عناصر لیبرال و سازه‌انگار را به عاریت می‌گیرد، بی‌آنکه آن را بپذیرد. همچنین تعیین اینکه کدام متغیر میانجی در هر مورد مهم است، اغلب پس از رخداد انجام می‌شود و قدرت پیش‌بینی نظریه را کاهش می‌دهد.

انطباق با نظم کنونی جهان

واقع‌گرایی نوکلاسیک شاید کارآمدترین چارچوب برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی باشد. فشارهای ساختاری، یعنی انزوای بین‌المللی، تحریم و برتری نظامی رقبا، به‌طور منطقی می‌بایست تهران را به سازش سوق می‌داد. اما این فشارها از صافی متغیرهای میانجی خاصی عبور کرد: جهان‌بینی رهبر و هستهٔ ایدئولوژیک، فرهنگ راهبردی مبتنی بر «مقاومت»، نقش سپاه به‌عنوان نهادی که منافع اقتصادی و سیاسی‌اش به تداوم تقابل وابسته است، و شکاف عمیق دولت و جامعه که توان استخراجی رژیم را کاهش داد. نتیجه، رفتاری بود که از دید ساختاری «غیرعقلانی» به نظر می‌رسد. در سطح جهانی نیز «چرخش دوران» آلمان پس از ۲۰۲۲ و نوسان سیاست خارجی آمریکا میان دولت‌ها، نقش متغیرهای داخلی را نشان می‌دهد. داوری نهایی: انطباق بالاست. این مکتب پیوند میان ساختار بین‌المللی و سیاست داخلی را دقیق‌تر از دیگر شاخه‌های واقع‌گرایی تبیین می‌کند و برای تحلیل دولت‌های ایدئولوژیک و نوسان سیاست قدرت‌های بزرگ ضروری است.

۳۹. جک اسنایدر — افسانه‌های امپراتوری و گسترش بیش‌ازحد

متفکر: جک اسنایدر (Jack Snyder) | اثر اصلی: «افسانه‌های امپراتوری: سیاست داخلی و جاه‌طلبی بین‌المللی» (۱۹۹۱) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

اسنایدر استاد دانشگاه کلمبیا و از پژوهشگران برجستهٔ رابطهٔ سیاست داخلی و امنیت است. «افسانه‌های امپراتوری» به پرسشی بنیادین پاسخ می‌دهد: چرا قدرت‌های بزرگ، با وجود اینکه تاریخ بارها نشان داده توسعه‌طلبی بیش از حد به شکست می‌انجامد، باز هم دچار «گسترش بیش‌ازحد» می‌شوند؟ او پنج مورد را بررسی کرد: آلمان پیش از دو جنگ جهانی، ژاپن پیش از جنگ جهانی دوم، بریتانیای ویکتوریایی، اتحاد شوروی و ایالات متحده در جنگ سرد.

هستهٔ نظریه

اسنایدر استدلال کرد که علت گسترش بیش‌ازحد نه ساختار نظام بین‌الملل است و نه سوءادراک فردی رهبران. علت آن سیاست داخلی است. در برخی دولت‌ها، گروه‌های ذی‌نفع متمرکز، مانند نظامیان، صنایع تسلیحاتی و بوروکراسی‌های استعماری، از توسعه‌طلبی سود می‌برند. این گروه‌ها با یکدیگر «معامله» می‌کنند و از سیاست‌های یکدیگر حمایت می‌کنند. اسنایدر این را «لاگرولینگ» یا «زدوبند متقابل» نامید. نتیجه، سیاستی است که مجموعهٔ منافع همهٔ این گروه‌ها را تأمین می‌کند، حتی اگر برای کل کشور زیان‌بار باشد.

این گروه‌ها برای مشروع‌سازی سیاست‌های خود، «افسانه‌های راهبردی» می‌سازند و تبلیغ می‌کنند، و سرانجام خود نیز گاه به آن‌ها باور می‌آورند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

اسنایدر چند افسانهٔ راهبردی رایج را شناسایی کرد. «امنیت از راه گسترش»: هر سرزمین تازه، امنیت ما را بیشتر می‌کند. «نظریهٔ دومینو»: اگر در یک نقطه عقب بنشینیم، همه‌جا فرو

می‌ریزد. «ببر کاغذی»: دشمن ضعیف‌تر از آن است که به نظر می‌رسد. «برتری تهاجم»: بهترین دفاع حمله است. او نشان داد که دولت‌های دارای نظام «کارتلی»، یعنی جایی که چند گروه ذی‌نفع قدرت را میان خود تقسیم کرده‌اند و هیچ نهاد پاسخ‌گویی بر آن‌ها نظارت ندارد، بیشترین آمادگی را برای گسترش بیش‌ازحد دارند. نمونهٔ کلاسیک، آلمان و ژاپن در مرحلهٔ صنعتی‌شدن دیرهنگام بود. دموکراسی‌های بالغ و دیکتاتوری‌های متمرکز تک‌نفره کمتر دچار این مشکل‌اند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان می‌گویند اسنایدر نقش تهدیدهای واقعی خارجی را دست‌کم می‌گیرد و هر سیاست توسعه‌طلبانه را به منافع گروهی فرومی‌کاهد. همچنین تشخیص اینکه کدام نظام «کارتلی» است، گاه دشوار است. برخی نیز یادآوری می‌کنند که دموکراسی‌ها نیز، مانند آمریکا در ویتنام و عراق، دچار گسترش بیش‌ازحد شده‌اند. اسنایدر پاسخ می‌دهد که در دموکراسی‌ها این سیاست‌ها سرانجام توسط سازوکار پاسخ‌گویی اصلاح می‌شوند.

انطباق با نظم کنونی جهان

شاید هیچ نظریه‌ای به اندازهٔ چارچوب اسنایدر توسعه‌طلبی منطقه‌ای جمهوری اسلامی را دقیق توضیح ندهد. سپاه پاسداران و نیروی قدس، با امپراتوری اقتصادی گسترده و شبکه‌ای از منافع در لبنان، سوریه، عراق و یمن، همان «کارتل» ذی‌نفعی است که از گسترش سود می‌برد. افسانهٔ راهبردی آن نیز آشکار بود: «اگر در سوریه نجنگیم، باید در تهران بجنگیم»؛ نسخهٔ کامل «امنیت از راه گسترش» و نظریهٔ دومینو. نبود نظارت مستقل و پاسخ‌گویی، این سیاست را تا مرز فروپاشی شبکهٔ نیابتی در ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ ادامه داد، در حالی که هزینهٔ آن را اقتصاد و جامعهٔ ایران پرداخت. در روسیه نیز نقش نهادهای امنیتی، موسوم به «سیلوویکی»، و افسانهٔ «محاصرهٔ ناتو» از همین منطق پیروی می‌کند. درس اسنایدر برای ایران آینده روشن است: مهار گسترش بیش‌ازحد نیازمند نهادهای پاسخ‌گو و برچیدن کارتل‌های امنیتی-اقتصادی

است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست، به‌ویژه برای تحلیل دولت‌هایی که نهادهای امنیتی در آن‌ها منافع اقتصادی مستقل دارند.

۴۰. گلن اسنایدر — معمای اتحاد: ترس از رهاشدن و گرفتارشدن

متفکر: گلن اسنایدر (Glenn H. Snyder) | آثار اصلی: «معمای امنیت در سیاست اتحاد» (مقاله، ۱۹۸۴)، «سیاست اتحاد» (۱۹۹۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گلن اسنایدر (بدون نسبت خانوادگی با جک اسنایدر) استاد دانشگاه کارولینای شمالی و از نظریه‌پردازان برجستهٔ بازدارندگی و چانه‌زنی در دوران جنگ سرد بود. مدخل دیگر او در بخش راهبرد هسته‌ای همین کتاب آمده است. مقالهٔ ۱۹۸۴ او منطق «معمای امنیت» را از رابطهٔ میان دشمنان به رابطهٔ میان متحدان گسترش داد و نشان داد که اتحادها نیز، مانند رقابت‌ها، معماهای ذاتی خود را دارند.

هستهٔ نظریه

اسنایدر می‌گوید هر عضو اتحاد با دو ترس متضاد روبه‌روست. «ترس از رهاشدن»: اینکه متحد در لحظهٔ بحران به تعهد خود عمل نکند، با دشمن کنار بیاید یا اتحاد را ترک کند. «ترس از گرفتارشدن»: اینکه متحد ما را به منازعه‌ای بکشاند که به منافع ما مربوط نیست یا هزینه‌اش بیش از سود آن است.

این دو ترس رابطه‌ای معکوس دارند و همین آن را به معمایی واقعی تبدیل می‌کند. اگر دولتی تعهد خود به متحد را تقویت کند، خطر رهاشدن کاهش می‌یابد، اما متحد جسورتر می‌شود و خطر گرفتارشدن افزایش می‌یابد. اگر تعهد را تضعیف کند تا از گرفتارشدن بپرهیزد، متحد ممکن است احساس رهاشدن کند و به سوی دشمن یا سیاست مستقل برود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

اسنایدر نشان داد که شدت این معما به چند عامل بستگی دارد: میزان وابستگی هر طرف به اتحاد، روشنی تعهدات، میزان اشتراک منافع در برابر دشمن، و رفتار خود دشمن. در نظام دوقطبی، مانند جنگ سرد، ترس از رهاشدن کمتر است، زیرا ابرقدرت‌ها راهی جز حمایت از

متحدان کلیدی ندارند. در نظام چندقطبی، ترس از رهاشدن شدیدتر است، زیرا متحدان می‌توانند به اردوی دیگر بپیوندند. او همچنین «بازی اتحاد» را با «بازی تقابل» با دشمن پیوند داد. سخت‌گیری با دشمن، متحد را آسوده‌خاطر می‌کند اما خطر گرفتارشدن را افزایش می‌دهد. نرمش با دشمن، خطر رهاشدن را در ذهن متحد بیدار می‌کند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان می‌گویند اسنایدر اتحادها را بیش از حد به محاسبهٔ منافع فرومی‌کاهد و نقش هویت مشترک، نهادها و ارزش‌ها را، که به اتحادهایی مانند ناتو پایداری بخشیده، نادیده می‌گیرد. پژوهش‌های تجربی نیز نشان داده‌اند که «گرفتارشدن» در عمل کمتر از آنچه نگرانی‌ها نشان می‌دهد، رخ داده است، زیرا دولت‌ها معمولاً راه‌هایی برای فرار از تعهدات ناخواسته می‌یابند.

انطباق با نظم کنونی جهان

معمای اتحاد امروز در همه‌جا دیده می‌شود. اروپا با ترس شدید از «رهاشدن» توسط آمریکا روبه‌روست و همین ترس، بازتسلیح و بحث دربارهٔ خودمختاری راهبردی را شتاب داده است. آمریکا در شرق آسیا میان اطمینان‌بخشی به تایوان و ترس از گرفتارشدن در جنگ با چین، سیاست «ابهام راهبردی» را دنبال کرده است. در خاورمیانه، رابطهٔ آمریکا و اسرائیل نمونهٔ کلاسیک این معماست: حمایت قاطع از اسرائیل خطر کشیده‌شدن به جنگ با ایران را افزایش داد، اما کاهش حمایت نیز خطر اقدام یک‌جانبهٔ اسرائیل را در پی داشت. «محور مقاومت» نیز دچار همین معما بود. جمهوری اسلامی با حملهٔ هفتم اکتبر حماس به جنگی ناخواسته «گرفتار» شد. سپس هنگام فروپاشی حزب‌الله و سقوط اسد، در عمل متحدانش را «رها» کرد. روسیه نیز در دسامبر ۲۰۲۴ اسد را رها کرد. این تجربه اعتبار تعهدات تهران و مسکو را نزد دیگر متحدانشان به‌شدت کاهش داد. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست. در نظم چندقطبی و سیال امروز، مدیریت معمای رهاشدن و گرفتارشدن یکی از اصلی‌ترین چالش‌های هر سیاست ائتلافی است.

بخش سوم: لیبرالیسم، نهادها و امنیت جمعی

۴۱. کارل دویچ — جامعهٔ امنیتی

متفکر: کارل دویچ (Karl W. Deutsch) | اثر اصلی: «جامعهٔ سیاسی و منطقهٔ آتلانتیک شمالی» (با همکاران، ۱۹۵۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

دویچ در پراگ به دنیا آمد و در ۱۹۳۸ از چکسلواکی گریخت. او استاد دانشگاه‌های ییل و هاروارد شد و از پیشگامان کاربرد روش‌های کمّی و نظریهٔ ارتباطات در علوم سیاسی بود. پرسش او در دههٔ ۱۹۵۰، زمانی که اروپای غربی تازه از دو جنگ جهانی ویرانگر بیرون آمده بود، این بود که چگونه گروهی از دولت‌ها، که قرن‌ها با یکدیگر جنگیده بودند، می‌توانند به جایی برسند که جنگ میانشان دیگر تصورپذیر نباشد.

هستهٔ نظریه

دویچ مفهوم «جامعهٔ امنیتی» را تعریف کرد: گروهی از مردم که چنان «یکپارچه» شده‌اند که اطمینان واقعی دارند اعضایش با یکدیگر نمی‌جنگند و اختلافات خود را از راه‌های دیگر حل می‌کنند. ویژگی تعیین‌کنندهٔ آن «انتظارات قابل‌اتکا از تغییر مسالمت‌آمیز» است. اعضا هنوز ممکن است اختلاف داشته باشند، اما هیچ‌کدام برای جنگ با دیگری آماده نمی‌شود.

دویچ دو نوع جامعهٔ امنیتی را از هم جدا کرد. «جامعهٔ امنیتی ادغام‌شده» که در آن دولت‌ها در یک دولت واحد ادغام شده‌اند، مانند ایالات متحده. «جامعهٔ امنیتی تکثرگرا» که در آن دولت‌ها مستقل می‌مانند اما جنگ میانشان ناممکن شده است، مانند آمریکا و کانادا یا کشورهای اسکاندیناوی. یافتهٔ جالب او این بود که جوامع تکثرگرا آسان‌تر شکل می‌گیرند و پایدارترند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

دویچ سه شرط اصلی را برای شکل‌گیری جامعهٔ امنیتی تکثرگرا برشمرد: سازگاری ارزش‌های اصلی میان نخبگان تصمیم‌گیر؛ «پاسخ‌گویی متقابل»، یعنی توان دولت‌ها برای پاسخ سریع و

مناسب به نیازها و پیام‌های یکدیگر؛ و پیش‌بینی‌پذیری رفتار متقابل. سازوکار اصلی تحقق این شرایط، «تبادل» است: افزایش تجارت، سفر، مهاجرت، ارتباطات و همکاری نهادی. این مبادلات به‌تدریج «احساس ما بودن» و اعتماد متقابل ایجاد می‌کنند. دویچ بر این اساس استدلال کرد که امنیت پایدار نه از موازنهٔ قدرت، بلکه از یکپارچگی اجتماعی و ارتباطی برمی‌خیزد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند دویچ رابطهٔ علّی میان تبادل و اعتماد را به‌روشنی نشان نداد. تبادل گسترده گاه به تنش هم انجامیده است، مانند روابط اقتصادی آلمان و بریتانیا پیش از ۱۹۱۴. واقع‌گرایان نیز استدلال کردند که جامعهٔ امنیتی اروپای غربی بیشتر محصول تهدید مشترک شوروی و چتر امنیتی آمریکا بود تا یکپارچگی اجتماعی. نظریهٔ او سال‌ها کنار گذاشته شد، تا اینکه ادلر و بارنت در دههٔ ۱۹۹۰ آن را با رویکردی سازه‌انگارانه احیا کردند.

انطباق با نظم کنونی جهان

اتحادیهٔ اروپا و رابطهٔ آمریکای شمالی و اروپای غربی، موفق‌ترین جوامع امنیتی تاریخ‌اند. حتی بحران‌های اقتصادی، برگزیت و اختلاف‌های سیاسی شدید نیز احتمال جنگ میان آن‌ها را تصورپذیر نکرده است. اما جنگ اوکراین و تنش‌های فرآآتلانتیک نشان داد که مرز این جوامع با جهانی که منطق قدرت بر آن حاکم است، چقدر شکننده است. برای خاورمیانه، که هیچ جامعهٔ امنیتی ندارد، نظریهٔ دویچ چشم‌اندازی بلندمدت ارائه می‌کند. پیمان‌های ابراهیم و گسترش تجارت، گردشگری و همکاری فناورانه میان اسرائیل و کشورهای عربی، گام‌های اولیهٔ «تبادل» دویچی‌اند. ایران آینده‌ای که ارزش‌های سیاسی‌اش با همسایگان سازگارتر باشد و اقتصادش به منطقه پیوند خورده باشد، می‌تواند هستهٔ یک جامعهٔ امنیتی منطقه‌ای در خلیج فارس شود. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. نظریه برای فهم مناطق صلح پایدار بسیار کارآمد است، اما در مناطقی که شکاف ارزشی و رقابت قدرت عمیق است، تنها چشم‌اندازی بلندمدت ارائه می‌کند، نه راه‌حلی فوری.

۴۲. رابرت کوهین و جوزف نای — وابستگی متقابل پیچیده

متفکران: رابرت کوهین (Robert Keohane) و جوزف نای (Joseph Nye) | اثر اصلی: «قدرت و وابستگی متقابل» (۱۹۷۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کوهین و نای، که در آن زمان هر دو در هاروارد بودند، کتاب خود را در دههٔ ۱۹۷۰ نوشتند. این دوره با شوک نفتی ۱۹۷۳، فروپاشی نظام پولی برتون وودز، رشد شرکت‌های چندملیتی و برآمدن اقتصادی ژاپن و اروپا همراه بود. این تحولات نشان می‌داد که قدرت نظامی، که واقع‌گرایان آن را محور سیاست بین‌الملل می‌دانستند، در بسیاری از حوزه‌ها نقش تعیین‌کننده ندارد. کشورهای عرب صادرکنندهٔ نفت با تحریم نفتی توانستند بر قدرت‌های برتر نظامی فشار وارد کنند.

هستهٔ نظریه

کوهین و نای «وابستگی متقابل پیچیده» را به‌عنوان یک «نوع آرمانی» در برابر تصویر واقع‌گرایانه معرفی کردند. این وضعیت سه ویژگی دارد. نخست، «کانال‌های متعدد» پیوند جوامع را برقرار می‌کنند: نه فقط روابط دولت با دولت، بلکه روابط فراحکومتی میان بوروکراسی‌ها و روابط فراملی میان شرکت‌ها، بانک‌ها و نهادهای مدنی. دوم، «نبود سلسله‌مراتب» میان موضوعات: امنیت نظامی همیشه بر دیگر موضوعات مانند اقتصاد، انرژی و محیط‌زیست برتری ندارد. سوم، «نقش اندک زور نظامی» در روابط میان کشورهایی که وابستگی متقابل پیچیده دارند.

آن‌ها تأکید کردند که وابستگی متقابل به معنای هماهنگی یا صلح نیست. وابستگی متقابل معمولاً نامتقارن است و همین عدم‌تقارن منبع قدرت است: طرفی که کمتر وابسته است، اهرم فشار بیشتری دارد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مهم‌ترین تمایز مفهومی آن‌ها میان «حساسیت» و «آسیب‌پذیری» است. حساسیت یعنی میزان و سرعت تأثیرپذیری یک کشور از تغییرات در کشور دیگر، پیش از آنکه بتواند سیاست خود را تغییر دهد. آسیب‌پذیری یعنی هزینه‌ای که کشور برای سازگاری با تغییر یا یافتن جایگزین باید بپردازد. دو کشور ممکن است هر دو به قیمت نفت حساس باشند، اما کشوری که منابع جایگزین دارد کمتر آسیب‌پذیر است. آسیب‌پذیری، و نه حساسیت، منبع واقعی قدرت در روابط وابستگی متقابل است. آن‌ها همچنین نشان دادند که «رژیم‌های بین‌المللی»، یعنی قواعد و نهادهای حاکم بر هر حوزه، توزیع قدرت در آن حوزه را شکل می‌دهند.

نقد و محدودیت‌ها

واقع‌گرایان گفته‌اند که وابستگی متقابل پیچیده تنها در میان دموکراسی‌های غربی، زیر چتر امنیتی آمریکا، صدق می‌کند و نقش زور نظامی در روابط جهانی همچنان محوری است. منتقدان مارکسیست نیز گفته‌اند نظریه نابرابری ساختاری میان شمال و جنوب را نادیده می‌گیرد. خود نویسندگان تأکید کردند که مدلشان «نوع آرمانی» است و جهان واقعی میان آن و تصویر واقع‌گرایانه قرار دارد.

انطباق با نظم کنونی جهان

دو نیمهٔ این نظریه امروز سرنوشت متفاوتی یافته‌اند. گزارهٔ «نقش اندک زور نظامی» با جنگ اوکراین، تنش در تنگهٔ تایوان و جنگ‌های خاورمیانه به‌شدت تضعیف شده است. اما تمایز «حساسیت و آسیب‌پذیری» از همیشه کاربردی‌تر است. اروپا در ۲۰۲۲ دریافت که وابستگی‌اش به گاز روسیه نه فقط حساسیت، بلکه آسیب‌پذیری عمیق بود. مسکو کوشید از آن به‌عنوان اهرم فشار استفاده کند و اروپا با هزینه‌ای سنگین منابع جایگزین یافت. وابستگی متقابل آمریکا و چین در نیمه‌رساناها، مواد معدنی کمیاب و زنجیره‌های تأمین، اکنون دقیقاً با این منطق ارزیابی می‌شود و هر دو طرف می‌کوشند آسیب‌پذیری خود را کاهش دهند. انزوای اقتصادی جمهوری اسلامی نیز نشان می‌دهد که کشوری با وابستگی متقابل اندک با جهان، هم

اهرم اقتصادی کمتری دارد و هم در برابر تحریم آسیب‌پذیرتر است. داوری نهایی: انطباق متوسط است. نظریه برای تحلیل اهرم‌های اقتصادی بسیار کارآمد است، اما خوش‌بینی آن دربارهٔ کاهش نقش زور، در نظم کنونی نقض شده است.

۴۳. رابرت کوهین — نهادگرایی نئولیبرال: پس از هژمونی

متفکر: رابرت کوهین (Robert Keohane) | اثر اصلی: «پس از هژمونی: همکاری و ناسازگاری در اقتصاد سیاسی جهانی» (۱۹۸۴) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کوهین «پس از هژمونی» را در زمانی نوشت که بحث افول آمریکا داغ بود. نظریهٔ «ثبات هژمونیک»، که گیلپین و کیندلبرگر از آن دفاع می‌کردند، می‌گفت نظم بین‌الملل و همکاری اقتصادی به وجود یک هژمون وابسته است که قواعد را تعیین و اجرا کند. اگر این درست بود، افول آمریکا به معنای فروپاشی نظم پس از جنگ بود. کوهین کوشید نشان دهد که همکاری بین‌المللی حتی پس از افول هژمون نیز ممکن است.

هستهٔ نظریه

کوهین با پذیرش فرض‌های اصلی واقع‌گرایی، یعنی آنارشی، دولت‌محوری و عقلانیت دولت‌های خودخواه، استدلال کرد که همکاری همچنان ممکن است. مشکل همکاری در آنارشی، نبود منافع مشترک نیست، بلکه ترس از فریب‌خوردن، نبود اطلاعات و هزینهٔ بالای مذاکره و نظارت است. این همان منطق «معمای زندانی» است: دو طرف می‌دانند همکاری به سود هر دوست، اما چون به هم اعتماد ندارند، هر دو به گزینهٔ بدتر می‌رسند.

«نهادهای بین‌المللی» و «رژیم‌ها» این مشکل را حل می‌کنند. آن‌ها نه با زور، بلکه با کاهش هزینه‌های مبادله، فراهم‌کردن اطلاعات دربارهٔ رفتار دیگران، نظارت بر پایبندی، و پیوند موضوعات مختلف، همکاری را ممکن می‌سازند. مهم‌تر اینکه نهادها، پس از ایجاد، حتی اگر قدرت هژمونی که آن‌ها را ساخته کاهش یابد، پایدار می‌مانند؛ زیرا ایجاد نهاد تازه پرهزینه‌تر از حفظ نهاد موجود است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مفهوم کلیدی، «طولانی‌کردن سایهٔ آینده» است. وقتی دولت‌ها می‌دانند که در یک چارچوب نهادی بارها با یکدیگر تعامل خواهند داشت، انگیزهٔ فریب در یک دور کاهش می‌یابد، زیرا اعتبار برای دورهای بعدی اهمیت دارد. نهادها همچنین «اعتبار» و «شهرت» را به کالایی ارزشمند تبدیل می‌کنند. کوهین با این رویکرد «عقل‌گرایانه»، که نهادها را ابزار تأمین منافع دولت‌ها می‌داند، پلی میان واقع‌گرایی و لیبرالیسم ساخت که به «سنتز نئو-نئو» معروف شد.

نقد و محدودیت‌ها

جوزف گریکو و دیگر واقع‌گرایان استدلال کردند که کوهین نگرانی دولت‌ها دربارهٔ «سود نسبی» را نادیده می‌گیرد. حتی اگر همکاری به سود هر دو طرف باشد، دولت‌ها ممکن است از آن بپرهیزند، زیرا طرف مقابل بیشتر سود می‌برد. مرشایمر نیز نهادها را «بازتاب توزیع قدرت» دانست که در موقعیت‌های بحرانی نقش مستقلی ندارند. سازه‌انگاران نیز گفتند کوهین نقش نهادها در شکل‌دادن به هویت و منافع را نادیده می‌گیرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ کوهین امروز با واقعیت متناقضی روبه‌روست. از یک سو، پایداری ناتو پس از جنگ سرد و تقویت آن پس از ۲۰۲۲، با پیوستن فنلاند و سوئد، درستی گزارهٔ «پایداری نهادها» را نشان می‌دهد. از سوی دیگر، فلج نهاد حل اختلاف سازمان تجارت جهانی از ۲۰۱۹، ناکارآمدی شورای امنیت و خروج قدرت‌ها از پیمان‌ها نشان می‌دهد که نهادها بدون حمایت قدرت‌های بزرگ فرسوده می‌شوند. پرونده ایران نمونهٔ آموزنده‌ای است. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی دقیقاً همان کارکرد «نظارت و اطلاعات» را دارد که کوهین توصیف کرده بود، و برجام کوششی برای طولانی‌کردن سایهٔ آینده بود. اما خروج آمریکا در ۲۰۱۸، کاهش همکاری ایران با آژانس پس از جنگ ژوئن ۲۰۲۵، و بازگشت تحریم‌های سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۲۵، نشان داد که بدون اعتماد و ارادهٔ سیاسی، سازوکار نهادی نیز فرو می‌ریزد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. منطق نهادگرایی برای مدیریت همکاری همچنان معتبر است، اما در دوران

رقابت شدید قدرت‌ها، «سود نسبی» و ملاحظات امنیتی بیشتر از پیش بر همکاری غلبه می‌کنند.

۴۴. مایکل دویل — صلح دموکراتیک

متفکر: مایکل دویل (Michael W. Doyle) | اثر اصلی: «کانت، میراث‌های لیبرال و امور خارجی» (مقالهٔ دوبخشی، ۱۹۸۳) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

دویل استاد دانشگاه کلمبیا و پیش‌تر دستیار ویژهٔ دبیرکل سازمان ملل، کوفی عنان، بود. مقالهٔ دوبخشی او در ۱۹۸۳ در نشریهٔ «فلسفه و امور عمومی» اندیشهٔ کانت را به یکی از پرنفوذترین برنامه‌های پژوهشی روابط بین‌الملل تبدیل کرد. پیش از او، دیگران مشاهده کرده بودند که دموکراسی‌ها کمتر با هم می‌جنگند. اما دویل این مشاهده را در چارچوبی فلسفی و نظری قرار داد و پیامدهای آن را برای سیاست خارجی بررسی کرد.

هستهٔ نظریه

دویل نشان داد که از زمان شکل‌گیری نخستین دولت‌های لیبرال در اواخر سدهٔ هجدهم، به‌طور عملی هیچ جنگی میان دولت‌های لیبرال جاافتاده رخ نداده است. دولت‌های لیبرال یک «منطقهٔ صلح جداگانه» یا «اتحادیهٔ صلح» تشکیل داده‌اند که با گسترش دموکراسی در جهان گسترش یافته است.

اما دویل بر نیمهٔ دیگر داستان نیز تأکید کرد. همان دولت‌های لیبرال که با یکدیگر در صلح‌اند، در برابر دولت‌های غیرلیبرال اغلب «بی‌احتیاطی تهاجمی» نشان می‌دهند. آن‌ها جنگ‌های صلیبی برای گسترش آزادی آغاز می‌کنند، یا برعکس، با «انفعال بی‌احتیاط» از تهدیدهای واقعی غفلت می‌کنند. پس لیبرالیسم سیاست خارجی صلح‌آمیز به‌طور کلی پدید نمی‌آورد، بلکه صلح میان لیبرال‌ها را ایجاد می‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

دویل با بازخوانی کانت، سه ستون را برای توضیح صلح لیبرال برشمرد. نخست، «نمایندگی جمهوری»: شهروندانی که هزینهٔ جنگ را می‌پردازند، از تصمیم‌گیری دربارهٔ آن محتاط‌ترند و

نهادهای دموکراتیک تصمیم به جنگ را کند و شفاف می‌کنند. دوم، «احترام متقابل به حقوق»: دولت‌های لیبرال یکدیگر را مشروع و منصف می‌دانند و انتظار دارند اختلافات را مسالمت‌آمیز حل کنند؛ در حالی که دولت‌های غیرلیبرال را، به سبب سرکوب مردم خود، ذاتاً تهدیدآمیز می‌دانند. سوم، «منافع تجاری مشترک»: «روح تجارت» کانتی، یعنی وابستگی متقابل اقتصادی میان جوامع آزاد، هزینهٔ جنگ را بالا می‌برد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان به ابهام تعریف «دولت لیبرال» اشاره کرده‌اند. با تغییر تعریف، استثناهایی مانند جنگ آمریکا و بریتانیا در ۱۸۱۲ یا جنگ‌های اسپانیا و آمریکا در ۱۸۹۸ پدیدار می‌شوند. واقع‌گرایان گفته‌اند صلح میان دموکراسی‌ها پس از ۱۹۴۵ بیشتر محصول دشمن مشترک، یعنی شوروی، بود تا نوع رژیم. کسانی نیز هشدار داده‌اند که نظریه می‌تواند به توجیه جنگ علیه دولت‌های غیردموکراتیک تبدیل شود؛ همان خطری که خود دویل با مفهوم «بی‌احتیاطی تهاجمی» دربارهٔ آن هشدار داده بود.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ دویل در دو جهت امروز کاربرد دارد. نخست، «منطقهٔ صلح» لیبرال همچنان پابرجاست. هیچ تهدید جدی جنگ میان دموکراسی‌های جاافتاده وجود ندارد و ائتلاف‌های دموکراتیک، از ناتو تا همکاری آمریکا، ژاپن، کرهٔ جنوبی و استرالیا، مبنای اصلی امنیت غرب است. تهدیدهای اصلی نیز، از روسیه و چین تا جمهوری اسلامی، از دولت‌های بیرون از این منطقه برمی‌خیزند. اما هشدار دویل دربارهٔ «بی‌احتیاطی تهاجمی» نیز در تجربه‌های عراق و لیبی، که مداخله برای دموکراسی‌سازی به هرج‌ومرج انجامید، تأیید شد. برای ایران، نظریه پیامدی روشن دارد. گذار به دموکراسی پایدار، ایران را از «تهدید ذاتی» در چشم دموکراسی‌ها به عضوی بالقوه از منطقهٔ صلح تبدیل می‌کند. اما این گذار باید درون‌زا باشد، نه تحمیلی. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. صلح میان دموکراسی‌ها همچنان واقعیتی پایدار

است، اما بحران دموکراسی در جهان و شکست‌های دموکراسی‌سازی از بیرون، محدودیت‌های عملی آن را نشان داده است.

۴۵. بروس راست — صلح دموکراتیک در آزمون تجربی

متفکر: بروس راست (Bruce Russett) | آثار اصلی: «درک صلح دموکراتیک» (۱۹۹۳)، «مثلث‌سازی صلح» (با جان اونیل، ۲۰۰۱) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

راست استاد دانشگاه ییل و سال‌ها سردبیر «مجلهٔ حل منازعه» بود. او از پیشگامان روش‌های آماری در مطالعهٔ جنگ و صلح بود. در دههٔ ۱۹۹۰، پس از پایان جنگ سرد و موج گسترش دموکراسی در اروپای شرقی، آمریکای لاتین و آسیا، راست کوشید گزارهٔ صلح دموکراتیک را با داده‌های گسترده و روش‌های آماری دقیق بیازماید و سازوکارهای آن را شناسایی کند. آثار او به سیاست «گسترش دموکراسی» دولت کلینتون پشتوانهٔ نظری داد.

هستهٔ نظریه

راست با تحلیل داده‌های همهٔ منازعات نظامی میان دولت‌ها از ۱۸۱۶ به بعد نشان داد که جفت‌های دموکراتیک نه تنها تقریباً هرگز با یکدیگر جنگ تمام‌عیار نکرده‌اند، بلکه احتمال درگیری‌های نظامی کوچک‌تر و تهدید به زور نیز میان آن‌ها به‌طور معناداری کمتر است. این رابطه حتی پس از کنترل عوامل دیگر، مانند ثروت، فاصلهٔ جغرافیایی و اتحاد، پابرجا ماند.

راست دو تبیین رقیب را برای این یافته آزمود. «تبیین هنجاری» می‌گوید دموکراسی‌ها هنجارهای حل مسالمت‌آمیز اختلاف را که در داخل به کار می‌برند، به روابط با دموکراسی‌های دیگر نیز منتقل می‌کنند. «تبیین ساختاری» می‌گوید محدودیت‌های نهادی دموکراسی‌ها، مانند لزوم جلب حمایت پارلمان و افکار عمومی، تصمیم به جنگ را کند می‌کند و فرصت دیپلماسی فراهم می‌سازد. شواهد او هر دو را تأیید می‌کرد، با برتری اندک تبیین هنجاری.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «مثلث‌سازی صلح»، راست و اونیل سه رأس «مثلث کانتی» را با داده‌ها آزمودند: دموکراسی، وابستگی متقابل اقتصادی و عضویت مشترک در سازمان‌های بین‌المللی. یافتهٔ

کلیدی آن‌ها این بود که هر سه عامل، مستقل از یکدیگر، احتمال منازعه را کاهش می‌دهند و اثر آن‌ها با هم تقویت می‌شود. جفت کشورهایی که هر سه رأس مثلث را دارند، کمترین احتمال جنگ را دارند. این یافته‌ها به مبنای راهبردی برای صلح‌سازی تبدیل شد: گسترش دموکراسی، تجارت و نهادها به‌عنوان سه ابزار تکمیل‌کنندهٔ یکدیگر.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان چند نقد روش‌شناختی مطرح کردند. شمار دموکراسی‌ها پیش از ۱۹۴۵ اندک بود و بنابراین «نبود جنگ» میان آن‌ها ممکن است تصادفی باشد. فاربر و گووا استدلال کردند که صلح میان دموکراسی‌ها در جنگ سرد از منافع مشترک در برابر شوروی ناشی می‌شد. ویلیام تامپسون نیز پیشنهاد کرد که جهت علیت ممکن است وارونه باشد: این صلح و امنیت است که امکان شکل‌گیری دموکراسی را فراهم می‌کند، نه برعکس. ادوارد منسفیلد و جک اسنایدر نیز نشان دادند که دولت‌های «در حال گذار» به دموکراسی، به‌ویژه با نهادهای ضعیف، می‌توانند از دیکتاتوری‌ها جنگ‌طلب‌تر باشند.

انطباق با نظم کنونی جهان

یافته‌های راست امروز با «رکود دموکراسی» جهانی روبه‌رو است. بر اساس گزارش‌های نهادهایی مانند «خانهٔ آزادی»، جهان نزدیک به دو دهه است که شاهد کاهش پیوستهٔ آزادی‌هاست. «مثلث کانتی» نیز در هر سه رأس زیر فشار است: عقب‌نشینی دموکراسی، تقسیم اقتصاد جهانی به بلوک‌ها، و تضعیف سازمان‌های بین‌المللی. این روند با افزایش منازعات مسلحانه در جهان هم‌زمان شده است، که با پیش‌بینی نظریه سازگار است. برای خاورمیانه، مثلث کانتی راهبردی روشن ارائه می‌کند: پیمان‌های ابراهیم بر رأس «وابستگی متقابل» تکیه دارند، اما بدون دو رأس دیگر ناقص می‌مانند. هشدار منسفیلد و اسنایدر دربارهٔ خطرات دورهٔ گذار نیز برای ایران بسیار مهم است. گذار به دموکراسی، اگر بدون نهادهای قوی، حاکمیت قانون و کنترل نیروهای مسلح انجام شود، ممکن است در کوتاه‌مدت بی‌ثباتی و ملی‌گرایی تهاجمی پدید آورد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. صلح دموکراتیک یکی

از محکم‌ترین یافته‌های تجربی روابط بین‌الملل است، اما تحقق آن به نهادینه‌شدن دموکراسی، و نه صرفاً برگزاری انتخابات، وابسته است.

۴۶. جان آیکنبری — نظم لیبرال پس از پیروزی

متفکر: جی. جان آیکنبری (G. John Ikenberry) | آثار اصلی: «پس از پیروزی» (۲۰۰۱)، «لویاتان لیبرال» (۲۰۱۱) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

آیکنبری استاد دانشگاه پرینستون و برجسته‌ترین نظریه‌پرداز «نظم بین‌المللی لیبرال» است. «پس از پیروزی» به این پرسش پاسخ می‌دهد که قدرت‌های پیروز در جنگ‌های بزرگ، در ۱۸۱۵، ۱۹۱۹، ۱۹۴۵ و پس از پایان جنگ سرد، چگونه نظم پس از جنگ را ساخته‌اند و چرا برخی از این نظم‌ها پایدارتر از دیگران بوده‌اند. پاسخ او مبنای نظری دفاع از نظم پس از جنگ جهانی دوم و نهادهایی چون ناتو، سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی شد.

هستهٔ نظریه

آیکنبری می‌گوید قدرت پیروز در پایان جنگ بزرگ با یک انتخاب روبه‌روست. می‌تواند قدرت خود را بی‌قیدوشرط به کار گیرد و برتری‌اش را تحمیل کند. اما این کار دیگر دولت‌ها را به ترس و موازنه‌سازی وامی‌دارد و نظم را ناپایدار می‌کند. گزینهٔ دیگر «خویشتن‌داری راهبردی» است: قدرت برتر با پذیرش قواعد و نهادهایی که خودش را نیز مقید می‌کند، به دولت‌های ضعیف‌تر اطمینان می‌دهد که از قدرتش سوءاستفاده نخواهد کرد. در مقابل، آن دولت‌ها مشارکت در نظم را می‌پذیرند.

این «معامله» به «نظم قانون‌اساسی‌مند» می‌انجامد: نظمی که در آن قدرت از راه نهادها اعمال می‌شود، قواعد بازی شفاف است و پیروزی‌های دیگر قدرت‌ها پیامد فاجعه‌بار ندارد. چنین نظمی بسیار پایدارتر از نظم مبتنی بر موازنهٔ صرف است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

آیکنبری استدلال کرد که نظم آمریکایی پس از ۱۹۴۵ موفق‌ترین نمونهٔ این الگو بود. آمریکا قدرتی بی‌سابقه داشت، اما آن را در نهادهای چندجانبه «محصور» کرد. این نظم سه ویژگی مهم دارد: «باز» است، یعنی هر دولتی می‌تواند به آن بپیوندد و از آن سود ببرد؛ مبتنی بر قواعد است، نه صرفاً قدرت؛ و «پیوستن به آن آسان اما واژگون‌کردنش دشوار» است. بنابراین قدرت‌های در حال برآمدن، مانند چین، انگیزه دارند درون این نظم رشد کنند، نه آن را ویران کنند. نظم لیبرال، از دید او، «لویاتانی» است که با رضایت اداره می‌شود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان واقع‌گرا می‌گویند آیکنبری خویشتن‌داری آمریکا را بیش از حد جلوه می‌دهد. آمریکا هرگاه منافعش ایجاب کرد، از نهادها عبور کرد، مانند جنگ عراق در ۲۰۰۳. منتقدان جنوب جهانی یادآوری می‌کنند که این نظم برای بسیاری از کشورها نه «لیبرال» بود و نه «باز»، و با کودتاها، مداخلات و نابرابری‌های اقتصادی همراه بود. مرشایمر نیز در «توهم بزرگ» استدلال کرد که هژمونی لیبرال پس از جنگ سرد به خطاهای راهبردی پرهزینه انجامید.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ آیکنبری امروز با دو چالش هم‌زمان روبه‌روست. نخست، چین. چین درون نظم رشد کرد و از آن بهره برد، چنان‌که آیکنبری پیش‌بینی کرده بود. اما اکنون بیش از آنکه آن را بپذیرد، می‌کوشد نهادهای موازی بسازد و قواعد را بازتعریف کند. دوم، و غیرمنتظره‌تر، خود آمریکا. خروج دوباره از توافق پاریس و سازمان جهانی بهداشت، تعرفه‌های گسترده بر متحدان و تردید در تعهدات امنیتی، یعنی کنار گذاشتن همان «خویشتن‌داری راهبردی» که هستهٔ نظم بود. اگر قدرت برتر دیگر خود را به قواعد مقید نکند، منطق معاملهٔ آیکنبری فرومی‌ریزد. برای ایران آینده، این نظریه نشان می‌دهد که پیوستن به نظمی مبتنی بر قواعد، حتی در حالت ضعیف‌شده‌اش، منافع بیشتری از ستیز با آن دارد. داوری نهایی: انطباق متوسط است. منطق

نظریه دربارهٔ پایداری نظم‌های مبتنی بر خویشتن‌داری معتبر است، اما فرض محوری آن، یعنی تعهد قدرت برتر به این خویشتن‌داری، در نظم کنونی به‌شدت زیر سؤال رفته است.

۴۷. جوزف نای — قدرت نرم و قدرت هوشمند

متفکر: جوزف نای (Joseph S. Nye Jr.) | آثار اصلی: «مقید به رهبری» (۱۹۹۰)، «قدرت نرم» (۲۰۰۴) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

نای استاد و رئیس پیشین مدرسهٔ کندی دانشگاه هاروارد بود و در دولت‌های آمریکا، از جمله به‌عنوان معاون وزیر دفاع و رئیس شورای ملی اطلاعات، خدمت کرد. او اصطلاح «قدرت نرم» را در ۱۹۹۰ در پاسخ به نظریهٔ افول آمریکا ابداع کرد. نای استدلال کرد که آمریکا افول نکرده، زیرا علاوه بر قدرت نظامی و اقتصادی، نوع دیگری از قدرت دارد که رقیبانش ندارند. او بعدها این مفهوم را در کتاب «قدرت نرم» در ۲۰۰۴، در واکنش به آسیب جنگ عراق به اعتبار آمریکا، بسط داد.

هستهٔ نظریه

نای قدرت را توانایی تأثیرگذاشتن بر دیگران برای رسیدن به نتایج دلخواه تعریف می‌کند. این کار به سه شیوه ممکن است: اجبار با تهدید، که «چماق» است؛ ترغیب با پاداش، که «هویج» است؛ و جذب، یعنی واداشتن دیگران به خواستن آنچه شما می‌خواهید. دو شیوهٔ اول «قدرت سخت»اند. شیوهٔ سوم «قدرت نرم» است.

قدرت نرم از سه منبع برمی‌خیزد: «فرهنگ»، در جاهایی که برای دیگران جذاب است؛ «ارزش‌های سیاسی»، وقتی کشور در داخل و خارج به آن‌ها پایبند باشد؛ و «سیاست خارجی»، وقتی دیگران آن را مشروع و اخلاقی بدانند. نکتهٔ کلیدی این است که قدرت نرم را دولت به‌تنهایی نمی‌سازد. بخش بزرگی از آن از جامعهٔ مدنی، دانشگاه‌ها، هنر و کسب‌وکار برمی‌خیزد و تبلیغات دولتی آشکار اغلب آن را تضعیف می‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

نای بعدها مفهوم «قدرت هوشمند» را مطرح کرد: ترکیب ماهرانهٔ قدرت سخت و نرم در یک راهبرد یکپارچه. او هشدار داد که تکیهٔ صرف بر قدرت سخت، مانند جنگ عراق، قدرت نرم را از بین می‌برد. تکیهٔ صرف بر قدرت نرم نیز در برابر دشمنان مصمم ناکافی است. نای همچنین بر «اعتبار» به‌عنوان ارزشمندترین دارایی در عصر اطلاعات تأکید کرد. در جهانی که اطلاعات فراوان است، توجه کمیاب است، و تنها منابع معتبر توجه را جلب می‌کنند. او در آثار بعدی‌اش مفهوم «انتشار قدرت» به بازیگران غیردولتی را نیز بررسی کرد.

نقد و محدودیت‌ها

واقع‌گرایان می‌گویند قدرت نرم مفهومی مبهم و اندازه‌ناپذیر است و نتایج سیاسی عینی را به‌سختی می‌توان به آن نسبت داد. برخی نیز یادآوری کرده‌اند که محبوبیت فرهنگ یک کشور لزوماً به همسویی سیاسی نمی‌انجامد. برای نمونه، فرهنگ آمریکایی در کشورهایی که دولتشان با آمریکا دشمن است نیز محبوب است. همچنین مرز میان قدرت نرم و «قدرت تیز»، یعنی دستکاری اطلاعاتی دولت‌های اقتدارگرا، گاه مبهم است.

انطباق با نظم کنونی جهان

قدرت نرم امروز در کانون رقابت ژئوپلیتیک است. چین سرمایه‌گذاری عظیمی در آن کرده است، از مؤسسه‌های کنفوسیوس تا رسانه‌های بین‌المللی. اما نتایج محدود بوده است، زیرا سیاست‌های داخلی و خارجی‌اش، از سین‌کیانگ تا تهدید تایوان، جذابیتش را کاهش داده است؛ دقیقاً همان‌طور که نای پیش‌بینی کرده بود. نظرسنجی‌های جهانی نیز نشان می‌دهند که قدرت نرم آمریکا در سال‌های اخیر، به سبب سیاست‌های یک‌جانبه، کاهش یافته است. ایران نمونه‌ای گویاست. انقلاب ۱۳۵۷ در ابتدا قدرت نرم چشمگیری در جهان اسلام داشت، اما سرکوب داخلی، تروریسم و جنگ‌های نیابتی آن را تقریباً به صفر رساند. در مقابل، ایران سرمایهٔ عظیمی از قدرت نرم دارد که حکومت نمایندهٔ آن نیست: میراث فرهنگی و تمدنی، ادبیات فارسی، سینما، دیاسپورای موفق و جنبش‌های مدنی که توجه جهان را جلب کرده‌اند.

این سرمایه، دارایی راهبردی ایران آینده است. داوری نهایی: انطباق بالاست. در جنگ روایت‌ها و رقابت برای مشروعیت، قدرت نرم و اعتبار از ابزارهای اصلی امنیت ملی‌اند.

۴۸. نورمن انجل — توهم بزرگ

متفکر: سر نورمن انجل (Sir Norman Angell) | اثر اصلی: «توهم بزرگ» (۱۹۰۹ با عنوانی دیگر؛ ویرایش اصلی ۱۹۱۰) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

انجل روزنامه‌نگار بریتانیایی بود که سال‌ها در آمریکا و فرانسه زندگی کرده بود. «توهم بزرگ» در اوج رقابت دریایی بریتانیا و آلمان منتشر شد و به یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های اوایل سدهٔ بیستم تبدیل شد و به ده‌ها زبان ترجمه شد. انجل بعدها نمایندهٔ پارلمان بریتانیا شد و در ۱۹۳۳ جایزهٔ صلح نوبل را دریافت کرد. نام او اغلب با پیش‌بینی نادرستی پیوند خورده که او هرگز آن را مطرح نکرده بود.

هستهٔ نظریه

انجل استدلال کرد که در جهان مدرن صنعتی و مالی، جنگ و تسخیر از نظر اقتصادی بی‌فایده است. ثروت ملت‌های مدرن نه در طلا و سرزمین، بلکه در اعتبار، تجارت و شبکه‌های مالی بین‌المللی نهفته است. پیروز نمی‌تواند ثروت کشور تسخیرشده را تصاحب کند، زیرا آن ثروت به داد و ستد آزاد و اعتماد وابسته است و تسخیر آن را نابود می‌کند. افزون بر این، نظام مالی به‌هم‌پیوسته به این معناست که آسیب به اقتصاد دشمن به اقتصاد خود پیروز نیز بازمی‌گردد.

«توهم بزرگ» از دید انجل این باور است که قدرت نظامی و تسخیر سرزمین به رفاه ملی می‌انجامد. او هرگز نگفت جنگ «ناممکن» است. او گفت جنگ «بی‌فایده» است، و اگر ملت‌ها این را درک کنند، انگیزهٔ جنگ کاهش می‌یابد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

سازوکار اصلی در نظریهٔ انجل «وابستگی متقابل مالی» است: سرمایه‌گذاری فرامرزی، اعتبار بین‌المللی و حساسیت بازارها به بحران. او همچنین بر نقش «آموزش افکار عمومی» تأکید داشت: اگر مردم و نخبگان درک کنند که جنگ به نفعشان نیست، از آن پشتیبانی نخواهند

کرد. انجل معتقد بود جنگ‌ها نه از منافع واقعی، بلکه از «خطاهای فکری» و احساسات ملی‌گرایانه برمی‌خیزند و بنابراین با روشنگری قابل‌پیشگیری‌اند.

نقد و محدودیت‌ها

جنگ جهانی اول، که چهار سال پس از انتشار کتاب آغاز شد، ظاهراً نظریهٔ انجل را ابطال کرد. منتقدان، از جمله ای.اچ. کار، او را نمونهٔ کامل «آرمان‌گرایی» دانستند. اما مدافعانش یادآوری می‌کنند که جنگ دقیقاً همان‌طور که انجل گفته بود، برای همهٔ طرف‌ها، از جمله پیروزان، فاجعهٔ اقتصادی بود. نقد عمیق‌تر این است که انجل نقش ملی‌گرایی، حیثیت، ایدئولوژی و ترس امنیتی را دست‌کم گرفت. دولت‌ها همیشه بر اساس محاسبهٔ اقتصادی عقلانی تصمیم نمی‌گیرند.

انطباق با نظم کنونی جهان

جنگ اوکراین آزمون تازه‌ای برای انجل است. روسیه با وجود وابستگی عمیق به بازار انرژی اروپا جنگ را آغاز کرد. از این نظر، وابستگی متقابل مانع جنگ نشد، همان‌طور که در ۱۹۱۴ نشد. اما پیامدهای اقتصادی جنگ، یعنی تحریم‌ها، از دست رفتن بازار اروپا، فرار سرمایه و نیروی انسانی و اقتصاد جنگی، دقیقاً همان «بی‌فایدگی» است که انجل توصیف کرده بود. منطق او همچنین در محاسبهٔ چین دربارهٔ تایوان نقش دارد. هزینهٔ اقتصادی جنگ، یعنی از دست رفتن بازارها، فناوری و سرمایه، یکی از مهم‌ترین عوامل بازدارنده است. برای ایران، نتیجهٔ انجلی روشن است: دهه‌ها هزینه برای گسترش نفوذ منطقه‌ای هیچ سود اقتصادی برای ملت نداشت و رفاه را قربانی جاه‌طلبی کرد. داوری نهایی: انطباق متوسط است. گزارهٔ «بی‌فایدگی اقتصادی جنگ» بارها تأیید شده است، اما گزارهٔ ضمنی که درک این بی‌فایدگی از جنگ جلوگیری می‌کند، نقض شده است، زیرا دولت‌ها به دلایلی فراتر از اقتصاد می‌جنگند.

۴۹. دیوید میترانی — کارکردگرایی

متفکر: دیوید میترانی (David Mitrany) | اثر اصلی: «نظام صلح کارآمد» (۱۹۴۳) | رومانی و بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

میترانی در رومانی به دنیا آمد و در بریتانیا تحصیل کرد. او در مدرسهٔ اقتصاد لندن و مؤسسهٔ مطالعات پیشرفتهٔ پرینستون پژوهش می‌کرد. «نظام صلح کارآمد» را در اوج جنگ جهانی دوم نوشت، زمانی که شکست جامعهٔ ملل آشکار شده بود. او معتقد بود تلاش برای ساختن صلح از راه پیمان‌های سیاسی بزرگ یا دولت جهانی محکوم به شکست است. باید راه دیگری یافت.

هستهٔ نظریه

میترانی استدلال کرد که ریشهٔ جنگ در تقسیم جهان به دولت‌های ملی مستقل و رقیب است. اما نمی‌توان این دولت‌ها را با یک حرکت سیاسی کنار گذاشت. راه‌حل، دورزدن سیاست از راه «کارکردها» است. نیازهای فنی و اقتصادی بسیاری، مانند حمل‌ونقل، ارتباطات، بهداشت، کشاورزی و انرژی، مرزهای ملی را نمی‌شناسند و بهتر است در سطح فراملی مدیریت شوند.

اصل محوری او «شکل از کارکرد پیروی می‌کند» است. برای هر نیاز فنی باید نهادی بین‌المللی با اختیارات و اندازهٔ متناسب با همان کارکرد ساخت، نه یک سازمان سیاسی جامع. با گسترش این نهادهای کارکردی، «شبکه‌ای از منافع مشترک» پدید می‌آید که جنگ را به‌تدریج غیرعملی و ناخواستنی می‌کند. وفاداری مردم نیز از دولت ملی به این نهادهای سودمند منتقل می‌شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

سازوکار اصلی میترانی، «گسترش» یا «شاخه‌دوانی» است: همکاری موفق در یک حوزهٔ فنی، نیاز به همکاری در حوزه‌های مرتبط را پدید می‌آورد. همکاری در حمل‌ونقل هوایی، همکاری در هواشناسی و ارتباطات را لازم می‌کند. او بر نقش «کارشناسان» به جای سیاستمداران تأکید داشت، زیرا کارشناسان بر اساس دانش فنی و منافع مشترک تصمیم می‌گیرند، نه ملاحظات

ملی‌گرایانه. سازمان‌های تخصصی ملل متحد، مانند سازمان بهداشت جهانی، سازمان خواربار و کشاورزی و اتحادیهٔ بین‌المللی مخابرات، تا حدی بازتاب اندیشهٔ او هستند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند میترانی امکان جداکردن «فنی» از «سیاسی» را بیش از حد خوش‌بینانه می‌دید. در عمل، تقریباً هر موضوع فنی می‌تواند سیاسی شود، به‌ویژه وقتی منافع مهم در میان باشد. همچنین شواهد کمی وجود دارد که همکاری فنی به انتقال وفاداری از دولت ملی بینجامد. همکاری کارکردی در دوران جنگ سرد میان دو بلوک ادامه یافت، اما به کاهش تقابل سیاسی نینجامید.

انطباق با نظم کنونی جهان

تجربهٔ سال‌های اخیر نشان می‌دهد که نهادهای کارکردی خود به میدان رقابت ژئوپلیتیک تبدیل شده‌اند. سازمان بهداشت جهانی در همه‌گیری کرونا به صحنهٔ تقابل آمریکا و چین تبدیل شد. استانداردهای فناوری، از شبکه‌های ارتباطی نسل پنجم تا هوش مصنوعی، به ابزار رقابت امنیتی بدل شده‌اند. این نشان می‌دهد که جداکردن فنی از سیاسی امروز دشوارتر از دوران میترانی است. با این حال، منطق کارکردگرایی برای مناطق دچار تنش همچنان راهی عملی برای اعتمادسازی است. در خاورمیانه، همکاری در حوزه‌هایی مانند آب، شبکهٔ برق منطقه‌ای، انرژی خورشیدی، محیط‌زیست خلیج فارس و مدیریت گردوغبار می‌تواند پایه‌ای برای اعتمادسازی میان ایران آینده و همسایگانش باشد؛ بی‌آنکه نیاز به حل فوری همهٔ اختلافات سیاسی داشته باشد. داوری نهایی: انطباق متوسط است. کارکردگرایی ابزاری مفید برای ایجاد اعتماد تدریجی است، اما در دوران رقابت شدید قدرت‌ها، حتی همکاری فنی نیز امنیتی و سیاسی می‌شود.

۵۰. ارنست هاس — نوکارکردگرایی و همگرایی منطقه‌ای

متفکر: ارنست هاس (Ernst B. Haas) | اثر اصلی: «اتحاد اروپا: نیروهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ۱۹۵۰–۱۹۵۷» (۱۹۵۸) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هاس یهودی آلمانی بود که در نوجوانی از نازیسم گریخت و استاد دانشگاه کالیفرنیا در برکلی شد. او «اتحاد اروپا» را دربارهٔ تجربهٔ «جامعهٔ زغال‌سنگ و فولاد اروپا» نوشت؛ نهادی که در ۱۹۵۱ به ابتکار ژان مونه و روبر شومان، صنایع راهبردی جنگ‌افزار فرانسه و آلمان را زیر یک مرجع فراملی قرار داد. هاس کوشید نظریه‌ای برای توضیح این فرایند بی‌سابقهٔ همگرایی بسازد.

هستهٔ نظریه

هاس اندیشهٔ میترانی را اصلاح کرد و آن را «نوکارکردگرایی» نامید. او برخلاف میترانی معتقد بود همگرایی فرایندی صرفاً فنی نیست، بلکه کاملاً سیاسی است و توسط بازیگرانی هدایت می‌شود که منافع مشخصی دارند. احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های صنعتی و گروه‌های ذی‌نفع، وقتی ببینند که منافعشان در سطح فراملی بهتر تأمین می‌شود، انتظارات، فعالیت‌ها و سرانجام وفاداری خود را به سطح فراملی منتقل می‌کنند.

مفهوم محوری هاس «سرریز» است. همگرایی در یک بخش اقتصادی فشارهایی برای همگرایی در بخش‌های مرتبط ایجاد می‌کند. بازار مشترک زغال‌سنگ و فولاد به هماهنگی در حمل‌ونقل، انرژی و سیاست‌های اقتصادی نیاز دارد. این «سرریز کارکردی» به «سرریز سیاسی» می‌انجامد: نیاز به نهادهای سیاسی فراملی برای مدیریت این همگرایی.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

هاس نقش نهادهای «فراملی»، یعنی نهادهایی با اختیارات مستقل از دولت‌های عضو، مانند کمیسیون اروپا، را کلیدی می‌دانست. این نهادها خود به محرک همگرایی تبدیل می‌شوند، زیرا

منافع سازمانی‌شان در گسترش اختیارات است. هاس همچنین بر نقش نخبگان تأکید داشت: همگرایی در آغاز فرایندی از بالا به پایین است که نخبگان اقتصادی و سیاسی آن را هدایت می‌کنند، نه افکار عمومی.

نقد و محدودیت‌ها

بحران «صندلی خالی» در ۱۹۶۵، زمانی که شارل دوگل همکاری فرانسه با نهادهای اروپایی را برای دفاع از حاکمیت ملی متوقف کرد، نشان داد که دولت‌های ملی می‌توانند جلوی سرریز را بگیرند. همین موجب شد خود هاس در ۱۹۷۵ نظریه‌اش را «منسوخ» اعلام کند. استنلی هافمن استدلال کرد که سرریز تنها در حوزه‌های «سیاست سفلی»، یعنی اقتصاد و فن، رخ می‌دهد، نه در «سیاست علیا»، یعنی دفاع و سیاست خارجی. با این حال، جهش همگرایی اروپا در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ دوباره به نوکارکردگرایی جان تازه داد.

انطباق با نظم کنونی جهان

شگفت آنکه پس از ۲۰۲۲، سرریز به همان حوزه‌ای رسید که هافمن آن را مصون می‌دانست: دفاع. جنگ اوکراین اروپا را به سوی تأمین مالی مشترک دفاعی، از جمله برنامهٔ وام‌های دفاعی «سیف» در ۲۰۲۵، خرید مشترک تسلیحات و هماهنگی صنایع دفاعی سوق داد. این روند تا حدی نتیجهٔ منطق نوکارکردگرایانه است: یکپارچگی اقتصادی و نهادی پیشین، پاسخ مشترک به بحران را ممکن ساخت. اما برگزیت و رشد احزاب ملی‌گرا نشان داد که سرریز وارونه، یعنی بازگشت اختیارات به دولت ملی، نیز ممکن است. در خاورمیانه، شورای همکاری خلیج فارس پس از چهار دهه هنوز به همگرایی واقعی نرسیده است، زیرا نهادهای فراملی مستقل و گروه‌های ذی‌نفع فراملی ندارد. برای ایران آینده، درس هاس این است که همگرایی منطقه‌ای با پروژه‌های اقتصادی مشخص و نهادهای مشترک واقعی آغاز می‌شود، نه با بیانیه‌های سیاسی. داوری نهایی: انطباق متوسط است. نظریه پویایی اتحادیهٔ اروپا را به‌خوبی توضیح می‌دهد، اما برای مناطقی که فاقد پیش‌شرط‌های نهادی و اعتماد سیاسی‌اند، کاربرد محدودی دارد.

۵۱. اندرو موراوچیک — لیبرالیسم ترجیحات

متفکر: اندرو موراوچیک (Andrew Moravcsik) | آثار اصلی: «جدی‌گرفتن ترجیحات: نظریهٔ لیبرال سیاست بین‌الملل» (مقاله، ۱۹۹۷)، «انتخاب اروپا» (۱۹۹۸) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

موراوچیک استاد دانشگاه پرینستون و از متخصصان برجستهٔ همگرایی اروپایی است. در دههٔ ۱۹۹۰، بحث نظری در روابط بین‌الملل عمدتاً میان واقع‌گرایی و نهادگرایی نئولیبرال کوهین بود. موراوچیک استدلال کرد که هر دو مکتب «ترجیحات» دولت‌ها را ثابت و از پیش داده‌شده فرض می‌کنند. اما نظریه‌ای که نتواند توضیح دهد دولت‌ها چه می‌خواهند و چرا، نمی‌تواند رفتار آن‌ها را به‌درستی تبیین کند.

هستهٔ نظریه

موراوچیک لیبرالیسم را بر سه فرض استوار می‌کند. نخست، بازیگران بنیادین سیاست بین‌الملل افراد و گروه‌های اجتماعی‌اند، نه دولت‌ها. دوم، دولت‌ها «نمایندهٔ» زیرمجموعه‌ای از جامعهٔ داخلی‌اند. ترجیحات دولت، یعنی آنچه در سیاست خارجی دنبال می‌کند، بازتاب منافع گروه‌هایی است که بر نهادهای دولت تسلط دارند. سوم، رفتار دولت‌ها در صحنهٔ بین‌الملل به «پیکربندی» ترجیحات همهٔ دولت‌ها بستگی دارد. وقتی ترجیحات سازگار باشند، همکاری آسان است. وقتی متضاد باشند، تنش و جنگ محتمل است.

بنابراین، برای فهم سیاست خارجی، نخست باید پرسید چه گروه‌هایی در جامعه قدرت دارند، چه می‌خواهند، و چگونه نهادهای سیاسی منافع آن‌ها را به سیاست دولت تبدیل می‌کنند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

موراوچیک سه گونه لیبرالیسم را از هم جدا کرد. «لیبرالیسم آرمانی» بر هویت‌ها و ارزش‌های اجتماعی، مانند ملی‌گرایی، مشروعیت سیاسی و نظام اجتماعی-اقتصادی مطلوب، تأکید دارد. «لیبرالیسم تجاری» بر منافع اقتصادی گروه‌های داخلی تأکید دارد؛ صادرکنندگان به دنبال

تجارت آزادند و صنایع حمایت‌شده به دنبال حمایت‌گرایی. «لیبرالیسم جمهوری» بر شیوهٔ نمایندگی تأکید دارد. هرچه نهادهای سیاسی نمایندهٔ گروه‌های محدودتری باشند، سیاست خارجی بیشتر در خدمت منافع خاص و پرخطرتر است. هرچه نمایندگی گسترده‌تر باشد، سیاست خارجی محتاطانه‌تر و همکاری‌جوتر است.

نقد و محدودیت‌ها

واقع‌گرایان می‌گویند موراوچیک نقش فشارهای ساختاری بین‌المللی را دست‌کم می‌گیرد. دولت‌ها اغلب ناچارند صرف‌نظر از ترجیحات داخلی، به تهدیدهای خارجی پاسخ دهند. سازه‌انگاران نیز گفته‌اند ترجیحات خود در تعامل بین‌المللی شکل می‌گیرند، نه فقط در داخل. همچنین تعیین اینکه کدام گروه داخلی در هر موقعیت بر سیاست خارجی غالب است، در دولت‌های غیرشفاف دشوار است.

انطباق با نظم کنونی جهان

«لیبرالیسم جمهوری» موراوچیک برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی بسیار گویاست. تصمیمات راهبردی، از برنامهٔ هسته‌ای تا حمایت از نیروهای نیابتی، در حلقه‌ای بسیار محدود، شامل بیت رهبری، فرماندهی سپاه و بخشی از روحانیت، گرفته می‌شود. ترجیحات این ائتلاف محدود، یعنی بقای رژیم، ایدئولوژی صدور انقلاب و منافع اقتصادی سپاه، با ترجیحات اکثریت جامعه، یعنی رفاه، تعامل با جهان و پایان انزوا، فاصلهٔ عمیقی دارد. نظریه پیش‌بینی می‌کند که چنین سیاست خارجی‌ای پرخطر و ماجراجویانه خواهد بود، و تجربهٔ دو دههٔ اخیر این را تأیید کرد. «لیبرالیسم تجاری» نیز سیاست تعرفه‌ای آمریکا را توضیح می‌دهد که تحت تأثیر گروه‌های ذی‌نفع داخلی شکل گرفته است. برای ایران آینده، نظریه نتیجه‌ای روشن دارد: گسترش نمایندگی سیاسی، سیاست خارجی ایران را با منافع جامعه، یعنی رفاه، تجارت و صلح، همسو خواهد کرد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست، و برای تحلیل دولت‌هایی با شکاف عمیق میان حکومت و جامعه بسیار بالا.

۵۲. رابرت پاتنم — بازی دوسطحی

متفکر: رابرت پاتنم (Robert D. Putnam) | اثر اصلی: «دیپلماسی و سیاست داخلی: منطق بازی‌های دوسطحی» (مقاله، ۱۹۸۸) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

پاتنم استاد دانشگاه هاروارد است و بیشتر با کتاب «بولینگ تنهایی» دربارهٔ سرمایهٔ اجتماعی شناخته می‌شود. اما مقالهٔ ۱۹۸۸ او در نشریهٔ «اینترنشنال ارگانیزیشن»، یکی از پراستنادترین مقالات تاریخ روابط بین‌الملل است. او این مقاله را بر پایهٔ مطالعهٔ نشست‌های سران گروه هفت در دههٔ ۱۹۷۰، به‌ویژه نشست بن در ۱۹۷۸، نوشت. در آن نشست، رهبران آلمان، ژاپن و آمریکا توافقی بستند که هر کدام از آن برای پیشبرد اهداف داخلی خود نیز استفاده کرد.

هستهٔ نظریه

پاتنم می‌گوید هر مذاکرهٔ بین‌المللی در واقع دو «بازی» هم‌زمان است. در «سطح یک»، مذاکره‌کنندگان دو کشور با یکدیگر بر سر توافق چانه می‌زنند. در «سطح دو»، هر مذاکره‌کننده باید توافق را در داخل کشورش به تصویب برساند؛ از پارلمان، گروه‌های ذی‌نفع، احزاب و افکار عمومی. مذاکره‌کننده مانند بازیکنی است که هم‌زمان پشت دو صفحهٔ شطرنج نشسته است و حرکتی که در یک صفحه عاقلانه است، ممکن است در صفحهٔ دیگر فاجعه‌بار باشد.

مفهوم کلیدی، «مجموعهٔ برد» است: مجموعهٔ همهٔ توافق‌هایی که در سطح دو قابل‌تصویب‌اند. توافق بین‌المللی تنها زمانی ممکن است که مجموعه‌های برد دو طرف هم‌پوشانی داشته باشند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

یافتهٔ متناقض‌نمای پاتنم این است که «مجموعهٔ برد کوچک» می‌تواند به مذاکره‌کننده قدرت چانه‌زنی بدهد. مذاکره‌کننده‌ای که می‌تواند به طرف مقابل بگوید «پارلمان من این را نمی‌پذیرد»، امتیاز بیشتری می‌گیرد. اما مجموعهٔ برد کوچک خطر شکست مذاکره را نیز افزایش می‌دهد. پاتنم همچنین از «پیوند هم‌افزا» سخن گفت: مذاکره‌کننده می‌تواند از توافق بین‌المللی برای تغییر توازن قدرت در داخل استفاده کند، مثلاً با بسیج گروه‌هایی که از توافق سود می‌برند. طرف مقابل نیز ممکن است بکوشد مستقیماً بر سیاست داخلی کشور دیگر اثر بگذارد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند الگوی پاتنم بیشتر یک «استعاره» مفید است تا نظریه‌ای که پیش‌بینی دقیق ارائه دهد. تعیین اندازهٔ «مجموعهٔ برد» در عمل دشوار است. همچنین الگو برای دموکراسی‌هایی با نهادهای تصویب رسمی طراحی شده است و کاربرد آن در دولت‌های اقتدارگرا، که سطح دو در آن‌ها غیرشفاف است، محدودتر است. با این حال، پژوهش‌های بعدی نشان داده‌اند که حتی رژیم‌های اقتدارگرا نیز با محدودیت‌های داخلی، مانند رقابت جناح‌ها و نهادهای امنیتی، روبه‌رو هستند.

انطباق با نظم کنونی جهان

مذاکرات هسته‌ای ایران و غرب نمونهٔ کامل بازی دوسطحی است. در سطح دو آمریکا، کنگره با قانون بازبینی توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ نقش تصویب‌کننده یافت و مخالفت جمهوری‌خواهان مجموعهٔ برد را کوچک کرد. سرانجام نیز تغییر دولت به خروج از برجام در ۲۰۱۸ انجامید. در سطح دو ایران، رقابت جناح‌ها، مخالفت تندروها و مجلس، و نقش رهبر و سپاه، مجموعهٔ برد تهران را محدود کرد. پس از خروج آمریکا، قانون مجلس در ۲۰۲۰ دربارهٔ افزایش غنی‌سازی، و قانون تعلیق همکاری با آژانس پس از جنگ ژوئن ۲۰۲۵، ابزارهایی برای کوچک‌کردن عمدی مجموعهٔ برد بودند. مذاکرات صلح اوکراین نیز با همین منطق شکل

می‌گیرد: هر رهبری باید توافقی بیابد که در داخل کشورش پذیرفتنی باشد. داوری نهایی: انطباق بالاست. در جهانی که سیاست داخلی قطبی شده و دولت‌ها با تغییر رهبری سیاست خارجی‌شان را دگرگون می‌کنند، فهم سطح دوم برای پیش‌بینی پایداری هر توافق ضروری است.

۵۳. دیوید لیک — سلسله‌مراتب در روابط بین‌الملل

متفکر: دیوید ای. لیک (David A. Lake) | اثر اصلی: «سلسله‌مراتب در روابط بین‌الملل» (۲۰۰۹) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

لیک استاد دانشگاه کالیفرنیا در سن‌دیگو و رئیس پیشین انجمن علوم سیاسی آمریکاست. او فرض بنیادین روابط بین‌الملل را به چالش کشید. از والتز تا کوهین، تقریباً همهٔ نظریه‌پردازان فرض می‌کردند نظام بین‌الملل «آنارشیک» است و همهٔ دولت‌ها از نظر حقوقی برابر و مستقل‌اند. لیک نشان داد که این فرض با واقعیت سازگار نیست. در جهان واقعی، بسیاری از دولت‌ها به‌طور گسترده اقتدار دولت‌های دیگر را می‌پذیرند.

هستهٔ نظریه

لیک «اقتدار» را از «قدرت» جدا کرد. قدرت یعنی توانایی واداشتن دیگری به کاری با زور. اقتدار یعنی «قدرت مشروع»، یعنی حقی که دیگری آن را می‌پذیرد. او استدلال کرد که روابط میان دولت‌ها اغلب «روابط اقتدار» است: دولت مسلط نظمی سیاسی، امنیتی و اقتصادی فراهم می‌کند، و دولت تابع در مقابل بخشی از حاکمیت خود را واگذار می‌کند و قواعد دولت مسلط را می‌پذیرد.

این رابطه بر «قرارداد اجتماعی» میان دولت‌ها استوار است. دولت مسلط نظم و امنیت فراهم می‌کند و دولت تابع اطاعت می‌کند. مشروعیت این رابطه به این بستگی دارد که دولت مسلط به تعهداتش عمل کند و از اقتدارش سوءاستفاده نکند. اگر چنین کند، دولت تابع ممکن است رابطه را قطع کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

لیک سلسله‌مراتب را در دو حوزه سنجید. «سلسله‌مراتب امنیتی» یعنی میزان کنترل دولت مسلط بر سیاست دفاعی دولت تابع، که با شاخص‌هایی مانند حضور نیروهای نظامی و نبود

اتحادهای مستقل سنجیده می‌شود. «سلسله‌مراتب اقتصادی» یعنی میزان کنترل بر سیاست اقتصادی، که با شاخص‌هایی مانند پیوند پولی و وابستگی تجاری سنجیده می‌شود. یافتهٔ کلیدی او این بود که دولت‌های تابع آمریکا هزینهٔ دفاعی کمتری دارند، یعنی از چتر امنیتی سود می‌برند، و در عوض در منازعات از آمریکا پیروی می‌کنند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند لیک مرز میان «اقتدار مشروع» و «سلطه» را بیش از حد روشن فرض می‌کند. بسیاری از روابط سلسله‌مراتبی تاریخی، مانند روابط شوروی با اروپای شرقی، بیشتر بر زور استوار بود تا رضایت. برخی نیز گفته‌اند مفهوم قرارداد اجتماعی میان دولت‌ها، که از روابط شهروند و دولت گرفته شده، بیش از حد ساده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ لیک برای فهم رقابت امروز قدرت‌های بزرگ کارآمد است. این رقابت بیش از آنکه رقابت میان دولت‌های برابر باشد، رقابت میان «سلسله‌مراتب‌ها»ست. آمریکا شبکه‌ای از متحدان دارد که امنیتشان را به آن سپرده‌اند. روسیه می‌کوشد «حوزهٔ نفوذ» سلسله‌مراتبی خود را در فضای پساشوروی، با زور، بازسازی کند. چین نیز مدلی از روابط سلسله‌مراتبی مبتنی بر وابستگی اقتصادی را گسترش می‌دهد. نظریه همچنین نشان می‌دهد که چرا تردید آمریکا دربارهٔ تعهداتش برای متحدان این‌قدر نگران‌کننده است: دولت مسلطی که به تعهدات قرارداد عمل نکند، مشروعیت اقتدارش را از دست می‌دهد. کشورهای خلیج فارس اکنون با تنوع‌بخشی به روابطشان با چین و روسیه، به همین تردید پاسخ می‌دهند. رابطهٔ جمهوری اسلامی و نیروهای نیابتی نیز نوعی سلسله‌مراتب امنیتی بود. شکست تهران در محافظت از آن‌ها در ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ قرارداد را نقض و مشروعیتش را تضعیف کرد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. نظریه تصویری واقع‌بینانه‌تر از فرض «آنارشی برابر» ارائه می‌کند و پویایی‌های اتحادها و حوزه‌های نفوذ را به‌خوبی توضیح می‌دهد.

۵۴. چارلز کوپچان — صلح میان دشمنان و جهانِ بی‌صاحب

متفکر: چارلز کوپچان (Charles Kupchan) | آثار اصلی: «چگونه دشمنان دوست می‌شوند» (۲۰۱۰)، «جهان بی‌صاحب» (۲۰۱۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کوپچان استاد دانشگاه جورج‌تاون و پژوهشگر ارشد شورای روابط خارجی آمریکاست. او در دولت‌های کلینتون و اوباما مدیر امور اروپا در شورای امنیت ملی بود. کوپچان دو پرسش بزرگ را دنبال کرده است: چگونه دشمنان دیرینه به صلح پایدار می‌رسند، و جهان پس از پایان برتری غرب چه شکلی خواهد داشت.

هستهٔ نظریه

در «چگونه دشمنان دوست می‌شوند»، کوپچان با بررسی موارد تاریخی موفق و ناموفق، از نزدیکی بریتانیا و آمریکا در اواخر سدهٔ نوزدهم تا آشتی فرانسه و آلمان پس از جنگ جهانی دوم، استدلال کرد که «صلح پایدار» نه از راه تجارت یا دموکراسی، بلکه از راه «دیپلماسی» آغاز می‌شود. این فرایند چهار مرحله دارد. نخست، «سازش یک‌جانبه»: یکی از طرفین، معمولاً به سبب فشار تهدیدهای دیگر، گامی نخست برای کاهش تنش برمی‌دارد. دوم، «خویشتن‌داری متقابل»: طرف دیگر پاسخ مثبت می‌دهد و چرخهٔ اعتماد شکل می‌گیرد. سوم، «ادغام اجتماعی»: پیوندهای اقتصادی و انسانی میان جوامع گسترش می‌یابد. چهارم، «تولید روایت»: هویت‌ها و روایت‌های ملی بازنویسی می‌شوند تا دشمن پیشین به دوست تبدیل شود.

در «جهان بی‌صاحب»، کوپچان استدلال کرد که جهان آینده نه آمریکایی خواهد بود و نه چینی. هیچ قدرت یا مدلی بر آن مسلط نخواهد شد. «مدرنیته‌های چندگانه» در کنار هم خواهند زیست.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کوپچان سه شرط را برای صلح پایدار شناسایی کرد. «خویشتن‌داری نهادینه»: دولت‌هایی که قدرت داخلی‌شان مقید و پاسخ‌گوست، برای طرف مقابل قابل‌اعتمادترند. لازم نیست این دولت‌ها دموکراسی کامل باشند. «نظم‌های اجتماعی سازگار»: جوامعی که ساختار طبقاتی و اقتصادی مشابه دارند، آسان‌تر کنار می‌آیند. «اشتراک فرهنگی»: هویت‌های مشترک قومی، دینی یا زبانی، روایت آشتی را آسان‌تر می‌کنند. او همچنین نشان داد که صلح‌ها بیشتر به سبب ناسازگاری اجتماعی و بازگشت روایت‌های خصمانه فرو می‌پاشند، تا به سبب تغییر توازن قدرت.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند نمونه‌های کوپچان گزینشی‌اند و تعمیم آن‌ها دشوار است. برخی نیز تأکید او بر دیپلماسی و سازش یک‌جانبه را در برابر دولت‌های واقعاً تجاوزکار خطرناک می‌دانند، زیرا سازش یک‌جانبه ممکن است به‌عنوان ضعف تفسیر شود. پیش‌بینی «جهان بی‌صاحب» نیز با بازگشت رقابت دوقطبی آمریکا و چین تا حدی به چالش کشیده شده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

الگوی کوپچان برای ارزیابی کوشش‌های صلح در خاورمیانه کاربردی است. توافق عربستان و جمهوری اسلامی در مارس ۲۰۲۳ در مرحلهٔ نخست یا دوم متوقف ماند. این توافق خویشتن‌داری متقابل محدودی ایجاد کرد، اما به ادغام اجتماعی و بازنویسی روایت نرسید. صلح اسرائیل و مصر نیز پس از چهار دهه «صلحی سرد» است، زیرا مرحلهٔ ادغام اجتماعی هرگز رخ نداد. در مقابل، پیمان‌های ابراهیم با سرعت بیشتری به سوی ادغام اقتصادی رفته‌اند. برای آیندهٔ رابطهٔ ایران با همسایگان و حتی با اسرائیل، کوپچان نشان می‌دهد که صلح پایدار نیازمند دولتی با «خویشتن‌داری نهادینه» در تهران و روایتی ملی است که دشمنی ایدئولوژیک را کنار بگذارد. میراث تاریخی رابطهٔ ایران و قوم یهود، از کوروش به بعد، می‌تواند پایه‌ای برای چنین روایتی باشد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. الگوی چهارمرحله‌ای

کوپچان چارچوب عملی برای ارزیابی و طراحی فرایندهای آشتی است، به‌ویژه در منطقه‌ای که صلح‌های سرد و شکننده رایج است.

۵۵. اینیس کلاود — امنیت جمعی

متفکر: اینیس کلاود (Inis L. Claude Jr.) | آثار اصلی: «شمشیرها به گاوآهن» (۱۹۵۶)، «قدرت و روابط بین‌الملل» (۱۹۶۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کلاود استاد دانشگاه ویرجینیا و برجسته‌ترین پژوهشگر سازمان‌های بین‌المللی در دوران جنگ سرد بود. کتاب «شمشیرها به گاوآهن»، که عنوانش از کتاب اشعیای نبی گرفته شده، سال‌ها متن اصلی دربارهٔ سازمان‌های بین‌المللی بود. کلاود در زمانی می‌نوشت که امید به سازمان ملل به‌عنوان ضامن صلح جهانی هنوز زنده بود. او کوشید بی‌طرفانه و دقیق نشان دهد که این سازمان چه می‌تواند بکند و چه نمی‌تواند.

هستهٔ نظریه

کلاود سه راه برای مدیریت قدرت در نظام بین‌الملل را مقایسه کرد: «موازنهٔ قدرت»، «امنیت جمعی» و «حکومت جهانی». امنیت جمعی، که جامعهٔ ملل و منشور ملل متحد بر آن استوارند، اصلی ساده اما بلندپروازانه دارد: همه علیه هر متجاوز. هر دولتی که به دیگری حمله کند، با پاسخ مشترک همهٔ دولت‌های دیگر روبه‌رو می‌شود. این تهدید باید آن‌قدر قاطع باشد که هیچ دولتی جرئت تجاوز نکند.

کلاود نشان داد که امنیت جمعی پیش‌شرط‌هایی دارد که در جهان واقعی به‌ندرت فراهم است. دولت‌ها باید باور داشته باشند که «صلح تقسیم‌ناپذیر است»، یعنی تجاوز در هر جای جهان تهدیدی علیه همه است. باید حاضر باشند علیه هر متجاوزی، حتی متحد یا شریک تجاری خود، اقدام کنند. باید از پیش متعهد شوند، بدون دانستن اینکه متجاوز کیست. و هیچ قدرتی نباید آن‌قدر قوی باشد که جامعهٔ جهانی نتواند او را مهار کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کلاود استدلال کرد که منشور ملل متحد در واقع امنیت جمعی واقعی برقرار نکرد. حق وتوی پنج عضو دائم شورای امنیت به این معناست که امنیت جمعی هرگز علیه قدرت‌های بزرگ یا متحدانشان اعمال نخواهد شد. بنابراین سازمان ملل بیشتر نوعی «کنسرت قدرت‌های بزرگ» است، شبیه کنسرت اروپا در سدهٔ نوزدهم، که تنها وقتی کار می‌کند که قدرت‌های بزرگ توافق داشته باشند. او این را نقص نمی‌دانست، بلکه انعکاس واقع‌بینانهٔ توزیع قدرت. همچنین میان «امنیت جمعی»، یعنی همه علیه هر متجاوز، و «دفاع جمعی»، یعنی اتحاد گروهی از دولت‌ها علیه دشمن مشخص، مانند ناتو، تمایز گذاشت.

نقد و محدودیت‌ها

برخی منتقدان کلاود را بیش از حد بدبین دانستند و یادآوری کردند که در جنگ کره در ۱۹۵۰، به سبب غیبت شوروی در شورای امنیت، و در جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱، امنیت جمعی تا حدی عمل کرد. اما خود کلاود این‌ها را استثناهایی دانست که شرایط ویژه ممکنشان ساخت. تحلیل او بیشتر توصیفی و نهادی است و نظریه‌ای علّی ارائه نمی‌دهد.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل کلاود امروز بیش از هر زمانی تأیید شده است. شورای امنیت در برابر حملهٔ روسیه به اوکراین، به سبب وتوی روسیه، فلج شد؛ همان‌طور که در غزه و سوریه به سبب وتوهای متقابل فلج بود. امنیت جمعی جهانی عملاً وجود ندارد. در عوض، «دفاع جمعی»، یعنی ناتو و ائتلاف‌های منطقه‌ای، سازوکار اصلی امنیت شده است. پیوستن فنلاند و سوئد به ناتو پس از ۲۰۲۲ نشان داد که دولت‌ها برای امنیت به اتحادهای مشخص روی آورده‌اند، نه به سازمان ملل. در خاورمیانه نیز رهگیری مشترک حملات موشکی ایران به اسرائیل در ۲۰۲۴ نه کار سازمان ملل، بلکه کار ائتلافی موقت بود. برای ایران آینده، نتیجه روشن است: امنیت ملی را نمی‌توان به نهادهای جهانی سپرد. باید آن را بر ترکیبی از بازدارندگی خودی و مشارکت در ترتیبات امنیتی منطقه‌ای استوار کرد. داوری نهایی: انطباق بالاست. تحلیل کلاود از

محدودیت‌های امنیت جمعی دقیق‌ترین توصیف از ناتوانی نهادهای جهانی در مهار قدرت‌های بزرگ در نظم امروز است.

۵۶. گرت ایوانز — مسئولیت حمایت

متفکر: گرت ایوانز (Gareth Evans) | اثر اصلی: گزارش «مسئولیت حمایت» (کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت، ۲۰۰۱)؛ «مسئولیت حمایت» (۲۰۰۸) | استرالیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ایوانز وزیر خارجهٔ پیشین استرالیا و رئیس «گروه بین‌المللی بحران» بود. او همراه با محمد سحنون، دیپلمات الجزایری، ریاست «کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت» را بر عهده داشت که دولت کانادا در ۲۰۰۰ تأسیس کرد. زمینهٔ کار کمیسیون دو شکست و یک مناقشه بود: ناتوانی جهان در جلوگیری از نسل‌کشی رواندا (۱۹۹۴) و کشتار سربرنیتسا (۱۹۹۵)، و مداخلهٔ ناتو در کوزوو (۱۹۹۹) بدون مجوز شورای امنیت. پرسش این بود که اگر حاکمیت دولت‌ها مقدس است، جهان در برابر کشتار جمعی شهروندان به دست دولت خودشان چه باید بکند.

هستهٔ نظریه

کمیسیون مفهوم حاکمیت را بازتعریف کرد. حاکمیت دیگر به معنای «کنترل» مطلق دولت بر سرزمین و مردمش نیست، بلکه به معنای «مسئولیت» است. هر دولت مسئولیت حمایت از جمعیت خود در برابر چهار جنایت را دارد: نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاک‌سازی قومی و جنایات علیه بشریت. اگر دولتی نخواهد یا نتواند این مسئولیت را انجام دهد، یا خود مرتکب این جنایات شود، مسئولیت حمایت به جامعهٔ بین‌المللی منتقل می‌شود.

این مفهوم در نشست جهانی سران سازمان ملل در ۲۰۰۵ پذیرفته شد و سه «ستون» یافت. ستون اول، مسئولیت اصلی هر دولت برای حمایت از مردم خود. ستون دوم، مسئولیت جامعهٔ بین‌المللی برای کمک به دولت‌ها در انجام این مسئولیت. ستون سوم، مسئولیت جامعهٔ بین‌المللی برای اقدام «به‌موقع و قاطع»، از جمله با زور و از راه شورای امنیت، اگر دولتی آشکارا در حمایت از مردمش ناکام بماند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کمیسیون شش معیار برای مشروعیت مداخلهٔ نظامی پیشنهاد کرد: علت عادلانه، یعنی کشتار یا پاک‌سازی قومی گسترده؛ نیت درست؛ آخرین چاره بودن؛ تناسب ابزار؛ چشم‌انداز معقول موفقیت؛ و مرجع صالح، یعنی شورای امنیت. مسئولیت حمایت همچنین سه بخش زمانی دارد: «مسئولیت پیشگیری»، «مسئولیت واکنش» و «مسئولیت بازسازی». ایوانز همواره تأکید می‌کرد که بخش اصلی آن پیشگیری است، نه مداخلهٔ نظامی.

نقد و محدودیت‌ها

مداخلهٔ ناتو در لیبی در ۲۰۱۱، که بر اساس قطعنامهٔ ۱۹۷۳ شورای امنیت و با استناد به مسئولیت حمایت آغاز شد، به سرنگونی قذافی و سپس هرج‌ومرج انجامید. روسیه و چین استدلال کردند که مسئولیت حمایت پوششی برای تغییر رژیم بود. از آن پس، آن‌ها هرگونه اقدام مشابه را، از جمله دربارهٔ سوریه، وتو کردند. منتقدان جنوب جهانی نیز این مفهوم را نسخهٔ تازه‌ای از «مداخلهٔ بشردوستانه»ی گزینشی قدرت‌های غربی دانستند.

انطباق با نظم کنونی جهان

مسئولیت حمایت امروز عملاً در حالت تعلیق است. کشتارهای گسترده در سودان، از جمله در دارفور و الفاشر، سرکوب در میانمار، و فاجعهٔ انسانی غزه، همگی بدون پاسخ مؤثر بین‌المللی ماندند. شکاف قدرت‌های بزرگ در شورای امنیت ستون سوم را بی‌اثر کرده است. برای ایران نیز تجربه آموزنده است. سرکوب خونین اعتراضات آبان ۱۳۹۸ و جنبش «زن، زندگی، آزادی» در ۱۴۰۱ تنها به تشکیل «هیئت حقیقت‌یاب» سازمان ملل در نوامبر ۲۰۲۲ و تحریم‌های هدفمند انجامید. این هیئت بعدها برخی اقدامات را مصداق جنایت علیه بشریت دانست. اما ابعاد مستندسازی و پاسخ‌گویی کیفری، یعنی همان ستون‌های غیرنظامی مسئولیت حمایت، برای آیندهٔ عدالت انتقالی در ایران اهمیت دارد. داوری نهایی: انطباق پایین تا متوسط است. اصل اخلاقی «حاکمیت به‌مثابه مسئولیت» مشروعیت گسترده یافته است، اما سازوکار اجرایی آن در نظم کنونی، به سبب رقابت قدرت‌های بزرگ، تقریباً از کار افتاده است.

۵۷. محبوب‌الحق — امنیت انسانی

متفکر: محبوب‌الحق (Mahbub ul Haq) | اثر اصلی: «گزارش توسعهٔ انسانی ۱۹۹۴» (برنامهٔ عمران ملل متحد) | پاکستان

متفکر و زمینهٔ تاریخی

محبوب‌الحق اقتصاددان پاکستانی، وزیر دارایی پیشین پاکستان و از مدیران بانک جهانی بود. او همراه با آمارتیا سن، «شاخص توسعهٔ انسانی» را طراحی کرد و نخستین گزارش‌های توسعهٔ انسانی برنامهٔ عمران ملل متحد را رهبری کرد. گزارش ۱۹۹۴، که مفهوم «امنیت انسانی» را رسماً وارد ادبیات بین‌المللی کرد، در فضای پس از جنگ سرد نوشته شد. در آن زمان تهدید جنگ هسته‌ای میان ابرقدرت‌ها کاهش یافته بود، اما جنگ‌های داخلی، فقر، بیماری و فروپاشی دولت‌ها میلیون‌ها انسان را تهدید می‌کرد.

هستهٔ نظریه

گزارش ۱۹۹۴ استدلال کرد که مفهوم امنیت برای مدتی طولانی بیش از حد محدود تفسیر شده است: امنیت سرزمین در برابر تجاوز خارجی، یا حفاظت از منافع ملی در سیاست خارجی. اما برای بیشتر انسان‌ها، احساس ناامنی بیشتر از نگرانی‌های زندگی روزمره برمی‌خیزد تا از ترس رویدادی فاجعه‌بار در جهان. امنیت باید از «امنیت دولت» به «امنیت انسان» گسترش یابد.

امنیت انسانی دو جزء اصلی دارد: «رهایی از ترس»، یعنی ایمنی از تهدیدهای مزمن مانند گرسنگی، بیماری و سرکوب، و «رهایی از نیاز»، یعنی حفاظت در برابر اختلال‌های ناگهانی و دردناک در الگوهای زندگی روزمره. محبوب‌الحق تأکید داشت که امنیت انسانی «جهان‌شمول»، «به‌هم‌پیوسته» و «پیشگیرانه» است: تهدیدها از مرزها عبور می‌کنند و پیشگیری از آن‌ها ارزان‌تر از مداخله پس از وقوع است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

گزارش هفت حوزهٔ امنیت انسانی را برشمرد: امنیت اقتصادی (درآمد پایه)، امنیت غذایی، امنیت سلامت، امنیت زیست‌محیطی، امنیت فردی (در برابر خشونت جسمی)، امنیت اجتماعی و جمعی (هویت گروهی و فرهنگی)، و امنیت سیاسی (حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین). محبوب‌الحق همچنین «سود صلح» را پیشنهاد کرد: انتقال منابع از هزینه‌های نظامی به توسعهٔ انسانی. او معتقد بود که در بسیاری از کشورهای فقیر، ارتش بزرگ‌ترین تهدید علیه امنیت مردم خود است، نه حافظ آن.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان، از جمله رولاند پاریس، استدلال کردند که امنیت انسانی آن‌قدر گسترده است که همه‌چیز را در بر می‌گیرد و در نتیجه ارزش تحلیلی و سیاستی خود را از دست می‌دهد. اگر همه‌چیز موضوع امنیتی باشد، هیچ‌چیز اولویت ندارد. واقع‌گرایان نیز یادآوری کرده‌اند که دولت همچنان تنها نهادی است که می‌تواند امنیت انسانی را تأمین کند، و تضعیف آن به نام امنیت انسانی می‌تواند نتیجهٔ معکوس داشته باشد. برخی نیز هشدار داده‌اند که «امنیتی‌کردن» موضوعات توسعه ممکن است به نظامی‌شدن آن‌ها بینجامد.

انطباق با نظم کنونی جهان

تهدیدهایی که محبوب‌الحق پیش‌بینی کرده بود، امروز از نگرانی‌های اصلی امنیتی‌اند. همه‌گیری کرونا نشان داد که تهدید سلامت می‌تواند اقتصاد جهان را فلج کند. تغییرات اقلیمی، کمبود آب و ناامنی غذایی به محرک‌های منازعه و مهاجرت تبدیل شده‌اند. ایران نمونهٔ گویای این تغییر است. «ورشکستگی آبی»، فرونشست زمین، خشک‌شدن دریاچه‌ها و تالاب‌ها، کمبود شدید آب در کلان‌شهرها و آلودگی هوا، امروز تهدیدهایی جدی‌تر برای امنیت ایرانیان‌اند تا هر دشمن خارجی. در همان حال، منابع ملی دهه‌ها صرف برنامه‌های موشکی، هسته‌ای و نیروهای نیابتی شد، دقیقاً برعکس منطق «سود صلح». برای ایران آینده، بازتعریف امنیت ملی بر پایهٔ امنیت انسانی، یعنی آب، محیط‌زیست، اقتصاد و حقوق شهروندی، شاید

مهم‌ترین تحول راهبردی باشد. داوری نهایی: انطباق بالاست. هرچند مفهوم گسترده است، اما تهدیدهای غیرنظامی برای امنیت انسان امروز به اندازهٔ تهدیدهای نظامی واقعی‌اند، به‌ویژه برای دولت‌های شکننده و جوامع آسیب‌دیده.

۵۸. کن بوث — امنیت به‌مثابه رهایی

متفکر: کن بوث (Ken Booth) | آثار اصلی: «امنیت و رهایی» (مقاله، ۱۹۹۱)، «نظریهٔ امنیت جهانی» (۲۰۰۷) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بوث استاد دانشگاه ابریستویث در ولز است؛ همان دانشگاهی که نخستین کرسی روابط بین‌الملل جهان را تأسیس کرد. او در آغاز پژوهشگر راهبرد دریایی و فرهنگ راهبردی بود، اما در پایان جنگ سرد به یکی از بنیان‌گذاران «مطالعات امنیتی انتقادی» تبدیل شد. رویکرد او و همکارانش، مانند ریچارد وین جونز، به «مکتب ولز» یا «مکتب ابریستویث» شناخته می‌شود. بوث از اندیشهٔ مکتب فرانکفورت، به‌ویژه هابرماس، الهام گرفت.

هستهٔ نظریه

بوث در مقالهٔ ۱۹۹۱ خود استدلال کرد که مطالعات امنیتی سنتی، که دولت را موضوع اصلی امنیت می‌داند، بر فرضی نادرست استوار است. دولت‌ها گاه حافظ امنیت مردم‌اند، اما اغلب خود منبع اصلی ناامنی آن‌هایند. در بسیاری از کشورهای جهان، شهروندان بیشتر از دولت خود می‌ترسند تا از ارتش‌های خارجی. بنابراین موضوع اصلی امنیت باید «انسان» باشد، نه دولت.

بوث امنیت را با «رهایی» یکی دانست: رهاکردن مردم، چه افراد و چه گروه‌ها، از محدودیت‌های جسمی و انسانی که مانع انجام آزادانهٔ انتخاب‌هایشان می‌شود. جنگ، تهدید جنگ، فقر، آموزش ضعیف و سرکوب سیاسی همه از این محدودیت‌اند. امنیت و رهایی دو روی یک سکه‌اند: «رهایی، و نه قدرت یا نظم، امنیت واقعی تولید می‌کند».

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

بوث رهایی را «آرمان‌شهر» کامل نمی‌دانست، بلکه «آرمان‌شهری واقع‌بینانه» یا فرایندی پیوسته: هر گام که مردم را از محدودیتی رها کند، گامی به سوی امنیت است. او بر سه سطح

تأکید داشت: «فلسفهٔ آینده‌نگر»، یعنی تصویری از جهانی بهتر؛ «نظریهٔ پیشرفت»، یعنی امکان تغییر نهادها؛ و «کنش سیاسی»، یعنی عمل برای تحقق آن. در «نظریهٔ امنیت جهانی»، بوث استدلال کرد که انسان‌ها با مجموعه‌ای از تهدیدهای جهانی، مانند تغییر اقلیم، نابرابری و سلاح‌های کشتار جمعی، روبه‌رو هستند که دولت‌های رقیب نمی‌توانند به‌تنهایی پاسخ دهند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان می‌گویند «رهایی» مفهومی غربی و هنجاری است که می‌تواند به ابزار تحمیل ارزش‌های لیبرال بر جوامع دیگر تبدیل شود. مکتب کپنهاگ نیز هشدار داد که گسترش مفهوم امنیت به همهٔ حوزه‌ها، به جای رهایی، می‌تواند به امنیتی‌شدن همه‌چیز بینجامد. واقع‌گرایان نیز این رویکرد را بیشتر برنامه‌ای سیاسی و اخلاقی می‌دانند تا نظریه‌ای تحلیلی برای پیش‌بینی رفتار دولت‌ها.

انطباق با نظم کنونی جهان

رویکرد بوث برای تحلیل امنیت در دولت‌های اقتدارگرا بسیار گویاست. در ایران، شکاف میان «امنیت رژیم» و «امنیت مردم» آشکارتر از هر جای دیگری است. نهادهای امنیتی، که باید حافظ شهروندان باشند، به ابزار اصلی سرکوب آنان تبدیل شده‌اند. جنبش «زن، زندگی، آزادی» در ۱۴۰۱ را می‌توان از منظر بوث جنبشی برای امنیت به معنای رهایی دانست: رهایی زنان از کنترل بدن و پوشش، و رهایی جامعه از محدودیت‌های سیاسی و فرهنگی. این جنبش نشان داد که برای بسیاری از ایرانیان، تهدید اصلی امنیت روزمره نه دشمن خارجی، بلکه دولت خودشان است. در سطح جهانی نیز تهدیدهای فرامرزی که بوث برشمرد، از اقلیم تا سلاح‌های کشتار جمعی، اهمیت بیشتری یافته‌اند. داوری نهایی: انطباق متوسط است. رویکرد بوث چارچوبی اخلاقی و تحلیلی قدرتمند برای نقد امنیت دولت‌محور و فهم جنبش‌های اجتماعی است، اما برای تحلیل رقابت قدرت‌های بزرگ و راهبرد نظامی کاربرد محدودی دارد.

۵۹. آن‌ماری اسلاتر — نظم جهانی شبکه‌ای

متفکر: آن‌ماری اسلاتر (Anne-Marie Slaughter) | آثار اصلی: «نظم جهانی نو» (۲۰۰۴)، «صفحهٔ شطرنج و شبکه» (۲۰۱۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

اسلاتر حقوق‌دان بین‌الملل، رئیس پیشین مدرسهٔ امور عمومی و بین‌المللی دانشگاه پرینستون و نخستین زنی است که مدیر ستاد برنامه‌ریزی سیاست وزارت خارجهٔ آمریکا (۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱) شد؛ همان سمتی که جورج کنان نخستین بار آن را داشت. او در «نظم جهانی نو» کوشید به این پرسش پاسخ دهد که چگونه می‌توان مسائل جهانی را بدون دولت جهانی، که هم ناممکن است و هم خطرناک، اداره کرد.

هستهٔ نظریه

اسلاتر استدلال کرد که دولت امروز یک واحد یکپارچه نیست، بلکه «دولتی تجزیه‌شده» است. بخش‌های مختلف آن، مانند تنظیم‌گران مالی، دادگاه‌ها، قانون‌گذاران، پلیس و نهادهای اطلاعاتی، مستقیماً با همتایان خود در کشورهای دیگر ارتباط برقرار می‌کنند و «شبکه‌های حکومتی فراملی» می‌سازند. این شبکه‌ها اطلاعات و تجربه مبادله می‌کنند، قواعد را هماهنگ می‌کنند و در اجرای آن‌ها همکاری می‌کنند.

نظم جهانی واقعی، به نظر او، نه در نهادهای رسمی مانند سازمان ملل، بلکه در همین شبکه‌ها ساخته می‌شود. این شبکه‌ها انعطاف‌پذیرتر، سریع‌تر و کارآمدتر از نهادهای رسمی‌اند و حاکمیت دولت‌ها را حفظ می‌کنند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

اسلاتر سه نوع شبکه را از هم جدا کرد: «شبکه‌های اطلاعاتی» برای تبادل دانش و تجربه، «شبکه‌های اجرایی» برای همکاری در اجرای قوانین، مانند همکاری پلیس‌ها در مبارزه با تروریسم و جرائم مالی، و «شبکه‌های هماهنگی» برای تدوین استانداردهای مشترک، مانند

کمیتهٔ بازل در نظارت بانکی. در «صفحهٔ شطرنج و شبکه»، او این ایده را گسترش داد. سیاست خارجی دیگر تنها «شطرنج» دولت‌ها نیست؛ «شبکه»‌ای از بازیگران دولتی، شرکت‌ها، جامعهٔ مدنی و افراد نیز وجود دارد. قدرت در این شبکه از «ارتباط‌پذیری»، یعنی جایگاه مرکزی در شبکه، ناشی می‌شود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند شبکه‌های حکومتی فراملی از نظر دموکراتیک پاسخ‌گو نیستند. تصمیم‌هایی که در این شبکه‌ها گرفته می‌شود، از نظارت پارلمان‌ها و افکار عمومی دور است. واقع‌گرایان نیز یادآوری کرده‌اند که این شبکه‌ها در زمان بحران ژئوپلیتیک به سرعت از هم می‌پاشند یا به ابزار رقابت قدرت‌های بزرگ تبدیل می‌شوند. همچنین این شبکه‌ها عمدتاً میان دولت‌های غربی و توسعه‌یافته شکل گرفته‌اند و دولت‌های دیگر را به حاشیه می‌رانند.

انطباق با نظم کنونی جهان

شبکه‌هایی که اسلاتر توصیف کرد، امروز ابزار اصلی امنیت ملی‌اند، اما بیشتر به‌عنوان سلاح تا ابزار همکاری جهانی. شبکهٔ اطلاعاتی «پنج چشم»، همکاری اطلاعاتی و قضایی برای مبارزه با تروریسم، و به‌ویژه «گروه ویژهٔ اقدام مالی» (FATF)، نمونه‌های بارز شبکه‌های اجرایی‌اند. قرارگرفتن جمهوری اسلامی در فهرست سیاه این گروه از ۲۰۲۰، ایران را عملاً از نظام بانکی جهانی منزوی کرده است. هماهنگی تحریم‌ها علیه روسیه پس از ۲۰۲۲ نیز از راه شبکه‌های تنظیم‌گران مالی و صادراتی کشورهای غربی صورت گرفت. اما جهان در حال تقسیم به شبکه‌های رقیب است، مانند نظام‌های پرداخت جایگزین چین و روسیه. این روند پیش‌بینی اسلاتر را دربارهٔ یک نظم شبکه‌ای جهانی واحد تضعیف می‌کند. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. شبکه‌های حکومتی فراملی ابزار قدرتمند امنیت و اعمال قدرت شده‌اند، اما به جای نظم جهانی واحد، به ابزار رقابت میان بلوک‌ها تبدیل شده‌اند.

۶۰. فرانسیس فوکویاما — پایان تاریخ و دولت‌سازی

متفکر: فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama) | آثار اصلی: «پایان تاریخ و آخرین انسان» (۱۹۹۲)، «دولت‌سازی» (۲۰۰۴)، «نظم سیاسی و زوال سیاسی» (۲۰۱۴) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

فوکویاما در ستاد برنامه‌ریزی سیاست وزارت خارجهٔ آمریکا کار می‌کرد که مقالهٔ «پایان تاریخ؟» را در تابستان ۱۹۸۹، چند ماه پیش از فروریختن دیوار برلین، منتشر کرد. این مقاله و کتاب بعدی‌اش به یکی از پربحث‌ترین آثار سیاسی پایان سدهٔ بیستم تبدیل شد. او بعدها از نومحافظه‌کاری فاصله گرفت، با جنگ عراق مخالفت کرد و تمرکزش را به مسئلهٔ «دولت‌سازی» و ساختن نهادهای سیاسی کارآمد معطوف کرد. اکنون استاد دانشگاه استنفورد است.

هستهٔ نظریه

فوکویاما، با الهام از هگل و الکساندر کوژو، استدلال کرد که با شکست فاشیسم و کمونیسم، تکامل ایدئولوژیک بشر به نقطهٔ پایانی خود رسیده است. «لیبرال دموکراسی» آخرین شکل حکومت انسانی است، زیرا هیچ ایدئولوژی جهان‌شمول دیگری ادعای برتری بر آن را ندارد. این به معنای پایان رویدادها یا منازعات نیست، بلکه پایان «تاریخ» به معنای هگلی، یعنی پایان رقابت میان اصول بنیادین سازمان‌دهی جامعه است.

در آثار بعدی‌اش، فوکویاما به این پرسش پرداخت که چرا بسیاری از کشورها، با وجود پذیرش ظاهری دموکراسی، به ثبات و رفاه نمی‌رسند. پاسخ او این بود که دموکراسی بدون «دولت» کارآمد ممکن نیست. نظم سیاسی موفق سه ستون دارد: دولت توانمند، حاکمیت قانون و پاسخ‌گویی حکومت. ترتیب و توازن میان این سه اهمیت حیاتی دارد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

فوکویاما نیروی محرک تاریخ را دو عامل می‌دانست: علم مدرن و رشد اقتصادی، که به همگرایی جوامع می‌انجامد، و «تیموس»، یعنی میل انسان به «به رسمیت شناخته شدن». لیبرال دموکراسی بهتر از هر نظام دیگری میل به به رسمیت شناخته شدن را از راه حقوق برابر شهروندی پاسخ می‌دهد. او در «هویت» (۲۰۱۸) نشان داد که همین میل، وقتی پاسخ نگیرد، به سیاست هویت، پوپولیسم و ملی‌گرایی خشم‌آلود دامن می‌زند. در «نظم سیاسی و زوال سیاسی» نیز مفهوم «زوال سیاسی» را مطرح کرد: نهادها، حتی در دموکراسی‌های پیشرفته، ممکن است توسط گروه‌های ذی‌نفع تسخیر و ناکارآمد شوند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گزارهٔ «پایان تاریخ» را خوش‌بینی پیروزمندانهٔ پایان جنگ سرد دانستند. هانتینگتون با «برخورد تمدن‌ها» پاسخ داد که منازعات فرهنگی و تمدنی جایگزین منازعهٔ ایدئولوژیک خواهند شد. برآمدن چین به‌عنوان مدل اقتدارگرای موفق اقتصادی، بازگشت روسیه به اقتدارگرایی و رشد پوپولیسم در خود غرب، همگی به‌عنوان رد پیش‌بینی او تفسیر شده‌اند. خود فوکویاما پاسخ داده است که هیچ‌کدام از این مدل‌ها ایدئولوژی جهان‌شمولی که دیگران آرزوی آن را داشته باشند، ارائه نکرده‌اند.

انطباق با نظم کنونی جهان

گزارهٔ نخست فوکویاما، یعنی پیروزی قطعی لیبرال دموکراسی، با عقب‌نشینی دموکراسی در جهان و قدرت گرفتن مدل‌های اقتدارگرا زیر سؤال رفته است. اما بخش عمیق‌تر نظریه‌اش همچنان معتبر است: هیچ ایدئولوژی رقیب جهان‌شمولی پدید نیامده است. جمهوری اسلامی نمونهٔ روشنی است. این حکومت چهار دهه کوشید «حکومت دینی» را به‌عنوان جایگزین جهانی لیبرال دموکراسی معرفی کند، اما نه در داخل مشروعیت حفظ کرد و نه در خارج الگو شد. مهم‌تر، چارچوب دولت‌سازی فوکویاما برای طراحی گذار ایران ضروری است. تجربهٔ عراق و لیبی نشان داد که فروپاشی دولت بدون جایگزین نهادی، به هرج‌ومرج می‌انجامد. گذار

موفق نیازمند حفظ توان دولت، استقرار حاکمیت قانون و ایجاد پاسخ‌گویی، به ترتیب و توازن درست است. داوری نهایی: انطباق متوسط برای «پایان تاریخ» و بالا برای نظریهٔ دولت‌سازی. مسئلهٔ اصلی امنیت در بسیاری از کشورها امروز نه رقابت ایدئولوژیک، بلکه ضعف یا تسخیر دولت است.

بخش چهارم: سازه‌انگاری، امنیتی‌سازی و رویکردهای انتقادی

۶۱. الکساندر ونت — آنارشی همان است که دولت‌ها از آن می‌سازند

متفکر: الکساندر ونت (Alexander Wendt) | آثار اصلی: «آنارشی همان است که دولت‌ها از آن می‌سازند» (مقاله، ۱۹۹۲)، «نظریهٔ اجتماعی سیاست بین‌الملل» (۱۹۹۹) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ونت در آلمان به دنیا آمد و در آمریکا تحصیل کرد. او اکنون استاد دانشگاه ایالتی اوهایوست. مقالهٔ ۱۹۹۲ او، که عنوانش به یکی از مشهورترین جمله‌های روابط بین‌الملل تبدیل شد، اندکی پس از پایان جنگ سرد منتشر شد؛ رویدادی که واقع‌گرایی ساختاری نه پیش‌بینی‌اش کرده بود و نه می‌توانست توضیحش دهد. چگونه ممکن بود دشمنی ساختاری چهل‌ساله، بدون جنگ و بدون تغییر عمده در توازن قدرت، ناگهان پایان یابد؟ ونت پاسخ را در «ایده‌ها» و «هویت‌ها» یافت و به چهرهٔ اصلی «سازه‌انگاری» تبدیل شد.

هستهٔ نظریه

ونت با والتز موافق بود که نظام بین‌الملل آنارشیک است. اما استدلال کرد که آنارشی به‌خودی‌خود هیچ منطق ثابتی ندارد. خودیاری، رقابت قدرت و معمای امنیت پیامدهای اجتناب‌ناپذیر آنارشی نیستند. آن‌ها حاصل شیوه‌ای‌اند که دولت‌ها در تعامل با یکدیگر، یکدیگر را درک می‌کنند و هویت‌ها و منافع خود را می‌سازند. «آنارشی همان است که دولت‌ها از آن می‌سازند».

گزارهٔ کلیدی این است که ساختار نظام بین‌الملل نه فقط «مادی»، یعنی توزیع قدرت، بلکه «اجتماعی»، یعنی توزیع ایده‌ها، است. پانصد سلاح هسته‌ای بریتانیا برای آمریکا کمتر تهدیدآمیز است تا پنج سلاح هسته‌ای کرهٔ شمالی. دلیل این تفاوت تعداد سلاح‌ها نیست، بلکه این است که آمریکا بریتانیا را دوست و کرهٔ شمالی را دشمن می‌داند. معنای قدرت مادی به ایده‌های مشترک وابسته است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ونت در «نظریهٔ اجتماعی سیاست بین‌الملل» سه «فرهنگ آنارشی» را از هم جدا کرد. «فرهنگ هابزی»، که در آن دولت‌ها یکدیگر را «دشمن» می‌بینند و هدف نابودی یکدیگر است. «فرهنگ لاکی»، که در آن دولت‌ها یکدیگر را «رقیب» می‌بینند. آن‌ها برای منافع رقابت و حتی می‌جنگند، اما حق حیات یکدیگر را به رسمیت می‌شناسند. نظام وستفالیایی نمونهٔ آن است. «فرهنگ کانتی»، که در آن دولت‌ها یکدیگر را «دوست» می‌بینند و اختلافات را بدون زور حل می‌کنند، مانند جوامع امنیتی. این فرهنگ‌ها با درجه‌های مختلفی «درونی» می‌شوند: از اجبار، تا منفعت، تا مشروعیت. هرچه فرهنگ عمیق‌تر درونی شده باشد، پایدارتر است. هویت‌ها و منافع در «تعامل متقابل» ساخته و بازتولید می‌شوند، و بنابراین قابل‌تغییرند.

نقد و محدودیت‌ها

واقع‌گرایان گفته‌اند ونت عدم‌قطعیت دربارهٔ نیت‌های دیگران را دست‌کم می‌گیرد. حتی اگر هویت‌ها قابل‌تغییر باشند، دولت‌ها نمی‌توانند مطمئن باشند که دوست امروز دشمن فردا نخواهد شد. همچنین نظریهٔ ونت توضیح نمی‌دهد که چرا و چگونه تغییر از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر رخ می‌دهد. سازه‌انگاران رادیکال‌تر نیز ونت را به دلیل حفظ دولت‌محوری و پذیرش بخشی از روش‌شناسی علمی، بیش از حد محافظه‌کار دانستند.

انطباق با نظم کنونی جهان

رابطهٔ ایران و اسرائیل شاید گویاترین نمونهٔ نظریهٔ ونت در جهان امروز باشد. پیش از ۱۳۵۷، ایران و اسرائیل شریک راهبردی بودند، با همکاری گستردهٔ نظامی، اطلاعاتی و اقتصادی، و از نظر جغرافیا، قدرت و منافع ساختاری تفاوت اساسی با امروز نداشتند. آنچه تغییر کرد «هویت» دولت ایران بود: ایدئولوژی جدید اسرائیل را «دشمن» تعریف کرد و فرهنگ لاکی رقابت را به فرهنگ هابزی دشمنی وجودی تبدیل کرد. این نشان می‌دهد که دشمنی امروز ساختاری و اجتناب‌ناپذیر نیست و با تغییر هویت دولت ایران قابل بازسازی است. در سطح

جهانی نیز رقابت آمریکا و چین هنوز میان فرهنگ لاکی و هابزی در نوسان است، و این پرسش که کدام غالب شود، بیش از توزیع قدرت به ادراک متقابل وابسته است. داوری نهایی: انطباق بالاست. ونت نشان می‌دهد که دشمنی‌ها ساخته می‌شوند و می‌توانند واسازی شوند، و این برای طراحی سیاست خارجی ایران آینده بینشی بنیادین است.

۶۲. پیتر کاتزنشتاین — فرهنگ امنیت ملی

متفکر: پیتر کاتزنشتاین (Peter J. Katzenstein) | اثر اصلی: «فرهنگ امنیت ملی: هنجارها و هویت در سیاست جهانی» (ویراستار، ۱۹۹۶) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کاتزنشتاین آلمانی‌تبار و استاد دانشگاه کورنل است. او پیش‌تر دربارهٔ اقتصاد سیاسی کشورهای کوچک اروپایی و سیاست امنیت داخلی آلمان و ژاپن پژوهش کرده بود. کتاب ۱۹۹۶ او، که با همکاری پژوهشگرانی مانند الیزابت کیپر، توماس برگر و آلستر ایان جانستون نوشته شد، نخستین کوشش جامع برای کاربرد رویکرد سازه‌انگارانه در مطالعات امنیت ملی بود. پیش از آن، مطالعات امنیتی تقریباً به‌طور کامل در قلمرو واقع‌گرایی بود.

هستهٔ نظریه

کاتزنشتاین استدلال کرد که سیاست امنیت ملی دولت‌ها را نمی‌توان تنها با توزیع قدرت مادی یا منافع عینی توضیح داد. «فرهنگ» و «هویت» نقشی تعیین‌کننده در تعریف منافع امنیتی و انتخاب ابزارها دارند. محیط امنیتی دولت‌ها نه فقط محیطی مادی، بلکه محیطی «فرهنگی و نهادی» است که هنجارها، هویت‌ها و انتظارات مشترک در آن شکل می‌گیرد.

دو نوع هنجار اهمیت دارد. «هنجارهای قانونی» که هویت بازیگران را تعریف می‌کنند، یعنی چه کسی هستیم. «هنجارهای تنظیمی» که رفتار مناسب را تعیین می‌کنند، یعنی چه باید بکنیم. این هنجارها، چه در سطح داخلی و چه بین‌المللی، به منافع امنیتی شکل می‌دهند، نه برعکس.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مهم‌ترین نمونه‌ای که کاتزنشتاین و همکارانش بررسی کردند، «ضدنظامی‌گری» آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم بود. این دو کشور، با وجود تبدیل‌شدن به قدرت‌های اقتصادی بزرگ، برخلاف پیش‌بینی واقع‌گرایی ساختاری قدرت نظامی متناسب با ثروت خود نساختند.

توضیح آن «فرهنگ ضدنظامی‌گری» بود که پس از فاجعهٔ جنگ در نهادها، قوانین اساسی و حافظهٔ جمعی هر دو کشور ریشه دوانده بود. این فرهنگ چنان عمیق بود که حتی پس از پایان جنگ سرد و کاهش حضور آمریکا، تغییر نکرد. کاتزنشتاین همچنین نشان داد که هنجارهای بین‌المللی، مانند ممنوعیت سلاح‌های شیمیایی یا هسته‌ای، می‌توانند رفتار دولت‌ها را حتی در غیاب ضمانت اجرای مادی محدود کنند.

نقد و محدودیت‌ها

واقع‌گرایان گفته‌اند فرهنگ ضدنظامی‌گری آلمان و ژاپن نه علت، بلکه نتیجهٔ چتر امنیتی آمریکا بود. با تغییر آن چتر، فرهنگ نیز تغییر خواهد کرد. منتقدان روش‌شناختی نیز می‌گویند «فرهنگ» مفهومی گسترده است و تشخیص اینکه کدام هنجار در یک موقعیت خاص تعیین‌کننده بوده، دشوار است. همچنین نظریه بیشتر تداوم را توضیح می‌دهد تا تغییر.

انطباق با نظم کنونی جهان

رویدادهای پس از ۲۰۲۲ آزمون مهمی برای کاتزنشتاین بود. آلمان، با اعلام «چرخش دوران» توسط صدراعظم اولاف شولتس در فوریهٔ ۲۰۲۲ و صندوق ویژهٔ صدمیلیارد یورویی برای ارتش، فرهنگ هفتادسالهٔ خویشتن‌داری نظامی را به‌طور جدی تغییر داد. ژاپن نیز در دسامبر ۲۰۲۲ تصمیم گرفت هزینهٔ دفاعی را تا ۲۰۲۷ دو برابر کند و توان «ضدحمله» به دست آورد. این تحولات هم تأییدکنندهٔ نقد واقع‌گرایان بود، یعنی شوک خارجی فرهنگ را تغییر داد، و هم تأییدکنندهٔ کاتزنشتاین، زیرا تغییر کند، مناقشه‌برانگیز و محدود به چارچوب‌های فرهنگی موجود بود. برای تحلیل ایران نیز نظریه سودمند است. «فرهنگ مقاومت و شهادت» که جمهوری اسلامی پس از جنگ ایران و عراق ساخت، انتخاب‌های راهبردی آن را، از عملیات نیابتی تا تحمل هزینه‌های انسانی، شکل داده است. ایران آینده به بازسازی فرهنگ امنیتی خود نیاز دارد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. نظریه نشان می‌دهد که فرهنگ امنیتی عمیق است اما ثابت نیست و در شوک‌های بزرگ دگرگون می‌شود.

۶۳. باری بوزان — مردم، دولت‌ها و هراس

متفکر: باری بوزان (Barry Buzan) | اثر اصلی: «مردم، دولت‌ها و هراس» (۱۹۸۳، ویرایش دوم ۱۹۹۱) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بوزان استاد بازنشستهٔ مدرسهٔ اقتصاد لندن و از چهره‌های اصلی «مکتب کپنهاگ» در مطالعات امنیتی است، که با همکاری اوله ویور و دیگران در مؤسسهٔ پژوهش صلح کپنهاگ شکل گرفت. «مردم، دولت‌ها و هراس» در اوج جنگ سرد دوم نوشته شد، زمانی که مطالعات امنیتی تقریباً به‌طور کامل به راهبرد نظامی و هسته‌ای محدود بود. بوزان کوشید مفهوم امنیت را گسترش دهد، بی‌آنکه آن را چنان مبهم کند که ارزش تحلیلی‌اش را از دست بدهد.

هستهٔ نظریه

بوزان استدلال کرد که امنیت مفهومی «توسعه‌نیافته» است و باید در سه سطح تحلیل شود: «فرد»، «دولت» و «نظام بین‌الملل». این سه سطح به‌هم‌پیوسته‌اند. امنیت دولت می‌تواند حافظ امنیت فرد باشد یا تهدید آن. امنیت دولت به امنیت نظام وابسته است.

بوزان همچنین امنیت را در پنج «بخش» تحلیل کرد. «بخش نظامی»: توان تهاجمی و دفاعی دولت‌ها و ادراک متقابل آن‌ها. «بخش سیاسی»: ثبات سازمانی دولت‌ها، نظام‌های حکومت و ایدئولوژی‌هایی که به آن‌ها مشروعیت می‌بخشند. «بخش اقتصادی»: دسترسی به منابع، مالیه و بازارها برای حفظ رفاه و قدرت دولت. «بخش اجتماعی»: پایداری الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، هویت دینی و قومی. «بخش زیست‌محیطی»: حفظ زیست‌کره به‌عنوان پشتوانهٔ همهٔ فعالیت‌های انسانی.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مهم‌ترین تمایز مفهومی بوزان، تمایز میان «قدرت» و «دولت» است. یک دولت ممکن است «قدرت قوی» باشد، یعنی ارتش و اقتصاد بزرگی داشته باشد، اما «دولت ضعیف» باشد،

یعنی انسجام اجتماعی-سیاسی اندک، مشروعیت پایین و اجماع ضعیف دربارهٔ ایدهٔ دولت داشته باشد. برعکس، کشوری مانند سوئیس یا دانمارک «قدرت ضعیف» اما «دولت قوی» است. پیامد مهم این است که برای «دولت‌های ضعیف»، مهم‌ترین تهدیدهای امنیتی «درونی»اند، نه خارجی. چنین دولت‌هایی اغلب منابع امنیتی خود را علیه شهروندانشان به کار می‌گیرند و امنیت رژیم را با امنیت ملی یکی می‌دانند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان مطالعات امنیتی انتقادی، مانند کن بوث، گفته‌اند بوزان با وجود گسترش مفهوم امنیت، همچنان دولت را مرجع اصلی آن می‌داند. واقع‌گرایان سنتی، مانند استفن والت، نیز هشدار دادند که گسترش امنیت به بخش‌های غیرنظامی، انسجام این حوزهٔ مطالعاتی را از بین می‌برد. خود بوزان بعدها با نظریهٔ امنیتی‌سازی پاسخ داد: هر موضوعی امنیتی نیست، مگر اینکه به‌طور خاص امنیتی شود.

انطباق با نظم کنونی جهان

تمایز «قدرت قوی، دولت ضعیف» شاید کلیدی‌ترین ابزار برای تحلیل جمهوری اسلامی باشد. ایران از نظر جمعیت، منابع و توان نظامی، قدرتی منطقه‌ای و میانه است. اما دولتی ضعیف است: مشروعیت پایین، شکاف عمیق میان حکومت و جامعه، و اجماع ضعیف دربارهٔ «ایدهٔ دولت»، یعنی اینکه ایران چه کشوری است و چه باید باشد. پیامد این وضعیت همان است که بوزان پیش‌بینی کرده بود: بخش بزرگی از منابع امنیتی، از نیروهای انتظامی و بسیج تا دستگاه‌های اطلاعاتی، صرف کنترل داخلی می‌شود و تهدیدهای اصلی پیش روی حکومت، اعتراضات، بحران اقتصادی و فرسایش مشروعیت، «درونی»اند. تحلیل پنج‌بخشی بوزان نیز تصویری کامل ارائه می‌دهد: بحران آب و محیط‌زیست، تحریم و فقر اقتصادی، فشار بر اقوام و هویت‌ها، و بحران مشروعیت سیاسی همگی تهدیدهای امنیتی‌اند. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست. چارچوب بوزان برای تحلیل امنیت دولت‌هایی که ضعف درونی دارند، از جمله ایران و روسیه، دقیق‌ترین ابزار موجود است.

۶۴. اوله ویور — نظریهٔ امنیتی‌سازی

متفکر: اوله ویور (Ole Wæver) | آثار اصلی: «امنیتی‌سازی و امنیتی‌زدایی» (مقاله، ۱۹۹۵)؛ «امنیت: چارچوبی تازه برای تحلیل» (با بوزان و دو وایلد، ۱۹۹۸) | دانمارک

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ویور استاد دانشگاه کپنهاگ و از بنیان‌گذاران مکتب کپنهاگ است. او نظریهٔ «امنیتی‌سازی» را در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ و اوایل دههٔ ۱۹۹۰ پرورش داد؛ زمانی که با پایان جنگ سرد، موضوعات تازه‌ای مانند مهاجرت، هویت قومی، محیط‌زیست و جرائم سازمان‌یافته به دستور کار امنیتی اروپا وارد می‌شدند. پرسش او این بود که چگونه یک موضوع «امنیتی» می‌شود و چه پیامدهایی دارد.

هستهٔ نظریه

ویور، با الهام از فلسفهٔ زبان جان آستین، استدلال کرد که امنیت یک واقعیت عینی نیست که پیش از گفتن وجود داشته باشد. امنیت «کنش گفتاری» است. یعنی با «گفتن» اینکه چیزی تهدید امنیتی است، آن را به موضوعی امنیتی تبدیل می‌کنیم. «امنیتی‌سازی» فرایندی است که در آن یک «کنشگر امنیتی‌ساز»، مانند دولت یا رهبر سیاسی، موضوعی را به‌عنوان «تهدید وجودی» علیه یک «موضوع مرجع» معرفی می‌کند. موضوع مرجع ممکن است دولت، ملت، هویت یا ارزشی معین باشد. با این کار، او «اقدامات استثنایی» را توجیه می‌کند؛ اقداماتی بیرون از قواعد عادی سیاست.

امنیتی‌سازی تنها زمانی موفق است که «مخاطب»، یعنی جامعه یا نخبگان، این ادعا را بپذیرد. بنابراین امنیت پدیده‌ای «بین‌الاذهانی» است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ویور طیفی را ترسیم کرد. در یک سر، موضوعات «غیرسیاسی»‌اند که دولت به آن‌ها نمی‌پردازد. در میانه، موضوعات «سیاسی»‌اند که در قالب فرایندهای عادی دموکراتیک، یعنی

بحث، رأی‌گیری و قانون‌گذاری، مدیریت می‌شوند. در سر دیگر، موضوعات «امنیتی‌شده»اند که از سیاست عادی بیرون کشیده شده و با منطق ضرورت، فوریت، رازداری و اقدام استثنایی مدیریت می‌شوند. نتیجهٔ هنجاری ویور این است که امنیتی‌سازی لزوماً خوب نیست. چون موضوعات را از نظارت دموکراتیک خارج می‌کند، «امنیتی‌زدایی»، یعنی بازگرداندن موضوعات به سیاست عادی، در بیشتر موارد مطلوب‌تر است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند نظریه بیش از حد بر «گفتار» تمرکز دارد و نقش اقدامات عملی، فناوری‌ها و نهادهای بوروکراتیک را نادیده می‌گیرد؛ نقدی که مکتب پاریس آن را پی گرفت. همچنین مفهوم «مخاطب» مبهم است و معلوم نیست پذیرش چه کسی برای موفقیت امنیتی‌سازی کافی است. برخی نیز گفته‌اند نظریه برای جوامع غیردموکراتیک، که در آن‌ها امنیتی‌سازی نیازی به پذیرش عمومی ندارد، کمتر کاربرد دارد.

انطباق با نظم کنونی جهان

امنیتی‌سازی امروز در همه‌جا دیده می‌شود. در اروپا و آمریکا، مهاجرت به‌طور گسترده امنیتی شده و اقدامات استثنایی، از دیوارهای مرزی تا بازداشت گسترده، را توجیه کرده است. همه‌گیری کرونا نشان داد که سلامت عمومی چگونه می‌تواند امنیتی شود و محدودیت‌های بی‌سابقه را مشروع کند. اما جمهوری اسلامی شاید گویاترین نمونهٔ امنیتی‌سازی فراگیر باشد. پوشش زنان، اینترنت، موسیقی، فرهنگ غربی و حتی فعالیت محیط‌زیستی همگی تحت عنوان «جنگ نرم»، «تهاجم فرهنگی» و «نفوذ دشمن» امنیتی شده‌اند. این امنیتی‌سازی، سرکوب، بازداشت فعالان محیط‌زیست به اتهام جاسوسی، و فیلترینگ گسترده را توجیه کرده است. درس ویور برای ایران آینده روشن است: «امنیتی‌زدایی» از زندگی اجتماعی و فرهنگی، و بازگرداندن آن به قلمرو سیاست عادی و حقوق شهروندی، پیش‌شرط جامعه‌ای آزاد است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست. نظریهٔ امنیتی‌سازی ابزار تحلیلی کلیدی برای شناسایی و نقد سوءاستفاده از گفتمان امنیت در دموکراسی‌ها و حکومت‌های اقتدارگراست.

۶۵. بوزان و ویور — مجموعهٔ امنیتی منطقه‌ای

متفکران: باری بوزان و اوله ویور | اثر اصلی: «مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل» (۲۰۰۳) | بریتانیا و دانمارک

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بوزان نخستین بار مفهوم «مجموعهٔ امنیتی» را در ۱۹۸۳ مطرح کرد. اما او و ویور در «مناطق و قدرت‌ها» آن را به نظریه‌ای جامع تبدیل کردند و آن را بر همهٔ مناطق جهان، از اروپا و خاورمیانه تا آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، اعمال کردند. زمینهٔ آن پایان جنگ سرد بود. با کاهش رقابت جهانی ابرقدرت‌ها، پویایی‌های امنیتی «منطقه‌ای» اهمیت بیشتری یافتند و نیاز به چارچوبی برای تحلیل آن‌ها احساس شد.

هستهٔ نظریه

گزارهٔ محوری این است که بیشتر تهدیدهای امنیتی در فاصله‌های کوتاه آسان‌تر از فاصله‌های دور جابه‌جا می‌شوند. بنابراین وابستگی متقابل امنیتی به‌طور طبیعی در «خوشه‌های منطقه‌ای» شکل می‌گیرد. «مجموعهٔ امنیتی منطقه‌ای» گروهی از دولت‌هاست که نگرانی‌های امنیتی اصلی‌شان چنان به هم گره خورده است که امنیت ملی هیچ‌کدام را نمی‌توان جدا از دیگران تحلیل یا حل کرد.

هر مجموعهٔ امنیتی چهار عنصر ساختاری دارد: «مرز» که آن را از همسایگان جدا می‌کند؛ «ساختار آنارشیک» یعنی دست‌کم دو دولت مستقل؛ «قطبیت» یعنی توزیع قدرت میان دولت‌های منطقه؛ و «ساختار اجتماعی» یعنی الگوهای «دوستی و دشمنی» میان آن‌ها. مجموعه‌ها ممکن است از «صورت‌بندی منازعه»، که دشمنی بر آن حاکم است، تا «رژیم امنیتی» و «جامعهٔ امنیتی» در نوسان باشند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

نظریه چند مفهوم کلیدی دیگر دارد. «زیرمجموعه»: خوشه‌ای کوچک‌تر درون مجموعهٔ بزرگ. «دولت عایق»: دولتی که میان دو مجموعه قرار دارد و آن‌ها را از هم جدا می‌کند، مانند ترکیه و افغانستان. «نفوذ»: ورود قدرت‌های جهانی به پویایی‌های امنیتی منطقه از راه اتحاد با دولت‌های منطقه. بوزان و ویور خاورمیانه را مجموعه‌ای امنیتی با سه زیرمجموعه دانستند: «شام» با محوریت منازعهٔ اعراب و اسرائیل؛ «خلیج فارس» با رقابت سه‌جانبهٔ ایران، عراق و عربستان؛ و «مغرب». آن‌ها خاورمیانه را نمونهٔ کلاسیک «صورت‌بندی منازعه» با نفوذ گستردهٔ قدرت‌های بیرونی دانستند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند تعیین مرزهای مجموعه‌ها گاه دلبخواهی است. برای نمونه، مشخص نیست که ترکیه یا افغانستان واقعاً «عایق»اند یا عضو چند مجموعه. همچنین در عصر جهانی‌شدن، فناوری‌های موشکی، سایبری و فضایی و جنبش‌های فراملی مانند داعش، تهدیدها به‌سادگی از مرزهای منطقه‌ای عبور می‌کنند و اهمیت «فاصلهٔ جغرافیایی» کاهش یافته است.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ مجموعهٔ امنیتی منطقه‌ای برای تحلیل تحولات خاورمیانه پس از ۲۰۲۰ بسیار کارآمد است. دو زیرمجموعهٔ «شام» و «خلیج فارس» با پیمان‌های ابراهیم و نزدیکی اسرائیل و کشورهای عربی خلیج، در حال ادغام در یک مجموعهٔ واحد با محور تقابل با جمهوری اسلامی‌اند. جنگ‌های پس از هفتم اکتبر، از غزه و لبنان تا یمن و جنگ مستقیم ایران و اسرائیل، این ادغام را به‌روشنی نشان داد. ترکیه، که روزی «دولت عایق» بود، اکنون با نقش‌آفرینی در سوریه پس از سقوط اسد، در قفقاز و در عراق، به بازیگر فعال مجموعه تبدیل شده است. «نفوذ» قدرت‌های جهانی نیز پیچیده‌تر شده است. آمریکا نقش محوری دارد، اما چین با میانجی‌گری توافق عربستان و ایران و روسیه با حضور در سوریه، نیز وارد شده‌اند. برای ایران آینده، نظریه نتیجه‌ای روشن دارد: امنیت ایران به ساختار مجموعهٔ امنیتی

خاورمیانه گره خورده است، و تغییر «الگوی دوستی و دشمنی» با همسایگان مهم‌ترین اهرم برای تغییر این ساختار است. داوری نهایی: انطباق بالاست، به‌ویژه برای خاورمیانه.

۶۶. امانوئل ادلر و مایکل بارنت — جوامع امنیتی

متفکران: امانوئل ادلر (Emanuel Adler) و مایکل بارنت (Michael Barnett) | اثر اصلی: «جوامع امنیتی» (ویراستاران، ۱۹۹۸) | اسرائیل-کانادا و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ادلر، استاد دانشگاه تورنتو، و بارنت، استاد دانشگاه جورج واشنگتن، در دههٔ ۱۹۹۰ مفهوم «جامعهٔ امنیتی» کارل دویچ را، که چهار دهه به حاشیه رانده شده بود، با رویکرد سازه‌انگارانه احیا کردند. زمینهٔ کارشان پایان جنگ سرد بود: گسترش اتحادیهٔ اروپا و ناتو به شرق، شکل‌گیری آسه‌آن و مرکوسور، و این پرسش که آیا مناطق صلح پایدار می‌توانند در جهان گسترش یابند. کتاب ویراستهٔ آن‌ها مطالعات موردی از اروپا تا خلیج فارس و آمریکای لاتین را در بر می‌گیرد.

هستهٔ نظریه

ادلر و بارنت جامعهٔ امنیتی را منطقه‌ای فراملی تعریف کردند که در آن مردم «انتظارات قابل‌اتکا از تغییر مسالمت‌آمیز» دارند. اما برخلاف دویچ، که بر تبادلات و ارتباطات تأکید داشت، آن‌ها «هویت جمعی» و «اعتماد» را شرط ضروری دانستند. جامعهٔ امنیتی تنها زمانی شکل می‌گیرد که دولت‌ها و جوامع خود را بخشی از یک «ما»ی مشترک بدانند.

آن‌ها الگویی سه‌لایه پیشنهاد کردند. لایهٔ اول، «شرایط آغازگر»: عواملی مانند تهدید خارجی مشترک، تحولات فناوری یا اقتصادی که دولت‌ها را به هم نزدیک می‌کند. لایهٔ دوم، «عوامل ساختاری و فرایندی»: قدرت و دانش در سطح ساختار، و تبادلات، نهادها و یادگیری اجتماعی در سطح فرایند. لایهٔ سوم، «شرایط ضروری»: اعتماد متقابل و هویت جمعی که به انتظارات قابل‌اتکا از صلح می‌انجامد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ادلر و بارنت سه مرحله برای تکامل جامعهٔ امنیتی برشمردند: «نوپا»، که دولت‌ها همکاری امنیتی را آغاز می‌کنند؛ «رو به رشد»، که نهادها و شبکه‌ها عمیق‌تر و اعتماد بیشتر می‌شود؛ و

«بالغ»، که جنگ میان اعضا تصورناپذیر شده است. جوامع بالغ نیز ممکن است «سست‌پیوند» یا «سخت‌پیوند» باشند. نکتهٔ مهم آن‌ها نقش «قدرت» است. جوامع امنیتی اغلب حول یک «هستهٔ قدرت» شکل می‌گیرند، مانند آمریکا در جامعهٔ آتلانتیک یا آلمان و فرانسه در اروپا. این هسته مانند آهنربایی دولت‌های دیگر را جذب می‌کند، زیرا امنیت و رفاه را وعده می‌دهد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند «هویت جمعی» و «اعتماد» مفاهیمی سنجش‌ناپذیرند و تشخیص اینکه یک منطقه در کدام مرحله است، دشوار است. همچنین بسیاری از «جوامع امنیتی» نوپا، مانند آسه‌آن، ممکن است بیشتر رژیم‌های امنیتی ساده یا ائتلاف‌های ناشی از منافع مشترک باشند تا جوامعی با هویت جمعی. واقع‌گرایان نیز تأکید می‌کنند که نقش قدرت هژمونیک در این جوامع بیش از نقش هویت است.

انطباق با نظم کنونی جهان

این نظریه برای سنجش استحکام ساختارهای منطقه‌ای کارآمد است. جامعهٔ امنیتی اروپا پس از جنگ اوکراین نشان داد که بالغ است. حتی اختلافات شدید دربارهٔ انرژی و مهاجرت، انسجام آن را در برابر تهدید خارجی نشکست. در مقابل، شورای همکاری خلیج فارس هرگز از مرحلهٔ نوپا فراتر نرفت. محاصرهٔ قطر توسط عربستان، امارات و بحرین در ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱ نشان داد که هویت جمعی و اعتماد میان اعضایش ضعیف است. پیمان‌های ابراهیم و همکاری‌های امنیتی پس از ۲۰۲۰، از جمله دفاع هوایی مشترک، ممکن است «شرایط آغازگر» یک جامعهٔ امنیتی نوپا در خاورمیانه باشند، که تهدید مشترک جمهوری اسلامی محرک آن است. اما بدون هویت جمعی، چنین ساختاری شکننده می‌ماند. برای ایران آینده، نظریه نشان می‌دهد که پیوستن به جامعه‌ای امنیتی در منطقه نیازمند ایجاد اعتماد پایدار و تعریف دوبارهٔ هویت ایران به‌عنوان بخشی از «ما»ی منطقه‌ای است. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست.

۶۷. مارتا فینمور — هنجارها و منافع ملی

متفکر: مارتا فینمور (Martha Finnemore) | آثار اصلی: «منافع ملی در جامعهٔ بین‌المللی» (۱۹۹۶)؛ «پویایی هنجارهای بین‌المللی و تغییر سیاسی» (با کاترین سیکینک، ۱۹۹۸) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

فینمور استاد دانشگاه جورج واشنگتن و از چهره‌های اصلی سازه‌انگاری است. او در دههٔ ۱۹۹۰ پرسشی را طرح کرد که نظریه‌های رایج نادیده گرفته بودند: دولت‌ها از کجا می‌دانند چه می‌خواهند؟ واقع‌گرایان و لیبرال‌ها منافع دولت‌ها را «از پیش داده‌شده» فرض می‌کردند. فینمور نشان داد که منافع دولت‌ها اغلب در تعامل با «جامعهٔ بین‌المللی» و هنجارهای آن شکل می‌گیرد.

هستهٔ نظریه

فینمور در «منافع ملی در جامعهٔ بین‌المللی» سه مورد را بررسی کرد. نخست، چگونه یونسکو دولت‌ها را متقاعد کرد که داشتن «بوروکراسی علمی» ملی ضروری است، حتی در کشورهایی که نیاز واقعی به آن نداشتند. دوم، چگونه صلیب سرخ و کنوانسیون‌های ژنو حمایت از غیرنظامیان و اسیران را به «منفعت» دولت‌ها تبدیل کردند. سوم، چگونه بانک جهانی «کاهش فقر» را در دستور کار توسعهٔ دولت‌ها قرار داد. نتیجهٔ او این بود که سازمان‌های بین‌المللی تنها ابزار دولت‌ها نیستند، بلکه «آموزگار هنجارها»ینند.

در مقاله‌ای مشترک با سیکینک، فینمور «چرخهٔ حیات هنجار» را ترسیم کرد: چگونه یک هنجار تازه پدید می‌آید، گسترش می‌یابد و سرانجام چنان درونی می‌شود که بدیهی تلقی شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

چرخهٔ حیات هنجار سه مرحله دارد. «ظهور»: «کارآفرینان هنجار»، یعنی افراد یا سازمان‌هایی با تعهد اخلاقی، هنجاری تازه را مطرح و برای آن مبارزه می‌کنند. «آبشار»: پس

از رسیدن به «نقطهٔ گذار»، که معمولاً پذیرش یک‌سوم دولت‌هاست، هنجار به سرعت از راه جامعه‌پذیری، تقلید و فشار همتایان گسترش می‌یابد. «درونی‌شدن»: هنجار چنان پذیرفته می‌شود که دیگر موضوع بحث نیست. فینمور در کتاب «هدف مداخله» (۲۰۰۳) نیز نشان داد که معنای «مداخلهٔ مشروع» در طول تاریخ چگونه تغییر کرده است: از وصول بدهی با زور در سدهٔ نوزدهم تا حمایت از غیرنظامیان در دوران معاصر.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند فینمور قدرت هنجارها را بیش از حد جلوه می‌دهد و نقش قدرت دولت‌های بزرگ را در تحمیل هنجارهای دلخواهشان نادیده می‌گیرد. هنجارهایی که گسترش یافته‌اند، اغلب هنجارهای غربی بوده‌اند. همچنین نظریهٔ چرخهٔ حیات، که فرایندی خطی و رو به پیشرفت را نشان می‌دهد، توضیح نمی‌دهد که چرا هنجارها گاه فرسوده یا وارونه می‌شوند.

انطباق با نظم کنونی جهان

دوران کنونی بیش از گسترش هنجارها، شاهد «فرسایش» آن‌هاست. هنجار ممنوعیت تصرف سرزمین با زور، که پس از ۱۹۴۵ تقریباً درونی شده بود، با الحاق کریمه و مناطق دیگر اوکراین به روسیه نقض شد. تابوی سلاح شیمیایی در سوریه نقض شد و تهدیدهای هسته‌ای روسیه تابوی هسته‌ای را آزمود. اما چرخهٔ حیات هنجار همچنان فعال است. نمونهٔ مهمی که به ایران مربوط است، کوشش کارآفرینان هنجار، از جمله فعالان زن ایرانی و افغان، برای به رسمیت شناختن «آپارتاید جنسیتی» به‌عنوان جنایت بین‌المللی است. این کارزار می‌کوشد هنجاری تازه در حقوق بین‌الملل ایجاد کند که سیاست‌های جمهوری اسلامی و طالبان را دربرگیرد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. فهم سازوکار ظهور و گسترش هنجارها برای کنشگران سیاسی، از جمله اپوزیسیون ایران، ابزاری راهبردی است؛ هرچند در نظم کنونی، فرسایش هنجارها به اندازهٔ گسترش آن‌ها اهمیت یافته است.

۶۸. جک اسنایدر — فرهنگ راهبردی

متفکر: جک اسنایدر (Jack Snyder) | اثر اصلی: «فرهنگ راهبردی شوروی: پیامدها برای عملیات هسته‌ای محدود» (گزارش رند، ۱۹۷۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

اسنایدر، که مدخل دیگرش دربارهٔ «افسانه‌های امپراتوری» در بخش دوم آمده است، این گزارش را در جوانی برای مؤسسهٔ رند نوشت. زمینهٔ کار بحثی در دولت آمریکا دربارهٔ «گزینه‌های هسته‌ای محدود» بود. وزیر دفاع وقت، جیمز شلزینگر، معتقد بود اگر جنگ هسته‌ای آغاز شود، آمریکا و شوروی می‌توانند آن را محدود نگه دارند و از نابودی کامل جلوگیری کنند. پرسش اسنایدر این بود: آیا رهبران شوروی نیز همین‌گونه فکر می‌کنند؟

هستهٔ نظریه

اسنایدر نتیجه گرفت که پاسخ منفی است. نخبگان شوروی در طول دهه‌ها، تحت تأثیر تاریخ، جغرافیا، ایدئولوژی و تجربهٔ سازمانی، در شیوهٔ متمایزی از تفکر راهبردی «جامعه‌پذیر» شده‌اند. این شیوه بر حملهٔ پیشدستانه، اقدام تهاجمی و یک‌جانبه، و ناباوری به امکان «جنگ محدود» تأکید داشت. بنابراین فرض آمریکایی که شوروی نیز مانند آمریکا «عقلانی» خواهد اندیشید، خطرناک بود.

اسنایدر «فرهنگ راهبردی» را چنین تعریف کرد: مجموع ایده‌ها، واکنش‌های عاطفی شرطی‌شده و الگوهای رفتار عادتی که اعضای جامعهٔ راهبردی یک ملت از راه آموزش یا تقلید کسب کرده‌اند و با یکدیگر در اشتراک می‌گذارند. این فرهنگ، پس از شکل‌گیری، حالتی «نیمه‌دائمی» دارد و به‌آسانی تغییر نمی‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

اهمیت مفهوم اسنایدر در زیر سؤال بردن فرض «عقلانیت جهان‌شمول» بود. نظریه‌های بازدارندگی آمریکایی، مانند آثار شلینگ، فرض می‌کردند همهٔ تصمیم‌گیران محاسبات هزینه و

فایدهٔ مشابهی دارند. اسنایدر نشان داد که عقلانیت «فرهنگی» است: آنچه یک دولت عقلانی می‌داند، به تجربهٔ تاریخی و چارچوب فکری نخبگانش بستگی دارد. این مفهوم بعدها به یکی از حوزه‌های اصلی مطالعات امنیتی تبدیل شد و چندین «نسل» پژوهش را دربرگرفت. خود اسنایدر بعدها هشدار داد که این مفهوم نباید به توضیح همه‌چیز و جایگزینی تحلیل دقیق تبدیل شود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند «فرهنگ راهبردی» در نسل نخست پژوهش‌ها، از جمله کار اسنایدر، مفهومی بیش از حد کلی و ایستا بود که می‌توانست به کلیشه‌های ملی بینجامد. همچنین مشخص نبود که چگونه فرهنگ را از دیگر متغیرها، مانند منافع یا قدرت، جدا کنیم. نسل‌های بعدی، از جمله جانستون، کوشیدند روش‌شناسی دقیق‌تری ارائه دهند.

انطباق با نظم کنونی جهان

مفهوم فرهنگ راهبردی امروز برای فهم رفتار رقیبان ضروری است. بحث دربارهٔ دکترین هسته‌ای روسیه، و اینکه آیا مسکو آمادهٔ استفادهٔ محدود از سلاح هسته‌ای برای پایان‌دادن به جنگی متعارف است، دقیقاً همان پرسش اسنایدر را تکرار می‌کند. برای ایران نیز این مفهوم کلیدی است. فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی، که تحت تأثیر تجربهٔ جنگ هشت‌ساله، انزوای بین‌المللی، ایدئولوژی مقاومت و تجربهٔ عملیات غیرمستقیم شکل گرفت، بر جنگ نامتقارن، صبر راهبردی، «دفاع پیشرو» از راه نیروهای نیابتی و انکارپذیری تأکید دارد. تحلیلگران غربی که این فرهنگ را نادیده گرفتند، رفتار تهران را اغلب نادرست پیش‌بینی کردند. اما تحلیلگرانی نیز که آن را ثابت فرض کردند، توان تهران برای عقب‌نشینی عمل‌گرایانه را دست‌کم گرفتند. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. فرهنگ راهبردی ابزاری ضروری برای پرهیز از فرض عقلانیت یکسان است، اما باید با تحلیل منافع و محدودیت‌های مادی همراه شود.

۶۹. آلستر ایان جانستون — واقع‌گرایی فرهنگی چین

متفکر: آلستر ایان جانستون (Alastair Iain Johnston) | آثار اصلی: «واقع‌گرایی فرهنگی: فرهنگ راهبردی و راهبرد کلان در تاریخ چین» (۱۹۹۵)، «دولت‌های اجتماعی» (۲۰۰۸) | کانادا و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

جانستون، کانادایی و استاد دانشگاه هاروارد، از برجسته‌ترین متخصصان سیاست خارجی چین است. او در «واقع‌گرایی فرهنگی» کوشید نسل تازه‌ای از پژوهش‌های فرهنگ راهبردی را با روش‌شناسی دقیق‌تر بنیان نهد. او متون کلاسیک نظامی چین، از جمله «هفت متن کلاسیک نظامی» که «هنر جنگ» سون تزو یکی از آن‌هاست، و رفتار سلسلهٔ مینگ در برابر مغول‌ها را بررسی کرد تا نشان دهد آیا چین فرهنگ راهبردی متمایزی دارد و چگونه رفتار آن را شکل داده است.

هستهٔ نظریه

یافتهٔ اصلی جانستون شگفت‌انگیز بود. او دو فرهنگ راهبردی در سنت چینی یافت. نخست، فرهنگ «نمادین» کنفوسیوسی-منسیوسی که بر اخلاق، صلح، حکمرانی خوب و پرهیز از زور تأکید داشت؛ همان تصویری که چین اغلب از خود ارائه می‌دهد. دوم، فرهنگ «عملیاتی» که او آن را «پارابلوم» یا «آمادگی برای جنگ» نامید. این فرهنگ جنگ را بخشی پایدار از روابط می‌دانست، رقیب را تهدیدی جدی تلقی می‌کرد و کاربرد زور تهاجمی را، هرگاه توازن قدرت مساعد باشد، بهترین راه‌حل می‌دانست.

جانستون نشان داد که رفتار واقعی سلسلهٔ مینگ را نه فرهنگ کنفوسیوسی، بلکه فرهنگ پارابلوم هدایت می‌کرد. هرگاه مینگ قوی بود، تهاجمی عمل می‌کرد. هرگاه ضعیف بود، به دفاع یا سازش روی می‌آورد. بنابراین فرهنگ راهبردی چین، در عمل، «واقع‌گرایی سخت» است که با گفتمانی آرمانی پوشانده شده است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

جانستون فرهنگ راهبردی را «نظامی از نمادها» تعریف کرد که دو بخش دارد: فرضیه‌های بنیادین دربارهٔ ماهیت محیط راهبردی، یعنی نقش جنگ، ماهیت دشمن و کارآیی زور؛ و ترجیحات عملیاتی دربارهٔ بهترین گزینه‌های راهبردی. او بر لزوم آزمون تجربی این فرهنگ تأکید کرد: آیا فرهنگ واقعاً رفتار را توضیح می‌دهد یا فقط گفتمانی برای توجیه آن است؟ در «دولت‌های اجتماعی»، جانستون نشان داد که مشارکت چین در نهادهای بین‌المللی کنترل تسلیحات در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، از راه «جامعه‌پذیری» و فشار همتایان، رفتار آن را تا حدی تغییر داد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند یافتهٔ جانستون، یعنی واقع‌گرایی سخت در پس پوشش فرهنگی، این پرسش را مطرح می‌کند که پس چه نیازی به مفهوم فرهنگ است. اگر رفتار با واقع‌گرایی توضیح داده می‌شود، فرهنگ نقش مستقلی ندارد. کالین گری نیز در مناظره‌ای مشهور، روش‌شناسی جانستون را نقد کرد و استدلال کرد که فرهنگ را نمی‌توان از رفتار جدا کرد و مانند متغیری مستقل سنجید.

انطباق با نظم کنونی جهان

بینش جانستون دربارهٔ شکاف میان گفتمان و عمل امروز به‌روشنی دیده می‌شود. چین گفتمان «ظهور مسالمت‌آمیز»، «عدم مداخله» و «جامعهٔ سرنوشت مشترک بشری» را ترویج می‌کند. اما رفتار عملی‌اش در دریای چین جنوبی، تهدیدهای نظامی علیه تایوان و درگیری‌های مرزی با هند، منطق پارابلوم را آشکار می‌کند: هرجا توازن قدرت مساعد است، زور یا تهدید به کار می‌رود. چارچوب جانستون برای تحلیل جمهوری اسلامی نیز سودمند است. گفتمان رسمی بر «مقاومت»، «شهادت» و آمادگی برای فداکاری بی‌حد تأکید دارد. اما رفتار عملی تهران در لحظه‌های حساس، از پذیرش قطعنامهٔ ۵۹۸ در ۱۹۸۸ که آیت‌الله خمینی آن را «نوشیدن جام زهر» نامید، تا پذیرش آتش‌بس در ژوئن ۲۰۲۵، اغلب عمل‌گرایانه و مبتنی

بر محاسبهٔ بقای نظام بوده است. داوری نهایی: انطباق بالاست. تمایز گفتمان نمادین از فرهنگ عملیاتی برای پیش‌بینی رفتار دولت‌های ایدئولوژیک ضروری است.

۷۰. کالین گری — فرهنگ راهبردی به‌مثابه زمینه

متفکر: کالین گری (Colin S. Gray) | آثار اصلی: «فرهنگ راهبردی به‌مثابه زمینه» (مقاله، ۱۹۹۹)، «راهبرد مدرن» (۱۹۹۹) | بریتانیا و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گری راهبردپرداز بریتانیایی-آمریکایی و استاد دانشگاه ردینگ بود که در دولت ریگان نیز مشاور بود. او از نخستین کسانی بود که در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و اوایل دههٔ ۱۹۸۰، همزمان با جک اسنایدر، مفهوم «فرهنگ راهبردی» را به کار گرفت و استدلال کرد که آمریکایی‌ها و روس‌ها «سبک ملی» متفاوتی در راهبرد دارند. مدخل دیگر او، دربارهٔ امکان پیروزی در جنگ هسته‌ای، در بخش پنجم آمده است. مقالهٔ ۱۹۹۹ او پاسخی به نقد جانستون بود و به یکی از مشهورترین مناظره‌های مطالعات امنیتی تبدیل شد.

هستهٔ نظریه

گری با جانستون دربارهٔ ماهیت فرهنگ راهبردی اختلاف بنیادی داشت. جانستون می‌خواست فرهنگ را «متغیری مستقل» بداند که بتوان اثر آن بر رفتار را جدا و آزمون کرد. گری استدلال کرد که این کار ناممکن است، زیرا فرهنگ «بیرون» از رفتار نیست. فرهنگ راهبردی «زمینه»‌ای است که همهٔ رفتار راهبردی در آن رخ می‌دهد و همهٔ اجزای آن را شکل می‌دهد. همهٔ رفتار راهبردی، به‌ناچار، رفتاری فرهنگی است، زیرا توسط انسان‌ها و سازمان‌هایی انجام می‌شود که در فرهنگی خاص پرورش یافته‌اند.

بنابراین فرهنگ را نباید علت رفتار دانست، بلکه باید آن را «بافت» دانست که رفتار را معنادار می‌کند. فهم یک دولت بدون فهم فرهنگ راهبردی آن، مانند خواندن متن بدون دانستن زبان آن است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

گری در «راهبرد مدرن» هفده «بُعد» برای راهبرد برشمرد که در سه دسته جای می‌گیرند: «مردم و سیاست»، شامل مردم، جامعه، فرهنگ، سیاست و اخلاق؛ «آمادگی برای جنگ»، شامل اقتصاد و لجستیک، سازمان، آموزش، اطلاعات، نظریه و دکترین، و فناوری؛ و «جنگ خاص»، شامل عملیات نظامی، فرماندهی، جغرافیا، اصطکاک، دشمن و زمان. فرهنگ در همهٔ این ابعاد حاضر است. گری همچنین تأکید داشت که «ماهیت» جنگ، که کلاوزویتس توصیف کرده بود، ثابت است، اما «ویژگی» آن، یعنی ابزارها و شکل‌ها، تغییر می‌کند.

نقد و محدودیت‌ها

جانستون پاسخ داد که اگر فرهنگ همه‌جا هست و همه‌چیز را شکل می‌دهد، پس نمی‌توان آن را آزمود یا ابطال کرد، و در نتیجه ارزش تبیینی ندارد. این نقد بنیادین هنوز پابرجاست. منتقدان دیگر نیز هشدار داده‌اند که تأکید بر «سبک ملی» می‌تواند به کلیشه‌سازی دربارهٔ ملت‌ها و نادیده‌گرفتن تنوع درونی آن‌ها بینجامد.

انطباق با نظم کنونی جهان

رویکرد گری در شکست‌های اخیر غرب تأیید شد. بیست سال حضور آمریکا و ناتو در افغانستان، با بیشترین برتری مادی ممکن، به بازگشت طالبان در ۲۰۲۱ انجامید. یکی از علل اصلی، ناتوانی در فهم «زمینهٔ» فرهنگی، قبیله‌ای و دینی جامعهٔ افغان بود. ارتشی که با الگوهای غربی ساخته شد، در چند هفته فروپاشید. ارزیابی نادرست روسیه از جامعهٔ اوکراین در ۲۰۲۲ نیز خطای فرهنگی بود. برای تحلیلگر امنیتی ایران، گری یادآوری می‌کند که رفتار جمهوری اسلامی را نمی‌توان صرفاً با محاسبهٔ عقلانی هزینه و فایده فهمید. تاریخ تشیع، تجربهٔ جنگ، روان‌شناسی محاصره و نقش روحانیت و سپاه، زمینه‌ای است که همهٔ تصمیم‌های آن را معنادار می‌کند. همچنین فرهنگ راهبردی ایران تاریخی‌تر و عمیق‌تر از جمهوری اسلامی است و ایران آینده نیز آن را به ارث خواهد برد. داوری نهایی: انطباق متوسط است. رویکرد گری

بینش ارزشمندی دربارهٔ لزوم فهم زمینه دارد، اما چون نظریه‌ای آزمون‌پذیر ارائه نمی‌دهد، برای پیش‌بینی دقیق کاربرد محدودی دارد.

۷۱. دیدیه بیگو — مکتب پاریس و مدیریت ناامنی

متفکر: دیدیه بیگو (Didier Bigo) | آثار اصلی: «امنیت و مهاجرت: به سوی نقدی بر حکومت‌مندی ناآرامی» (مقاله، ۲۰۰۲) و دیگر آثار | فرانسه

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بیگو استاد مؤسسهٔ مطالعات سیاسی پاریس (ساینس‌پو) و کینگز کالج لندن است. او بنیان‌گذار نشریهٔ «فرهنگ‌ها و منازعات» و چهرهٔ اصلی آنچه «مکتب پاریس» در مطالعات امنیتی خوانده می‌شود است. بیگو از جامعه‌شناسی پیر بوردیو و فلسفهٔ میشل فوکو الهام گرفت. او امنیت را نه از منظر «گفتار» رهبران سیاسی، که مکتب کپنهاگ بر آن تأکید داشت، بلکه از منظر «عمل» روزمرهٔ متخصصان و دستگاه‌های امنیتی بررسی کرد.

هستهٔ نظریه

بیگو استدلال کرد که امنیتی‌سازی اغلب نه از راه سخنرانی‌های رسمی و «کنش‌های گفتاری» استثنایی، بلکه از راه «رویه‌های روزمره»، فناوری‌ها و فعالیت‌های بوروکراتیک رخ می‌دهد. پلیس، نهادهای اطلاعاتی، مأموران مرزی، شرکت‌های امنیتی خصوصی و مدیران پایگاه‌های داده، یک «میدان» حرفه‌ای را تشکیل می‌دهند. این متخصصان با یکدیگر رقابت و همکاری می‌کنند، و منافع حرفه‌ای‌شان در تعریف تهدیدهای تازه و گسترش اختیاراتشان است.

بیگو این را «حکومت‌مندی ناآرامی» نامید: شیوه‌ای از حکومت که نه با رفع ناامنی، بلکه با «مدیریت» آن و تولید پیوستهٔ احساس ناآرامی و نیاز به نظارت، کار می‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

بیگو چند مفهوم کلیدی را مطرح کرد. «درآمیختگی امنیت داخلی و خارجی»: مرز میان پلیس و ارتش، و میان اطلاعات داخلی و خارجی، به‌تدریج از میان رفته است. موضوعاتی مانند مهاجرت، تروریسم و جرائم سازمان‌یافته در یک «پیوستار امنیتی» به هم پیوند خورده‌اند. «بن‌اپتیکن»، که تغییری بر «پان‌اپتیکن» فوکو است: نظارت دیگر برای کنترل همه نیست،

بلکه برای «طرد» گروه‌هایی است که خطرناک تشخیص داده می‌شوند، مانند مهاجران، پناهجویان و اقلیت‌ها. این کار از راه فناوری‌های «نیم‌رخ‌سازی خطر»، پایگاه‌های داده و بیومتریک انجام می‌شود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند تمرکز بیگو بر رویه‌های بوروکراتیک، نقش تصمیم‌های سیاسی بزرگ و تهدیدهای واقعی را کم‌رنگ می‌کند. همچنین رویکرد او عمدتاً بر دموکراسی‌های اروپایی تمرکز دارد و برای تحلیل رقابت قدرت‌های بزرگ یا جنگ کاربرد محدودی دارد. برخی نیز گفته‌اند نقد او از «نظارت» گاه نیازهای واقعی امنیتی، مانند پیشگیری از تروریسم، را نادیده می‌گیرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

آنچه بیگو توصیف کرد امروز به واقعیتی فراگیر تبدیل شده است. اتحادیهٔ اروپا با گسترش آژانس مرزی «فرانتکس»، پایگاه‌های دادهٔ بیومتریک و نظام‌های پیش‌ثبت سفر، شبکه‌ای پیچیده از مدیریت خطر ساخته است. هوش مصنوعی و فناوری تشخیص چهره نیز این روند را شتاب داده‌اند. اما شاید گویاترین نمونهٔ «بن‌اپتیکن» در ایران باشد. پس از جنبش ۱۴۰۱، جمهوری اسلامی از دوربین‌های نظارتی و فناوری تشخیص چهره برای شناسایی زنان بی‌حجاب در خیابان، خودرو و اماکن عمومی استفاده کرد و پیامک‌های هشدار، توقیف خودرو و پلمب مغازه‌ها را به ابزار کنترل روزمره تبدیل کرد. این همان «امنیتی‌سازی از راه فناوری» است که بیگو توصیف کرد: نه با سخنرانی، بلکه با پایگاه داده و الگوریتم. داوری نهایی: انطباق بالاست. با گسترش فناوری‌های نظارت دیجیتال، تحلیل بیگو از امنیتی‌سازی روزمره و فناورانه برای فهم امنیت داخلی، در دموکراسی‌ها و حکومت‌های اقتدارگرا، ضروری‌تر از همیشه است.

۷۲. یف هویسمانس — سیاست ناامنی

متفکر: یف هویسمانس (Jef Huysmans) | اثر اصلی: «سیاست ناامنی: ترس، مهاجرت و پناهندگی در اتحادیهٔ اروپا» (۲۰۰۶) | بلژیک و بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هویسمانس، پژوهشگر بلژیکی و استاد دانشگاه کوئین مری لندن، از نزدیکان فکری مکتب کپنهاگ و مکتب پاریس است. او کتاب «سیاست ناامنی» را در دوره‌ای نوشت که اتحادیهٔ اروپا، پس از حذف مرزهای داخلی با پیمان شنگن، کنترل مرزهای خارجی را تشدید می‌کرد و پس از حملات یازده سپتامبر، مهاجرت و پناهندگی به‌طور فزاینده با تروریسم پیوند می‌خورد. پرسش او این بود که «امنیت» چگونه روابط سیاسی و اجتماعی را دگرگون می‌کند.

هستهٔ نظریه

هویسمانس استدلال کرد که امنیت «تکنیک سیاسی» است: شیوه‌ای خاص برای سازمان‌دهی روابط اجتماعی که پیامدهای خاص خود را دارد. امنیتی‌سازی تنها پاسخ به تهدیدی موجود نیست، بلکه خود «ناامنی» تولید می‌کند. وقتی مهاجرت به‌عنوان مسئلهٔ امنیتی چارچوب‌بندی می‌شود، مهاجران به «تهدید» علیه نظم عمومی، هویت فرهنگی و نظام رفاه تبدیل می‌شوند. این چارچوب‌بندی بی‌اعتمادی و ترس را در جامعه گسترش می‌دهد و جامعه را به «ما» و «آن‌ها» تقسیم می‌کند.

بنابراین امنیتی‌سازی پدیده‌ای «خنثی» نیست. «سیاست ترس» را جایگزین «سیاست اعتماد» می‌کند و فضای همبستگی و تعامل اجتماعی را تنگ‌تر می‌سازد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

هویسمانس سه بُعد امنیتی‌شدن مهاجرت را تحلیل کرد: «امنیت داخلی»، یعنی پیوندزدن مهاجرت با جرم و تروریسم؛ «امنیت فرهنگی»، یعنی معرفی مهاجران به‌عنوان تهدید هویت ملی؛ و «امنیت رفاهی»، یعنی معرفی آن‌ها به‌عنوان رقیب منابع کمیاب. او بعدها مفهوم

«چیزهای کوچک امنیتی» را مطرح کرد: امنیتی‌سازی بیشتر از راه انبوهی از اقدامات کوچک، پراکنده و به‌ظاهر بی‌اهمیت، مانند بررسی‌های روزمره، فرم‌ها و پایگاه‌های داده، رخ می‌دهد تا از راه لحظه‌های استثنایی. این اقدامات کوچک به‌تدریج نظارت را به بخشی عادی از زندگی تبدیل می‌کنند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند هویسمانس نگرانی‌های واقعی جوامع میزبان، مانند چالش‌های ادغام فرهنگی، فشار بر خدمات عمومی و تهدیدهای واقعی تروریستی، را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد و هر نگرانی دربارهٔ مهاجرت را «امنیتی‌سازی» تفسیر می‌کند. همچنین رویکرد او، مانند دیگر نظریه‌های انتقادی، بیشتر توصیفی و نقادانه است و راه‌حل عملی روشنی برای مدیریت مهاجرت ارائه نمی‌دهد.

انطباق با نظم کنونی جهان

امنیتی‌شدن مهاجرت امروز به یکی از نیروهای اصلی سیاست در اروپا و آمریکا تبدیل شده است. رشد احزاب راست‌گرای ملی‌گرا، سیاست‌های اخراج گسترده و کنترل شدید مرزها، همگی با زبان امنیت توجیه می‌شوند. در ایران نیز نمونه‌ای گویا رخ داد. پس از جنگ ژوئن ۲۰۲۵، جمهوری اسلامی مهاجران افغان را به‌طور گسترده با اتهام «جاسوسی» و «همکاری با دشمن» امنیتی کرد. بیش از یک میلیون نفر در سال ۲۰۲۵ به افغانستان بازگردانده شدند، اغلب به‌طور اجباری. این دقیقاً همان سازوکاری است که هویسمانس توصیف کرد: حکومتی که با شکست امنیتی و بحران مشروعیت روبه‌روست، با ساختن «دشمن درونی» از گروهی آسیب‌پذیر، ناامنی را به سوی دیگران منتقل می‌کند. داوری نهایی: انطباق بالاست. تحلیل هویسمانس از «سیاست ترس» و پیامدهای اجتماعی امنیتی‌سازی، ابزار ضروری برای فهم سیاست مهاجرت و ساختن دشمن در نظم کنونی است.

۷۳. جی. آن تیکنر — امنیت از منظر جنسیت

متفکر: جی. آن تیکنر (J. Ann Tickner) | اثر اصلی: «جنسیت در روابط بین‌الملل: دیدگاه‌های فمینیستی دربارهٔ دستیابی به امنیت جهانی» (۱۹۹۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

تیکنر استاد دانشگاه کالیفرنیای جنوبی و از بنیان‌گذاران نظریهٔ فمینیستی در روابط بین‌الملل است. او در آغاز دههٔ ۱۹۹۰، زمانی که زنان تقریباً به‌طور کامل از تصمیم‌گیری و پژوهش امنیتی غایب بودند، پرسید که چرا این رشته چنین «مردانه» است و این مردانگی چه پیامدهایی برای فهم امنیت دارد. تجربهٔ شخصی‌اش به‌عنوان زنی در رشته‌ای مردانه، الهام‌بخش این پرسش بود.

هستهٔ نظریه

تیکنر استدلال کرد که نظریه‌های رایج روابط بین‌الملل، به‌ویژه واقع‌گرایی، بر تصویری «مردانه» از جهان استوارند: تأکید بر قدرت به معنای سلطه، خودیاری، رقابت و زور، و نادیده‌گرفتن همکاری، وابستگی متقابل و مراقبت. او شش اصل واقع‌گرایی مورگنتا را از دیدگاه فمینیستی بازنویسی کرد. نشان داد که هر یک بر تجربه‌ای خاص، یعنی تجربهٔ مردان در عرصهٔ عمومی، استوار است و تجربهٔ زنان را حذف می‌کند.

مهم‌تر، تیکنر تعریف امنیت را به چالش کشید. امنیت سنتی، یعنی امنیت دولت در برابر تهدید نظامی خارجی، با «اسطورهٔ حمایت» همراه است: مردان در جنگ از زنان و کودکان حمایت می‌کنند. اما زنان اغلب در «امنیت» دولت‌هایشان ناامن‌اند. آن‌ها قربانیان خشونت خانگی، فقر، تبعیض قانونی و خشونت جنسی در جنگ‌اند. بنابراین امنیت باید «چندبعدی» و از پایین، یعنی از تجربهٔ افراد، تعریف شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

تیکنر میان «جنس» زیستی و «جنسیت» به‌عنوان ساختی اجتماعی تمایز گذاشت. ویژگی‌هایی که «مردانه» تلقی می‌شوند، مانند خردگرایی، قدرت و استقلال، در فرهنگ‌های سیاسی ارزش بیشتری دارند و به سیاست امنیتی جهت می‌دهند. او از تعریفی از امنیت دفاع کرد که شامل امنیت اقتصادی، زیست‌محیطی و فردی باشد و بر «قدرت با دیگران» به جای «قدرت بر دیگران» تأکید کند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان واقع‌گرا گفته‌اند تیکنر تصویری کاریکاتوری از واقع‌گرایی ارائه می‌دهد و پیوند میان جنسیت و رفتار دولت‌ها را اثبات نمی‌کند. برخی منتقدان نیز یادآوری کرده‌اند که زنانی که به قدرت رسیده‌اند، مانند مارگارت تاچر یا گلدا مایر، لزوماً سیاست خارجی متفاوتی نداشته‌اند. فمینیست‌های پسااستعماری نیز گفته‌اند که دیدگاه تیکنر بیشتر بازتاب تجربهٔ زنان غربی است.

انطباق با نظم کنونی جهان

دیدگاه تیکنر امروز در اسناد بین‌المللی جای گرفته است. قطعنامهٔ ۱۳۲۵ شورای امنیت در ۲۰۰۰، دستور کار «زنان، صلح و امنیت» را رسمیت بخشید و مشارکت زنان در فرایندهای صلح و حمایت از آنان در برابر خشونت جنسی در جنگ را به بخشی از امنیت بین‌المللی تبدیل کرد. اما واقعیت ناامنی زنان همچنان آشکار است: از افغانستان طالبان، که زنان را از آموزش و کار محروم کرده، تا خشونت جنسی گسترده در سودان و اوکراین. ایران نیز نمونه‌ای روشن از نظریهٔ تیکنر است. جنبش «زن، زندگی، آزادی» نشان داد که برای زنان ایرانی، «امنیت ملی» به‌معنای رسمی آن، یعنی نیروهای امنیتی و گشت ارشاد، منبع اصلی ناامنی است. مرگ مهسا امینی در بازداشت پلیس همین واقعیت را آشکار کرد. داوری نهایی: انطباق متوسط است. رویکرد تیکنر برای فهم ابعاد پنهان ناامنی و نقد امنیت دولت‌محور ضروری است، اما برای تحلیل رقابت قدرت‌های بزرگ کاربرد محدودی دارد.

۷۴. سینتیا انلو — نظامی‌گری و زندگی روزمره

متفکر: سینتیا انلو (Cynthia Enloe) | آثار اصلی: «موز، ساحل و پایگاه: دریافتن معنای فمینیستی سیاست بین‌الملل» (۱۹۸۹)، «مانورها» (۲۰۰۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

انلو استاد دانشگاه کلارک در ماساچوست و از تأثیرگذارترین چهره‌های فمینیسم در روابط بین‌الملل است. او کتاب «موز، ساحل و پایگاه» را در پایان جنگ سرد نوشت و پرسشی ساده اما بنیادین را مطرح کرد: «زنان کجا هستند؟» در تحلیل‌های رایج سیاست بین‌الملل، زنان غایب بودند. انلو نشان داد که آنان در واقع همه‌جا حاضرند و سیاست بین‌الملل بدون کار آنان ممکن نیست.

هستهٔ نظریه

شعار مشهور انلو این است: «امر شخصی، بین‌المللی است». سیاست بین‌الملل تنها در دیدار رهبران و میدان‌های نبرد رخ نمی‌دهد. در زندگی روزمرهٔ مردم عادی نیز جریان دارد. زنانی که در مزارع موز آمریکای مرکزی برای شرکت‌های چندملیتی کار می‌کنند، زنانی که در صنعت گردشگری کار می‌کنند، همسران دیپلمات‌ها که روابط اجتماعی میان کشورها را مدیریت می‌کنند، و زنانی که در اطراف پایگاه‌های نظامی خارجی زندگی می‌کنند، همگی بخشی از ساختار قدرت بین‌المللی‌اند.

انلو مفهوم «نظامی‌گری» را بسط داد: فرایندی که در آن چیزی، چه یک اسباب‌بازی، چه یک شغل، چه هویت ملی یا رابطهٔ زن و مرد، به‌تدریج به نهادهای نظامی یا ارزش‌های نظامی وابسته می‌شود. نظامی‌گری تنها در ارتش رخ نمی‌دهد. در فرهنگ، اقتصاد و خانواده نیز رخ می‌دهد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

انلو در «مانورها» نشان داد که ارتش‌ها برای عملکرد خود به «مدیریت» زنان نیاز دارند. همسران نظامیان باید فداکار و حامی باشند. مادران باید فرزندانشان را برای خدمت تشویق کنند. زنان در اطراف پایگاه‌ها باید کنترل شوند. همهٔ این‌ها از راه سیاست‌های رسمی و هنجارهای فرهنگی تنظیم می‌شود. نظامی‌گری به ساختن «مردانگی» خاصی، یعنی سرباز قهرمان، و «زنانگی» خاصی، یعنی زن حمایت‌شونده یا مادر فداکار، وابسته است. پرسش «زنان کجا هستند؟» روشی پژوهشی است که سازوکارهای پنهان قدرت را آشکار می‌کند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند رویکرد انلو بیشتر توصیفی و مردم‌نگارانه است و نظریه‌ای علّی دربارهٔ رفتار دولت‌ها ارائه نمی‌دهد. برخی نیز گفته‌اند او هر پیوندی میان جامعه و نهادهای نظامی را «نظامی‌گری» تفسیر می‌کند، حتی وقتی آن پیوند ضروری یا مشروع است، مانند دفاع ملی در برابر تجاوز. واقع‌گرایان نیز این رویکرد را برای مسائل اصلی امنیت، مانند بازدارندگی و جنگ، کم‌کاربرد می‌دانند.

انطباق با نظم کنونی جهان

مفهوم نظامی‌گری انلو برای تحلیل جوامعی که امروز به سوی بسیج دائمی می‌روند، کارآمد است. روسیه پس از ۲۰۲۲ آموزش نظامی را به مدارس بازگرداند، فرهنگ «قهرمانان» جنگ را ترویج کرد و نقش زنان را به «مادران سربازان» و حامیان جبهه محدود کرد. در ایران، نظامی‌گری زندگی روزمره سابقه‌ای طولانی‌تر دارد: حضور بسیج در مدارس و دانشگاه‌ها، «فرهنگ شهادت» در کتاب‌های درسی و رسانه‌ها، نام‌گذاری خیابان‌ها به نام شهدا، و تعریف ایدئولوژیک نقش زن به‌عنوان «مادر شهید» و حافظ «حجاب» در برابر «تهاجم فرهنگی». در مقابل، اوکراین نمونه‌ای متفاوت است. زنان در آنجا به‌طور گسترده در نیروهای مسلح خدمت می‌کنند و نقش‌های جنسیتی سنتی در جنگ تغییر کرده است. داوری نهایی: انطباق

متوسط است. رویکرد انلو برای آشکارکردن ابعاد اجتماعی و فرهنگی امنیت و نظامی‌گری ارزشمند است، به‌ویژه در جوامعی که ایدئولوژی امنیتی در زندگی روزمره نفوذ کرده است.

۷۵. جنیفر میتزن — امنیت هستی‌شناختی

متفکر: جنیفر میتزن (Jennifer Mitzen) | اثر اصلی: «امنیت هستی‌شناختی در سیاست جهانی: هویت دولت و معمای امنیت» (مقاله، ۲۰۰۶) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

میتزن استاد دانشگاه ایالتی اوهایوست. او مفهوم «امنیت هستی‌شناختی» را از جامعه‌شناس بریتانیایی آنتونی گیدنز و روان‌کاو آر.دی. لینگ وام گرفت و آن را به روابط بین‌الملل منتقل کرد. گیدنز امنیت هستی‌شناختی را احساس پیوستگی و ثبات «خود» در جهانی که پیوسته در حال تغییر است تعریف کرده بود. میتزن پرسید: آیا دولت‌ها نیز به چنین امنیتی نیاز دارند؟ و اگر دارند، پیامد آن برای جنگ و صلح چیست؟

هستهٔ نظریه

میتزن استدلال کرد که دولت‌ها، مانند افراد، نه تنها به «امنیت فیزیکی»، یعنی بقای جسمی، بلکه به «امنیت هستی‌شناختی»، یعنی امنیت هویت و احساس پیوستگی «خود»، نیاز دارند. دولت‌ها برای حفظ این احساس، به «روال‌ها» نیاز دارند: الگوهای ثابت و قابل‌پیش‌بینی رفتار و روابط با دیگران که به آن‌ها می‌گوید «ما که هستیم» و «جهان چگونه است».

گزارهٔ شگفت‌انگیز میتزن این است که دولت‌ها ممکن است به «منازعه» دلبسته شوند. یک رابطهٔ خصمانهٔ طولانی، با وجود اینکه امنیت فیزیکی را تهدید می‌کند، امنیت هستی‌شناختی را تأمین می‌کند، زیرا روالی ثابت، هویتی روشن و دشمنی قابل‌پیش‌بینی فراهم می‌آورد. پایان‌دادن به چنین منازعه‌ای، حتی اگر به سود امنیت فیزیکی باشد، می‌تواند احساس پیوستگی هویت را تهدید کند و اضطراب ایجاد کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

این نظریه توضیح می‌دهد که چرا برخی منازعات «پایدار» یا «طولانی»، با وجود هزینه‌های عظیم و فرصت‌های صلح، ادامه می‌یابند. دولت‌ها «اعتماد پایه» خود را در روال‌های

خصمانه یافته‌اند. معمای امنیت، که هرتس آن را ناشی از عدم‌قطعیت دربارهٔ نیت دیگران می‌دانست، از منظر میترن ممکن است حاصل «قطعیت» دربارهٔ دشمنی باشد. دولت‌ها رابطهٔ خصمانه را حفظ می‌کنند، زیرا به آن خو گرفته‌اند. میترن همچنین نشان داد که برای خروج از منازعهٔ پایدار، دولت‌ها باید بتوانند روال‌ها و هویت‌های تازه‌ای بسازند که جایگزین هویت خصمانه شود؛ کاری که دشوار و اضطراب‌آور است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند انتقال مفاهیم روان‌شناسی فردی به دولت‌ها، که موجوداتی جمعی و پیچیده‌اند، مشکل‌ساز است. «هویت» دولت در واقع هویت چه کسی است؟ رهبران، نخبگان یا جامعه؟ همچنین سنجش امنیت هستی‌شناختی دشوار است و ممکن است برای توضیح هر رفتاری پس از رخداد به کار رود.

انطباق با نظم کنونی جهان

امنیت هستی‌شناختی شاید عمیق‌ترین توضیح برای رفتار جمهوری اسلامی در قبال آمریکا و اسرائیل باشد. هویت جمهوری اسلامی از آغاز بر دشمنی با «شیطان بزرگ» و «رژیم صهیونیستی» بنا شد. شعارها، مراسم رسمی مانند روز قدس، نهادها و حتی مشروعیت داخلی آن به این دشمنی گره خورده است. به همین دلیل، عادی‌سازی رابطه با آمریکا یا پذیرش اسرائیل، حتی اگر منافع اقتصادی و امنیتی فیزیکی عظیمی داشته باشد، «امنیت هستی‌شناختی» حکومت را تهدید می‌کند. بدون این دشمن، جمهوری اسلامی دیگر نمی‌داند که «کیست». این توضیح می‌دهد که چرا تهران بارها فرصت‌های عادی‌سازی را رد کرد، حتی وقتی هزینهٔ آن آشکار بود. روسیه نیز هویت خود را به‌عنوان «قدرت بزرگ» در تقابل با غرب ساخته است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست، به‌ویژه برای ایران. نظریه نشان می‌دهد که پایان دشمنی ایران با غرب و اسرائیل، نه با توافق‌های تاکتیکی، بلکه تنها با تغییر بنیادین هویت دولت ایران ممکن است.

۷۶. اولریش بک — جامعهٔ مخاطره‌آمیز جهانی

متفکر: اولریش بک (Ulrich Beck) | آثار اصلی: «جامعهٔ مخاطره‌آمیز» (۱۹۸۶)، «جامعهٔ مخاطره‌آمیز جهانی» (۱۹۹۹) | آلمان

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بک جامعه‌شناس آلمانی و استاد دانشگاه مونیخ و مدرسهٔ اقتصاد لندن بود. کتاب «جامعهٔ مخاطره‌آمیز» در ۱۹۸۶ منتشر شد؛ همان سالی که فاجعهٔ هسته‌ای چرنوبیل رخ داد و ابر رادیواکتیو، بی‌اعتنا به مرزها، بر اروپا گسترده شد. این هم‌زمانی کتاب را به یکی از پرخواننده‌ترین آثار جامعه‌شناسی اواخر سدهٔ بیستم تبدیل کرد. بک بعدها، پس از حملات یازده سپتامبر و بحران مالی ۲۰۰۸، نظریه‌اش را به سطح جهانی گسترش داد.

هستهٔ نظریه

بک استدلال کرد که جوامع مدرن از «جامعهٔ صنعتی»، که مسئلهٔ اصلی‌اش توزیع ثروت بود، به «جامعهٔ مخاطره‌آمیز» گذر کرده‌اند که مسئلهٔ اصلی‌اش توزیع «مخاطره» است. مخاطرات تازه، مانند فاجعهٔ هسته‌ای، تغییرات اقلیمی، آلودگی شیمیایی و بحران‌های مالی، با خطرات طبیعی گذشته تفاوت بنیادین دارند. آن‌ها «مخاطرات ساخته‌شده»اند، یعنی پیامد خود پیشرفت علمی و فناورانه.

این مخاطرات سه ویژگی دارند. «مرززدایی»: در مرزهای جغرافیایی، زمانی و اجتماعی محدود نمی‌مانند. «محاسبه‌ناپذیری»: احتمال و پیامدهای آن‌ها را نمی‌توان با ابزارهای سنتی سنجید. «جبران‌ناپذیری»: آسیب آن‌ها را نمی‌توان با بیمه یا غرامت جبران کرد. در نتیجه، نهادهای سنتی امنیت، یعنی دولت ملی، علم و بازار، توان مدیریت آن‌ها را ندارند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

بک مفهوم «مدرنیتهٔ بازتابی» را مطرح کرد: مدرنیته اکنون با پیامدهای خودش روبه‌روست و ناچار است دربارهٔ خود بیندیشد. او همچنین از «بی‌مسئولیتی سازمان‌یافته» سخن گفت: در

نظام‌های پیچیدهٔ مدرن، مسئولیت میان نهادهای متعدد پخش می‌شود، چنان‌که در هنگام فاجعه هیچ‌کس مسئول نیست. در «جامعهٔ مخاطره‌آمیز جهانی»، بک تروریسم فراملی را نیز مخاطره‌ای جهانی دانست و استدلال کرد که پیش‌بینی فاجعه، حتی بیش از خود فاجعه، سیاست را شکل می‌دهد. او از «لحظهٔ جهان‌وطنی» سخن گفت: مخاطرات جهانی، همکاری فراملی را ضروری می‌کنند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند بک تازگی مخاطرات مدرن را بیش از حد جلوه می‌دهد. جوامع پیشین نیز با بیماری‌های همه‌گیر، قحطی و جنگ‌های ویرانگر روبه‌رو بودند. همچنین مخاطرات به‌طور برابر توزیع نمی‌شوند. فقرا و کشورهای جنوب بیشترین آسیب را می‌بینند، در حالی که بک گاه از «دموکراتیک‌بودن» مخاطره سخن می‌گفت. برخی نیز گفته‌اند پیش‌بینی او دربارهٔ «لحظهٔ جهان‌وطنی» خوش‌بینانه بود، زیرا مخاطرات جهانی اغلب به ملی‌گرایی و بستن مرزها انجامیده‌اند.

انطباق با نظم کنونی جهان

مخاطراتی که بک توصیف کرد امروز در مرکز دستور کار امنیتی‌اند: همه‌گیری کرونا، تغییرات اقلیمی، و مخاطرات فناوری‌های نوظهور مانند هوش مصنوعی و زیست‌فناوری. جنگ اوکراین نیز مخاطرهٔ تازه‌ای پدید آورد: اشغال نیروگاه هسته‌ای زاپوریژیا، بزرگ‌ترین نیروگاه اروپا، در منطقهٔ جنگی. ایران نمونهٔ مهمی از مخاطرهٔ ساخته‌شده است. حملات اسرائیل و آمریکا به تأسیسات هسته‌ای نطنز، فردو و اصفهان در ژوئن ۲۰۲۵، خطرات آلودگی رادیواکتیو و شیمیایی را برای جمعیت غیرنظامی مطرح کرد. نیروگاه بوشهر نیز در منطقه‌ای زلزله‌خیز و در میانهٔ منازعه قرار دارد. برنامه‌ای که با نام امنیت ملی پیش رفت، خود به منبع مخاطره‌ای مرزناپذیر برای مردم ایران و منطقه تبدیل شد. داوری نهایی: انطباق بالاست. مخاطرات ساخته‌شدهٔ فراملی امروز از تهدیدهای اصلی امنیت‌اند، هرچند پاسخ جهانی به آن‌ها کمتر از آنچه بک امید داشت جهان‌وطنانه بوده است.

۷۷. میشل فوکو — امنیت، سرزمین، جمعیت

متفکر: میشل فوکو (Michel Foucault) | آثار اصلی: «باید از جامعه دفاع کرد» (درس‌گفتارها، ۱۹۷۶)، «امنیت، سرزمین، جمعیت» (درس‌گفتارها، ۱۹۷۸–۱۹۷۷) | فرانسه

متفکر و زمینهٔ تاریخی

فوکو فیلسوف و مورخ اندیشه و استاد کولژ دوفرانس بود و از تأثیرگذارترین متفکران سدهٔ بیستم به شمار می‌رود. او پیش‌تر در «مراقبت و تنبیه» (۱۹۷۵) «قدرت انضباطی» را در زندان‌ها، مدارس و بیمارستان‌ها تحلیل کرده بود. در درس‌گفتارهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸، به پرسشی گسترده‌تر پرداخت: دولت مدرن چگونه «جمعیت» را به‌عنوان موضوع حکومت کشف کرد و «امنیت» چه شکل تازه‌ای از قدرت است. فوکو در ۱۹۷۸ به ایران سفر کرد و دربارهٔ انقلاب مقاله‌هایی نوشت که بعدها جنجال برانگیخت.

هستهٔ نظریه

فوکو سه شکل از قدرت را از هم جدا کرد. «قدرت حاکمیتی» که با قانون و مجازات کار می‌کند و بر «سرزمین» اعمال می‌شود. حاکم حق دارد بکشد یا زنده بگذارد. «قدرت انضباطی» که با نظارت، تنظیم و تربیت بدن‌های فردی کار می‌کند. «سازوکارهای امنیت» که با «جمعیت» به‌عنوان یک کل سروکار دارند: نرخ تولد و مرگ، سلامت، بیماری، جریان کالاها و افراد. این شکل سوم، که فوکو آن را «زیست‌سیاست» نیز نامید، نمی‌کوشد همه‌چیز را کنترل کند. می‌کوشد پدیده‌ها را درون حدود «بهنجار» و قابل‌قبول نگه دارد و «گردش» را مدیریت کند.

فوکو مفهوم «حکومت‌مندی» را برای توصیف این شیوهٔ حکومت به کار برد: مجموعه‌ای از نهادها، رویه‌ها، محاسبات و دانش‌ها که جمعیت را هدف، اقتصاد سیاسی را شکل اصلی دانش، و «سازوکارهای امنیت» را ابزار اصلی خود قرار می‌دهد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «باید از جامعه دفاع کرد»، فوکو جملهٔ مشهور کلاوزویتس را وارونه کرد: «سیاست ادامهٔ جنگ با ابزارهای دیگر است». یعنی نظم سیاسی ظاهراً صلح‌آمیز، در واقع جنگی پنهان میان نیروهای اجتماعی را تثبیت می‌کند. او همچنین نشان داد که «زیست‌قدرت»، یعنی قدرتی که وظیفه‌اش «زنده نگه‌داشتن» جمعیت است، چگونه می‌تواند به کشتار بینجامد. وقتی گروهی به‌عنوان تهدیدی «زیستی» برای جمعیت تعریف شود، حذف آن به نام حفظ جمعیت توجیه می‌شود. فوکو این را ریشهٔ نژادپرستی دولتی در سدهٔ بیستم دانست.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند فوکو قدرت را چنان فراگیر و پراکنده می‌بیند که جایی برای مقاومت، عاملیت فردی یا معیارهای هنجاری برای نقد باقی نمی‌ماند. یورگن هابرماس او را به «نسبی‌گرایی» متهم کرد. حمایت اولیهٔ فوکو از انقلاب ایران به‌عنوان «معنویت سیاسی» نیز، که با استقرار حکومتی سرکوبگر همراه شد، به‌عنوان نمونه‌ای از نابینایی سیاسی او نقد شده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

مفاهیم فوکو امروز در تحلیل «امنیت دیجیتال» کاربرد گسترده یافته‌اند. مدیریت همه‌گیری کرونا، با قرنطینه، ردیابی تماس و گواهی سلامت، نمونهٔ کامل زیست‌سیاست بود. نظام «اعتبار اجتماعی» چین و نظارت الگوریتمی بر جمعیت نیز همان «سازوکارهای امنیت» فوکویی در عصر داده‌اند. جمهوری اسلامی ترکیبی از هر سه شکل قدرت را به کار می‌برد: قدرت حاکمیتی با اعدام معترضان؛ قدرت انضباطی با گشت ارشاد و کنترل پوشش؛ و زیست‌سیاست با سیاست‌های جمعیتی مانند «قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت» در ۱۴۰۰، که دسترسی به وسایل پیشگیری را محدود کرد. اینجا جمعیت به منبع قدرت ایدئولوژیک تبدیل می‌شود. نقد فوکو به انقلاب ایران نیز درسی است: آرمان‌های رهایی‌بخش می‌توانند به سازوکارهای تازهٔ سلطه تبدیل شوند. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. فوکو ابزار

تحلیلی عمیقی برای فهم امنیت داخلی، نظارت و کنترل جمعیت ارائه می‌کند، اما برای تحلیل امنیت بین‌الملل و راهبرد کاربرد مستقیم کمتری دارد.

۷۸. جورجو آگامبن — وضعیت استثنایی

متفکر: جورجو آگامبن (Giorgio Agamben) | آثار اصلی: «هوموساکر: قدرت حاکم و حیات برهنه» (۱۹۹۵)، «وضعیت استثنایی» (۲۰۰۳) | ایتالیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

آگامبن فیلسوف ایتالیایی است که از فوکو، والتر بنیامین و کارل اشمیت الهام گرفته است. «وضعیت استثنایی» را پس از حملات یازده سپتامبر نوشت، زمانی که دولت آمریکا «قانون میهن‌پرستی» را تصویب کرد، بازداشتگاه گوانتانامو را برای «رزمندگان دشمن غیرقانونی» ساخت و افرادی را بیرون از هر چارچوب حقوقی، نه حقوق جنگ و نه حقوق کیفری، بازداشت کرد. آگامبن این را نه استثنایی موقت، بلکه آشکارشدن منطق ژرف قدرت مدرن دانست.

هستهٔ نظریه

آگامبن با الهام از اشمیت، که حاکم را «کسی که دربارهٔ استثنا تصمیم می‌گیرد» تعریف کرده بود، استدلال کرد که «وضعیت استثنایی»، یعنی تعلیق قانون به نام نجات نظم، دیگر استثنا نیست. به «پارادایم» حکومت در دولت‌های معاصر تبدیل شده است. دولت‌ها با استناد به وضعیت اضطراری، به‌طور فزاینده قانون را تعلیق و قدرت اجرایی را بی‌نظارت گسترش می‌دهند، و این تعلیق به‌تدریج دائمی می‌شود.

مفهوم کلیدی دیگر «حیات برهنه» است. آگامبن، با الهام از چهره‌ای در حقوق روم باستان به نام «هوموساکر» یا «انسان مقدس»، کسی را توصیف کرد که می‌توان او را کشت، بی‌آنکه کشنده مجازات شود، اما نمی‌توان او را قربانی کرد. حیات برهنه، حیاتی است که از همهٔ حمایت‌های حقوقی و سیاسی محروم شده و تنها «زنده» است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

آگامبن «اردوگاه» را «پارادایم زیست‌سیاسی مدرنیته» دانست: فضایی که در آن وضعیت استثنایی به قاعده تبدیل می‌شود و افراد به حیات برهنه فروکاسته می‌شوند. اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها نمونهٔ افراطی آن‌اند، اما منطق اردوگاه در هر جایی که افراد بیرون از قانون نگه داشته می‌شوند، حاضر است: بازداشتگاه‌های مهاجران، مناطق ترانزیت فرودگاه‌ها و زندان‌های مخفی. آگامبن میان «زوئه»، یعنی حیات زیستی صرف، و «بیوس»، یعنی حیات سیاسی و شهروندی، تمایز گذاشت. قدرت حاکم با جداکردن این دو، و فروکاستن انسان به زوئه، عمل می‌کند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند آگامبن تفاوت میان دموکراسی‌های لیبرال و حکومت‌های تمامیت‌خواه را نادیده می‌گیرد. مقایسهٔ اقدامات اضطراری در دموکراسی‌ها، که زیر نظارت دادگاه‌ها و رسانه‌ها قرار دارند، با اردوگاه‌های نازی، اغراق‌آمیز است. موضع آگامبن در همه‌گیری کرونا، که قرنطینه و محدودیت‌های بهداشتی را «وضعیت استثنایی» و ابزار سلطه خواند، نیز به‌شدت نقد شد و نشان داد که نظریه‌اش می‌تواند واقعیت‌های عینی، مانند همه‌گیری، را نادیده بگیرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

منطق وضعیت استثنایی امروز در بسیاری از کشورها دیده می‌شود: قوانین اضطراری که پس از بحران تمدید و دائمی می‌شوند، و گسترش اختیارات اجرایی به نام امنیت ملی. در روسیه، «قانون اخبار جعلی» دربارهٔ ارتش در ۲۰۲۲ عملاً هرگونه انتقاد از جنگ را جرم‌انگاری کرد. اما ایران شاید روشن‌ترین نمونهٔ نهادینه‌شدن وضعیت استثنایی باشد. دادگاه‌های انقلاب، که در ۱۳۵۷ به‌عنوان نهادهای موقت انقلابی پدید آمدند، پس از نزدیک به نیم‌قرن همچنان پابرجایند. اتهام‌هایی مانند «محاربه» و «افساد فی‌الارض»، با تعریف‌های مبهم، امکان اعدام معترضان را فراهم کرده است. بازداشت‌شدگان در زندان اوین و بازداشتگاه‌های نهادهای امنیتی اغلب بدون دسترسی به وکیل و بیرون از تضمین‌های حقوقی نگه داشته می‌شوند؛

تصویری از «حیات برهنه» در معنای آگامبنی. داوری نهایی: انطباق متوسط است. نظریهٔ آگامبن برای فهم نهادینه‌شدن اقدامات اضطراری و سلب حمایت حقوقی ارزشمند است، به‌ویژه در حکومت‌های اقتدارگرا، اما تعمیم آن به همهٔ دولت‌ها اغراق‌آمیز است.

۷۹. کارل اشمیت — امر سیاسی: دوست و دشمن

متفکر: کارل اشمیت (Carl Schmitt) | آثار اصلی: «الهیات سیاسی» (۱۹۲۲)، «مفهوم امر سیاسی» (۱۹۳۲)، «ناموس زمین» (۱۹۵۰) | آلمان

متفکر و زمینهٔ تاریخی

اشمیت حقوق‌دان و نظریه‌پرداز سیاسی آلمانی بود که در بحران جمهوری وایمار می‌نوشت. او در ۱۹۳۳ به حزب نازی پیوست و مدتی «حقوق‌دان ارشد رایش سوم» لقب گرفت، هرچند در ۱۹۳۶ از سوی اس‌اس به حاشیه رانده شد. پس از جنگ، به دلیل نقشش در نازیسم، از تدریس محروم شد. با این حال، آثار او همچنان از تأثیرگذارترین و بحث‌برانگیزترین متون اندیشهٔ سیاسی سدهٔ بیستم‌اند و هم چپ‌گرایان و هم راست‌گرایان آن را می‌خوانند.

هستهٔ نظریه

اشمیت در «مفهوم امر سیاسی» استدلال کرد که هر حوزهٔ انسانی تمایز بنیادین خاص خود را دارد. اخلاق بر تمایز خیر و شر، زیبایی‌شناسی بر زیبا و زشت، و اقتصاد بر سودمند و زیان‌بار استوار است. تمایز بنیادین «امر سیاسی»، تمایز میان «دوست و دشمن» است. دشمن نه رقیب اقتصادی است و نه مخالف شخصی. دشمن «دیگری» وجودی است که امکان واقعی نبرد مرگبار با او وجود دارد. سیاست جایی آغاز می‌شود که گروهی خود را در برابر دشمن مشخص تعریف کند.

در «الهیات سیاسی»، اشمیت جمله‌ای مشهور نوشت: «حاکم کسی است که دربارهٔ وضعیت استثنایی تصمیم می‌گیرد». قانون نمی‌تواند همهٔ موقعیت‌ها را پیش‌بینی کند. در لحظهٔ بحران، کسی که تصمیم می‌گیرد قانون را تعلیق کند و نظم را حفظ کند، حاکم واقعی است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

اشمیت به‌شدت منتقد لیبرالیسم بود. او معتقد بود لیبرالیسم با تبدیل سیاست به گفت‌وگو، اقتصاد و اخلاق، امر سیاسی را انکار می‌کند، اما نمی‌تواند آن را حذف کند. مشهورترین نقد او

بر «جنگ به نام بشریت» است: هر کس به نام بشریت سخن بگوید، می‌خواهد فریب دهد. وقتی دشمن «دشمن بشریت» نامیده شود، دیگر انسان تلقی نمی‌شود و جنگ علیه او بی‌حد و مرز می‌شود. در «ناموس زمین»، اشمیت نظریهٔ «فضای بزرگ» را مطرح کرد. نظم جهانی باید بر چند «فضای بزرگ» منطقه‌ای استوار باشد، که هر کدام توسط یک قدرت مسلط اداره می‌شود و قدرت‌های بیرونی از دخالت در آن منع می‌شوند. او «دکترین مونرو» آمریکا را الگوی آن دانست.

نقد و محدودیت‌ها

نقد اصلی به پیوند اشمیت با نازیسم بازمی‌گردد. منتقدان استدلال کرده‌اند که نظریهٔ «تصمیم حاکم دربارهٔ استثنا» و «سیاست دوست و دشمن» توجیه نظری دیکتاتوری و حذف دشمنان داخلی بود. نظریهٔ «فضای بزرگ» نیز توجیه گسترش‌طلبی آلمان در اروپای شرقی بود. لیبرال‌ها نیز استدلال کرده‌اند که اشمیت امکان سیاست مبتنی بر اجماع و حل مسالمت‌آمیز اختلاف را نادیده می‌گیرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

اندیشهٔ اشمیت، به‌ویژه نظریهٔ «فضای بزرگ»، امروز به شکلی نگران‌کننده زنده است. الکساندر دوگین، نظریه‌پرداز اوراسیاگرایی روسی، به‌صراحت از اشمیت الهام می‌گیرد. ادعای روسیه بر «حوزهٔ نفوذ» در فضای پساشوروی و تلاش چین برای بیرون‌راندن آمریکا از آسیا، منطق فضای بزرگ را بازتاب می‌دهند. سیاست «دوست و دشمن» نیز در رشد پوپولیسم و قطبی‌شدن سیاست داخلی در دموکراسی‌ها دیده می‌شود. جمهوری اسلامی نیز سیاست خود را تا حد زیادی بر منطق اشمیتی بنا کرده است: تعریف هویت بر پایهٔ «دشمن»، یعنی آمریکا و اسرائیل، و تقسیم جامعه به «خودی» و «غیرخودی». ولایت فقیه نیز، با اختیار تعلیق قانون به نام «مصلحت نظام»، تجسم «حاکم تصمیم‌گیرنده دربارهٔ استثنا» است. داوری نهایی: انطباق بالا به‌عنوان ابزار تحلیل است. اشمیت منطق قدرت‌های تجدیدنظرطلب و

رژیم‌های اقتدارگرا را به‌دقت توضیح می‌دهد، اما به‌عنوان نسخهٔ سیاسی خطرناک و مردود است.

۸۰. کن بوث و نیکلاس ویلر — معمای امنیت: ترس، همکاری و اعتماد

متفکران: کن بوث (Ken Booth) و نیکلاس ویلر (Nicholas Wheeler) | اثر اصلی: «معمای امنیت: ترس، همکاری و اعتماد در سیاست جهانی» (۲۰۰۸) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بوث، که مدخل دیگرش دربارهٔ امنیت به‌مثابه رهایی پیش‌تر آمد، و ویلر، استاد دانشگاه بیرمنگام و متخصص اعتماد در روابط بین‌الملل، در این کتاب مفهوم «معمای امنیت» هرتس را از بنیاد بازنگری کردند. انگیزهٔ آنان این بود که مفهوم معمای امنیت در ادبیات رایج آن‌قدر گسترده و مبهم به کار رفته بود که دیگر معنای دقیقی نداشت. آنان کوشیدند هم آن را دقیق‌تر کنند و هم راه‌هایی برای خروج از آن نشان دهند.

هستهٔ نظریه

بوث و ویلر استدلال کردند که معمای امنیت دو سطح دارد. سطح نخست، «معمای تفسیر»: وقتی دولتی شاهد اقدام نظامی دولت دیگر است، باید تصمیم بگیرد که آیا آن اقدام دفاعی است یا تهاجمی. این تصمیم در شرایط «عدم‌قطعیت حل‌نشدنی» دربارهٔ انگیزه‌ها و نیت‌های دیگری گرفته می‌شود. سطح دوم، «معمای پاسخ»: پس از تفسیر، دولت باید پاسخ دهد. اگر پاسخ قاطع و نظامی دهد و تفسیرش نادرست باشد، ممکن است مارپیچ ناامنی را آغاز کند. اگر پاسخ ملایم دهد و تفسیرش نادرست باشد، ممکن است در برابر تهدیدی واقعی آسیب‌پذیر شود.

آنان «معمای امنیت» را از «پارادوکس امنیت» جدا کردند. معمای امنیت، چالش تصمیم‌گیری در شرایط عدم‌قطعیت است. پارادوکس امنیت، وضعیتی است که در آن دولت‌هایی که فقط به دنبال امنیت‌اند، با اقدامات متقابل خود به ناامنی همگانی می‌رسند. پارادوکس نتیجهٔ مدیریت نادرست معماست، نه پیامد اجتناب‌ناپذیر آن.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مفهوم کلیدی بوث و ویلر «حساسیت به معمای امنیت» است: توانایی یک دولت برای درک اینکه رفتار خودش ممکن است در دیگران ترس ایجاد کند، و اینکه ترس دیگران ممکن است واقعی باشد، نه پوششی برای تهاجم. آنان سه «منطق» برای پاسخ به معمای امنیت برشمردند. «منطق تقدیرگرا»: معمای امنیت اجتناب‌ناپذیر است و تنها می‌توان با موازنهٔ قدرت آن را مدیریت کرد. «منطق تعدیل‌گر»: معمای امنیت را می‌توان با نهادها، کنترل تسلیحات و دیپلماسی تعدیل کرد. «منطق فراروی»: با ایجاد اعتماد عمیق و هویت مشترک، می‌توان از معمای امنیت فراتر رفت؛ همان‌گونه که فرانسه و آلمان پس از ۱۹۴۵ چنین کردند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان واقع‌گرا گفته‌اند «حساسیت به معمای امنیت» در برابر دولت‌هایی که واقعاً نیت تهاجمی دارند، خطرناک است و ممکن است به مماشات بینجامد. تشخیص اینکه کدام دولت «جویای امنیت» و کدام «تجدیدنظرطلب» است، دشوار است و خطای این تشخیص پیامدهای سنگین دارد. همچنین «منطق فراروی» در مناطقی که شکاف ایدئولوژیک عمیق است، بیشتر آرمان است تا راهبرد عملی.

انطباق با نظم کنونی جهان

چارچوب بوث و ویلر برای تحلیل بحران‌های امروز کاربردی است. رابطهٔ ناتو و روسیه در دهه‌های پس از جنگ سرد، نمونه‌ای از «معمای تفسیر» بود. ناتو گسترش خود را دفاعی می‌دانست، اما روسیه آن را تهدید تفسیر کرد. پس از ۲۰۲۲، این معما به مارپیچ کامل تبدیل شد. در رابطهٔ آمریکا و چین، تقویت حضور نظامی هر طرف در غرب اقیانوس آرام، که هر کدام آن را دفاعی می‌دانند، همین مارپیچ را تشدید می‌کند. در خاورمیانه، رابطهٔ ایران با عربستان و اسرائیل نمونهٔ روشن «پارادوکس امنیت» است. هر اقدام جمهوری اسلامی برای «دفاع پیشرو» و افزایش توان موشکی، همسایگان را به ائتلاف و تسلیح بیشتر سوق داد و در نهایت ایران را ناامن‌تر کرد. برای ایران آینده، مفهوم «حساسیت به معمای امنیت» راهنمایی

عملی است: سیاست امنیتی‌ای که ترس همسایگان را در نظر بگیرد، می‌تواند پارادوکس امنیت را بشکند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

بخش پنجم: راهبرد هسته‌ای و بازدارندگی

۸۱. برنارد برودی — سلاح مطلق

متفکر: برنارد برودی (Bernard Brodie) | آثار اصلی: «سلاح مطلق» (ویراستار، ۱۹۴۶)، «راهبرد در عصر موشک» (۱۹۵۹) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

برودی پژوهشگر راهبرد دریایی در دانشگاه ییل بود. پس از بمباران هیروشیما و ناکازاکی در اوت ۱۹۴۵، او پیش از هر کس دیگری دریافت که سلاح هسته‌ای ماهیت راهبرد را دگرگون کرده است. کتاب «سلاح مطلق»، که چند ماه پس از پایان جنگ منتشر شد، نخستین تحلیل نظام‌مند از پیامدهای راهبردی سلاح هسته‌ای بود. برودی بعدها به مؤسسهٔ رند پیوست و یکی از بنیان‌گذاران «راهبرد هسته‌ای» به‌عنوان رشته‌ای مستقل شد.

هستهٔ نظریه

مشهورترین گزارهٔ برودی این است که تا آن زمان، هدف اصلی نیروی نظامی پیروزی در جنگ بود؛ از این پس، هدف اصلی آن باید جلوگیری از جنگ باشد. هیچ هدف مفیدی جز این نمی‌تواند داشته باشد. سلاح هسته‌ای چنان ویرانگر است که پیروزی در جنگ هسته‌ای معنایی ندارد. بنابراین منطق راهبرد از «پیروزی» به «بازدارندگی» تغییر می‌کند.

برودی چند پیامد را برشمرد. دفاع مؤثر در برابر سلاح هسته‌ای ممکن نیست، زیرا حتی اگر بیشتر بمب‌افکن‌ها رهگیری شوند، چند بمب کافی است تا شهرها را نابود کند. برتری عددی در سلاح هسته‌ای اهمیت کمتری دارد، زیرا حتی تعداد محدودی برای آسیب غیرقابل‌قبول کافی است. شرط بازدارندگی، اطمینان از توانایی «تلافی» است: اگر دشمن بداند که حتی پس از حمله‌اش، با پاسخ ویرانگر روبه‌رو خواهد شد، حمله نخواهد کرد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

برودی بر «آسیب‌ناپذیری» نیروی تلافی تأکید داشت: نیروی هسته‌ای باید چنان پراکنده و محافظت‌شده باشد که دشمن نتواند با حملهٔ نخست آن را نابود کند. این ایده بعدها با کار

آلبرت ولستتر به مفهوم «توان ضربهٔ دوم» تبدیل شد. در «راهبرد در عصر موشک»، برودی کوشید پیوند کلاوزویتسی میان جنگ و سیاست را در عصر هسته‌ای حفظ کند. او استدلال کرد که هر کاربرد سلاح هسته‌ای باید تابع هدف سیاسی باشد و از «جنگ تام» هسته‌ای پرهیز شود. برودی بعدها از برخی نظریه‌های «جنگ‌افروزی» هسته‌ای، که امکان پیروزی را مطرح می‌کردند، فاصله گرفت.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند برودی امکان «دفاع» را بیش از حد دست‌کم گرفت. پیشرفت فناوری‌های دفاع موشکی، هرچند ناقص، این گزاره را به چالش کشیده است. همچنین بازدارندگی هسته‌ای، که برودی آن را کافی می‌دانست، از جنگ‌های متعارف و نیابتی جلوگیری نکرد. برخی نیز گفته‌اند نظریهٔ برودی بر فرض عقلانیت دو طرف استوار است و در برابر رهبرانی که آمادهٔ پذیرش خطر فاجعه‌آمیزند یا اشتباه محاسباتی می‌کنند، تضمینی ندارد.

انطباق با نظم کنونی جهان

بینش بنیادین برودی هشتاد سال پس از هیروشیما همچنان پایهٔ نظم امنیتی جهان است. هیچ جنگ مستقیمی میان قدرت‌های هسته‌ای رخ نداده است. در جنگ اوکراین، تهدیدهای هسته‌ای روسیه یکی از عوامل اصلی محدودیت حمایت غرب و جلوگیری از رویارویی مستقیم ناتو و روسیه بود. اما برودی هشدار داده بود که بازدارندگی در دوره‌ای پایدار است که نیروها آسیب‌ناپذیر باشند. گسترش سریع زرادخانهٔ هسته‌ای چین، که برآوردهای وزارت دفاع آمریکا آن را تا ۲۰۳۰ بیش از هزار کلاهک پیش‌بینی می‌کند، نظم دوقطبی هسته‌ای را به نظمی سه‌قطبی و ناپایدارتر تبدیل کرده است. برای ایران، منطق برودی پرسشی بنیادین طرح می‌کند. جمهوری اسلامی با حرکت به سوی «آستانهٔ هسته‌ای» در پی بازدارندگی بود، اما پیش از رسیدن به آن، در ژوئن ۲۰۲۵ هدف حملهٔ پیشگیرانه قرار گرفت. این نشان می‌دهد که دورهٔ گذار به توان هسته‌ای خطرناک‌ترین دوره است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۸۲. آلبرت ولستتر — توازن شکنندهٔ وحشت

متفکر: آلبرت ولستتر (Albert Wohlstetter) | اثر اصلی: «توازن شکنندهٔ وحشت» (مقاله، فارین افرز، ۱۹۵۹) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ولستتر منطق‌دان و ریاضی‌دانی بود که در مؤسسهٔ رند به تحلیل راهبردی روی آورد. در اوایل دههٔ ۱۹۵۰، او مطالعه‌ای مشهور دربارهٔ «پایگاه‌های نیروی هوایی راهبردی» انجام داد و نشان داد که بمب‌افکن‌های آمریکایی در پایگاه‌های خارج از کشور در برابر حملهٔ غافلگیرانهٔ شوروی بسیار آسیب‌پذیرند و ممکن است پیش از برخاستن نابود شوند. مقالهٔ ۱۹۵۹ او، که پس از پرتاب ماهوارهٔ اسپوتنیک توسط شوروی منتشر شد، این یافته را به نظریه‌ای عمومی دربارهٔ بازدارندگی تبدیل کرد.

هستهٔ نظریه

ولستتر با این باور رایج مخالفت کرد که پس از دستیابی آمریکا و شوروی به سلاح هسته‌ای، «توازن وحشت» خودکار و پایدار است؛ یعنی چون هر دو می‌توانند یکدیگر را نابود کنند، هیچ‌کدام حمله نخواهند کرد. او استدلال کرد که این توازن «شکننده» است. بازدارندگی تنها زمانی کار می‌کند که هر طرف بتواند «پس از» حملهٔ غافلگیرانهٔ دشمن، پاسخ ویرانگری بدهد. اگر یک طرف بتواند با حملهٔ نخست بیشتر نیروی هسته‌ای طرف دیگر را نابود کند، انگیزه‌ای قوی برای حمله خواهد داشت، به‌ویژه در لحظهٔ بحران.

بنابراین مسئلهٔ اصلی «تعداد» سلاح‌ها نیست، بلکه «آسیب‌ناپذیری» آن‌ها، یعنی «توان ضربهٔ دوم» است. بازدارندگی پایدار نیازمند نیرویی است که بتواند حملهٔ نخست را تحمل کند و همچنان پاسخ دهد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ولستتر شش «مانع» را برشمرد که نیروی تلافی باید از آن‌ها عبور کند تا بازدارندگی معتبر باشد: عملکرد پایدار در دوران صلح با هزینهٔ قابل‌تحمل؛ بقا در برابر حملهٔ غافلگیرانه؛ تصمیم‌گیری برای تلافی و انتقال دستور آن؛ رسیدن به خاک دشمن با سوخت کافی؛ نفوذ از پدافند دشمن؛ و نابودی هدف. هر یک از این مراحل می‌تواند شکست بخورد. این تحلیل به تصمیم‌های کلیدی آمریکا انجامید: ساخت موشک‌های قاره‌پیما در سیلوهای مستحکم، زیردریایی‌های حامل موشک بالستیک که به‌سختی قابل‌ردیابی‌اند، و نگه‌داشتن بخشی از بمب‌افکن‌ها در حالت آماده‌باش دائم.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند ولستتر توان شوروی را بزرگ‌نمایی کرد و تحلیلش به تشدید مسابقهٔ تسلیحاتی کمک کرد. ادعای «شکاف موشکی» به سود شوروی، که در انتخابات ۱۹۶۰ آمریکا مطرح شد و تا حدی تحت تأثیر این تحلیل‌ها بود، نادرست از آب درآمد، زیرا در واقع آمریکا برتری داشت. همچنین تمرکز بر «بدترین سناریو» می‌تواند به خرید بی‌پایان تسلیحات و تشدید معمای امنیت بینجامد.

انطباق با نظم کنونی جهان

مفهوم آسیب‌ناپذیری ولستتر امروز با فناوری‌های تازه به چالش کشیده شده است. پیشرفت ماهواره‌های شناسایی، حسگرهای زیرآب، هوش مصنوعی برای ردیابی و موشک‌های مافوق‌صوت، ممکن است روزی زیردریایی‌ها و پرتابگرهای متحرک را نیز آسیب‌پذیر کند و «توازن وحشت» را بار دیگر شکننده سازد. ساخت میدان‌های گستردهٔ سیلوی موشکی توسط چین نیز پاسخی به همین نگرانی است. برای ایران، منطق ولستتر به‌روشنی دیده شد. جمهوری اسلامی سال‌ها از «شهرهای موشکی» زیرزمینی و سامانه‌های پراکنده سخن گفت. اما در جنگ ژوئن ۲۰۲۵، برتری اطلاعاتی و هوایی اسرائیل نشان داد که بخش بزرگی از پرتابگرها و زیرساخت‌ها قابل‌شناسایی و هدف‌گیری بودند. در مقابل، پدافند چندلایهٔ اسرائیل، با پشتیبانی

آمریکا، بخش عمدهٔ موشک‌های ایران را رهگیری کرد و توان تلافی را کاهش داد. داوری نهایی: انطباق بالاست. پرسش ولستتر، یعنی آیا نیروی بازدارنده پس از حملهٔ نخست زنده می‌ماند، محوری‌ترین پرسش هر راهبرد بازدارندگی است.

۸۳. توماس شلینگ — راهبرد منازعه و دیپلماسی اجبار

متفکر: توماس شلینگ (Thomas Schelling) | آثار اصلی: «راهبرد منازعه» (۱۹۶۰)، «سلاح‌ها و نفوذ» (۱۹۶۶) | ایالات متحده | جایزهٔ نوبل اقتصاد ۲۰۰۵

متفکر و زمینهٔ تاریخی

شلینگ اقتصاددانی بود که در اجرای طرح مارشال کار کرده بود و سپس استاد دانشگاه‌های ییل، هاروارد و مریلند شد. او نظریهٔ بازی‌ها را از ریاضیات انتزاعی به ابزاری برای فهم منازعه، چانه‌زنی و راهبرد تبدیل کرد. در ۲۰۰۵ به سبب «افزایش فهم ما از منازعه و همکاری از راه تحلیل نظریهٔ بازی‌ها» جایزهٔ نوبل اقتصاد گرفت. آثار او بر سیاست هسته‌ای آمریکا در دوران کندی و جانسون و بر ایجاد «خط تلفن مستقیم» میان واشنگتن و مسکو پس از بحران موشکی کوبا اثر گذاشت.

هستهٔ نظریه

شلینگ منازعهٔ بین‌المللی را «چانه‌زنی» دانست. در بیشتر منازعات، طرفین هم منافع متضاد دارند و هم منافع مشترک؛ دست‌کم این منفعت مشترک که از نابودی متقابل بپرهیزند. بنابراین منازعه بازی «حاصل‌جمع صفر» نیست، بلکه «بازی با انگیزه‌های مختلط» است. راهبرد دیگر هنر کاربرد مؤثر زور نیست، بلکه هنر «بهره‌برداری از زور بالقوه» است.

در «سلاح‌ها و نفوذ»، شلینگ «دیپلماسی خشونت» را تحلیل کرد. قدرت نظامی دو کاربرد دارد: «زور فیزیکی» برای تصرف یا نابودی، و «قدرت آسیب‌رساندن» برای تأثیر بر ارادهٔ دشمن. کاربرد دوم، یعنی «اجبار»، جوهر راهبرد مدرن است. قدرت آسیب‌رساندن تنها وقتی مؤثر است که «به کار نرود»: تهدید به آسیب است که رفتار را تغییر می‌دهد، نه خود آسیب.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

شلینگ مفاهیم کلیدی متعددی را وارد ادبیات راهبرد کرد. «تعهد»: گاه بهترین راه برای معتبر کردن تهدید، بستن راه عقب‌نشینی خود است؛ مانند ژنرالی که پل‌های پشت سرش را

می‌سوزاند. «اعتبار»: تهدیدی که اجرای آن به زیان تهدیدکننده باشد، معتبر نیست، مگر اینکه با تعهد یا شهرت پشتیبانی شود. «تهدیدی که چیزی را به بخت واگذار می‌کند»: وقتی تهدید به جنگ هسته‌ای معتبر نیست، می‌توان با ایجاد «خطر» از دست رفتن کنترل، طرف مقابل را بازداشت. «نقطه‌های کانونی»: در غیاب ارتباط، طرفین بر راه‌حل‌هایی هماهنگ می‌شوند که برجسته و آشکارند. شلینگ همچنین میان «بازدارندگی»، یعنی جلوگیری از اقدام، و «اجبار»، یعنی واداشتن به اقدام یا توقف آن، تمایز گذاشت و نشان داد که اجبار دشوارتر است، زیرا طرف مقابل باید آشکارا تسلیم شود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند منطق شلینگ بر فرض عقلانیت و ادراک مشترک استوار است، در حالی که در بحران‌های واقعی، ادراک نادرست، فشار زمان و عوامل فرهنگی نقش بزرگی دارند. مهم‌تر، کاربرد نظریهٔ او در جنگ ویتنام، یعنی بمباران تدریجی برای «علامت‌دهی» و واداشتن ویتنام شمالی به مذاکره، شکست خورد. ویتنام شمالی با منطق «اجبار» بازی نکرد، زیرا اهدافش برای آن وجودی بود.

انطباق با نظم کنونی جهان

منطق شلینگ امروز در همه‌جا دیده می‌شود. «فشار حداکثری» آمریکا بر جمهوری اسلامی، با تحریم‌ها و تهدید به اقدام نظامی، کوششی برای «اجبار» تهران به تغییر رفتار بود. اما همان‌طور که شلینگ پیش‌بینی کرده بود، اجبار دشوارتر از بازدارندگی است، زیرا تسلیم آشکار برای حکومتی که مشروعیتش بر «مقاومت» استوار است، هزینهٔ سیاسی دارد. جمهوری اسلامی نیز با افزایش غنی‌سازی تا ۶۰ درصد، از منطق «تهدیدی که چیزی را به بخت واگذار می‌کند» استفاده کرد: ایجاد خطر کنترل‌نشده برای کسب امتیاز. اما این بازی خطرناک سرانجام به حملهٔ نظامی در ژوئن ۲۰۲۵ انجامید. تهدیدهای هسته‌ای روسیه در اوکراین نیز نمونهٔ کلاسیک «دیپلماسی خشونت» است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست. مفاهیم

شلینگ، یعنی تعهد، اعتبار، علامت‌دهی و تفاوت بازدارندگی و اجبار، زبان اصلی تحلیل بحران‌های امنیتی امروزند.

۸۴. هرمان کان — نردبان تشدید

متفکر: هرمان کان (Herman Kahn) | آثار اصلی: «دربارهٔ جنگ گرماهسته‌ای» (۱۹۶۰)، «اندیشیدن به اندیشه‌ناپذیر» (۱۹۶۲)، «دربارهٔ تشدید» (۱۹۶۵) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کان فیزیک‌دان و راهبردپرداز مؤسسهٔ رند بود و بعدها مؤسسهٔ هادسون را تأسیس کرد. او یکی از جنجالی‌ترین چهره‌های عصر هسته‌ای بود. سبک صریح و گاه سرد او در بحث دربارهٔ میلیون‌ها کشته، او را به یکی از الهام‌بخش‌های شخصیت «دکتر استرنج‌لاو» در فیلم مشهور استنلی کوبریک تبدیل کرد. کان معتقد بود که اجتناب از اندیشیدن به جنگ هسته‌ای، به دلیل وحشتناک بودنش، آن را محتمل‌تر می‌کند.

هستهٔ نظریه

کان استدلال کرد که جنگ هسته‌ای، هرچند فاجعه‌بار، «پایان جهان» نیست. سطوح مختلفی از ویرانی وجود دارد و تفاوت میان کشته‌شدن ده میلیون و صد میلیون نفر، تفاوتی واقعی است. بنابراین دولت‌ها باید برای «جنگیدن» و «بقا» در جنگ هسته‌ای برنامه داشته باشند، از جمله با پناهگاه‌های غیرنظامی و طرح بازسازی. این آمادگی، به نظر او، بازدارندگی را نیز معتبرتر می‌کند.

مهم‌ترین نوآوری کان در «دربارهٔ تشدید» بود. او منازعه را نه به‌صورت دوگانهٔ «صلح یا جنگ هسته‌ای کامل»، بلکه به‌صورت «نردبانی» با پله‌های متعدد ترسیم کرد. از «بحران ظاهری» در پایین، تا «جنگ تام» در بالا، چهل‌وچهار پله وجود دارد. در هر پله، طرفین می‌توانند تصمیم بگیرند بالاتر بروند، متوقف شوند یا پایین بیایند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کان مفهوم «آستانه‌ها» یا «دیوارهای آتش» را مطرح کرد: نقاطی روی نردبان که عبور از آن‌ها تغییری کیفی ایجاد می‌کند. مهم‌ترین آن‌ها «آستانهٔ هسته‌ای» است، یعنی نخستین

کاربرد سلاح هسته‌ای. آستانه‌ها اهمیت دارند، زیرا نقطه‌هایی طبیعی برای توقف تشدید فراهم می‌کنند. مفهوم کلیدی دیگر «برتری تشدید» است: طرفی که بتواند در هر پلهٔ نردبان برتری داشته باشد، می‌تواند طرف دیگر را وادار به عقب‌نشینی کند، زیرا آن طرف می‌داند که بالا رفتن به سود او نیست. کان همچنین مفهوم «ماشین روز قیامت» را به‌عنوان نمونه‌ای فرضی مطرح کرد: سلاحی که به‌طور خودکار جهان را نابود می‌کند. این نمونه نشان می‌داد که بازدارندگی کامل با از دست دادن کامل کنترل همراه است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان کان را به عادی‌سازی جنگ هسته‌ای و کاهش تابوی اخلاقی آن متهم کردند. آنان گفتند صحبت از «جنگ قابل‌بقا»، احتمال کاربرد سلاح هسته‌ای را افزایش می‌دهد. همچنین «نردبان تشدید» فرض می‌کند که تشدید کنترل‌پذیر و خطی است، در حالی که در بحران‌های واقعی، ادراک نادرست، خطا و فشار زمان ممکن است به جهش‌های ناگهانی بینجامد.

انطباق با نظم کنونی جهان

«نردبان تشدید» امروز به زبان مشترک تحلیل منازعات تبدیل شده است. در جنگ اوکراین، غرب گام‌به‌گام سلاح‌های پیشرفته‌تر، از توپخانه و تانک تا جنگنده‌های اف-۱۶ و موشک‌های دوربرد، به اوکراین داد و هر بار نگران بود که از «آستانه»‌ای عبور کند که روسیه را به تشدید هسته‌ای بکشاند. بحث دربارهٔ دکترین «تشدید برای کاهش تنش» روسیه نیز دقیقاً بحثی کانی است. رابطهٔ ایران و اسرائیل در ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ نمونهٔ روشن صعود از نردبان بود. حملهٔ موشکی مستقیم ایران در آوریل ۲۰۲۴، نخستین عبور از آستانهٔ رویارویی مستقیم بود. پس از آن، پاسخ محدود اسرائیل، حملهٔ موشکی بزرگ‌تر ایران در اکتبر، پاسخ اسرائیل به پدافند هوایی ایران، و سرانجام جنگ ژوئن ۲۰۲۵ و ورود مستقیم آمریکا رخ داد. در این فرایند، برتری تشدید آشکارا به سود اسرائیل و آمریکا بود. داوری نهایی: انطباق بالاست. نردبان تشدید ابزاری ضروری برای تحلیل مدیریت بحران است.

۸۵. ویلیام کافمن — پاسخ انعطاف‌پذیر

متفکر: ویلیام کافمن (William W. Kaufmann) | اثر اصلی: «الزامات بازدارندگی» (مقاله، ۱۹۵۴)؛ مشاور وزرای دفاع آمریکا | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کافمن استاد دانشگاه پرینستون و سپس MIT بود و چند دهه مشاور وزیران دفاع آمریکا، به‌ویژه رابرت مک‌نامارا، بود. در ژانویهٔ ۱۹۵۴، جان فاستر دالس، وزیر خارجهٔ آیزنهاور، دکترین «تلافی گسترده» را اعلام کرد: آمریکا به هر تجاوز کمونیستی، در هر جای جهان، با ضربه‌ای هسته‌ای گسترده در زمان و مکان دلخواه خود پاسخ خواهد داد. مقالهٔ کافمن در همان سال، نخستین نقد نظام‌مند این دکترین بود.

هستهٔ نظریه

کافمن استدلال کرد که بازدارندگی سه شرط دارد. دشمن باید باور کند که ما «توانایی» اجرای تهدید را داریم. باید باور کند که «اراده» اجرای آن را داریم. و باید بداند که هزینهٔ اقدامش بیش از سود آن خواهد بود. دکترین «تلافی گسترده» در شرط دوم شکست می‌خورد. آیا آمریکا واقعاً برای پاسخ به یک تجاوز محدود، مثلاً در کره یا آسیای جنوب شرقی، جنگ هسته‌ای گسترده با شوروی را، که خود سلاح هسته‌ای داشت، آغاز می‌کرد؟ اگر دشمن این تهدید را باور نکند، بازدارندگی شکست می‌خورد.

راه‌حل کافمن این بود که تهدید باید «متناسب» با تجاوز باشد. آمریکا به طیفی از توانایی‌ها نیاز دارد، از نیروهای متعارف تا گزینه‌های هسته‌ای محدود، تا بتواند به هر سطح از تجاوز پاسخی معتبر و متناسب بدهد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

اندیشهٔ کافمن پایهٔ دکترین «پاسخ انعطاف‌پذیر» شد که دولت کندی و مک‌نامارا در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ پذیرفتند و ناتو در ۱۹۶۷ آن را رسماً تصویب کرد. این دکترین سه سطح پاسخ را

پیش‌بینی می‌کرد: «دفاع مستقیم» با نیروهای متعارف در سطح تجاوز؛ «تشدید عمدی» در صورت شکست دفاع مستقیم، که ممکن بود شامل کاربرد محدود سلاح هسته‌ای باشد؛ و «پاسخ هسته‌ای عمومی» به‌عنوان آخرین چاره. کافمن همچنین به مک‌نامارا در طراحی راهبرد «نیروی مقابل» یا «پرهیز از شهرها» کمک کرد: در صورت جنگ هسته‌ای، نخست نیروهای نظامی دشمن هدف قرار گیرند و شهرها به‌عنوان «گروگان» برای مذاکره حفظ شوند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفتند پاسخ انعطاف‌پذیر، با فراهم‌کردن گزینه‌های هسته‌ای محدود، ممکن است کاربرد سلاح هسته‌ای را «قابل‌تصور» و در نتیجه محتمل‌تر کند. متحدان اروپایی، به‌ویژه فرانسه، نیز نگران بودند که این دکترین به معنای تمایل آمریکا به محدود کردن جنگ هسته‌ای در خاک اروپا و دور نگه داشتن خاک خود باشد. یکی از دلایل خروج فرانسه از فرماندهی نظامی ناتو در ۱۹۶۶ همین بود. همچنین پاسخ انعطاف‌پذیر به هزینهٔ بالای نیروهای متعارف نیاز داشت.

انطباق با نظم کنونی جهان

منطق کافمن امروز در بحث «بازدارندگی گسترده» و «گزینه‌های متناسب» بازگشته است. آمریکا با استقرار کلاهک‌های هسته‌ای کم‌توان روی زیردریایی‌ها، کوشید پاسخی معتبر به تهدید روسیه برای کاربرد محدود سلاح هسته‌ای فراهم کند. ناتو پس از ۲۰۲۲، با تقویت حضور نیروهای متعارف در جناح شرقی، دوباره بر «دفاع مستقیم» تأکید کرد تا بازدارندگی به تهدید هسته‌ای محدود نماند. در خاورمیانه، نقد کافمن بر «تلافی گسترده» در برابر تهدیدهای «منطقهٔ خاکستری» جمهوری اسلامی کاربرد دارد. برای سال‌ها، حملات نیابتی، حمله به نفتکش‌ها و حملهٔ پهپادی به تأسیسات آرامکو در ۲۰۱۹، بدون پاسخ معتبر ماند، زیرا تنها گزینهٔ موجود جنگ تمام‌عیار بود. نبود «گزینه‌های انعطاف‌پذیر» بازدارندگی را تضعیف کرد. داوری نهایی: انطباق بالاست. بازدارندگی معتبر نیازمند طیفی از پاسخ‌های متناسب است، و این اصل در برابر تهدیدهای ترکیبی و نیابتی امروز اهمیت بیشتری یافته است.

۸۶. گلن اسنایدر — بازدارندگی و دفاع؛ پارادوکس ثبات-بی‌ثباتی

متفکر: گلن اسنایدر (Glenn H. Snyder) | آثار اصلی: «بازدارندگی و دفاع» (۱۹۶۱)؛ «موازنهٔ قدرت و موازنهٔ وحشت» (مقاله، ۱۹۶۵) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گلن اسنایدر، که مدخل دیگرش دربارهٔ «معمای اتحاد» در بخش دوم آمده است، در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ یکی از نخستین تحلیل‌های نظام‌مند از رابطهٔ میان «بازدارندگی» و «دفاع» را ارائه کرد. زمینهٔ کار او مناقشهٔ داغ آن زمان دربارهٔ دکترین «تلافی گسترده» و این پرسش بود که آیا آمریکا باید نیروهای متعارف را برای دفاع از اروپا تقویت کند یا تنها بر تهدید هسته‌ای تکیه کند.

هستهٔ نظریه

اسنایدر دو مفهوم را از هم جدا کرد. «بازدارندگی» یعنی منصرف کردن دشمن از اقدام با تهدید هزینه‌ای که بیش از سود آن است. این کار در زمان صلح و پیش از جنگ انجام می‌شود. «دفاع» یعنی کاهش هزینه و خطر در صورتی که بازدارندگی شکست بخورد و جنگ رخ دهد. سلاح هسته‌ای این دو را از هم جدا کرد. سلاحی که بیشترین ارزش بازدارندگی را دارد، یعنی تهدید به نابودی شهرها، کمترین ارزش دفاعی را دارد، زیرا اگر به کار رود، به نابودی متقابل می‌انجامد.

اسنایدر همچنین دو گونه بازدارندگی را از هم جدا کرد. «بازدارندگی از راه تنبیه»: تهدید به وارد کردن آسیب غیرقابل‌قبول به دشمن، مانند حمله به شهرها. «بازدارندگی از راه انکار»: متقاعد کردن دشمن به اینکه به هدفش نخواهد رسید، زیرا دفاع ما مانع موفقیتش می‌شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مهم‌ترین نوآوری اسنایدر «پارادوکس ثبات-بی‌ثباتی» بود. وقتی دو قدرت هسته‌ای به «توازن وحشت» پایدار در سطح راهبردی برسند، یعنی هر دو بدانند که جنگ هسته‌ای کامل به

نابودی هر دو می‌انجامد، این ثبات در سطح بالا، بی‌ثباتی در سطوح پایین‌تر را «تسهیل» می‌کند. هر طرف می‌داند که دیگری از ترس تشدید به جنگ هسته‌ای، به تجاوز محدود و متعارف پاسخ کامل نخواهد داد. بنابراین جسارت بیشتری برای تحریک‌های محدود، جنگ‌های نیابتی و درگیری‌های مرزی پیدا می‌کند. ثبات هسته‌ای، جنگ کوچک را «امن‌تر» می‌کند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند پارادوکس ثبات-بی‌ثباتی همیشه عمل نمی‌کند. گاه ترس از تشدید، به جای تشویق تحریک، دو طرف را در همهٔ سطوح محتاط‌تر می‌کند. رابرت جرویس استدلال کرد که خطر از دست رفتن کنترل و تشدید ناخواسته، حتی تحریک‌های محدود را نیز خطرناک می‌کند. همچنین مرز میان «بازدارندگی از راه تنبیه» و «انکار» در عمل همیشه روشن نیست.

انطباق با نظم کنونی جهان

پارادوکس ثبات-بی‌ثباتی یکی از قدرتمندترین ابزارها برای فهم منازعات امروز است. روسیه در اوکراین از چتر هسته‌ای خود برای جنگ متعارف تمام‌عیار بهره گرفت. تهدیدهای هسته‌ای مسکو غرب را از مداخلهٔ مستقیم بازداشت، در حالی که خود روسیه جنگی متعارف و ویرانگر را پیش برد. منازعهٔ هند و پاکستان نیز نمونهٔ کلاسیک این پارادوکس است. پس از دستیابی هر دو به سلاح هسته‌ای، درگیری‌های محدود، از جنگ کارگیل در ۱۹۹۹ تا درگیری‌های نظامی ماه مه ۲۰۲۵ پس از حملهٔ پهلگام، ادامه یافته است، در حالی که هر دو طرف از جنگ تمام‌عیار پرهیز کرده‌اند. این پارادوکس هشداری جدی دربارهٔ ایرانِ دارای سلاح هسته‌ای است. جمهوری اسلامی، که حتی بدون سلاح هسته‌ای از نیروهای نیابتی استفاده می‌کرد، با چتر هسته‌ای جسورتر می‌شد. تمایز «تنبیه» و «انکار» نیز در خاورمیانه کاربرد دارد. پدافند چندلایهٔ اسرائیل نمونهٔ بازدارندگی از راه انکار است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۸۷. رابرت جرویس — معنای انقلاب هسته‌ای

متفکر: رابرت جرویس (Robert Jervis) | آثار اصلی: «بی‌منطقی راهبرد هسته‌ای آمریکا» (۱۹۸۴)، «معنای انقلاب هسته‌ای» (۱۹۸۹) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

جرویس، که مدخل دیگرش دربارهٔ ادراک و سوءادراک در بخش دوم آمده است، در دههٔ ۱۹۸۰ به یکی از برجسته‌ترین منتقدان راهبرد هسته‌ای دولت ریگان تبدیل شد. آن دولت، با تکیه بر نظریه‌پردازانی مانند کالین گری، بر «جنگیدن» و «غلبه» در جنگ هسته‌ای تأکید داشت. «معنای انقلاب هسته‌ای»، که در سال فروریختن دیوار برلین منتشر شد و جایزهٔ گروماير را گرفت، تلاشی برای تبیین این بود که سلاح هسته‌ای دقیقاً چه تغییری در سیاست بین‌الملل ایجاد کرده است.

هستهٔ نظریه

جرویس استدلال کرد که سلاح هسته‌ای «انقلابی» واقعی در سیاست بین‌الملل پدید آورده است. جوهر این انقلاب «آسیب‌پذیری متقابل» است. وقتی دو قدرت هر دو توانایی تلافی ویرانگر داشته باشند، «پیروزی نظامی»، به معنای سنتی آن، دیگر ممکن نیست. هیچ طرفی نمی‌تواند خود را از نابودی محافظت کند، هر قدر هم که سلاح بیشتری داشته باشد. برتری عددی یا فناورانه در سلاح‌های هسته‌ای، تا زمانی که طرف مقابل توان ضربهٔ دوم دارد، معنای راهبردی چندانی ندارد.

در نتیجه، جرویس راهبردهایی را که در پی «غلبه» در جنگ هسته‌ای بودند، «بی‌منطق» دانست. آن‌ها می‌کوشیدند منطق جنگ متعارف را بر واقعیتی تحمیل کنند که دیگر با آن منطق سازگار نبود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

جرویس چند پیامد انقلاب هسته‌ای را برشمرد. «صلح میان قدرت‌های بزرگ»: هیچ جنگ مستقیمی میان قدرت‌های هسته‌ای رخ نخواهد داد. «کاهش تعداد بحران‌ها»: بحران‌های جدی میان ابرقدرت‌ها، مانند بحران موشکی کوبا، نادر خواهند بود. «برتری وضع موجود»: دفاع از وضع موجود آسان‌تر از تغییر آن است، زیرا طرف مدافع اراده‌ای قوی‌تر دارد. «رقابت در پذیرش خطر»: منازعه از رقابت در توان نظامی به رقابت در «تحمل خطر» تبدیل می‌شود. طرفی که حاضر به پذیرش خطر بیشتری باشد، در بحران برتری دارد. این تأییدی بر اندیشهٔ شلینگ بود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان، از جمله کایر لیبر و داریل پرس، استدلال کرده‌اند که پیشرفت‌های فناوری، از دقت موشک‌ها تا حسگرهای ردیابی، ممکن است آسیب‌پذیری متقابل را از بین ببرد و یک طرف را قادر به «حملهٔ خلع سلاح‌کننده» کند. در آن صورت، انقلاب هسته‌ای «وارونه» می‌شود. همچنین برخی گفته‌اند صلح میان قدرت‌های بزرگ پس از ۱۹۴۵ ممکن است علل دیگری نیز داشته باشد، مانند نظم لیبرال، وابستگی متقابل اقتصادی و دوقطبی بودن نظام.

انطباق با نظم کنونی جهان

پیش‌بینی اصلی جرویس هشتاد سال پس از هیروشیما همچنان پابرجاست: هیچ جنگ مستقیمی میان قدرت‌های هسته‌ای رخ نداده است. حتی در جنگ اوکراین، با وجود تنش شدید، ناتو و روسیه از رویارویی مستقیم پرهیز کرده‌اند. «رقابت در پذیرش خطر» نیز به‌روشنی در تهدیدهای هسته‌ای روسیه و پاسخ محتاطانه و تدریجی غرب دیده می‌شود. «برتری وضع موجود» نیز توضیح می‌دهد که چرا روسیه، که تغییر وضع موجود را دنبال می‌کرد، بیش از حد انتظار با مقاومت روبه‌رو شد. اما چالش‌های تازه، از گسترش سریع زرادخانهٔ چین تا فناوری‌های دفاع موشکی و هوش مصنوعی، ممکن است آسیب‌پذیری متقابل را تضعیف کنند. منطق جرویس دربارهٔ ایران نیز گویاست: برای جمهوری اسلامی، رسیدن به

توان هسته‌ای می‌توانست همان «برتری وضع موجود» را برای حفظ نظام فراهم کند. این دقیقاً همان چیزی بود که اسرائیل و آمریکا برای جلوگیری از آن آمادهٔ جنگ شدند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۸۸. کنت والتز — گسترش هسته‌ای: بیشتر شاید بهتر باشد

متفکر: کنت والتز (Kenneth Waltz) | آثار اصلی: «گسترش سلاح‌های هسته‌ای: بیشتر شاید بهتر باشد» (۱۹۸۱)؛ «چرا ایران باید بمب داشته باشد» (مقاله، فارین افرز، ۲۰۱۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

والتز، که مدخل اصلی‌اش دربارهٔ واقع‌گرایی ساختاری در بخش دوم آمده است، در ۱۹۸۱ رساله‌ای برای مؤسسهٔ بین‌المللی مطالعات راهبردی لندن نوشت. این رساله با اجماع رایج در سیاست آمریکا و نهادهای بین‌المللی مخالفت می‌کرد. اجماع آن بود که گسترش سلاح هسته‌ای به کشورهای بیشتر، جهان را خطرناک‌تر می‌کند. والتز استدلال کرد که برعکس، گسترش «تدریجی» سلاح هسته‌ای ممکن است جهان را امن‌تر کند. این بحث در دههٔ ۱۹۹۰ به مناظره‌ای مشهور با اسکات سیگن انجامید.

هستهٔ نظریه

استدلال والتز بر منطق بازدارندگی استوار است. سلاح هسته‌ای دولت‌ها را «محتاط» می‌کند، زیرا هزینهٔ اشتباه بسیار بالاست. هیچ رهبری، هر قدر هم که تندرو باشد، نمی‌خواهد کشورش نابود شود. تجربهٔ جنگ سرد نشان داد که حتی رهبران ایدئولوژیک و بی‌رحم، مانند استالین و مائو، پس از دستیابی به سلاح هسته‌ای، محتاطانه رفتار کردند. بنابراین دولت‌های تازهٔ هسته‌ای نیز همین‌گونه رفتار خواهند کرد.

والتز همچنین استدلال کرد که بازدارندگی به زرادخانهٔ بزرگ نیاز ندارد. حتی تعداد اندکی سلاح هسته‌ای که توان ضربهٔ دوم داشته باشد، برای بازداشتن دشمن کافی است. سلاح هسته‌ای به دولت‌های ضعیف‌تر امکان می‌دهد در برابر دولت‌های قوی‌تر احساس امنیت کنند، و بنابراین نیاز آنان به رفتار تهاجمی کاهش می‌یابد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

والتز در مقالهٔ جنجالی ۲۰۱۲ خود این منطق را مستقیماً بر ایران اعمال کرد. او استدلال کرد که انحصار هسته‌ای اسرائیل در خاورمیانه، و نه برنامهٔ هسته‌ای ایران، علت اصلی بی‌ثباتی منطقه است. ایرانِ دارای سلاح هسته‌ای، توازن را برقرار می‌کند و منطقه را باثبات‌تر می‌سازد. او نوشت که رهبران ایران «عقلانی»اند و دستیابی به بمب آنان را محتاط‌تر خواهد کرد، همان‌طور که دیگر قدرت‌های هسته‌ای را محتاط کرد. به نظر او، ترس از اینکه ایران سلاح هسته‌ای را به گروه‌های تروریستی بدهد بی‌پایه است، زیرا منشأ سلاح قابل‌ردیابی است و ایران از تلافی می‌ترسد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان، به رهبری اسکات سیگن، گفته‌اند والتز دولت‌ها را کنشگرانی عقلانی و یکپارچه فرض می‌کند، در حالی که سلاح هسته‌ای در عمل در دست سازمان‌هایی است، به‌ویژه ارتش، که دچار خطا، سوگیری و ضعف کنترل‌اند. دربارهٔ ایران، منتقدان یادآوری کرده‌اند که والتز نوع رژیم و ایدئولوژی را نادیده گرفت. جمهوری اسلامی حتی بدون سلاح هسته‌ای، با نیروهای نیابتی ثبات منطقه را برهم زده بود. پارادوکس ثبات-بی‌ثباتی گلن اسنایدر نشان می‌دهد که چتر هسته‌ای این رفتار را جسورانه‌تر می‌کرد. همچنین دستیابی ایران به بمب، به احتمال زیاد عربستان، ترکیه و مصر را به رقابت هسته‌ای می‌کشاند.

انطباق با نظم کنونی جهان

رویدادهای پس از ۲۰۱۲ بیش از آنکه نظریهٔ والتز را تأیید کنند، آن را به چالش کشیده‌اند. جمهوری اسلامی، حتی بدون سلاح هسته‌ای، رفتاری تهاجمی‌تر در پیش گرفت. از حمایت از اسد در سوریه تا گسترش نیروهای نیابتی و حمایت مالی و نظامی از حماس، که حملهٔ هفتم اکتبر را انجام داد. عربستان سعودی نیز بارها اعلام کرده است که اگر ایران به بمب برسد، او نیز به دنبال آن خواهد رفت. در نتیجه، اسرائیل و آمریکا در ژوئن ۲۰۲۵ ترجیح دادند با حملهٔ پیشگیرانه از تحقق سناریوی والتز جلوگیری کنند. کرهٔ شمالی، که سلاح هسته‌ای دارد، نیز

رفتاری محتاطانه‌تر نشان نداده، بلکه با روسیه همکاری نظامی کرده و نیرو به اوکراین فرستاده است. داوری نهایی: انطباق پایین تا متوسط است. منطق کلی بازدارندگی هسته‌ای میان قدرت‌های بزرگ معتبر است، اما تعمیم آن به دولت‌های ایدئولوژیک و دارای شبکهٔ نیابتی، به‌ویژه جمهوری اسلامی، با شواهد سازگار نیست و از نظر سیاستی خطرناک است.

۸۹. اسکات سیگن — نظریهٔ سازمانی و خطرات گسترش

متفکر: اسکات سیگن (Scott Sagan) | آثار اصلی: «محدودیت‌های ایمنی» (۱۹۹۳)؛ «چرا دولت‌ها سلاح هسته‌ای می‌سازند؟ سه الگو در جست‌وجوی بمب» (مقاله، ۱۹۹۶)؛ «گسترش سلاح‌های هسته‌ای: یک مناظره» (با والتز، ۱۹۹۵) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

سیگن استاد دانشگاه استنفورد و از برجسته‌ترین پژوهشگران امنیت هسته‌ای است. او در «محدودیت‌های ایمنی» با بررسی اسناد طبقه‌بندی‌شدهٔ نیروهای هسته‌ای آمریکا نشان داد که در دوران جنگ سرد، حتی در پیشرفته‌ترین و منظم‌ترین نیروی هسته‌ای جهان، حوادث و خطاهای نزدیک به فاجعه بارها رخ داده است، به‌ویژه در بحران موشکی کوبا. این یافته‌ها مبنای مناظرهٔ مشهور او با کنت والتز شد.

هستهٔ نظریه

سیگن استدلال کرد که نظریهٔ والتز بر فرض نادرستی استوار است: اینکه دولت‌ها کنشگرانی عقلانی و یکپارچه‌اند. در عمل، سلاح هسته‌ای توسط «سازمان‌های» نظامی مدیریت می‌شود. این سازمان‌ها، به‌طور نظام‌مند، دچار سوگیری‌ها و محدودیت‌هایی‌اند که خطر کاربرد عمدی یا تصادفی سلاح را افزایش می‌دهد.

سیگن سه خطر اصلی را برشمرد. نخست، سازمان‌های نظامی به «جنگ پیشگیرانه» گرایش دارند. آن‌ها ترجیح می‌دهند پیش از آنکه دشمن قوی‌تر شود، حمله کنند. دوم، آن‌ها اغلب نیروهای هسته‌ای را به شیوه‌ای مستقر می‌کنند که توان ضربهٔ دوم را تضمین نمی‌کند. سوم، آن‌ها مستعد «حوادث» و «خطاهای عادی»اند، به‌ویژه در کشورهایی که کنترل غیرنظامی ضعیف است. بنابراین گسترش سلاح هسته‌ای به دولت‌های تازه، به‌ویژه دولت‌هایی که ارتش در آن‌ها قدرت سیاسی مستقل دارد، خطرناک است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در مقالهٔ ۱۹۹۶، سیگن سه «الگو» برای توضیح اینکه چرا دولت‌ها به دنبال سلاح هسته‌ای می‌روند، ارائه کرد. «الگوی امنیتی»: دولت‌ها برای مقابله با تهدید خارجی، به‌ویژه دشمن هسته‌ای، بمب می‌سازند. «الگوی سیاست داخلی»: ائتلافی از گروه‌های ذی‌نفع داخلی، مانند دانشمندان هسته‌ای، ارتش و سیاستمداران، به دلایل سازمانی و سیاسی، برنامهٔ هسته‌ای را پیش می‌برند. «الگوی هنجاری»: سلاح هسته‌ای نماد «پرستیژ»، مدرنیته و جایگاه بین‌المللی است. این سه الگو نشان می‌دهند که منع گسترش نیازمند پاسخ به هر سه انگیزه است، نه فقط تضمین امنیت.

نقد و محدودیت‌ها

والتز پاسخ داد که با وجود همهٔ حوادثی که سیگن مستند کرد، هیچ کاربرد عمدی یا تصادفی سلاح هسته‌ای پس از ۱۹۴۵ رخ نداده است. این خود نشان می‌دهد که سازوکارهای ایمنی کار می‌کنند. منتقدان دیگر گفته‌اند نظریهٔ سازمانی سیگن پیش‌بینی نمی‌کند که کدام سازمان در کدام موقعیت خطا خواهد کرد. همچنین تشخیص اینکه کدام یک از سه الگو در هر مورد غالب است، دشوار است.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل سیگن برای ارزیابی خطرات برنامهٔ هسته‌ای ایران بسیار گویاست. در جمهوری اسلامی، سپاه پاسداران، نهادی نظامی با قدرت سیاسی و اقتصادی مستقل و کنترل غیرنظامی بسیار ضعیف، کنترل برنامهٔ موشکی و بخش‌های مهمی از زیرساخت هسته‌ای را در دست دارد. این دقیقاً همان سناریویی است که سیگن آن را خطرناک‌ترین می‌دانست: سازمانی نظامی با ایدئولوژی، گرایش به عملیات پیشدستانه و سابقهٔ همکاری با گروه‌های غیردولتی. سه الگوی سیگن نیز برنامهٔ هسته‌ای ایران را توضیح می‌دهند: انگیزهٔ امنیتی، یعنی بقای نظام؛ انگیزهٔ داخلی، یعنی منافع سپاه و نهادهای هسته‌ای؛ و انگیزهٔ هنجاری، یعنی «پیشرفت علمی» و

«حق مسلم». اشغال نیروگاه زاپوریژیا در اوکراین و خطرات ناشی از آن نیز نگرانی سیگن را دربارهٔ ایمنی تأسیسات هسته‌ای در جنگ تأیید کرد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۹۰. لارنس فریدمن — تحول راهبرد هسته‌ای

متفکر: سر لارنس فریدمن (Sir Lawrence Freedman) | آثار اصلی: «تحول راهبرد هسته‌ای» (۱۹۸۱، ویرایش چهارم ۲۰۱۹)، «راهبرد: یک تاریخ» (۲۰۱۳) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

فریدمن استاد مطالعات جنگ در کینگز کالج لندن و مورخ رسمی جنگ فالکلند است. او عضو «کمیتهٔ چیلکات» بود که مشارکت بریتانیا در جنگ عراق را بررسی کرد. «تحول راهبرد هسته‌ای» جامع‌ترین تاریخ اندیشهٔ هسته‌ای است و چهار ویرایش آن، از ۱۹۸۱ تا ۲۰۱۹، تحول این حوزه را از آغاز تا عصر رقابت سه‌قطبی دنبال کرده است. فریدمن در «راهبرد: یک تاریخ» نیز تاریخ مفهوم راهبرد را از سون تزو تا امروز بررسی کرد.

هستهٔ نظریه

یافتهٔ محوری فریدمن، پس از بررسی چند دهه نظریه‌پردازی هسته‌ای، این است که هیچ‌کس نتوانسته است راهبردی قانع‌کننده برای «کاربرد» سلاح هسته‌ای ارائه دهد. همهٔ کوشش‌ها برای تعریف کاربرد عقلانی و محدود سلاح هسته‌ای، از «جنگ محدود» تا «پاسخ انعطاف‌پذیر» و «نیروی مقابل»، با یک مشکل بنیادین روبه‌رو بودند: هیچ تضمینی وجود ندارد که جنگ هسته‌ای محدود بماند. فریدمن در ویرایش نخست کتاب نوشت که «امپراتور راهبرد هسته‌ای جامه‌ای ندارد».

با این حال، او استدلال کرد که این شکست نظری لزوماً بد نیست. بازدارندگی هسته‌ای دقیقاً به دلیل همین «عدم‌قطعیت» کارکرده است. چون هیچ‌کس نمی‌داند جنگ هسته‌ای چگونه پیش خواهد رفت و آیا قابل‌کنترل است، همه از آغاز آن پرهیز می‌کنند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

فریدمن با مفهوم «بازدارندگی وجودی» که مک‌جورج باندی مطرح کرده بود، همدل بود: صرف «وجود» سلاح هسته‌ای، صرف‌نظر از دکترین‌ها و برنامه‌های پیچیده، کافی است تا

دشمن را بازدارد. او همچنین تحول تدریجی «هنجار» عدم کاربرد سلاح هسته‌ای را بررسی کرد. بازدارندگی به‌تدریج نه فقط بر محاسبهٔ هزینه، بلکه بر «تابو» استوار شد. در «راهبرد: یک تاریخ»، فریدمن راهبرد را «هنر ایجاد قدرت» تعریف کرد. استدلال کرد که راهبرد بیشتر «روایت»ی است که کنشگران برای هدایت خود در شرایط عدم‌قطعیت می‌سازند تا طرحی دقیق که از آغاز تا پایان قابل‌اجرا باشد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان، به‌ویژه طرفداران «جنگ‌افروزی» هسته‌ای مانند کالین گری، گفته‌اند که بدبینی فریدمن نسبت به امکان کاربرد محدود، بازدارندگی را تضعیف می‌کند. اگر دشمن باور کند که ما هیچ برنامهٔ معتبری برای کاربرد نداریم، تهدیدمان را جدی نخواهد گرفت. همچنین برخی گفته‌اند رویکرد تاریخی و روایی فریدمن، با وجود عمق، ابزار تحلیلی دقیقی برای تصمیم‌گیری ارائه نمی‌دهد.

انطباق با نظم کنونی جهان

بازگشت گفتمان هسته‌ای در سال‌های اخیر بینش فریدمن را دوباره مهم کرده است. تهدیدهای مکرر روسیه به کاربرد سلاح هسته‌ای در جنگ اوکراین، و استقرار سلاح هسته‌ای تاکتیکی در بلاروس، دقیقاً همان «کاربرد محدود»ی را مطرح می‌کند که فریدمن هیچ راهبرد قانع‌کننده‌ای برای آن نیافت. اما نکتهٔ مهم این است که روسیه، با وجود همهٔ تهدیدها، از آستانهٔ هسته‌ای عبور نکرد؛ تأییدی بر اینکه عدم‌قطعیت دربارهٔ پیامدهای کاربرد، خود بازدارنده است. گسترش زرادخانهٔ چین و پایان کنترل تسلیحات میان آمریکا و روسیه، نیز جهان را به سوی نظمی سه‌قطبی برده است که فریدمن آن را ناپایدارتر از دوقطبی جنگ سرد می‌داند. برای ایران، بینش فریدمن نشان می‌دهد که حتی «آستانهٔ هسته‌ای»، بدون سلاح واقعی، نوعی «بازدارندگی وجودی» ایجاد نکرد، بلکه به حملهٔ پیشگیرانه دعوت کرد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۹۱. الکساندر جورج و ریچارد اسموک — بازدارندگی در سیاست خارجی

متفکران: الکساندر جورج (Alexander George) و ریچارد اسموک (Richard Smoke) | اثر اصلی: «بازدارندگی در سیاست خارجی آمریکا: نظریه و عمل» (۱۹۷۴) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

جورج، استاد دانشگاه استنفورد، از بنیان‌گذاران روش «مطالعهٔ موردی ساختاریافته و متمرکز» در علوم سیاسی بود. او همچنین نظریه‌پرداز «دیپلماسی اجبار» بود. کتاب ۱۹۷۴ او و اسموک، که جایزهٔ بنکرافت در تاریخ را گرفت، نخستین کوشش جدی برای آزمودن نظریهٔ انتزاعی بازدارندگی، که شلینگ و دیگران پرورده بودند، با شواهد تاریخی بود. آنان یازده بحران جنگ سرد را، از محاصرهٔ برلین تا بحران موشکی کوبا، بررسی کردند.

هستهٔ نظریه

جورج و اسموک استدلال کردند که نظریهٔ «انتزاعی» بازدارندگی، که بر منطق قیاسی و نظریهٔ بازی‌ها استوار است، برای سیاست‌گذاری واقعی ناکافی است. این نظریه فرض می‌کند که بازدارندگی یا موفق است یا شکست می‌خورد. اما تاریخ نشان می‌دهد که شکست بازدارندگی شکل‌های گوناگونی دارد و دشمنان با زیرکی راه‌هایی برای دورزدن تعهدات بازدارنده می‌یابند.

آنان نتیجه گرفتند که بازدارندگی باید «ابزار»ی در کنار ابزارهای دیگر سیاست خارجی باشد، نه راهبرد مستقل. بازدارندگی بدون «تشویق»، یعنی ارائهٔ امتیاز و راه‌حل برای نگرانی‌های مشروع دشمن، و بدون دیپلماسی، اغلب شکست می‌خورد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

جورج و اسموک سه الگوی اصلی شکست بازدارندگی را شناسایی کردند. «عمل انجام‌شده»: دشمن باور دارد که مدافع تعهدی ندارد یا نمی‌تواند به‌موقع پاسخ دهد، و با اقدامی سریع، هدف را تصرف می‌کند. «آزمون محدود»: دشمن با اقدامی کوچک و برگشت‌پذیر، تعهد مدافع را می‌آزماید تا ببیند آیا واکنش نشان می‌دهد. «فشار کنترل‌شده»: دشمن به‌تدریج و با

اقدامات کوچک که هیچ‌کدام به‌تنهایی پاسخ قاطع را توجیه نمی‌کند، فشار را افزایش می‌دهد. الکساندر جورج در آثار دیگرش «دیپلماسی اجبار» را نیز تحلیل کرد: ترکیب تهدید به زور با مذاکره و انگیزه‌های مثبت برای واداشتن دشمن به توقف یا تغییر رفتار. او نشان داد که موفقیت آن به شرایط خاصی، از جمله روشنی هدف، احساس فوریت و انعطاف در مذاکره، وابسته است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند روش مطالعهٔ موردی، با وجود عمق، تعمیم‌پذیری محدودی دارد. همچنین تشخیص «موفقیت» بازدارندگی دشوار است، زیرا وقتی دشمن اقدامی نمی‌کند، نمی‌دانیم آیا به دلیل بازدارندگی بوده یا اصلاً قصد اقدام نداشته است. با این حال، روش‌شناسی جورج الگویی برای نسل‌های بعدی پژوهش امنیتی شد.

انطباق با نظم کنونی جهان

سه الگوی شکست بازدارندگی امروز به‌روشنی دیده می‌شوند. الحاق کریمه توسط روسیه در ۲۰۱۴ نمونهٔ کلاسیک «عمل انجام‌شده» بود: تصرفی سریع که پیش از واکنش غرب کامل شد. جمهوری اسلامی به‌طور نظام‌مند از «آزمون محدود» و «فشار کنترل‌شده» استفاده کرد. از توقیف نفتکش‌ها و حمله به کشتی‌ها در ۲۰۱۹، تا سرنگونی پهپاد آمریکایی و حمله به تأسیسات آرامکو، هر اقدام تعهد آمریکا و متحدانش را می‌آزمود، بی‌آنکه به‌تنهایی جنگ تمام‌عیار را توجیه کند. عملیات چین در دریای چین جنوبی، با ساختن تدریجی جزایر مصنوعی، نیز نمونهٔ «فشار کنترل‌شده» است. درس جورج دربارهٔ «دیپلماسی اجبار» نیز برای سیاست در قبال ایران کلیدی است: تهدید بدون پیشنهاد معتبر برای خروج از بحران، اغلب به تشدید می‌انجامد، نه تسلیم. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۹۲. ریچارد ند لبو و جنیس استاین — نقد بازدارندگی عقلانی

متفکران: ریچارد ند لبو (Richard Ned Lebow) و جنیس گروس استاین (Janice Gross Stein) | آثار اصلی: «روان‌شناسی و بازدارندگی» (با جرویس، ۱۹۸۵)، «همهٔ ما جنگ سرد را باختیم» (۱۹۹۴) | ایالات متحده و کانادا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

لبو، استاد کینگز کالج لندن و دانشگاه دارتموث، و استاین، استاد دانشگاه تورنتو، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ برجسته‌ترین منتقدان «نظریهٔ بازدارندگی عقلانی» بودند. آنان با بهره‌گیری از روان‌شناسی و پژوهش در آرشیوهای تازه‌گشوده‌شدهٔ شوروی، بحران‌های جنگ سرد را بازخوانی کردند. کتاب «همهٔ ما جنگ سرد را باختیم» بر پایهٔ همین اسناد و مصاحبه با مقام‌های پیشین شوروی و آمریکا نوشته شد.

هستهٔ نظریه

لبو و استاین استدلال کردند که نظریهٔ بازدارندگی بر دو فرض نادرست استوار است: اینکه رهبران «عقلانی»‌اند و تنها بر اساس محاسبهٔ هزینه و فایده تصمیم می‌گیرند، و اینکه انگیزهٔ اصلی تجاوز «فرصت» است. یعنی دشمن وقتی حمله می‌کند که ببیند مدافع ضعیف است.

آنان نشان دادند که بسیاری از شکست‌های بازدارندگی نه از «فرصت»، بلکه از «نیاز» ناشی شده‌اند. رهبرانی که با آسیب‌پذیری‌های داخلی شدید، مانند بحران مشروعیت، شکاف درون نخبگان یا فشار اقتصادی، یا با تهدیدهای خارجی ادراک‌شده روبه‌رو هستند، ممکن است حتی در برابر تهدید بازدارندهٔ معتبر نیز دست به اقدام بزنند. برای آنان، هزینهٔ «عدم اقدام» بیش از هزینهٔ «اقدام» است. چنین «تجاوز مبتنی بر نیاز»ی را تهدید بیشتر بازنمی‌دارد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

لبو و استاین چند سازوکار روان‌شناختی شکست بازدارندگی را برشمردند. «تفکر آرزومندانه»: رهبرانی که نیاز شدید به اقدام دارند، شواهد را چنان تفسیر می‌کنند که خطر را کمتر ببینند و

باور کنند مدافع واکنش نشان نخواهد داد. «ادراک نادرست»: تهدیدهای بازدارنده ممکن است به‌عنوان تحریک یا نشانهٔ نیت تهاجمی تفسیر شوند و به جای بازداشتن، تجاوز را تشویق کنند. مهم‌ترین نتیجه‌گیری‌شان در «همهٔ ما جنگ سرد را باختیم» این بود که بازدارندگی هسته‌ای آمریکا و شوروی، به جای آنکه صلح را حفظ کند، گاه تنش را تشدید کرد. استقرار موشک‌های آمریکایی در ترکیه، به ادراک شوروی از تهدید و تصمیم به استقرار موشک در کوبا کمک کرد.

نقد و محدودیت‌ها

مدافعان نظریهٔ بازدارندگی گفته‌اند لبو و استاین بیشتر موارد «شکست» را بررسی کردند و موارد بی‌شماری را که بازدارندگی بی‌صدا موفق بود، نادیده گرفتند. همچنین نتیجه‌گیری آنان دربارهٔ «تشدید ناشی از بازدارندگی» ممکن است در برابر رهبرانی که واقعاً تجاوزکارند، به سیاست‌های ضعیف و مماشات بینجامد.

انطباق با نظم کنونی جهان

مفهوم «تجاوز مبتنی بر نیاز» برای فهم چند تصمیم مهم دههٔ اخیر کارآمد است. حملهٔ حماس در هفتم اکتبر ۲۰۲۳، با وجود برتری آشکار نظامی و تهدید بازدارندهٔ اسرائیل، تا حدی با انگیزهٔ «نیاز» قابل‌تحلیل است: نگرانی از اینکه عادی‌سازی رابطهٔ اسرائیل و عربستان، مسئلهٔ فلسطین و نقش حماس را به حاشیه براند. حملهٔ مستقیم موشکی جمهوری اسلامی به اسرائیل در آوریل ۲۰۲۴، پس از حمله به ساختمان کنسولی ایران در دمشق، نیز نمونه‌ای از اقدامی بود که تهران برای حفظ اعتبار داخلی و منطقه‌ای «نیاز» داشت، با وجود خطر آشکار تشدید. تصمیم روسیه به حمله به اوکراین نیز با ادراک تهدید وجودی از گرایش اوکراین به غرب همراه بود. درس لبو و استاین این است که بازدارندگی در برابر رژیم‌هایی که با بحران مشروعیت داخلی روبه‌رو هستند، کمتر قابل‌اتکاست. داوری نهایی: انطباق بالاست، به‌ویژه برای تحلیل دولت‌های آسیب‌پذیر از درون.

۹۳. پل نیتزه — سند NSC-68

متفکر و دولتمرد: پل نیتزه (Paul Nitze) | اثر اصلی: «اهداف و برنامه‌های آمریکا برای امنیت ملی» (سند NSC-68، آوریل ۱۹۵۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

نیتزه بانکدار سرمایه‌گذاری بود که در جنگ جهانی دوم به دولت پیوست و در «بررسی بمباران راهبردی آمریکا» کار کرد. در ۱۹۵۰ جانشین جورج کنان در ریاست ستاد برنامه‌ریزی سیاست وزارت خارجه شد. او بعدها چهار دهه در مقام‌های ارشد امنیتی آمریکا، از معاون وزیر دفاع تا مذاکره‌کنندهٔ کنترل تسلیحات، خدمت کرد. سند NSC-68 در شرایطی نوشته شد که شوروی در اوت ۱۹۴۹ نخستین بمب اتمی خود را آزمایش کرده و کمونیست‌ها در اکتبر همان سال در چین پیروز شده بودند.

هستهٔ نظریه

سند NSC-68 تفسیری متفاوت از سد نفوذ کنان ارائه کرد. کنان تهدید شوروی را عمدتاً سیاسی می‌دانست و بر ابزارهای اقتصادی و سیاسی تأکید داشت. سند نیتزه شوروی را قدرتی توصیف کرد که با «ایمانی متعصبانه» و «جدید» به سلطه بر جهان متعهد است و ارادهٔ آزاد را در همه‌جا تهدید می‌کند. این سند منازعهٔ دو ابرقدرت را نبردی بنیادین میان «آزادی» و «بردگی» تصویر کرد.

نتیجهٔ عملی سند، دعوت به «افزایش سریع» توان نظامی، سیاسی و اقتصادی جهان آزاد بود. سند استدلال می‌کرد که آمریکا برای سد نفوذ مؤثر به توان نظامی متعارف و هسته‌ای گسترده نیاز دارد. کافی نیست که فقط تهدید کند. باید بتواند در هر نقطه از جهان پاسخ دهد. این یعنی افزایش چندبرابری بودجهٔ دفاعی.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

NSC-68 چند اصل کلیدی را وارد راهبرد آمریکا کرد. نخست، «تهدید جهانی»: هر شکست در هر نقطه، اعتبار آمریکا را در همه‌جا تضعیف می‌کند. این بعدها پایهٔ «نظریهٔ دومینو» شد. دوم، «اقتصاد قادر به هزینه»: سند استدلال کرد که اقتصاد آمریکا توان پرداخت هزینهٔ دفاعی بسیار بیشتری را دارد و حتی این هزینه می‌تواند رشد اقتصادی را تحریک کند. سوم، «سال خطر»: سند هشدار داد که شوروی در حدود ۱۹۵۴ به توان کافی برای حملهٔ هسته‌ای به آمریکا خواهد رسید و پیش از آن باید آماده شد. رئیس‌جمهور ترومن ابتدا به دلیل هزینه در تصویب سند تردید داشت. اما حملهٔ کرهٔ شمالی به کرهٔ جنوبی در ژوئن ۱۹۵۰ آن را تأیید کرد و بودجهٔ دفاعی آمریکا در سه سال تقریباً سه برابر شد.

نقد و محدودیت‌ها

کنان خود از منتقدان اصلی سند بود و گفت NSC-68 سد نفوذ را به مسابقه‌ای نظامی تبدیل کرد و تهدید شوروی را بزرگ‌نمایی کرد. مورخان بعدی نشان دادند که توان شوروی در آن زمان کمتر از برآوردهای سند بود. منتقدان همچنین گفته‌اند منطق «تهدید جهانی» و نظریهٔ دومینو آمریکا را به جنگ‌هایی مانند ویتنام کشاند که منافع حیاتی آن را تأمین نمی‌کرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

بسیاری از تحلیلگران دوران کنونی را «لحظهٔ NSC-68 دوم» می‌دانند. آمریکا با رقیبی همتراز، یعنی چین، روبه‌روست که از نظر اقتصادی و فناوری بسیار قوی‌تر از شوروی است. پرسش اصلی دوباره این است که آیا آمریکا و متحدانش آماده‌اند هزینهٔ رقابتی طولانی را بپردازند. اروپا پس از ۲۰۲۲ تحولی مشابه NSC-68 را تجربه کرد. اعضای ناتو در نشست لاهه در ژوئن ۲۰۲۵ توافق کردند که هزینهٔ دفاعی و امنیتی را تا ۲۰۳۵ به ۵ درصد تولید ناخالص داخلی برسانند. بحث دربارهٔ «سال خطر» نیز بازگشته است، با برآوردهایی که توان چین برای اقدام نظامی علیه تایوان را تا اواخر دههٔ ۲۰۲۰ پیش‌بینی می‌کنند. اما هشدار کنان دربارهٔ نظامی‌شدن رقابت و بزرگ‌نمایی تهدید نیز همچنان معتبر است. داوری نهایی: انطباق بالاست. منطق

بسیج همه‌جانبه در برابر رقیبی ایدئولوژیک و همتراز بار دیگر در قلب راهبرد غرب قرار گرفته است.

۹۴. رابرت مک‌نامارا — نابودی تضمین‌شدهٔ متقابل

دولتمرد و نظریه‌پرداز: رابرت مک‌نامارا (Robert McNamara) | وزیر دفاع آمریکا (۱۹۶۱–۱۹۶۸) | سخنرانی‌ها و گزارش‌های سالانه به کنگره؛ «بازی نیروی هسته‌ای» | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

مک‌نامارا، که پیش از وزارت مدیر شرکت فورد بود، با گروهی از تحلیلگران موسوم به «بچه‌های نابغه» روش‌های کمّی تحلیل سیستم را وارد پنتاگون کرد. او در آغاز، با راهبرد «نیروی مقابل» یا «پرهیز از شهرها» که ویلیام کافمن پرورده بود، کوشید گزینه‌هایی برای جنگ هسته‌ای محدود ایجاد کند. اما به‌تدریج به این نتیجه رسید که جنگ هسته‌ای محدود ناممکن است. از اواسط دههٔ ۱۹۶۰، مفهومی را رواج داد که منتقدانش آن را «نابودی تضمین‌شدهٔ متقابل» نامیدند.

هستهٔ نظریه

مک‌نامارا استدلال کرد که هدف اصلی نیروی هسته‌ای آمریکا باید «نابودی تضمین‌شده» باشد: توانایی وارد کردن آسیب غیرقابل‌قبول به شوروی، حتی پس از اینکه شوروی با حملهٔ نخست غافلگیرانه بخشی از نیروهای آمریکا را نابود کند. او این آسیب را به‌طور کمّی تعریف کرد. در حدود ۱۹۶۵، معیار «غیرقابل‌قبول» را نابودی یک‌چهارم تا یک‌پنجم جمعیت و نیمی از توان صنعتی شوروی تعیین کرد. فراتر از این سطح، افزودن سلاح بیشتر ارزش چندانی ندارد، زیرا «بازده نزولی» دارد.

گام مهم بعدی این پذیرش بود که شوروی نیز همین توانایی را در برابر آمریکا دارد. این وضعیت «نابودی تضمین‌شدهٔ متقابل» است. هر دو طرف می‌دانند که آغاز جنگ هسته‌ای به نابودی خودشان می‌انجامد. مک‌نامارا این را نه ضعف، بلکه بنیاد «ثبات» دانست.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

منطق نابودی تضمین‌شدهٔ متقابل پیامدی متناقض‌نما داشت: «آسیب‌پذیری» عمدی جمعیت‌ها، شرط ثبات است. اگر یک طرف بتواند خود را با دفاع موشکی محافظت کند، طرف دیگر احساس ناامنی می‌کند و برای جبران، سلاح‌های بیشتری می‌سازد. همچنین ممکن است طرف محافظت‌شده وسوسه شود حملهٔ نخست کند. بر همین منطق، مک‌نامارا با ساخت گستردهٔ دفاع موشکی ضدبالستیک مخالفت کرد. این منطق سرانجام به «پیمان منع موشک‌های ضدبالستیک» در ۱۹۷۲ انجامید که دفاع موشکی دو طرف را به‌شدت محدود کرد. ثبات از راه «آسیب‌پذیری متقابل» حفظ شد. مک‌نامارا در سال‌های پایانی عمر، از طرفداران خلع سلاح کامل هسته‌ای شد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان از دو سو به نابودی تضمین‌شدهٔ متقابل تاختند. راهبردپردازان «جنگ‌افروزی»، مانند کالین گری، آن را «غیراخلاقی» و «ناکارآمد» دانستند. استدلالشان این بود که تهدید به نابودی شهرها در پاسخ به حملهٔ محدود، معتبر نیست و رئیس‌جمهور را میان «خودکشی یا تسلیم» قرار می‌دهد. منتقدان اخلاقی نیز گفتند که سیاستی که بر گروگان‌گرفتن میلیون‌ها غیرنظامی استوار است، از نظر اخلاقی دفاع‌ناپذیر است. نام اختصاری انگلیسی آن، «MAD» به معنای «دیوانه»، بازتاب همین نقد بود.

انطباق با نظم کنونی جهان

منطق مک‌نامارا امروز با چالش‌های جدی روبه‌روست. آمریکا در ۲۰۰۲ از پیمان منع موشک‌های ضدبالستیک خارج شد. طرح دفاع موشکی «گنبد طلایی»، که دولت ترامپ در ۲۰۲۵ اعلام کرد، می‌کوشد خاک آمریکا را در برابر موشک‌ها محافظت کند. از منظر مک‌نامارا، این کار ممکن است روسیه و چین را به گسترش زرادخانه و توسعهٔ سلاح‌های مافوق‌صوت و سامانه‌های پرتاب تازه سوق دهد؛ روندی که هم‌اکنون در جریان است. اما برخی استدلال می‌کنند که دفاع موشکی در برابر قدرت‌های کوچک‌تر، مانند کرهٔ شمالی یا

جمهوری اسلامی، ضروری است، زیرا منطق نابودی متقابل در برابر آنان قابل‌اتکا نیست. تجربهٔ اسرائیل در ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵، با رهگیری بخش عمدهٔ موشک‌های ایران، نشان داد که دفاع موشکی در برابر زرادخانه‌های محدود می‌تواند مؤثر باشد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست.

۹۵. کالین گری — پیروزی ممکن است

متفکران: کالین گری (Colin S. Gray) و کیث پین (Keith Payne) | اثر اصلی: «پیروزی ممکن است» (مقاله، فارین پالیسی، ۱۹۸۰) | ایالات متحده و بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گری، که مدخل دیگرش دربارهٔ فرهنگ راهبردی پیش‌تر آمد، و کیث پین، که بعدها معاون وزیر دفاع آمریکا شد، مقالهٔ «پیروزی ممکن است» را در ۱۹۸۰ منتشر کردند. زمینهٔ کار، بازگشت تنش در جنگ سرد پس از حملهٔ شوروی به افغانستان و نگرانی از گسترش زرادخانهٔ شوروی بود. این مقاله به یکی از جنجالی‌ترین متون راهبرد هسته‌ای تبدیل شد و بر راهبرد دولت ریگان اثر گذاشت.

هستهٔ نظریه

گری و پین استدلال کردند که بازدارندگی مبتنی بر «نابودی تضمین‌شدهٔ متقابل» در برابر شوروی معتبر نیست. اگر شوروی حملهٔ هسته‌ای محدودی انجام دهد، تهدید آمریکا به نابودی شهرهای شوروی، که به نابودی شهرهای آمریکا در پاسخ می‌انجامد، باورپذیر نیست. رئیس‌جمهور آمریکا ترجیح خواهد داد تسلیم شود تا خودکشی کند. شوروی این را می‌داند و بنابراین بازدارندگی شکست می‌خورد.

راه‌حل آنان این بود که آمریکا باید راهبردی داشته باشد که در صورت شکست بازدارندگی، بتواند در جنگ هسته‌ای «غلبه» کند. یعنی جنگ را با شرایطی پایان دهد که به سود آمریکا و متحدانش باشد و نظام سیاسی شوروی را به‌گونه‌ای دگرگون کند که دیگر تهدید نباشد. این توانایی، به نظر آنان، نه تنها برای جنگ، بلکه برای «بازدارندگی» نیز ضروری است، زیرا تنها تهدیدی معتبر است که بتوان آن را اجرا کرد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

عناصر اصلی راهبرد «غلبه» عبارت بودند از: «محدودسازی آسیب»، یعنی دفاع موشکی، دفاع غیرنظامی و پناهگاه‌ها، تا تلفات آمریکا به سطحی برسد که با بقای ملی سازگار باشد؛ «هدف‌گیری رهبری»، یعنی ضربه به رهبری سیاسی و نظامی شوروی و ابزارهای کنترل حزب کمونیست بر جامعه؛ و «انعطاف و پایداری»، یعنی نیروهای هسته‌ای که بتوانند در جنگ طولانی عمل کنند. گری و پین معتقد بودند که شوروی خود به امکان پیروزی در جنگ هسته‌ای باور دارد و آمریکا باید با همین منطق پاسخ دهد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان، از جمله رابرت جرویس، این راهبرد را «بی‌منطق» و بسیار خطرناک دانستند. آنان استدلال کردند که در جنگ هسته‌ای، «پیروزی» به معنای سنتی ممکن نیست و تلاش برای آن، به جای تقویت بازدارندگی، معمای امنیت را تشدید می‌کند و شوروی را به حملهٔ پیشدستانه در بحران تشویق می‌کند. همچنین برآورد گری و پین از امکان «محدود کردن آسیب» به سطح قابل‌قبول، با واقعیت فیزیکی جنگ هسته‌ای ناسازگار بود. اسناد بعدی نیز نشان داد که رهبری شوروی، برخلاف تصور آنان، در دههٔ ۱۹۸۰ به امکان پیروزی در جنگ هسته‌ای باور نداشت.

انطباق با نظم کنونی جهان

مناقشهٔ «پیروزی ممکن است» امروز به شکل تازه‌ای بازگشته است. روسیه در نوامبر ۲۰۲۴ دکترین هسته‌ای خود را به‌روز کرد و آستانهٔ کاربرد سلاح هسته‌ای را پایین آورد. این تغییر نشان‌دهندهٔ آمادگی بیشتر برای کاربرد محدود است؛ همان سناریویی که گری و پین دربارهٔ آن هشدار داده بودند. گسترش زرادخانهٔ چین نیز برخی راهبردپردازان آمریکایی را به این نتیجه رسانده است که آمریکا باید توانایی «غلبه» در جنگ هسته‌ای با دو رقیب همزمان را داشته باشد. طرح دفاع موشکی «گنبد طلایی» نیز از منطق «محدودسازی آسیب» پیروی می‌کند. اما منطق جرویس نیز همچنان معتبر است: هر گام آمریکا به سوی «غلبه»، روسیه و چین را

به گسترش بیشتر زرادخانه سوق می‌دهد. داوری نهایی: انطباق متوسط است. نگرانی گری دربارهٔ اعتبار بازدارندگی در برابر کاربرد محدود، با دکترین‌های تازهٔ روسیه اهمیت یافته است، اما «پیروزی» در جنگ هسته‌ای همچنان مفهومی خطرناک و غیرواقعی است.

۹۶. کایر لیبر و داریل پرس — پایان MAD و رقابت فناورانه

متفکران: کایر لیبر (Keir Lieber) و داریل پرس (Daryl Press) | آثار اصلی: «برآمدن برتری هسته‌ای آمریکا» (مقاله، فارین افرز، ۲۰۰۶)؛ «عصر تازهٔ نیروی مقابل» (مقاله، ۲۰۱۷)؛ «افسانهٔ انقلاب هسته‌ای» (۲۰۲۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

لیبر، استاد دانشگاه جورج‌تاون، و پرس، استاد کالج دارتموث، در ۲۰۰۶ مقاله‌ای منتشر کردند که در مسکو و پکن واکنش شدیدی برانگیخت. آنان، در دوره‌ای که اغلب تحلیلگران معتقد بودند منطق «نابودی تضمین‌شدهٔ متقابل» پس از جنگ سرد همچنان پابرجاست، استدلال کردند که آمریکا ممکن است به «برتری هسته‌ای» نزدیک شده باشد. یعنی ممکن است بتواند با حملهٔ نخست، توان تلافی روسیه یا چین را تقریباً به‌طور کامل نابود کند.

هستهٔ نظریه

لیبر و پرس استدلال کردند که «آسیب‌ناپذیری» نیروهای هسته‌ای، که پایهٔ نظریهٔ انقلاب هسته‌ای جرویس است، ویژگی دائمی و ذاتی سلاح هسته‌ای نیست. آسیب‌ناپذیری به وضعیت فناوری بستگی دارد و فناوری تغییر می‌کند. دو «انقلاب» فناورانه این آسیب‌ناپذیری را فرسوده کرده‌اند. «انقلاب دقت»: موشک‌ها اکنون چنان دقیق‌اند که حتی سیلوهای بسیار مستحکم نیز با یک یا دو کلاهک نابود می‌شوند. «انقلاب سنجش»: ماهواره‌ها، حسگرهای صوتی زیرآب، شبکه‌های داده و پردازش رایانه‌ای امکان ردیابی پرتابگرهای متحرک و زیردریایی‌ها را، که پیش‌تر پنهان بودند، فراهم کرده‌اند.

نتیجه این است که «حملهٔ نیروی مقابل»، یعنی حمله به نیروهای هسته‌ای دشمن پیش از پرتاب، که در دوران جنگ سرد ناممکن تلقی می‌شد، ممکن است دوباره امکان‌پذیر شود. بنابراین ثبات هسته‌ای خودکار نیست و به رقابت پیوستهٔ فناورانه بستگی دارد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

لیبر و پرس نشان دادند که حملهٔ نیروی مقابل می‌تواند حتی با سلاح‌های «متعارف» دقیق انجام شود. موشک‌های کروز، بمب‌های هدایت‌شونده و عملیات سایبری می‌توانند بخشی از زرادخانهٔ هسته‌ای و سامانه‌های فرماندهی و کنترل آن را از کار بیندازند. این امر مرز میان جنگ متعارف و هسته‌ای را مبهم می‌کند. پیامد دیگر، «بی‌ثباتی بحران» است: دولتی که از آسیب‌پذیری نیروهای هسته‌اش بترسد، ممکن است در بحران وسوسه شود پیش از نابودی آن‌ها، از آن‌ها استفاده کند؛ منطق «یا استفاده کن یا از دست بده». در کتاب ۲۰۲۰، آنان استدلال کردند که «انقلاب هسته‌ای» جرویس افسانه است و رقابت هسته‌ای، مانند همهٔ رقابت‌های نظامی، به منطق قدرت و فناوری بازگشته است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند لیبر و پرس توان ردیابی و نابودی کامل زرادخانه‌های دشمن را بیش از حد جلوه داده‌اند. حتی بقای چند کلاهک برای آسیب فاجعه‌بار کافی است و هیچ رهبری چنین خطری را نمی‌پذیرد. برخی نیز گفته‌اند انتشار چنین تحلیل‌هایی، رقیبان را به گسترش زرادخانه و تشدید رقابت تسلیحاتی تحریک می‌کند. واکنش روسیه و چین در دو دههٔ اخیر نشان می‌دهد که این نگرانی بی‌پایه نبود.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحولات دو دههٔ اخیر بخش مهمی از تحلیل لیبر و پرس را تأیید کرده است. چین، که پیش‌تر زرادخانه‌ای کوچک داشت، با ساخت میدان‌های گستردهٔ سیلو در شمال غرب کشور، تقویت زیردریایی‌ها و توسعهٔ پرتابگرهای متحرک، به‌سرعت در پی تضمین آسیب‌ناپذیری است. روسیه نیز سلاح‌های تازه‌ای مانند پهپاد زیرآبی هسته‌ای «پوسیدون» و موشک کروز هسته‌ای «بورستنیک» را توسعه داد تا از دفاع موشکی و ردیابی آمریکا عبور کند. برای ایران، منطق «نیروی مقابل متعارف» به‌روشنی آزموده شد. در ژوئن ۲۰۲۵، آمریکا با بمب‌افکن‌های بی-۲ و بمب‌های سنگرشکن به تأسیسات زیرزمینی فردو، که ساخته شده بود تا آسیب‌ناپذیر

باشد، حمله کرد. این عملیات نشان داد که حتی تأسیسات عمیق زیرزمینی نیز در برابر انقلاب دقت و اطلاعات مصون نیستند. داوری نهایی: انطباق بالاست. ثبات هسته‌ای دیگر ویژگی ذاتی نیست، بلکه نتیجهٔ رقابت فناورانه‌ای پیوسته است.

۹۷. ویپین نارنگ — وضعیت هسته‌ای قدرت‌های منطقه‌ای

متفکر: ویپین نارنگ (Vipin Narang) | آثار اصلی: «راهبرد هسته‌ای در عصر مدرن» (۲۰۱۴)؛ «در جست‌وجوی بمب» (۲۰۲۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

نارنگ، هندی‌تبار و استاد MIT، در سال‌های ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۴ در معاونت سیاست فضایی وزارت دفاع آمریکا خدمت کرد. او در «راهبرد هسته‌ای در عصر مدرن» به مسئله‌ای پرداخت که نظریه‌های هسته‌ای جنگ سرد، متمرکز بر رقابت آمریکا و شوروی، نادیده گرفته بودند: قدرت‌های هسته‌ای «منطقه‌ای» مانند پاکستان، هند، چین، اسرائیل، فرانسه و آفریقای جنوبی چگونه زرادخانهٔ خود را سازمان می‌دهند و آیا این انتخاب‌ها بر کارآمدی بازدارندگی‌شان اثر دارد؟

هستهٔ نظریه

نارنگ استدلال کرد که «وضعیت هسته‌ای» یک کشور، یعنی نحوهٔ استقرار، کنترل و تهدید به کاربرد سلاح‌ها، به اندازهٔ داشتن خود سلاح اهمیت دارد. او سه وضعیت اصلی را از هم جدا کرد. «وضعیت کاتالیزوری»: کشور با تهدید به آزمایش یا آشکارکردن توان هسته‌ای، می‌کوشد یک قدرت بزرگ حامی را وادار به مداخله به سود خود کند. اسرائیل پیش از ۱۹۹۱ و آفریقای جنوبی نمونه‌های آن‌اند. «وضعیت تلافی تضمین‌شده»: کشور تنها در پاسخ به حملهٔ هسته‌ای، با زرادخانه‌ای آسیب‌ناپذیر تلافی می‌کند، مانند چین و هند. «وضعیت تشدید نامتقارن»: کشور تهدید می‌کند که حتی به حملهٔ «متعارف» دشمن، به‌ویژه دشمنی با برتری متعارف، با سلاح هسته‌ای پاسخ دهد. پاکستان و فرانسه در جنگ سرد نمونه‌های آن‌اند.

یافتهٔ اصلی نارنگ این است که تنها «تشدید نامتقارن» به‌طور معناداری از حملهٔ متعارف دشمن جلوگیری می‌کند. این بازدارندگی اما بهای خطر بالای تشدید و کاربرد تصادفی را دارد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «در جست‌وجوی بمب»، نارنگ به مرحلهٔ «پیش از» دستیابی به سلاح هسته‌ای پرداخت و راهبردهای مختلف کشورها برای رسیدن به آن را دسته‌بندی کرد. «پوشش فنی»: داشتن توان فنی بدون تصمیم سیاسی به ساخت. «پوشش بیمه‌ای»: آمادگی برای ساخت سریع در صورت تغییر محیط امنیتی. «پوشش سخت»: پیشرفت تا نزدیکی آستانه با حفظ امکان عبور. سپس راهبردهای «دویدن» یعنی ساخت آشکار و سریع، «پیگیری زیر چتر» با حمایت یک قدرت بزرگ، و «پنهان‌کاری». هر یک از این راهبردها پیامدهای امنیتی متفاوتی دارد و قدرت‌های بزرگ با هر کدام متفاوت برخورد می‌کنند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند تعداد قدرت‌های هسته‌ای منطقه‌ای اندک است و تعمیم آماری از چنین نمونهٔ کوچکی دشوار است. همچنین وضعیت هسته‌ای ممکن است نتیجهٔ کارآمدی بازدارندگی باشد، نه علت آن. برخی نیز یادآوری کرده‌اند که بسیاری از جزئیات وضعیت هسته‌ای کشورها، به‌ویژه پاکستان و اسرائیل، محرمانه است و تحلیل آن‌ها بر شواهد ناقص استوار است.

انطباق با نظم کنونی جهان

چارچوب نارنگ برای تحلیل برنامهٔ هسته‌ای ایران دقیق‌ترین ابزار است. جمهوری اسلامی سال‌ها راهبرد «پوشش سخت» را دنبال کرد. غنی‌سازی تا ۶۰ درصد، انباشت ذخایر اورانیوم غنی‌شده و کاهش نظارت آژانس، ایران را به نزدیکی آستانه رساند، بی‌آنکه رسماً تصمیم به ساخت بمب گرفته شود. نارنگ نشان می‌دهد که این راهبرد خطرناک‌ترین مرحله است: کشور هنوز از بازدارندگی واقعی بهره نمی‌برد، اما رقیبان آن را تهدیدی فوری تلقی می‌کنند. حملات ژوئن ۲۰۲۵ همین منطق را تأیید کرد. در منازعهٔ هند و پاکستان در مه ۲۰۲۵ نیز «تشدید نامتقارن» پاکستان، یعنی تهدید ضمنی به پاسخ هسته‌ای، یکی از عوامل محدود ماندن درگیری

بود. کرهٔ شمالی نیز به سوی وضعیت تشدید نامتقارن حرکت کرده است. داوری نهایی: انطباق بالاست، به‌ویژه برای تحلیل آستانه‌نشینی و قدرت‌های هسته‌ای نوظهور.

۹۸. اتل سولینگن — منطق‌های هسته‌ای و ائتلاف‌های داخلی

متفکر: اتل سولینگن (Etel Solingen) | اثر اصلی: «منطق‌های هسته‌ای: مسیرهای متضاد در آسیای شرقی و خاورمیانه» (۲۰۰۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

سولینگن، استاد دانشگاه کالیفرنیا در ایروین و رئیس پیشین انجمن مطالعات بین‌المللی، پرسشی را مطرح کرد که نظریه‌های رایج نمی‌توانستند به آن پاسخ دهند. چرا کشورهای آسیای شرقی، مانند کرهٔ جنوبی، تایوان و ژاپن، با وجود محیط امنیتی تهدیدآمیز و توان فنی بالا، عمدتاً از ساخت سلاح هسته‌ای پرهیز کردند؟ و چرا چند کشور خاورمیانه، مانند عراق، ایران و لیبی، با وجود توان فنی کمتر، به دنبال آن رفتند؟ اگر تهدید خارجی عامل تعیین‌کننده بود، باید عکس آن رخ می‌داد.

هستهٔ نظریه

سولینگن پاسخ را در «اقتصاد سیاسی داخلی» و نوع «ائتلاف حاکم» یافت. او دو نوع ائتلاف را از هم جدا کرد. «ائتلاف‌های بین‌المللی‌گرا»: ائتلاف‌هایی که بقای سیاسی‌شان به رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات، ادغام در بازار جهانی، جذب سرمایهٔ خارجی و ثبات منطقه‌ای وابسته است. این ائتلاف‌ها از سلاح هسته‌ای پرهیز می‌کنند، زیرا برنامهٔ هسته‌ای به تحریم، انزوا، فرار سرمایه و بی‌ثباتی منطقه‌ای می‌انجامد و پایهٔ قدرتشان را تخریب می‌کند. «ائتلاف‌های درون‌گرا یا ملی‌گرای خودکفا»: ائتلاف‌هایی که بر بخش دولتی، صنایع حمایت‌شده، نهادهای نظامی، ایدئولوژی ملی‌گرا یا دینی و بیگانه‌ستیزی تکیه دارند. برای این ائتلاف‌ها، برنامهٔ هسته‌ای نه تنها هزینه ندارد، بلکه منبع مشروعیت، منافع اقتصادی و بسیج است.

بنابراین آسیای شرقی، که در دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ تحت سلطهٔ ائتلاف‌های بین‌المللی‌گرا بود، از سلاح هسته‌ای دوری کرد، و خاورمیانه، که تحت سلطهٔ ائتلاف‌های درون‌گرا بود، به سوی آن رفت.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

سولینگن نشان داد که برنامه‌های هسته‌ای در کشورهایی که ائتلاف حاکم تغییر کرد، نیز تغییر کردند. برزیل و آرژانتین در دهۀ ۱۹۹۰، پس از گذار به دموکراسی و اصلاحات اقتصادی بازارمحور، برنامه‌های هسته‌ای نظامی خود را کنار گذاشتند و سازوکار نظارت متقابل ایجاد کردند. لیبی در ۲۰۰۳، پس از آنکه قذافی به بازگشت به اقتصاد جهانی نیاز پیدا کرد، از برنامه‌اش دست کشید. پیامد سیاستی نظریه این است که تشویق ادغام اقتصادی و تقویت ائتلاف‌های بین‌المللی‌گرا، ابزاری مؤثرتر از تهدید نظامی برای منع گسترش است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند نظریۀ سولینگن نقش تهدید خارجی و چتر امنیتی قدرت‌های بزرگ را دست‌کم می‌گیرد. برای نمونه، پرهیز کرۀ جنوبی و تایوان از بمب، تا حد زیادی نتیجۀ فشار آمریکا و تضمین امنیتی آن بود، نه فقط ائتلاف داخلی. همچنین کشورهایی مانند هند و پاکستان، که به اقتصاد جهانی پیوسته‌اند، همچنان زرادخانه‌های هسته‌ای خود را حفظ و گسترش داده‌اند.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریۀ سولینگن شاید دقیق‌ترین توضیح ساختاری برای برنامۀ هسته‌ای جمهوری اسلامی باشد. ائتلاف حاکم بر ایران، با محوریت سپاه، روحانیت انقلابی و بخش‌های دولتی و شبه‌دولتی اقتصاد، نمونۀ کامل «ائتلاف درون‌گرا»ست. شعار «اقتصاد مقاومتی»، تحریم را از تهدید به فرصت تبدیل کرد. سپاه از راه کنترل واردات، قاچاق و دور زدن تحریم‌ها، از انزوا سود برد و برنامۀ هسته‌ای به منبع مشروعیت ملی‌گرایانه تبدیل شد. در مقابل، بخش خصوصی، طبقۀ متوسط و جامعۀ مدنی، یعنی بالقوه ائتلاف بین‌المللی‌گرا، از قدرت سیاسی کنار گذاشته شدند. پیامد این نظریه برای ایران آینده روشن است: گذار به ائتلافی بین‌المللی‌گرا، با اقتصاد باز و پیوند با بازار جهانی، به احتمال زیاد پروندۀ هسته‌ای را، مانند برزیل و آرژانتین، به‌طور پایدار حل خواهد کرد. در منطقه نیز عربستان سعودی، با

«چشم‌انداز ۲۰۳۰» و ادغام اقتصادی، در مسیر بین‌المللی‌گرا قرار دارد، هرچند همچنان گزینهٔ هسته‌ای را به‌عنوان پوشش حفظ کرده است. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۹۹. ژاک هایمنز — روان‌شناسی تصمیم به گسترش هسته‌ای

متفکر: ژاک هایمنز (Jacques E.C. Hymans) | آثار اصلی: «روان‌شناسی گسترش هسته‌ای» (۲۰۰۶)؛ «دستیابی به جاه‌طلبی‌های هسته‌ای» (۲۰۱۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هایمنز استاد دانشگاه کالیفرنیای جنوبی است. او در «روان‌شناسی گسترش هسته‌ای» به پرسشی پرداخت که پیش‌بینی‌های بدبینانهٔ دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را به چالش می‌کشید. در آن دوران، بسیاری پیش‌بینی می‌کردند که تا پایان سده، بیست‌وپنج تا سی کشور سلاح هسته‌ای خواهند داشت. اما در واقعیت، تنها چند کشور به آن رسیدند. چرا؟ هایمنز پاسخ را در روان‌شناسی رهبران یافت.

هستهٔ نظریه

هایمنز استدلال کرد که تصمیم به ساخت سلاح هسته‌ای تصمیمی «انقلابی» است که با محاسبات عادی سیاست خارجی متفاوت است. این تصمیم پرهزینه، پرخطر و بازگشت‌ناپذیر است. بنابراین تنها رهبرانی آن را می‌گیرند که «برداشت ملی» خاصی دارند. او این برداشت را «ملی‌گرایی تقابلی» نامید و آن را ترکیبی از دو احساس دانست: «ترس» از دشمنی خارجی که تهدیدی وجودی تلقی می‌شود، و «غرور» ملی، یعنی باور به اینکه ملت از نظر توانایی و جایگاه برابر یا برتر از دشمن است و سزاوار احترام است.

رهبرانی که این ترکیب احساسی را دارند، سلاح هسته‌ای را هم پاسخ به ترس و هم بیان غرور می‌بینند، و حاضرند همهٔ هزینه‌ها را بپردازند. این رهبران نادرند. به همین دلیل، گسترش هسته‌ای کندتر از پیش‌بینی‌ها بوده است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

هایمنز چهارگونه برداشت ملی را برشمرد: «ملی‌گرای تقابلی» (ترس و غرور)، «ملی‌گرای خرسند» (غرور بدون ترس)، «پیرو تقابلی» (ترس بدون غرور، که به حامی تکیه می‌کند) و

«پیرو خرسند». تنها گروه نخست تصمیم به ساخت می‌گیرد. او نمونه‌هایی مانند فرانسه زیر دوگل و هند زیر آتل بیهاری واجپایی را بررسی کرد. در کتاب دوم، «دستیابی به جاه‌طلبی‌های هسته‌ای»، هایمنز به مرحلهٔ «اجرا» پرداخت. استدلال کرد که بسیاری از برنامه‌های هسته‌ای، حتی پس از تصمیم سیاسی، به سبب ضعف مدیریتی شکست خوردند یا بسیار کند پیش رفتند، به‌ویژه در کشورهایی با نظام «نوپاتریمونیال» که رهبر، دانشمندان و مدیران را به جای شایستگی، بر اساس وفاداری انتخاب و کنترل می‌کند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند سنجش «برداشت ملی» رهبران دشوار است و ممکن است پس از رخداد برای توضیح آن به کار رود. همچنین نظریه نقش عوامل ساختاری، مانند تهدید خارجی واقعی و فشار قدرت‌های بزرگ، و نقش نهادها و ائتلاف‌ها را کم‌رنگ می‌کند. با این حال، کتاب دوم او دربارهٔ ضعف مدیریتی، به‌عنوان مکملی برای نظریه‌های ساختاری، پذیرش گسترده یافت.

انطباق با نظم کنونی جهان

هر دو کتاب هایمنز برای فهم برنامهٔ هسته‌ای جمهوری اسلامی کاربرد دارند. رهبری جمهوری اسلامی آشکارا نمونهٔ «ملی‌گرایی تقابلی» است: ترس وجودی از آمریکا و اسرائیل، همراه با غرور «انقلابی» و تمدنی و باور به حق «پیشرفت علمی» در برابر «استکبار». این ترکیب توضیح می‌دهد که چرا تهران، با وجود هزینه‌های عظیم تحریم و انزوا، دهه‌ها برنامه را ادامه داد. اما کتاب دوم هایمنز شاید مهم‌تر باشد. برنامهٔ هسته‌ای ایران با وجود دهه‌ها تلاش و منابع عظیم، کند پیش رفت. بخشی از علت آن همان ضعف مدیریتی نظام‌های مبتنی بر وفاداری بود: نفوذ گسترده اطلاعاتی، ترور دانشمندان، خرابکاری‌هایی مانند استاکس‌نت، و ناتوانی در حفاظت از اسرار. این نفوذ در جنگ ژوئن ۲۰۲۵ به اوج رسید. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست. هایمنز نقش روان‌شناسی رهبران و کیفیت مدیریت را، که نظریه‌های ساختاری نادیده می‌گیرند، به‌خوبی تبیین می‌کند.

۱۰۰. شلینگ و هالپرین — راهبرد و کنترل تسلیحات

متفکران: توماس شلینگ (Thomas Schelling) و مورتون هالپرین (Morton Halperin) | اثر اصلی: «راهبرد و کنترل تسلیحات» (۱۹۶۱) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

شلینگ، که مدخل اصلی‌اش پیش‌تر آمد، و هالپرین، که بعدها در دولت‌های جانسون، نیکسون و کلینتون خدمت کرد، این کتاب کوچک را در اوج تنش جنگ سرد نوشتند. در آن زمان «کنترل تسلیحات» با «خلع سلاح» یکی دانسته می‌شد و هر دو آرمانی غیرواقع‌بینانه تلقی می‌شدند. شلینگ و هالپرین این مفهوم را بازتعریف کردند و آن را از ابزار آرمان‌گرایان به ابزار راهبردی واقع‌گرایانه تبدیل کردند. این کتاب مبنای نظری همهٔ پیمان‌های کنترل تسلیحات دوران جنگ سرد شد.

هستهٔ نظریه

گزارهٔ محوری این بود که کنترل تسلیحات «همکاری» میان دشمنان است، نه نشانهٔ دوستی یا اعتماد. دشمنان، با وجود منافع متضاد، منافعی مشترک نیز دارند: پرهیز از جنگی که هیچ‌کدام نمی‌خواهند، به‌ویژه جنگ ناشی از تصادف، اشتباه یا ترس. کنترل تسلیحات ابزاری برای تأمین همین منافع مشترک است.

شلینگ و هالپرین سه هدف برای کنترل تسلیحات تعریف کردند: کاهش «احتمال» جنگ، کاهش «دامنه و خشونت» جنگ در صورت وقوع، و کاهش «هزینه‌های سیاسی و اقتصادی» آمادگی برای جنگ. نکتهٔ مهم این است که کنترل تسلیحات لزوماً به معنای «کاهش» سلاح‌ها نیست. گاه افزایش برخی سلاح‌ها، مثلاً سلاح‌های آسیب‌ناپذیر که توان ضربهٔ دوم را تضمین می‌کنند، ثبات را بیشتر می‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مفهوم کلیدی، «ثبات راهبردی» یا به‌طور خاص «ثبات بحران» است: وضعیتی که در آن هیچ‌یک از طرفین در بحران انگیزه‌ای برای حملهٔ نخست نداشته باشد. کنترل تسلیحات باید این ثبات را تقویت کند. سلاح‌هایی که آسیب‌پذیرند و بنابراین به حملهٔ پیشدستانه دعوت می‌کنند، بی‌ثبات‌کننده‌اند. سلاح‌هایی که آسیب‌ناپذیرند، ثبات‌بخش‌اند. شلینگ و هالپرین همچنین بر «ارتباط» و «شفافیت» تأکید داشتند. ایجاد خط ارتباط مستقیم میان رهبران، که پس از بحران کوبا در ۱۹۶۳ عملی شد، و سازوکارهای راستی‌آزمایی، از ابزارهای اصلی آن بود. آنان همچنین بر «توافق‌های ضمنی» تأکید کردند: محدودیت‌هایی که بدون پیمان رسمی و از راه رفتار متقابل رعایت می‌شوند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان چپ گفتند این رویکرد مسابقهٔ تسلیحاتی را «مدیریت» می‌کند، به جای پایان‌دادن به آن، و حتی به آن مشروعیت می‌بخشد. منتقدان راست گفتند کنترل تسلیحات، شوروی را قادر ساخت از محدودیت‌ها سوءاستفاده کند. شوروی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، با وجود پیمان‌ها، زرادخانه‌اش را گسترش داد. همچنین راستی‌آزمایی، به‌ویژه در برابر دولت‌های بسته، همیشه دشوار بوده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

نیاز به کنترل تسلیحات امروز بیشتر از هر زمانی است، اما عمل آن در پایین‌ترین سطح خود از دههٔ ۱۹۶۰ قرار دارد. پیمان موشک‌های میان‌برد در ۲۰۱۹ فروپاشید. مدت قانونی پیمان «نیو استارت»، آخرین پیمان کنترل تسلیحات هسته‌ای میان آمریکا و روسیه، در فوریهٔ ۲۰۲۶ به پایان رسید. چین نیز هرگز وارد مذاکرات کنترل تسلیحات نشده است. در حوزه‌های تازه، از هوش مصنوعی نظامی تا سلاح‌های فضایی و سایبری، نیز تقریباً هیچ چارچوب الزام‌آوری وجود ندارد. برای ایران، برجام نمونه‌ای از کنترل تسلیحات به معنای شلینگی بود: توافقی میان دشمنان، بدون اعتماد، با سازوکار راستی‌آزمایی گسترده، برای کاهش خطر. اما فروپاشی آن

نشان داد که کنترل تسلیحات بدون حمایت سیاسی پایدار در هر دو طرف، شکننده است. داوری نهایی: انطباق «نیاز» بسیار بالا، اما «عمل» پایین است. منطق شلینگ و هالپرین معتبر است، اما در نظم کنونی تقریباً کنار گذاشته شده است.

بخش ششم: راهبرد کلان، تصمیم‌گیری و اطلاعات

۱۰۱. ادوارد مید ارل — راهبرد کلان

متفکر: ادوارد مید ارل (Edward Mead Earle) | اثر اصلی: «سازندگان راهبرد مدرن: اندیشهٔ نظامی از ماکیاولی تا هیتلر» (ویراستار، ۱۹۴۳) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ارل مورخ و استاد مؤسسهٔ مطالعات پیشرفتهٔ پرینستون بود؛ همان مؤسسه‌ای که آلبرت اینشتین در آن کار می‌کرد. در آغاز جنگ جهانی دوم، او گروهی از پژوهشگران را گرد آورد که بعدها بنیان‌گذاران «مطالعات امنیتی» در آمریکا شدند، از جمله برنارد برودی. کتاب «سازندگان راهبرد مدرن» در ۱۹۴۳، در اوج جنگ، منتشر شد و هدفش آموزش اندیشهٔ راهبردی به آمریکایی‌ها بود. ارل معتقد بود آمریکا، که تازه به قدرتی جهانی تبدیل شده بود، فاقد سنت اندیشهٔ راهبردی است و نمی‌تواند بدون آن نظم پس از جنگ را شکل دهد.

هستهٔ نظریه

مهم‌ترین سهم ارل، تعریف «راهبرد کلان» بود. او استدلال کرد که در جهان مدرن، راهبرد دیگر تنها به معنای «هنر فرماندهی نظامی» یا «هدایت جنگ» نیست. راهبرد به «هنر کنترل و بهره‌گیری از منابع یک ملت، یا ائتلافی از ملت‌ها، از جمله نیروهای مسلح آن، تبدیل شده است، به‌گونه‌ای که منافع حیاتی آن در برابر دشمنان، چه بالفعل، چه بالقوه و چه فرضی، به‌طور مؤثر پیش برده و تأمین شود».

دو نکته در این تعریف انقلابی بود. نخست، راهبرد همهٔ منابع ملی، یعنی اقتصاد، دیپلماسی، فناوری، روان‌شناسی و جامعه، را در بر می‌گیرد، نه فقط ارتش. دوم، راهبرد تنها در زمان جنگ نیست، بلکه در زمان صلح نیز ادامه دارد. ارل نوشت که بالاترین نوع راهبرد، یعنی راهبرد کلان، آن است که سیاست و تسلیحات ملت را چنان یکپارچه کند که جنگ را غیرضروری سازد یا در صورت وقوع، با بیشترین احتمال پیروزی آغاز شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ارل بر «یکپارچگی» ابزارهای قدرت ملی تأکید داشت. قدرت اقتصادی، به‌ویژه توان صنعتی، پایهٔ قدرت نظامی است، و دیپلماسی و جنگ روانی ابزارهایی هم‌ارز با نیروی نظامی‌اند. او در فصل‌های کتاب نشان داد که چگونه متفکرانی مانند آدام اسمیت، الکساندر همیلتون و فریدریش لیست، که اقتصاددان بودند نه نظامی، بر پیوند قدرت اقتصادی و امنیت ملی تأکید داشتند. ارل همچنین بر اهمیت «نهادها»یی تأکید داشت که بتوانند این یکپارچگی را ممکن کنند. این اندیشه به تأسیس شورای امنیت ملی آمریکا در ۱۹۴۷ کمک کرد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند تعریف گستردهٔ ارل از راهبرد آن را به مفهومی تبدیل می‌کند که تقریباً همهٔ سیاست دولت را در بر می‌گیرد و تمایز میان راهبرد، سیاست و حکمرانی را از میان برمی‌دارد. برخی نیز گفته‌اند مفهوم «راهبرد کلان» فرض می‌کند که دولت‌ها می‌توانند برنامه‌ای منسجم و بلندمدت داشته باشند، در حالی که سیاست واقعی اغلب حاصل سازش‌ها، واکنش‌ها و تصادف‌هاست.

انطباق با نظم کنونی جهان

مفهوم راهبرد کلان ارل امروز بیش از هر زمانی ضروری است. رقابت آمریکا و چین رقابتی همه‌جانبه است: در فناوری، تجارت، زنجیره‌های تأمین، دیپلماسی و روایت، نه فقط در قدرت نظامی. «کمربند و جاده» چین نمونه‌ای از راهبرد کلانی است که ابزارهای اقتصادی، دیپلماتیک و امنیتی را یکپارچه می‌کند. قانون‌هایی که آمریکا برای حمایت از تولید نیمه‌رساناها و کنترل صادرات فناوری تصویب کرده است نیز بخشی از راهبرد کلانی است که اقتصاد را ابزار امنیت می‌داند. برای ایران، مفهوم ارل نقدی بنیادین فراهم می‌کند. جمهوری اسلامی منابع ملی، یعنی نفت، اقتصاد و نیروی انسانی، را به سود ابزارهای نظامی و نیابتی و به زیان پایهٔ اقتصادی قدرت ملی صرف کرد. از منظر ارل، این وارونگی راهبرد کلان است. ایران آینده

نیازمند راهبرد کلانی است که قدرت اقتصادی، دیپلماسی و نیروی انسانی را پایهٔ امنیت قرار دهد. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۰۲. پل کندی — ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ

متفکر: پل کندی (Paul Kennedy) | اثر اصلی: «ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ: تحولات اقتصادی و منازعهٔ نظامی از ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰» (۱۹۸۷) | بریتانیا و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کندی مورخ بریتانیایی و استاد دانشگاه ییل است. «ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ» در ۱۹۸۷، زمانی که آمریکا با کسری بودجه و تجارت بی‌سابقه و رقابت اقتصادی ژاپن روبه‌رو بود، منتشر شد و به‌طور غیرمنتظره‌ای به یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های تاریخی دهه تبدیل شد. این کتاب بحث گسترده‌ای دربارهٔ «افول آمریکا» در محافل سیاسی واشنگتن به راه انداخت.

هستهٔ نظریه

کندی با بررسی پنج سده تاریخ قدرت‌های بزرگ، از اسپانیای هابسبورگ و هلند تا بریتانیا و اتحاد شوروی، رابطه‌ای پایدار میان «قدرت اقتصادی» و «قدرت نظامی» یافت. قدرت نظامی در بلندمدت به پایهٔ اقتصادی وابسته است. کشورهایی که اقتصادشان سریع‌تر رشد می‌کند، در نهایت قدرت نظامی بیشتری می‌یابند و کشورهایی که از نظر اقتصادی نسبتاً افول می‌کنند، سرانجام قدرت نظامی و جایگاه بین‌المللی خود را از دست می‌دهند.

مفهوم کلیدی کندی «گسترش بیش‌ازحد امپراتوری» است. قدرت‌های بزرگ در دوران اوج، تعهدات نظامی و استراتژیک گسترده‌ای در سراسر جهان بر عهده می‌گیرند. اما چون رشد اقتصادی نسبی‌شان به‌تدریج کند می‌شود، هزینهٔ این تعهدات از توان اقتصادی‌شان پیشی می‌گیرد. منابعی که باید صرف سرمایه‌گذاری تولیدی شود، صرف دفاع می‌شود و این روند افول را سرعت می‌بخشد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کندی نشان داد که افول قدرت‌های بزرگ معمولاً «نسبی» است، نه مطلق. یعنی قدرت در حال افول ممکن است همچنان رشد کند، اما رقیبانش سریع‌تر رشد می‌کنند. همچنین افول معمولاً تدریجی است و رهبران اغلب دیر متوجه آن می‌شوند. او بر سه عامل تأکید داشت: «بهره‌وری» اقتصادی، «توان مالی» دولت برای تأمین هزینهٔ جنگ از راه مالیات و استقراض، و «انعطاف» در تخصیص منابع میان دفاع، مصرف و سرمایه‌گذاری. کشوری که بتواند این سه را مدیریت کند، می‌تواند افول را کند یا متوقف سازد.

نقد و محدودیت‌ها

پیش‌بینی ضمنی کندی دربارهٔ افول آمریکا در دههٔ ۱۹۹۰ نادرست از آب درآمد. شوروی فروپاشید، اقتصاد ژاپن دچار رکود شد و آمریکا به تنها ابرقدرت جهان تبدیل شد. منتقدان، از جمله جوزف نای، گفتند کندی منابع «نرم» قدرت و توان نوآوری آمریکا را دست‌کم گرفت. همچنین تأکید کندی بر اقتصاد، نقش ایدئولوژی، نهادها و رهبری را کم‌رنگ می‌کند.

انطباق با نظم کنونی جهان

بحث «گسترش بیش‌ازحد» کندی امروز بازگشته است. بدهی ملی آمریکا به بیش از ۳۷ تریلیون دلار رسیده و هزینهٔ بهرهٔ این بدهی اکنون از بودجهٔ دفاعی بیشتر شده است؛ نشانه‌ای که کندی آن را پیش‌درآمد افول می‌دانست. فشار آمریکا بر متحدان برای پذیرش سهم بیشتر هزینهٔ دفاع نیز بخشی از کوشش برای کاهش این فشار است. اما مدل کندی بر رقیبان آمریکا نیز صادق است. روسیه با اقتصاد جنگی و تخصیص بخش بزرگی از بودجه به دفاع، سرمایه‌گذاری تولیدی را قربانی کرده است. رشد چین نیز با بحران مسکن، بدهی دولت‌های محلی و کاهش جمعیت کند شده است. جمهوری اسلامی شاید نمونهٔ کلاسیک گسترش بیش‌ازحد باشد. هزینهٔ حمایت از اسد، حزب‌الله، حوثی‌ها و شبه‌نظامیان عراقی، همراه با برنامه‌های هسته‌ای و موشکی، بر اقتصادی تحمیل شد که زیر تحریم، تورم و فساد فرسوده

می‌شد. داوری نهایی: انطباق بالاست. پیوند قدرت اقتصادی و قدرت نظامی و خطر گسترش بیش‌ازحد، قانونی پایدار در تاریخ قدرت‌های بزرگ است.

۱۰۳. جان لوئیس گدیس — راهبردهای سد نفوذ

متفکر: جان لوئیس گدیس (John Lewis Gaddis) | آثار اصلی: «راهبردهای سد نفوذ» (۱۹۸۲، ویرایش ۲۰۰۵)؛ «صلح طولانی» (۱۹۸۶)؛ «دربارهٔ راهبرد کلان» (۲۰۱۸) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گدیس، استاد دانشگاه ییل، برجسته‌ترین مورخ جنگ سرد و زندگی‌نامه‌نویس رسمی جورج کنان است. زندگی‌نامهٔ کنان در ۲۰۱۲ جایزهٔ پولیتزر را برایش به ارمغان آورد. او همراه با پل کندی و چارلز هیل، برنامهٔ «مطالعات راهبرد کلان» در دانشگاه ییل را بنیان نهاد که به الگویی برای آموزش راهبرد در دانشگاه‌های آمریکا تبدیل شد. «راهبردهای سد نفوذ» تاریخ تحلیلی راهبرد آمریکا در جنگ سرد است.

هستهٔ نظریه

گدیس نشان داد که «سد نفوذ» یک راهبرد واحد نبود، بلکه آمریکا میان دو گونه راهبرد در نوسان بود. «سد نفوذ متقارن»: پاسخ به هر تهدید شوروی در هر نقطهٔ جهان و در همان سطح و با همان ابزار. این راهبرد با سند NSC-68 در دولت ترومن، و «پاسخ انعطاف‌پذیر» در دولت‌های کندی و جانسون، شناخته می‌شود. «سد نفوذ نامتقارن»: انتخاب نقاط و ابزارهای پاسخ بر اساس توانایی‌های خود، نه بر اساس انتخاب دشمن. این راهبرد با دیدگاه اصلی کنان، «نگاه نو»ی آیزنهاور که بر تهدید هسته‌ای و هزینهٔ پایین تکیه داشت، و تنش‌زدایی نیکسون و کیسینجر شناخته می‌شود.

گدیس استدلال کرد که این نوسان نه از تغییر تهدید شوروی، بلکه از تغییر «ادراک از منابع» ناشی بود. وقتی رهبران آمریکایی منابع را نامحدود می‌دیدند، به سد نفوذ متقارن روی می‌آوردند و وقتی منابع را محدود می‌دیدند، به سد نفوذ نامتقارن بازمی‌گشتند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «صلح طولانی»، گدیس استدلال کرد که جنگ سرد، با وجود تنش‌هایش، طولانی‌ترین دورهٔ صلح میان قدرت‌های بزرگ در تاریخ مدرن بود. علل آن را دوقطبی بودن، بازدارندگی هسته‌ای، انقلاب شناسایی که شفافیت ایجاد کرد، و «قواعد ضمنی بازی» میان دو ابرقدرت دانست. در «دربارهٔ راهبرد کلان»، گدیس، با الهام از استعارهٔ آیزایا برلین، دو گونهٔ رهبر را مقایسه کرد: «روباه» که چیزهای بسیاری می‌داند و انعطاف‌پذیر است، و «جوجه‌تیغی» که یک چیز بزرگ می‌داند و با پیگیری آن پیش می‌رود. او تعریف ساده‌ای از راهبرد کلان ارائه کرد: «هماهنگ‌کردن آرمان‌های بالقوه نامحدود با توانایی‌های لزوماً محدود».

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند تحلیل گدیس بیش از حد بر دیدگاه آمریکایی متمرکز است و نقش شوروی، اروپا و جهان سوم را کم‌رنگ می‌کند. «صلح طولانی» نیز از سوی کسانی که جنگ‌های نیابتی کره، ویتنام، افغانستان و آنگولا را با میلیون‌ها کشته به یاد می‌آورند، تعبیری اروپامحور تلقی شده است. برخی نیز گدیس را در آثار بعدی‌اش، به‌ویژه دربارهٔ پیروزی در جنگ سرد، بیش از حد پیروزمندانه دانسته‌اند.

انطباق با نظم کنونی جهان

دوگانهٔ «متقارن-نامتقارن» گدیس برای تحلیل راهبرد امروز آمریکا در برابر چین کاربرد مستقیم دارد. آیا آمریکا باید در هر حوزه، از نظامی تا فناوری و تجارت و نفوذ در جنوب جهانی، با چین رقابت کند؟ یا باید با تمرکز بر نقاط قوت خود، یعنی متحدان، فناوری پیشرفته و نظام مالی، رقابتی نامتقارن را برگزیند؟ با توجه به بدهی و محدودیت منابع، منطق گدیس نشان می‌دهد که آمریکا احتمالاً به سوی راهبردی نامتقارن‌تر سوق داده خواهد شد. در قبال ایران نیز سیاست آمریکا میان این دو قطب نوسان داشته است. «مهار دوجانبه» در دههٔ ۱۹۹۰، تلاش برای مقابله با جمهوری اسلامی در همه‌جا بود. سیاست‌های بعدی بیشتر بر تحریم اقتصادی و ابزارهای نامتقارن تکیه داشتند. تعریف گدیس از راهبرد کلان، یعنی هماهنگی آرمان

و توان، نیز نقدی گویا بر جمهوری اسلامی است که آرمان‌هایی نامحدود را با توانی محدود دنبال کرد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۰۴. ادوارد لوتواک — منطق پارادوکسیکال راهبرد

متفکر: ادوارد لوتواک (Edward Luttwak) | اثر اصلی: «راهبرد: منطق جنگ و صلح» (۱۹۸۷، ویرایش ۲۰۰۱) | رومانی، بریتانیا و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

لوتواک در رومانی به دنیا آمد، در ایتالیا و بریتانیا بزرگ شد و از دهه‌ها پیش در آمریکا مشاور نهادهای دفاعی و امنیتی بوده است. او نویسنده‌ای پرکار و جنجالی است و آثاری دربارهٔ راهبرد کلان امپراتوری روم و بیزانس، کودتا و ژئواکونومی نوشته است. مدخل دیگر او دربارهٔ ژئواکونومی در بخش نهم آمده است. «راهبرد: منطق جنگ و صلح» کوششی برای کشف منطق درونی و جهان‌شمول راهبرد است.

هستهٔ نظریه

لوتواک استدلال کرد که راهبرد قلمرویی است با «منطق پارادوکسیکال» که با منطق «خطی» زندگی عادی متفاوت است. در زندگی عادی، اقتصاد و مهندسی، اگر کاری موفق باشد، تکرار آن نیز موفق خواهد بود. اما در راهبرد، که با دشمنی آگاه و واکنش‌پذیر روبه‌روست، هر اقدام موفق، واکنش دشمن را برمی‌انگیزد و به همین دلیل به‌تدریج به ضد خود تبدیل می‌شود.

لوتواک نمونه‌های بسیاری از این منطق ارائه کرد. «جادهٔ بد ممکن است بهترین جاده باشد»: چون دشمن انتظار حمله از آن را ندارد. «پیروزی ممکن است به شکست بینجامد»: ارتشی که پیش می‌رود، از پایگاه تدارکاتی‌اش دور می‌شود، خطوطش گسترده می‌شود و به «نقطهٔ اوج» می‌رسد، در حالی که دشمن عقب‌نشسته به پایگاهش نزدیک‌تر و قوی‌تر می‌شود. «اگر صلح می‌خواهی، برای جنگ آماده شو»: جمله‌ای کهن رومی که خود نمونهٔ کامل منطق پارادوکسیکال است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

لوتواک راهبرد را در پنج «سطح» عمودی تحلیل کرد: سطح «فنی»، یعنی تعامل سلاح‌ها؛ سطح «تاکتیکی»، یعنی تعامل یگان‌های رزمی؛ سطح «عملیاتی»، یعنی هماهنگی عملیات در یک صحنه؛ سطح «راهبرد صحنه»، یعنی ارتباط عملیات با جغرافیا و منطقه؛ و سطح «راهبرد کلان»، یعنی ارتباط نظامی با دیپلماسی، اقتصاد و سیاست. منطق پارادوکسیکال در همهٔ سطوح عمل می‌کند. موفقیت در سطحی پایین‌تر ممکن است با شکست در سطحی بالاتر خنثی شود. لوتواک در مقالهٔ جنجالی «به جنگ فرصت دهید» (۱۹۹۹) استدلال کرد که مداخلهٔ بین‌المللی برای آتش‌بس زودهنگام، با جلوگیری از اینکه جنگ به نتیجهٔ قاطع برسد، ممکن است منازعه را طولانی‌تر کند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند «منطق پارادوکسیکال» آن‌قدر انعطاف‌پذیر است که می‌تواند هر نتیجه‌ای را پس از وقوع توضیح دهد و بنابراین ابطال‌پذیر نیست. همچنین دیدگاه لوتواک دربارهٔ «به جنگ فرصت دهید» از نظر اخلاقی و انسانی، به دلیل پذیرش هزینهٔ انسانی جنگ طولانی، به‌شدت نقد شده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

منطق پارادوکسیکال لوتواک در منازعات اخیر به‌روشنی دیده می‌شود. موفقیت‌های نظامی اسرائیل پس از هفتم اکتبر، از نابودی ساختار حماس تا تضعیف حزب‌الله و ضربه به ایران، در سطح تاکتیکی و عملیاتی چشمگیر بود. اما در سطح راهبرد کلان، به انزوای فزایندهٔ بین‌المللی اسرائیل و فشار حقوقی و سیاسی بر آن انجامید. برای جمهوری اسلامی نیز «موفقیت» در گسترش نفوذ منطقه‌ای، از لبنان تا یمن، واکنش گستردهٔ منطقه‌ای و بین‌المللی را برانگیخت و به ائتلاف‌هایی منجر شد که سرانجام همان شبکه را درهم شکستند. هر پیروزی ظاهری، تهدید بزرگ‌تری آفرید. در اوکراین، پیشروی اولیهٔ روسیه به نقطهٔ اوج رسید و به عقب‌نشینی انجامید. ضدحملهٔ موفق اوکراین در ۲۰۲۲ نیز انتظاراتی ایجاد کرد که ضدحملهٔ ۲۰۲۳

نتوانست برآورده کند. داوری نهایی: انطباق بالاست. لوتواک یادآوری می‌کند که در برابر دشمن آگاه، هر موفقیتی موقت است و راهبرد باید پیوسته واکنش طرف مقابل را پیش‌بینی کند.

۱۰۵. باری پوزن — منابع دکترین نظامی و راهبرد خویشتن‌داری

متفکر: باری پوزن (Barry Posen) | آثار اصلی: «منابع دکترین نظامی» (۱۹۸۴)؛ «فرماندهی بر مشترکات» (مقاله، ۲۰۰۳)؛ «خویشتن‌داری: بنیادی تازه برای راهبرد کلان آمریکا» (۲۰۱۴) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

پوزن استاد MIT و مدیر پیشین برنامهٔ مطالعات امنیتی آن است. کتاب نخستش، «منابع دکترین نظامی»، که دکترین‌های نظامی فرانسه، بریتانیا و آلمان را در فاصلهٔ دو جنگ جهانی مقایسه می‌کند، یکی از متون کلاسیک مطالعات امنیتی است. پوزن در سال‌های پس از جنگ عراق، به یکی از برجسته‌ترین منتقدان راهبرد «هژمونی لیبرال» آمریکا و مدافعان راهبرد «خویشتن‌داری» تبدیل شد.

هستهٔ نظریه

در «منابع دکترین نظامی»، پوزن استدلال کرد که سازمان‌های نظامی، اگر به حال خود رها شوند، به سوی دکترین‌های «تهاجمی»، «ایستا» و «جدا از سیاست» گرایش دارند. دکترین تهاجمی به آن‌ها خودمختاری، بودجه و اعتبار بیشتری می‌دهد و عدم‌قطعیت را کاهش می‌دهد. نوآوری در دکترین نظامی عمدتاً زمانی رخ می‌دهد که رهبران «غیرنظامی»، تحت فشار تهدید خارجی جدی، در امور نظامی مداخله کنند و آن را با اهداف سیاسی هماهنگ سازند. او نشان داد که نوآوری بریتانیا در دفاع هوایی پیش از جنگ جهانی دوم، که به پیروزی در نبرد بریتانیا انجامید، نتیجهٔ مداخلهٔ غیرنظامیان بود.

در «خویشتن‌داری»، پوزن استدلال کرد که راهبرد هژمونی لیبرال آمریکا پس از جنگ سرد، یعنی تلاش برای گسترش دموکراسی، حضور نظامی جهانی و مداخله‌های پرشمار، پرهزینه، ناکارآمد و خطرناک بوده است. این راهبرد متحدان را به «سواری مجانی» تشویق کرد، رقیبان

را به موازنه‌سازی برانگیخت و آمریکا را درگیر جنگ‌هایی کرد که منافع حیاتی‌اش را تأمین نمی‌کردند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

پوزن در مقالهٔ ۲۰۰۳ خود مفهوم «فرماندهی بر مشترکات» را مطرح کرد: برتری آمریکا در دریاها، هوا و فضا، یعنی قلمروهایی که به هیچ دولتی تعلق ندارند، پایهٔ واقعی هژمونی نظامی آن است. اما در «مناطق مورد مناقشه»، یعنی نزدیک سواحل و خاک رقیبان، این برتری کاهش می‌یابد. راهبرد خویشتن‌داری او چند عنصر داشت: کاهش حضور نظامی و تعهدات در اروپا و خاورمیانه، واگذاری مسئولیت دفاع به متحدان ثروتمند، تمرکز بر حفظ برتری در مشترکات، و پرهیز از مداخلات نظامی برای ملت‌سازی یا اهداف بشردوستانه.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند خویشتن‌داری خلأیی ایجاد می‌کند که رقیبان، یعنی روسیه، چین و ایران، آن را پر خواهند کرد. تجربهٔ خروج آمریکا از عراق در ۲۰۱۱ و ظهور داعش، و خروج از افغانستان در ۲۰۲۱، به‌عنوان شواهدی علیه این راهبرد ذکر شده است. همچنین برخی گفته‌اند کاهش تعهدات آمریکا، متحدانی مانند کرهٔ جنوبی و ژاپن را به سوی سلاح هسته‌ای سوق می‌دهد.

انطباق با نظم کنونی جهان

بحث خویشتن‌داری امروز از حاشیه به مرکز سیاست آمریکا آمده است. فشار بر اروپا برای پذیرش مسئولیت دفاع خود، تردید در مداخلات خارجی و تمرکز بر آسیا، بخشی از برنامهٔ خویشتن‌داری پوزن را بازتاب می‌دهد، هرچند با انگیزه‌ها و روش‌هایی متفاوت. اما حملات آمریکا به تأسیسات هسته‌ای ایران در ژوئن ۲۰۲۵ نشان داد که حتی دولتی با گرایش خویشتن‌داری، در برابر تهدیدی که حیاتی می‌داند، به زور متوسل می‌شود. نظریهٔ نخست پوزن، دربارهٔ دکترین نظامی، نیز برای تحلیل ایران کاربرد دارد. سپاه پاسداران، با خودمختاری نهادی و نبود کنترل غیرنظامی، دقیقاً همان گرایش‌هایی را نشان داد که پوزن پیش‌بینی کرده بود:

دکترین تهاجمی، یعنی «دفاع پیشرو»، که منافع سازمانی‌اش را تأمین می‌کرد اما با منافع ملی هماهنگ نبود. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۰۶. زبیگنیو برژینسکی — صفحهٔ شطرنج بزرگ

متفکر و دولتمرد: زبیگنیو برژینسکی (Zbigniew Brzezinski) | اثر اصلی: «صفحهٔ شطرنج بزرگ: برتری آمریکا و الزامات ژئواستراتژیک آن» (۱۹۹۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

برژینسکی در ورشو به دنیا آمد و فرزند دیپلماتی لهستانی بود. در هاروارد و کلمبیا تدریس کرد و از ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱ مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور جیمی کارتر بود. در این دوره با انقلاب ایران، بحران گروگان‌گیری و حملهٔ شوروی به افغانستان روبه‌رو شد. او «صفحهٔ شطرنج بزرگ» را در ۱۹۹۷ نوشت، زمانی که آمریکا تنها ابرقدرت جهان بود. هدفش ترسیم راهبردی برای حفظ این برتری در بلندمدت بود.

هستهٔ نظریه

برژینسکی، با الهام از مکیندر، اوراسیا را «صفحهٔ شطرنج بزرگ» دانست که بازی برتری جهانی در آن جریان دارد. اوراسیا بیشتر جمعیت، ثروت و قدرت جهان را در خود دارد. قدرتی که بر اوراسیا مسلط شود، بر دو منطقه از سه منطقهٔ پیشرفته و پربارتر اقتصادی جهان فرمان خواهد راند. بنابراین هدف محوری راهبرد آمریکا باید جلوگیری از ظهور قدرت یا ائتلافی در اوراسیا باشد که بتواند برتری آمریکا را به چالش بکشد.

برژینسکی کشورهای اوراسیا را به دو گروه تقسیم کرد. «بازیگران ژئواستراتژیک»: کشورهایی که توان و اراده برای اعمال قدرت فراتر از مرزها و تغییر وضع موجود دارند، یعنی فرانسه، آلمان، روسیه، چین و هند. «محورهای ژئوپلیتیک»: کشورهایی که اهمیتشان نه از قدرتشان، بلکه از موقعیت جغرافیایی حساسشان ناشی می‌شود، یعنی اوکراین، جمهوری آذربایجان، کرهٔ جنوبی، ترکیه و ایران.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

برژینسکی اوکراین را مهم‌ترین محور ژئوپلیتیک دانست. نوشت که روسیه بدون اوکراین دیگر امپراتوری اوراسیایی نیست، اما با اوکراین به‌طور خودکار به امپراتوری تبدیل می‌شود. بنابراین استقلال اوکراین برای جلوگیری از احیای امپراتوری روسیه حیاتی است. او همچنین ایران را محوری مهم دانست که می‌تواند بر آسیای مرکزی و خلیج فارس اثر بگذارد. خطرناک‌ترین سناریو از نظر او، «ائتلاف بزرگ» چین، روسیه و ایران بود. این ائتلافی «ضدهژمونیک» خواهد بود که نه ایدئولوژی، بلکه نارضایتی مشترک از نظم آمریکایی آن را متحد می‌کند. چین هستهٔ آن و روسیه شریک آن خواهد بود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند برژینسکی، با نگاه ژئوپلیتیک صرف، ملت‌ها را مهره‌های شطرنج می‌بیند و نقش اراده، هویت و نهادهای داخلی آنان را کم‌رنگ می‌کند. همچنین برخی گفته‌اند توصیهٔ او برای گسترش ناتو و حمایت از استقلال کشورهای پساشوروی، روسیه را بیش از پیش به سوی دشمنی سوق داد. منتقدان روس او را معمار سیاست «مهار» روسیه می‌دانند.

انطباق با نظم کنونی جهان

پیش‌بینی‌های برژینسکی امروز با دقتی شگفت‌انگیز تحقق یافته‌اند. جنگ اوکراین دقیقاً بر سر همان «محور ژئوپلیتیک»ی است که او مهم‌ترین می‌دانست. تلاش روسیه برای بازپس‌گیری اوکراین، کوششی برای احیای امپراتوری است. مهم‌تر، «ائتلاف بزرگ» ضدهژمونیک که او خطرناک‌ترین سناریو می‌دانست، در دههٔ اخیر شکل گرفته است. چین، روسیه و جمهوری اسلامی، همراه با کرهٔ شمالی، در زمینه‌های نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک همکاری کرده‌اند: پهپادهای ایرانی و نیروهای کره‌ای برای روسیه، خرید نفت ایران و روسیه توسط چین، و رزمایش‌های دریایی مشترک. اما ضربه‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ به ایران نشان داد که این ائتلاف شکننده است: نه چین و نه روسیه به یاری نظامی ایران نیامدند. برای ایران آینده، چارچوب برژینسکی نشان می‌دهد که موقعیت ژئوپلیتیک ایران، به‌عنوان محوری میان خلیج فارس،

آسیای مرکزی و قفقاز، می‌تواند به‌جای ابزار ائتلاف ضدغربی، پلی برای ثبات و ارتباطات اوراسیا باشد. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۰۷. ساموئل هانتینگتون — سرباز و دولت: کنترل غیرنظامی

متفکر: ساموئل هانتینگتون (Samuel P. Huntington) | اثر اصلی: «سرباز و دولت: نظریه و سیاست روابط نظامی-غیرنظامی» (۱۹۵۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هانتینگتون، استاد دانشگاه هاروارد و یکی از تأثیرگذارترین دانشمندان سیاسی سدهٔ بیستم، «سرباز و دولت» را در سی‌سالگی نوشت. زمینهٔ کار، نیاز تازهٔ آمریکا به ارتشی بزرگ و دائمی در دوران جنگ سرد بود؛ کشوری که سنت تاریخی‌اش بدگمانی به ارتش‌های دائمی بود. اختلاف رئیس‌جمهور ترومن با ژنرال مک‌آرتور در جنگ کره و برکناری او در ۱۹۵۱، پرسش رابطهٔ ارتش و سیاست را به مسئله‌ای فوری تبدیل کرده بود. پرسش اصلی هانتینگتون این بود: چگونه می‌توان ارتشی ساخت که هم برای امنیت ملی کارآمد باشد و هم تهدیدی برای حکومت غیرنظامی نباشد؟

هستهٔ نظریه

هانتینگتون دو شیوهٔ «کنترل غیرنظامی» را از هم جدا کرد. «کنترل ذهنی»: کنترل از راه «غیرنظامی‌کردن» ارتش، یعنی وارد کردن آن به سیاست، سپردن آن به یک گروه یا حزب، و تبدیل آن به ابزار ایدئولوژیک. در این روش، ارتش بازتاب یکی از گروه‌های سیاسی جامعه است. «کنترل عینی»: کنترل از راه «حرفه‌ای‌کردن» ارتش. ارتش در حوزهٔ تخصصی خود، یعنی مدیریت خشونت، خودمختاری دارد، اما در سیاست بی‌طرف است و از تصمیم رهبران غیرنظامی منتخب، هرچه باشد، اطاعت می‌کند.

هانتینگتون کنترل عینی را برتر دانست، زیرا هم کارآمدی نظامی را بیشینه می‌کند و هم خطر دخالت ارتش در سیاست را به حداقل می‌رساند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

هانتینگتون «حرفه‌ای‌گری» افسران را با سه ویژگی تعریف کرد. «تخصص»: دانش و مهارت ویژه در مدیریت خشونت که با آموزش طولانی کسب می‌شود. «مسئولیت»: تعهد به خدمت به جامعه و دولت، نه منافع شخصی یا گروهی. «انسجام صنفی»: آگاهی از هویت مشترک به‌عنوان گروهی حرفه‌ای با معیارها و اخلاق خاص خود. او همچنین «اخلاق نظامی» را «واقع‌گرایی محافظه‌کارانه» توصیف کرد: باور به پایداری منازعه، اولویت دولت و ضرورت آمادگی. افسر حرفه‌ای به دولت مشاورهٔ تخصصی می‌دهد، اما تصمیم سیاسی را به رهبران غیرنظامی می‌سپارد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان، از جمله موریس یانوویتز، گفته‌اند جدایی کامل ارتش از سیاست در عمل ناممکن است، به‌ویژه در جنگ‌های مدرن که مرز میان نظامی و سیاسی مبهم است. برخی نیز استدلال کرده‌اند که خودمختاری نظامی در «حوزهٔ تخصصی» می‌تواند به ارتشی بینجامد که در برابر نظارت غیرنظامی مقاومت می‌کند. پژوهشگرانی مانند الیوت کوهن نیز نشان دادند که موفق‌ترین رهبران جنگ، مانند لینکلن و چرچیل، در جزئیات نظامی مداخله کردند.

انطباق با نظم کنونی جهان

تمایز هانتینگتون میان کنترل عینی و ذهنی، کلیدی‌ترین ابزار برای تحلیل سپاه پاسداران است. سپاه نمونهٔ کامل «کنترل ذهنی» است: ارتشی ایدئولوژیک که برای حفاظت از نظام و ایدئولوژی آن، نه ملت و قانون اساسی، ساخته شده است. اما مسیر سپاه حتی از کنترل ذهنی فراتر رفته است. ابزار سیاسی که برای کنترل ساخته شد، خود به بازیگر سیاسی و اقتصادی مستقل تبدیل شده است. سپاه اکنون در انتخابات، اقتصاد، رسانه و سیاست خارجی نقش تعیین‌کننده دارد و بیش از آنکه تحت کنترل غیرنظامی باشد، بر نهادهای غیرنظامی مسلط است. در مقابل، ارتش جمهوری اسلامی به حاشیه رانده شده است. شورش واگنر در روسیه در ۲۰۲۳ نیز خطر نیروهای مسلح سیاسی‌شده را نشان داد. برای ایران آینده، درس

هانتینگتون روشن است: ساختن ارتشی حرفه‌ای و غیرسیاسی تحت کنترل نهادهای منتخب، شرط ثبات دموکراتیک و کارآمدی امنیتی است. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۰۸. ساموئل هانتینگتون — برخورد تمدن‌ها

متفکر: ساموئل هانتینگتون (Samuel P. Huntington) | آثار اصلی: «برخورد تمدن‌ها؟» (مقاله، فارین افرز، ۱۹۹۳)؛ «برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی» (۱۹۹۶) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هانتینگتون مقالهٔ «برخورد تمدن‌ها؟» را در ۱۹۹۳ و تا حدی در پاسخ به «پایان تاریخ» فوکویاما نوشت. او برخلاف فوکویاما، که پیروزی لیبرال دموکراسی را جهان‌شمول می‌دانست، پیش‌بینی کرد که منازعات پس از جنگ سرد نه ایدئولوژیک و نه اقتصادی، بلکه «فرهنگی» خواهند بود. این مقاله به یکی از پربحث‌ترین متون روابط بین‌الملل تبدیل شد. پس از حملات یازده سپتامبر، بسیاری آن را پیش‌بینی‌کننده دانستند.

هستهٔ نظریه

هانتینگتون استدلال کرد که در جهان پس از جنگ سرد، مهم‌ترین تمایز میان مردم، تمایز فرهنگی است، و بزرگ‌ترین واحد فرهنگی «تمدن» است. او هشت تمدن اصلی برشمرد: غربی، ارتدوکس، اسلامی، چینی، هندو، ژاپنی، آمریکای لاتین و احتمالاً آفریقایی. منازعات آینده بیشتر در امتداد «خطوط گسل» میان این تمدن‌ها رخ خواهند داد.

هانتینگتون برای این ادعا چند دلیل ارائه کرد. تفاوت‌های تمدنی، یعنی دین، تاریخ، زبان و سنت، ریشه‌دار و پایدارند. جهانی‌شدن، به جای همگون‌سازی، آگاهی تمدنی را افزایش می‌دهد. «احیای دینی» جایگزین ایدئولوژی‌های سکولار شده است. و قدرت رو به افول غرب، تمدن‌های دیگر را به بازگشت به ریشه‌های خود و رد ارزش‌های غربی تشویق می‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

هانتینگتون چند مفهوم کلیدی را مطرح کرد. «دولت هسته»: هر تمدن یک یا چند دولت مرکزی دارد که آن را رهبری می‌کند، مانند چین برای تمدن چینی و روسیه برای تمدن ارتدوکس.

تمدن اسلامی دولت هسته ندارد و همین منبع بی‌ثباتی است. «کشورهای چندپاره»: کشورهایی که نخبگانشان می‌خواهند به تمدن دیگری بپیوندند، اما مردمشان مقاومت می‌کنند، مانند ترکیه، روسیه و مکزیک. «ارتباط کنفوسیوسی-اسلامی»: همکاری احتمالی چین و کشورهای اسلامی در برابر غرب. مشهورترین و جنجالی‌ترین جملهٔ او این بود که اسلام «مرزهای خونین» دارد. توصیهٔ سیاستی او به غرب، پرهیز از «جهان‌شمول‌گرایی»، یعنی تلاش برای تحمیل ارزش‌های غربی، و تحکیم وحدت خود بود.

نقد و محدودیت‌ها

ادوارد سعید نظریهٔ هانتینگتون را «برخورد جهالت» نامید و استدلال کرد که تمدن‌ها یکپارچه و ثابت نیستند، بلکه درونشان تنوع، کشمکش و تبادل وجود دارد. پژوهش‌های تجربی نیز نشان دادند که بیشتر منازعات پس از جنگ سرد «درون» تمدن‌ها رخ داده‌اند، نه میان آن‌ها: جنگ‌های شیعه و سنی، کشمکش‌های قومی درون آفریقا، و اکنون جنگ روسیه و اوکراین، دو ملت ارتدوکس. منتقدان همچنین هشدار داده‌اند که نظریه می‌تواند به «پیشگویی خودتحقق‌بخش» تبدیل شود و دشمنی تمدنی را توجیه کند.

انطباق با نظم کنونی جهان

کارنامهٔ پیش‌بینی هانتینگتون آمیخته است. از یک سو، احیای هویت‌های دینی و تمدنی، ظهور چین با تأکید بر «تمدن چینی» و روسیه با گفتمان «تمدن روسی»، و همکاری چین، روسیه و ایران در برابر غرب، با بخش‌هایی از نظریه سازگار است. از سوی دیگر، جنگ روسیه و اوکراین، جنگ داخلی سوریه، رقابت عربستان و ایران و پیمان‌های ابراهیم، یعنی همکاری اسرائیل و کشورهای عربی مسلمان، نظریه را به چالش می‌کشند. منافع ژئوپلیتیک بارها بر همبستگی تمدنی چیره شده است. ایران در چارچوب هانتینگتون نمونه‌ای جالب است. ایران با هویت دوگانهٔ «ایرانی» و «اسلامی»، شاید نمونه‌ای از «کشور چندپاره» باشد. حکومت می‌کوشد هویت اسلامی-انقلابی را غالب کند، در حالی که بخش بزرگی از جامعه به هویت ملی

و تمدن ایرانی گرایش دارد. داوری نهایی: انطباق متوسط است. هویت فرهنگی و تمدنی در سیاست جهانی اهمیت یافته است، اما خطوط گسل اصلی منازعات امروز تمدنی نیستند.

۱۰۹. گراهام آلیسون — ذات تصمیم: سه الگوی تصمیم‌گیری

متفکر: گراهام آلیسون (Graham Allison) | اثر اصلی: «ذات تصمیم: تبیین بحران موشکی کوبا» (۱۹۷۱، ویرایش دوم با فیلیپ زلیکو، ۱۹۹۹) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

آلیسون، رئیس بنیان‌گذار مدرسهٔ کندی دانشگاه هاروارد و معاون پیشین وزیر دفاع آمریکا در دولت کلینتون، «ذات تصمیم» را بر پایهٔ رسالهٔ دکترای خود دربارهٔ بحران موشکی کوبا در اکتبر ۱۹۶۲ نوشت. در آن بحران سیزده‌روزه، جهان به جنگ هسته‌ای نزدیک‌تر از هر زمان دیگری شد. آلیسون پرسید که چرا شوروی موشک‌ها را در کوبا مستقر کرد، چرا آمریکا با محاصرهٔ دریایی پاسخ داد، و چرا شوروی موشک‌ها را خارج کرد. او نشان داد که پاسخ به این پرسش‌ها به «عینک» تحلیلی ما بستگی دارد.

هستهٔ نظریه

آلیسون سه «الگو» برای تبیین تصمیم‌های سیاست خارجی ارائه کرد. «الگوی یکم: کنشگر عقلانی». دولت کنشگری یکپارچه است که اهداف روشنی دارد، گزینه‌ها را می‌سنجد و گزینه‌ای را انتخاب می‌کند که بیشترین سود را با کمترین هزینه دارد. این الگوی پیش‌فرض بیشتر تحلیلگران است. «الگوی دوم: رفتار سازمانی». دولت مجموعه‌ای از سازمان‌هاست، مانند ارتش، نیروی دریایی و سازمان اطلاعات، که هر کدام «رویه‌های عملیاتی استاندارد» و روال‌های خاص خود را دارند. تصمیم‌ها نه انتخاب عقلانی، بلکه «خروجی» این رویه‌هاست. «الگوی سوم: سیاست حکومتی». تصمیم‌ها نتیجهٔ «چانه‌زنی» میان مقام‌های ارشدی است که هر کدام منافع، دیدگاه‌ها و قدرت متفاوتی دارند.

آلیسون نشان داد که هر الگو جنبه‌هایی از بحران کوبا را آشکار می‌کند که الگوهای دیگر نمی‌بینند، و تحلیل کامل به هر سه نیاز دارد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

برای الگوی دوم، آلیسون نشان داد که بسیاری از جزئیات بحران از روال‌های سازمانی ناشی شد. برای نمونه، نیروهای شوروی در کوبا موشک‌ها را بدون استتار مستقر کردند، زیرا روال استاندارد آنان در شوروی چنین بود. همین امر کشف موشک‌ها توسط هواپیماهای شناسایی آمریکا را آسان کرد. برای الگوی سوم، او قاعدهٔ مشهوری را بیان کرد که به «قانون مایلز» شهرت یافت: «موضع شما به جایگاهتان بستگی دارد». یعنی دیدگاه هر مقام دربارهٔ یک مسئله به سازمانی که در آن کار می‌کند بستگی دارد. وزیر دفاع، رئیس ستاد مشترک و وزیر خارجه، هرکدام از منظر سازمان خود به بحران نگاه می‌کردند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند الگوی سوم در عمل نقش «رئیس‌جمهور» را کم‌رنگ می‌کند، در حالی که در بحران کوبا، تصمیم نهایی را جان کندی گرفت و او از چانه‌زنی دیوان‌سالارانه فراتر رفت. همچنین برخی گفته‌اند «جایگاه» همیشه «موضع» را تعیین نمی‌کند؛ مقام‌ها گاه برخلاف منافع سازمانی خود موضع می‌گیرند. با این حال، چارچوب آلیسون یکی از پرکاربردترین ابزارهای تحلیل سیاست خارجی است.

انطباق با نظم کنونی جهان

سه الگوی آلیسون برای تحلیل تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی بسیار گویاست. تحلیلگرانی که تنها از الگوی یکم استفاده می‌کنند، رفتار تهران را اغلب «غیرعقلانی» می‌یابند. اما الگوی سوم نشان می‌دهد که سیاست خارجی ایران حاصل چانه‌زنی میان بیت رهبری، فرماندهی سپاه، نیروی قدس، وزارت خارجه، دولت و مجلس است. در برجام، وزارت خارجه مذاکره کرد، اما سپاه با آزمایش‌های موشکی و فعالیت‌های منطقه‌ای، عملاً پیام دیگری فرستاد. الگوی دوم نیز توضیح می‌دهد که چرا نیروی قدس، حتی در دوره‌های مذاکره، روال‌های عملیاتی خود را در منطقه ادامه داد. تصمیم‌گیری در روسیه، که در حلقه‌ای کوچک گرفته می‌شود، و در آمریکا، با رقابت میان نهادهای مختلف، نیز با این چارچوب قابل تحلیل است. داوری نهایی:

انطباق بسیار بالاست. هیچ تحلیل جدی از تصمیم‌های امنیتی بدون نگاه به درون «جعبهٔ سیاه» دولت کامل نیست.

۱۱۰. گراهام آلیسون — تلهٔ توسیدید

متفکر: گراهام آلیسون (Graham Allison) | آثار اصلی: «تلهٔ توسیدید» (مقاله، ۲۰۱۵)؛ «محکوم به جنگ: آیا آمریکا و چین می‌توانند از تلهٔ توسیدید بگریزند؟» (۲۰۱۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

آلیسون، که مدخل پیشین به کتاب کلاسیک او دربارهٔ تصمیم‌گیری اختصاص داشت، در دههٔ ۲۰۱۰ پروژه‌ای در دانشگاه هاروارد برای بررسی تاریخی «گذار قدرت» آغاز کرد. پرسش او ساده اما فوری بود: وقتی قدرتی در حال برآمدن قدرت مسلط را تهدید می‌کند، چه رخ می‌دهد؟ او این وضعیت را، با اشاره به توضیح توسیدید دربارهٔ علت جنگ پلوپونزی، «تلهٔ توسیدید» نامید. این اصطلاح به‌سرعت وارد گفتمان سیاسی شد و حتی رهبران چین نیز به آن اشاره کردند.

هستهٔ نظریه

آلیسون، با تیم پژوهشی خود در هاروارد، شانزده مورد تاریخی از پانصد سال گذشته را بررسی کرد که در آن‌ها قدرتی در حال برآمدن جایگاه قدرت مسلط را تهدید می‌کرد. یافتهٔ اصلی این بود که در دوازده مورد از شانزده مورد، نتیجه جنگ بود. تنها در چهار مورد، گذار بدون جنگ رخ داد: پرتغال و اسپانیا در اواخر سدهٔ پانزدهم، بریتانیا و آمریکا در اوایل سدهٔ بیستم، شوروی و آمریکا در جنگ سرد، و بریتانیا و فرانسه در برابر آلمان پس از اتحاد مجدد آن.

آلیسون تأکید کرد که جنگ «اجتناب‌ناپذیر» نیست. اما پویایی‌های ساختاری گذار قدرت، یعنی ترس قدرت مسلط و جاه‌طلبی قدرت در حال برآمدن، چنان خطرناک‌اند که بدون تلاش آگاهانه و فوق‌العاده، احتمال جنگ بسیار بالاست. حتی رویدادهای کوچک می‌توانند جرقهٔ جنگی بزرگ شوند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

آلیسون از موارد موفق «دوازده سرنخ» برای پرهیز از جنگ استخراج کرد. از جمله: نقش مؤثر نهادهای فراملی، مانند کلیسای کاتولیک در میانجی‌گری میان پرتغال و اسپانیا؛ پذیرش واقع‌بینانهٔ تغییر توازن قدرت توسط قدرت مسلط، مانند پذیرش برتری آمریکا در نیمکرهٔ غربی توسط بریتانیا؛ سلاح هسته‌ای که هزینهٔ جنگ را بی‌اندازه بالا می‌برد؛ و اهمیت سیاست داخلی و رهبری خردمندانه در هر دو طرف. آلیسون همچنین تأکید کرد که آمریکا و چین باید «منافع حیاتی» خود را روشن تعریف کنند و میان آن‌ها و منافع کم‌اهمیت‌تر تمایز بگذارند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان چند نقد روش‌شناختی مطرح کرده‌اند. انتخاب و طبقه‌بندی شانزده مورد گزینشی است و برخی موارد را می‌توان متفاوت تفسیر کرد. شمار موارد آن‌قدر کم است که تعمیم آماری از آن دشوار است. همچنین برخی تاریخ‌نگاران یونان باستان گفته‌اند که آلیسون تحلیل توسیدید را ساده کرده است. منتقدان چینی نیز گفته‌اند این مفهوم با تأکید بر اجتناب‌ناپذیری، خود می‌تواند به «پیشگویی خودتحقق‌بخش» تبدیل شود.

انطباق با نظم کنونی جهان

تلهٔ توسیدید به چارچوب اصلی بحث دربارهٔ رابطهٔ آمریکا و چین تبدیل شده است. همهٔ عناصر هشداری آلیسون حاضرند: رشد سریع قدرت چین، ترس فزاینده در واشنگتن، رقابت در فناوری، تجارت و نفوذ، و نقطه‌های داغی مانند تایوان و دریای چین جنوبی که می‌توانند جرقهٔ جنگ شوند. اما چند عامل از دوازده سرنخ آلیسون نیز حاضر است: بازدارندگی هسته‌ای، وابستگی متقابل اقتصادی عمیق و گفت‌وگوی مستقیم میان رهبران. دیدارها و توافق‌های تجاری موقت میان رهبران دو کشور در ۲۰۲۵، کوشش برای مدیریت همین تله بود. برای ایران، این تحلیل اهمیت غیرمستقیم دارد. رقابت آمریکا و چین، محیط راهبردی خاورمیانه را شکل می‌دهد و ایران آینده باید جایگاه خود را در این رقابت بزرگ‌تر تعریف کند. داوری نهایی: انطباق بالا اما مناقشه‌برانگیز است.

۱۱۱. اروینگ جنیس — گروه‌اندیشی

متفکر: اروینگ جنیس (Irving Janis) | آثار اصلی: «قربانیان گروه‌اندیشی» (۱۹۷۲)، «گروه‌اندیشی» (ویرایش دوم، ۱۹۸۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

جنیس روان‌شناس اجتماعی و استاد دانشگاه ییل بود. او در آغاز دربارهٔ رفتار گروه‌های کوچک و فرایند تصمیم‌گیری پژوهش می‌کرد. پس از خواندن کتاب آرتور شلزینگر دربارهٔ تصمیم دولت کندی برای حمله به خلیج خوک‌ها در کوبا، از خود پرسید: چگونه گروهی از برجسته‌ترین و باهوش‌ترین مشاوران آمریکا توانستند تصمیمی چنین فاجعه‌بار بگیرند؟ پاسخ او مفهوم «گروه‌اندیشی» بود که بعدها به یکی از شناخته‌شده‌ترین مفاهیم روان‌شناسی سیاسی تبدیل شد.

هستهٔ نظریه

جنیس «گروه‌اندیشی» را چنین تعریف کرد: شیوه‌ای از تفکر که اعضای گروهی منسجم به کار می‌برند، وقتی تلاش برای «اجماع» بر انگیزهٔ ارزیابی واقع‌بینانهٔ گزینه‌های دیگر غلبه کند. گروه‌اندیشی معمولاً در گروه‌هایی رخ می‌دهد که منسجم، دوستانه و دارای رهبری قوی‌اند، از جریان اطلاعات بیرونی جدا شده‌اند، و تحت فشار زمانی و تهدید خارجی تصمیم می‌گیرند.

نکتهٔ متناقض‌نما این است که همان ویژگی‌هایی که گروه را کارآمد و منسجم می‌سازند، یعنی دوستی، اعتماد و هویت مشترک، آن را در برابر گروه‌اندیشی آسیب‌پذیر می‌کنند. اعضا، برای حفظ هماهنگی و پرهیز از تنش، تردیدهای خود را سرکوب می‌کنند و با اکثریت همراه می‌شوند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

جنیس هشت نشانهٔ گروه‌اندیشی را برشمرد: «توهم آسیب‌ناپذیری» که خوش‌بینی افراطی و خطرپذیری ایجاد می‌کند؛ «عقلانی‌سازی جمعی» که هشدارها را بی‌اعتبار می‌کند؛ «باور به اخلاقی‌بودن ذاتی گروه»؛ «نگاه کلیشه‌ای به دشمن» به‌عنوان شرور، ضعیف یا نادان؛ «فشار

مستقیم بر مخالفان»؛ «خودسانسوری»؛ «توهم اتفاق نظر»؛ و «نگهبانان ذهن»، یعنی اعضایی که گروه را از اطلاعات ناخوشایند محافظت می‌کنند. جنیس فاجعه‌های تاریخی مانند خلیج خوک‌ها، غافلگیری در پرل هاربر، عبور از مدار ۳۸ درجه در جنگ کره و تشدید جنگ ویتنام را با این مفهوم تحلیل کرد. درمقابل، تصمیم‌گیری در بحران موشکی کوبا و طرح مارشال را نمونه‌های موفق دانست. او راهکارهایی نیز پیشنهاد کرد، از جمله تعیین «وکیل مدافع شیطان»، دعوت از کارشناسان بیرونی، و پرهیز رهبر از اعلام زودهنگام نظر خود.

نقد و محدودیت‌ها

پژوهش‌های تجربی بعدی همهٔ پیش‌بینی‌های جنیس را تأیید نکردند. برخی گروه‌های منسجم تصمیم‌های خوبی گرفتند و برخی گروه‌های غیرمنسجم دچار خطاهای مشابه شدند. منتقدان همچنین گفته‌اند جنیس بیشتر موارد شکست را بررسی کرد و ممکن است نشانه‌های گروه‌اندیشی را پس از وقوع فاجعه «یافته» باشد. با این حال، مفهوم او همچنان یکی از پرکاربردترین ابزارها برای تحلیل خطای تصمیم‌گیری است.

انطباق با نظم کنونی جهان

گروه‌اندیشی در چند شکست امنیتی مهم دهه‌های اخیر دیده می‌شود. کمیسیون سنای آمریکا دربارهٔ ارزیابی اطلاعاتی سلاح‌های کشتار جمعی عراق، صراحتاً به گروه‌اندیشی در جامعهٔ اطلاعاتی اشاره کرد. شکست اطلاعاتی اسرائیل پیش از هفتم اکتبر ۲۰۲۳ نیز با «مفهوم» تثبیت‌شده‌ای همراه بود که تحلیلگران مخالف آن به حاشیه رانده شدند. حلقهٔ کوچک تصمیم‌گیری در کرملین پیش از حمله به اوکراین، که ارادهٔ مقاومت اوکراینی را دست‌کم گرفت، نیز همهٔ ویژگی‌های گروه‌اندیشی را داشت. جمهوری اسلامی شاید نمونهٔ ساختاری گروه‌اندیشی باشد. نظامی که مخالفان را «غیرخودی» می‌داند، کارشناسان مستقل را کنار می‌گذارد و به رهبری که «خطاناپذیر» تلقی می‌شود وابسته است، به‌طور نظام‌مند از اطلاعات ناخوشایند محروم می‌ماند. ارزیابی‌های نادرست دربارهٔ توان اسرائیل و واکنش آمریکا، تا حدی نتیجهٔ همین ساختار بود. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۱۲. رز مک‌درموت — نظریهٔ چشم‌انداز در سیاست خارجی

متفکر: رز مک‌درموت (Rose McDermott) | اثر اصلی: «خطرپذیری در سیاست بین‌الملل: نظریهٔ چشم‌انداز در سیاست خارجی آمریکا» (۱۹۹۸) | ایالات متحده | بر پایهٔ «نظریهٔ چشم‌انداز» دنیل کانمن و آموس تورسکی (۱۹۷۹)

متفکر و زمینهٔ تاریخی

مک‌درموت، استاد دانشگاه براون، از پیشگامان کاربرد روان‌شناسی و علوم زیستی در روابط بین‌الملل است. او در «خطرپذیری در سیاست بین‌الملل»، «نظریهٔ چشم‌انداز» را که دنیل کانمن و آموس تورسکی در ۱۹۷۹ مطرح کرده بودند، به تحلیل تصمیم‌های سیاست خارجی آمریکا آورد. کانمن بعدها به سبب همین نظریه جایزهٔ نوبل اقتصاد را دریافت کرد. نظریهٔ چشم‌انداز فرض «عقلانیت» در نظریهٔ انتخاب عقلانی را به چالش کشید و نشان داد که انسان‌ها در تصمیم‌گیری در شرایط خطر، به شیوه‌ای نظام‌مند و قابل‌پیش‌بینی از «عقلانیت» منحرف می‌شوند.

هستهٔ نظریه

نظریهٔ چشم‌انداز چند یافتهٔ کلیدی دارد. نخست، انسان‌ها نتایج را نه به‌طور مطلق، بلکه نسبت به یک «نقطهٔ مرجع» ارزیابی می‌کنند. دوم، «گریز از زیان»: درد از دست دادن چیزی تقریباً دو برابر لذت به دست آوردن همان چیز است. سوم، و مهم‌ترین: انسان‌ها در «قلمرو سود»، یعنی وقتی اوضاع خوب است، «خطرگریز»ند و ترجیح می‌دهند آنچه دارند را حفظ کنند. اما در «قلمرو زیان»، یعنی وقتی اوضاع بد است یا احساس از دست دادن دارند، «خطرپذیر» می‌شوند و حاضرند برای جبران زیان، خطرهای بزرگ بپذیرند.

مک‌درموت نشان داد که این الگو تصمیم‌های رهبران سیاسی را نیز توضیح می‌دهد. رهبرانی که خود را در قلمرو زیان می‌بینند، گزینه‌های پرخطری را انتخاب می‌کنند که محاسبهٔ عقلانی آن‌ها را رد می‌کرد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مک‌درموت چند مورد را بررسی کرد. مهم‌ترین آن برای خوانندهٔ ایرانی، تصمیم جیمی کارتر در آوریل ۱۹۸۰ برای عملیات نجات گروگان‌های آمریکایی در تهران بود که با شکست در صحرای طبس پایان یافت. مک‌درموت استدلال کرد که کارتر، پس از ماه‌ها شکست دیپلماتیک، کاهش محبوبیت و نزدیکی انتخابات، خود را در «قلمرو زیان» می‌دید. به همین دلیل گزینه‌ای بسیار پرخطر را برگزید که احتمال موفقیت پایینی داشت. وزیر خارجه، سایروس ونس، با آن مخالفت کرد و استعفا داد. مفهوم مهم دیگر «اثر چارچوب‌بندی» است: شیوهٔ ارائهٔ یک موقعیت، به‌عنوان سود یا زیان، بر انتخاب تأثیر می‌گذارد، حتی اگر واقعیت یکسان باشد. همچنین «اثر مالکیت»: دولت‌ها برای حفظ آنچه دارند، بیش از به دست آوردن چیزی با همان ارزش، می‌جنگند.

نقد و محدودیت‌ها

مهم‌ترین نقد، دشواری تعیین «نقطهٔ مرجع» است. اینکه یک رهبر خود را در قلمرو سود یا زیان می‌بیند، به نقطهٔ مرجع او بستگی دارد، و این را اغلب تنها پس از رخداد می‌توان حدس زد. همچنین نظریهٔ چشم‌انداز در آزمایش‌های فردی و ساده پرورده شد و کاربرد آن در تصمیم‌های پیچیدهٔ جمعی و سیاسی محل تردید است.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ چشم‌انداز چند تصمیم مهم اخیر را بهتر از الگوی انتخاب عقلانی توضیح می‌دهد. پوتین، که گسترش ناتو و گرایش اوکراین به غرب را «زیان» تاریخی برای روسیه می‌دید، به حمله‌ای بسیار پرخطر دست زد. مهم‌تر، چارچوب مک‌درموت برای پیش‌بینی رفتار جمهوری اسلامی پس از ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ کاربرد دارد. نظامی که در مدتی کوتاه شبکهٔ نیابتی، متحد سوری، پدافند هوایی، فرماندهان ارشد و بخش مهمی از زیرساخت هسته‌ای خود را از دست داده، آشکارا در «قلمرو زیان» است. نظریه پیش‌بینی می‌کند که چنین رژیمی ممکن است به جای پذیرش واقعیت، گزینه‌های پرخطرتری را برای جبران زیان برگزیند، مانند حرکت مخفیانه به

سوی سلاح هسته‌ای یا سرکوب شدیدتر در داخل. اما «اثر مالکیت» نیز نشان می‌دهد که اولویت نهایی، حفظ بقای خود نظام است. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۱۳. شرمن کنت — اطلاعات راهبردی

متفکر: شرمن کنت (Sherman Kent) | آثار اصلی: «اطلاعات راهبردی برای سیاست جهانی آمریکا» (۱۹۴۹)؛ «واژه‌های احتمال تخمینی» (مقاله، ۱۹۶۴) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کنت استاد تاریخ دانشگاه ییل بود که در جنگ جهانی دوم به «دفتر خدمات راهبردی»، سلف سازمان سیا، پیوست. پس از جنگ، کتاب «اطلاعات راهبردی» را نوشت که نخستین نظریهٔ نظام‌مند تحلیل اطلاعاتی بود. او از ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۷ ریاست «دفتر تخمین‌های ملی» سیا را بر عهده داشت که مسئول تهیهٔ مهم‌ترین ارزیابی‌های اطلاعاتی برای رئیس‌جمهور بود. کنت را «پدر تحلیل اطلاعاتی» می‌دانند و مدرسهٔ آموزش تحلیلگران سیا به نام او نام‌گذاری شده است.

هستهٔ نظریه

کنت استدلال کرد که «اطلاعات» سه معنا دارد: «دانش»، یعنی محصول نهایی دربارهٔ کشورهای دیگر؛ «سازمان»، یعنی نهادهایی که این دانش را تولید می‌کنند؛ و «فعالیت»، یعنی فرایند گردآوری، ارزیابی و تحلیل. او تحلیل اطلاعاتی را نه جاسوسی، بلکه «پژوهش» دانست. تحلیلگر باید مانند پژوهشگر علوم اجتماعی، با روش‌های دقیق، شواهد را بسنجد، فرضیه‌ها را بیازماید و نتیجه‌گیری‌های قابل‌دفاع ارائه دهد.

کنت بر رابطهٔ ظریف میان «تحلیلگر» و «سیاست‌گذار» تأکید داشت. تحلیلگر باید به سیاست‌گذار نزدیک باشد تا نیازهای او را بشناسد و تحلیلش مرتبط باشد. اما نباید چنان نزدیک باشد که بی‌طرفی‌اش را از دست بدهد و تحلیلش را با خواسته‌های سیاست‌گذار هماهنگ کند. تحلیلگر باید «حقیقت را به قدرت بگوید»، حتی اگر ناخوشایند باشد. بزرگ‌ترین خطر، «سیاسی‌شدن» اطلاعات است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کنت در مقالهٔ ۱۹۶۴ مشکلی را مطرح کرد که هنوز حل نشده است: تحلیلگران با واژه‌هایی مانند «احتمالاً»، «به احتمال زیاد» و «ممکن است» احتمال‌ها را بیان می‌کنند، اما خوانندگان مختلف این واژه‌ها را به شیوه‌های بسیار متفاوت تفسیر می‌کنند. او مثالی از تخمینی دربارهٔ یوگسلاوی آورد که در آن واژهٔ «احتمال جدی» توسط خوانندگان مختلف از ۲۰ تا ۸۰ درصد تفسیر شده بود. کنت پیشنهاد کرد که واژه‌های احتمال به بازه‌های عددی مشخص پیوند داده شوند. همچنین بر «تخمین» به‌عنوان کارکرد اصلی تحلیل تأکید داشت: تحلیلگر نه تنها باید بگوید «چه هست»، بلکه باید بگوید «چه احتمال دارد رخ دهد».

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند الگوی کنت، که بر جدایی تحلیلگر از سیاست‌گذار تأکید دارد، گاه به تحلیل‌هایی انجامیده که از نیازهای واقعی سیاست‌گذار دور بوده‌اند. برخی، مانند ویلمور کندال در همان دوران، استدلال کردند که تحلیلگر باید بیشتر در خدمت سیاست‌گذار باشد. همچنین تأکید کنت بر روش «علمی» در تحلیل، با ماهیت ناقص و مبهم اطلاعات در دنیای واقعی همیشه سازگار نیست.

انطباق با نظم کنونی جهان

اصول کنت امروز در استانداردهای رسمی جامعهٔ اطلاعاتی آمریکا، از جمله رهنمود «استانداردهای تحلیلی»، تجسم یافته است. این رهنمود تحلیلگران را ملزم می‌کند واژه‌های احتمال را به بازه‌های مشخص پیوند دهند و سطح اطمینان خود را بیان کنند. پروندهٔ ایران نمونهٔ آموزنده‌ای از اهمیت تخمین اطلاعاتی است. «تخمین اطلاعات ملی» آمریکا در ۲۰۰۷ نتیجه گرفت که ایران برنامهٔ تسلیحات هسته‌ای خود را در ۲۰۰۳ متوقف کرده است. این تخمین جنجال سیاسی عظیمی برانگیخت و سیاست آمریکا را تغییر داد. پیش از جنگ عراق نیز «سیاسی‌شدن» اطلاعات، یعنی همان خطری که کنت دربارهٔ آن هشدار داده بود، به ارزیابی نادرست انجامید. در عصر اطلاعات منبع‌باز و هوش مصنوعی، که حجم داده انفجاری

شده است، تأکید کنت بر تحلیل دقیق و بیان روشن عدم‌قطعیت اهمیتی بیشتر یافته است.

داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۱۴. ریچارد بتس — ناگزیری شکست اطلاعاتی

متفکر: ریچارد بتس (Richard K. Betts) | آثار اصلی: «تحلیل، جنگ و تصمیم: چرا شکست‌های اطلاعاتی ناگزیرند» (مقاله، ۱۹۷۸)؛ «حملهٔ غافلگیرانه» (۱۹۸۲)؛ «دشمنان اطلاعات» (۲۰۰۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بتس استاد دانشگاه کلمبیا و مدیر پیشین مؤسسهٔ مطالعات جنگ و صلح آن است. او در کمیسیون‌های متعددی دربارهٔ اصلاح جامعهٔ اطلاعاتی آمریکا مشارکت داشته است. مقالهٔ ۱۹۷۸ او، که هنوز یکی از پرخواننده‌ترین متون در آموزش تحلیلگران اطلاعاتی است، پس از ناکامی اطلاعات آمریکا و اسرائیل در پیش‌بینی جنگ اکتبر ۱۹۷۳ نوشته شد. در آن جنگ، مصر و سوریه به اسرائیل حملهٔ غافلگیرانه کردند، در حالی که اطلاعات اسرائیل معتقد بود حمله‌ای رخ نخواهد داد.

هستهٔ نظریه

بتس استدلال کرد که شکست‌های اطلاعاتی «ناگزیر»ند. این شکست‌ها نه از کمبود اطلاعات، نه از بی‌کفایتی تحلیلگران و نه از ساختار سازمانی نادرست، بلکه از مشکلات ذاتی و حل‌نشدنی ناشی می‌شوند. یافتهٔ مهم او این بود که بیشتر شکست‌های اطلاعاتی بزرگ نه در «گردآوری» اطلاعات یا حتی در «تحلیل»، بلکه در سطح «مصرف‌کننده» رخ داده‌اند. یعنی سیاست‌گذاران هشدارهای تحلیلگران را نادیده گرفته، بد تفسیر کرده یا به آن‌ها واکنش مناسب نشان نداده‌اند.

بتس سه دستهٔ مشکل ذاتی را برشمرد: «ابهام» در خود اطلاعات، که همیشه می‌توان آن را به چند شکل تفسیر کرد؛ «محدودیت‌های شناختی» تحلیلگران و سیاست‌گذاران، از جمله سوگیری‌های جرویسی؛ و «پارادوکس‌های اصلاح».

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مهم‌ترین بینش بتس «پارادوکس‌های اصلاح» است. هر اصلاحی که برای رفع یک نقص طراحی شود، نقص دیگری پدید می‌آورد. اگر تحلیلگران را به دادن هشدارهای بیشتر تشویق کنیم تا غافلگیر نشویم، به مشکل «هشدار دروغ» یا «چوپان دروغگو» دچار می‌شویم: هشدارهای مکرر بی‌اعتبار می‌شوند و سیاست‌گذاران به آن‌ها توجه نمی‌کنند. اگر تحلیل را متمرکز کنیم تا هماهنگی بیشتری داشته باشیم، تنوع دیدگاه‌ها و احتمال کشف دیدگاه‌های مخالف کاهش می‌یابد. اگر آن را غیرمتمرکز کنیم، سردرگمی و ناهماهنگی بیشتر می‌شود. بتس نتیجه گرفت که هدف واقع‌بینانه نه حذف شکست‌ها، بلکه کاهش «تدریجی» آن‌ها و «پذیرش» این واقعیت است که غافلگیری بخشی از هر محیط امنیتی است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند دیدگاه بتس ممکن است به «تقدیرگرایی» بینجامد و انگیزهٔ اصلاح و بهبود را از بین ببرد. برخی نیز استدلال کرده‌اند که بسیاری از شکست‌ها نه ناگزیر، بلکه نتیجهٔ خطاهای قابل‌اجتناب بوده‌اند و با روش‌های تحلیلی بهتر قابل‌پیشگیری بودند. خود بتس در «دشمنان اطلاعات» به این نقدها پاسخ داد و نشان داد که «ناگزیری» به معنای «بی‌عملی» نیست.

انطباق با نظم کنونی جهان

بینش بتس دربارهٔ شکست در سطح «مصرف‌کننده» با رویدادهای اخیر به‌طور شگفت‌انگیزی تأیید شده است. پیش از حملهٔ روسیه به اوکراین در فوریهٔ ۲۰۲۲، اطلاعات آمریکا و بریتانیا با دقت پیش‌بینی کرده و حتی آشکارا اعلام کردند که حمله رخ خواهد داد. اما بسیاری از رهبران اروپایی و حتی دولت اوکراین تا آخرین لحظه آن را باور نکردند. پیش از هفتم اکتبر ۲۰۲۳ نیز گزارش‌ها نشان می‌دهد که نشانه‌ها و هشدارهای متعددی، از جمله سند طرح حمله، در اختیار اطلاعات اسرائیل بود، اما با «مفهوم» غالب تفسیر و نادیده گرفته شد. در سوی دیگر، شکست ضداطلاعات جمهوری اسلامی، که اجازه داد شبکه‌های نفوذ عمیق در ساختار

نظامی، هسته‌ای و امنیتی شکل گیرد، نیز درسی بتسی است: این شکست تا حد زیادی از سیاسی‌شدن نهادهای اطلاعاتی و رقابت میان آن‌ها ناشی شد. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۱۵. روبرتا ولستتر — پرل هاربر: هشدار و تصمیم

متفکر: روبرتا ولستتر (Roberta Wohlstetter) | آثار اصلی: «پرل هاربر: هشدار و تصمیم» (۱۹۶۲)؛ «کوبا و پرل هاربر» (مقاله، ۱۹۶۵) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

روبرتا ولستتر، همسر آلبرت ولستتر، مورخ و پژوهشگر مؤسسهٔ رند بود. او سال‌ها روی کتابی دربارهٔ حملهٔ غافلگیرانهٔ ژاپن به پایگاه دریایی آمریکا در پرل هاربر در دسامبر ۱۹۴۱ کار کرد. این کتاب، که جایزهٔ بنکرافت در تاریخ را گرفت، نخستین مطالعهٔ نظام‌مند دربارهٔ «غافلگیری راهبردی» بود. پرسش او این بود که چگونه آمریکا، که کدهای دیپلماتیک ژاپن را رمزگشایی کرده بود و اطلاعات فراوانی داشت، در برابر حمله غافلگیر شد.

هستهٔ نظریه

ولستتر نشان داد که آمریکا در آستانهٔ پرل هاربر از «کمبود» اطلاعات رنج نمی‌برد. برعکس، اطلاعات فراوانی وجود داشت، از جمله پیام‌های رمزگشایی‌شدهٔ ژاپن، گزارش‌های سفارت‌ها و تحرکات ناوگان. مشکل، ناتوانی در تمایز «سیگنال» از «نویز» بود. سیگنال‌ها، یعنی نشانه‌های واقعی حملهٔ قریب‌الوقوع، در انبوهی از نویز، یعنی اطلاعات نامرتبط، گمراه‌کننده یا متناقض، گم شده بودند.

ولستتر استدلال کرد که سیگنال‌ها تنها «پس از رخداد» روشن به نظر می‌رسند. وقتی می‌دانیم چه اتفاقی افتاده، می‌توانیم به عقب برگردیم و همهٔ نشانه‌ها را ببینیم. اما در لحظهٔ تصمیم، همان نشانه‌ها در کنار صدها نشانهٔ دیگر قرار داشتند که به سوی نتایج دیگری اشاره می‌کردند. این «سوگیری پس‌نگری» ارزیابی‌های پس از فاجعه را نیز مخدوش می‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ولستتر چند عامل را برشمرد که تشخیص سیگنال را دشوار می‌کند. «نویز» عمدی، یعنی فریب دشمن، و نویز غیرعمدی، یعنی حجم عظیم اطلاعات نامرتبط. «انتظارات» تحلیلگران

و فرماندهان: آنان معتقد بودند ژاپن به جنوب شرق آسیا حمله خواهد کرد، نه به هاوایی، و اطلاعات را با این انتظار تفسیر می‌کردند. «تقسیم اطلاعات» میان سازمان‌های مختلف، مانند نیروی دریایی، ارتش و وزارت خارجه، که هیچ‌کدام تصویر کامل را نداشتند. «هشدارهای پیشین» که رخ نداده بودند و حساسیت را کاهش داده بودند. در مقالهٔ ۱۹۶۵، او همین چارچوب را بر بحران موشکی کوبا اعمال کرد و نشان داد که آمریکا چگونه سرانجام سیگنال را از نویز جدا کرد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند چارچوب «سیگنال و نویز» بیش از حد بر مشکل تحلیلی تمرکز دارد و نقش عوامل سیاسی و سازمانی را کم‌رنگ می‌کند. برخی نیز گفته‌اند که این چارچوب ممکن است به تبرئهٔ مسئولان شکست بینجامد؛ گویی شکست صرفاً نتیجهٔ دشواری ذاتی کار بود، نه خطا. با این حال، مفهوم ولستتر به یکی از پایه‌های اصلی مطالعات اطلاعاتی و هشدار تبدیل شد.

انطباق با نظم کنونی جهان

مشکلی که ولستتر شناسایی کرد، در عصر اطلاعات چندین برابر شده است. امروز حجم داده‌های ماهواره‌ای، شنود الکترونیکی، اطلاعات منبع‌باز و شبکه‌های اجتماعی چنان عظیم است که «نویز» بیش از هر زمان دیگری است. هوش مصنوعی هم می‌تواند به تشخیص سیگنال کمک کند و هم با تولید اطلاعات جعلی، نویز را افزایش دهد. حملهٔ هفتم اکتبر ۲۰۲۳ تکرار «پرل هاربر» در عصر دیجیتال بود. سیگنال‌ها، از جمله سند طرح حمله، تمرین‌های آشکار حماس و هشدار دیده‌بانان مرزی، وجود داشتند اما در میان نویز و زیر سایهٔ انتظارات گم شدند. در سوی دیگر، عملیات‌های اسرائیل علیه حزب‌الله و جمهوری اسلامی در ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ نشان داد که فریب، یعنی ایجاد نویز عمدی، همچنان ابزاری کارآمد برای غافلگیری است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۱۶. مایکل هندل — فریب راهبردی و استادان جنگ

متفکر: مایکل هندل (Michael I. Handel) | آثار اصلی: «فریب راهبردی و عملیاتی در جنگ جهانی دوم» (ویراستار، ۱۹۸۷)؛ «استادان جنگ: اندیشهٔ راهبردی کلاسیک» (۱۹۹۲) | اسرائیل و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هندل اسرائیلی‌تبار بود و در دانشگاه عبری اورشلیم و سپس در دانشکدهٔ جنگ ارتش و دانشکدهٔ جنگ دریایی آمریکا تدریس کرد. تجربهٔ غافلگیری اسرائیل در جنگ اکتبر ۱۹۷۳، که او از نزدیک دید، دغدغهٔ اصلی پژوهش‌هایش را شکل داد: غافلگیری راهبردی، فریب و رابطهٔ اطلاعات با تصمیم. کتاب «استادان جنگ» او، که سون تزو، کلاوزویتس و ژومینی را به‌طور نظام‌مند مقایسه می‌کند، متن درسی دانشکده‌های جنگ آمریکا شد.

هستهٔ نظریه

هندل در پژوهش‌هایش دربارهٔ غافلگیری و فریب به نتیجه‌ای بدبینانه اما واقع‌بینانه رسید. «فریب» تقریباً همیشه آسان‌تر از «کشف فریب» است. دلیل آن ساده است: فریبکار ابتکار عمل را در دست دارد، می‌داند چه می‌خواهد پنهان کند، و می‌تواند از انتظارات و سوگیری‌های قربانی بهره ببرد. قربانی باید همهٔ احتمالات را در نظر بگیرد و میان سیگنال‌های واقعی و جعلی تمایز بگذارد. هندل نشان داد که موفق‌ترین فریب‌ها آن‌هایی‌اند که باورهای موجود قربانی را «تقویت» می‌کنند، نه اینکه بکوشند باوری تازه بسازند.

در «استادان جنگ»، هندل استدلال کرد که تفاوت سون تزو و کلاوزویتس کمتر از آن است که معمولاً تصور می‌شود. هر دو بر برتری سیاست بر جنگ، اهمیت رهبری و عدم‌قطعیت تأکید داشتند. تفاوت اصلی آنان در نقش اطلاعات و فریب بود: سون تزو به آن‌ها خوش‌بین بود و کلاوزویتس بدبین.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

هندل چند «پارادوکس» غافلگیری را شناسایی کرد. «پارادوکس خطر»: هرچه اقدامی پرخطرتر باشد، دشمن کمتر انتظار آن را دارد و بنابراین احتمال موفقیت غافلگیری‌اش بیشتر است. «پارادوکس هشدار»: هشدارهای مکرر که به حمله نمی‌انجامند، حساسیت را کاهش می‌دهند و دشمن می‌تواند عمداً با «هشدارهای دروغ» این پارادوکس را ایجاد کند. هندل همچنین فریب را در جنگ جهانی دوم بررسی کرد، به‌ویژه عملیات «فورتیتیود» متفقین پیش از فرود نرماندی. این عملیات آلمانی‌ها را متقاعد کرد که حملهٔ اصلی در پادوکاله رخ خواهد داد، و این باور حتی هفته‌ها پس از فرود ادامه داشت.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند آثار هندل بیشتر توصیفی و تاریخی‌اند تا نظریه‌ای علّی و آزمون‌پذیر. همچنین مقایسه‌اش میان سون تزو و کلاوزویتس، به دلیل تفاوت عمیق بافت فرهنگی و تاریخی، گاه ساده‌انگارانه تلقی شده است. با این حال، تحلیل او دربارهٔ برتری ذاتی فریب بر کشف، یکی از ماندگارترین بینش‌های مطالعات اطلاعاتی است.

انطباق با نظم کنونی جهان

بینش هندل دربارهٔ برتری فریب در دهه‌های اخیر بارها تأیید شده است. عملیات انفجار پیجرهای حزب‌الله در سپتامبر ۲۰۲۴، که سال‌ها آماده‌سازی و نفوذ در زنجیرهٔ تأمین را می‌طلبید، نمونه‌ای کلاسیک از فریب راهبردی بود. عملیات «تار عنکبوت» اوکراین در ژوئن ۲۰۲۵، که در آن پهپادهایی که با کامیون به عمق خاک روسیه منتقل شده بودند، بمب‌افکن‌های راهبردی روسیه را در پایگاه‌هایشان هدف قرار دادند، نیز نمونهٔ دیگری بود. در جنگ ژوئن ۲۰۲۵ نیز اسرائیل با ترکیب فریب، نفوذ اطلاعاتی و استقرار پنهان پهپادها درون خاک ایران، ضربهٔ آغازین خود را وارد کرد. «پارادوکس هشدار» هندل نیز در هفتم اکتبر به کار رفت: حماس با رزمایش‌های مکرر و آشکار، اسرائیل را به «عادی» دیدن تحرکات خود عادت داد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۱۷. جان بوید — چرخهٔ اوودا (OODA)

متفکر: سرهنگ جان بوید (John Boyd) | آثار اصلی: «الگوهای منازعه» (مجموعه سخنرانی‌ها، ۱۹۸۶)؛ «تخریب و آفرینش» (مقاله، ۱۹۷۶) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بوید خلبان جنگندهٔ نیروی هوایی آمریکا در جنگ کره بود و بعدها به‌عنوان مربی نبرد هوایی، شهرت «سرهنگ چهل‌ثانیه» یافت؛ زیرا ادعا می‌کرد می‌تواند هر حریفی را در چهل ثانیه در نبرد شبیه‌سازی‌شده شکست دهد. او «نظریهٔ انرژی-مانور» را پرورد که طراحی جنگنده‌های اف-۱۵ و اف-۱۶ را دگرگون کرد. بوید هرگز کتابی ننوشت. اندیشه‌اش را در سخنرانی‌های طولانی و مجموعه‌ای از اسلایدها، به‌ویژه «الگوهای منازعه»، ارائه کرد. با وجود این، او یکی از تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان نظامی آمریکا در نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم شد.

هستهٔ نظریه

مشهورترین مفهوم بوید «چرخهٔ اوودا» است که از چهار مرحله تشکیل می‌شود: «مشاهده»، یعنی دریافت اطلاعات از محیط؛ «جهت‌یابی»، یعنی تفسیر اطلاعات بر پایهٔ تجربه، فرهنگ، دانش و الگوهای ذهنی؛ «تصمیم»، یعنی انتخاب یک اقدام؛ و «اقدام». هر کنشگر در منازعه، چه یک خلبان، چه یک فرمانده و چه یک دولت، پیوسته در این چرخه است.

گزارهٔ محوری بوید این است که پیروزی از آن طرفی است که چرخهٔ اوودای خود را سریع‌تر از دشمن طی کند و به «درون» چرخهٔ دشمن نفوذ کند. وقتی یک طرف پیش از آنکه دشمن بتواند به اقدام قبلی واکنش نشان دهد، اقدام تازه‌ای انجام دهد، دشمن پیوسته با واقعیتی روبه‌روست که دیگر وجود ندارد. تصمیم‌هایش بی‌ربط می‌شوند و در نهایت دچار سردرگمی، ترس و «فلج» ذهنی می‌شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

بوید تأکید داشت که مهم‌ترین مرحلهٔ چرخه «جهت‌یابی» است، نه سرعت صرف. جهت‌یابی تعیین می‌کند که ما چه چیزی را می‌بینیم، چگونه آن را تفسیر می‌کنیم و چه گزینه‌هایی را در نظر می‌گیریم. کنشگری که الگوهای ذهنی‌اش با واقعیت هماهنگ نیست، هر قدر هم سریع باشد، تصمیم‌های نادرست می‌گیرد. هدف نهایی، «برهم‌زدن جهت‌یابی» دشمن است. بوید از «جنگ مانوری» در برابر «جنگ فرسایشی» دفاع کرد: هدف نه نابودی فیزیکی دشمن، بلکه درهم‌شکستن انسجام ذهنی، اخلاقی و سازمانی اوست. او بر سطوح «اخلاقی» و «ذهنی» جنگ، علاوه بر سطح «فیزیکی»، تأکید داشت.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند چرخهٔ اوودا، با وجود سادگی و جذابیت، آن‌قدر کلی است که تقریباً بر هر نوع رقابتی قابل‌اعمال است و بنابراین ارزش تحلیلی خاصی ندارد. برخی نیز گفته‌اند تأکید بر «سرعت» می‌تواند به تصمیم‌های عجولانه بینجامد و در جنگ‌های فرسایشی طولانی، که منابع و تاب‌آوری تعیین‌کننده‌اند، کاربرد کمتری دارد. همچنین چون بوید آثار مکتوب منسجمی باقی نگذاشت، تفسیرهای متفاوت و گاه متناقضی از اندیشه‌اش وجود دارد.

انطباق با نظم کنونی جهان

چرخهٔ اوودا در عصر پهپاد، هوش مصنوعی و شبکه‌های اطلاعاتی اهمیتی بیشتر یافته است. در جنگ اوکراین، فاصلهٔ میان شناسایی یک هدف با پهپاد و نابودی آن با توپخانه یا پهپاد انتحاری، از ساعت‌ها به دقیقه‌ها کاهش یافته است. طرفی که «زنجیرهٔ کشتار» سریع‌تری دارد، برتری می‌یابد. هوش مصنوعی وعده می‌دهد که مراحل مشاهده و جهت‌یابی را تا حد ثانیه کوتاه کند. این امر هم فرصت است و هم خطر، زیرا ممکن است کنترل انسانی را از تصمیم حذف کند. در جنگ ژوئن ۲۰۲۵، اسرائیل با حذف هم‌زمان فرماندهان ارشد ایران در ساعات نخست، دقیقاً همان «فلج جهت‌یابی» را ایجاد کرد که بوید توصیف کرده بود:

ساختار فرماندهی ایران برای ساعت‌ها نتوانست واکنش منسجمی نشان دهد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۱۸. جان واردن — نظریهٔ پنج حلقه

متفکر: سرهنگ جان واردن سوم (John A. Warden III) | آثار اصلی: «کارزار هوایی: برنامه‌ریزی برای نبرد» (۱۹۸۸)؛ «دشمن به‌مثابه یک سیستم» (مقاله، ۱۹۹۵) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

واردن خلبان جنگندهٔ نیروی هوایی آمریکا در جنگ ویتنام بود و بعدها از نظریه‌پردازان برجستهٔ قدرت هوایی شد. پس از حملهٔ عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰، او در ستاد نیروی هوایی در پنتاگون، طرح اولیهٔ کارزار هوایی علیه عراق را با نام «تندر آنی» تهیه کرد. این طرح، با اصلاحاتی، به پایهٔ کارزار هوایی عملیات «طوفان صحرا» در ژانویه و فوریهٔ ۱۹۹۱ تبدیل شد. موفقیت این کارزار، اعتبار نظریهٔ او را به‌طور چشمگیری افزایش داد.

هستهٔ نظریه

واردن دشمن را نه مجموعه‌ای از نیروهای نظامی، بلکه «یک سیستم» دید که از اجزای به‌هم‌پیوسته تشکیل شده است. او این سیستم را با پنج «حلقهٔ» هم‌مرکز توصیف کرد. در «مرکز»، «رهبری» قرار دارد: رهبران سیاسی و نظامی و سامانه‌های فرماندهی و ارتباطی. حلقهٔ دوم، «ضروریات حیاتی» است: تولید و توزیع انرژی، سوخت و برق که سیستم بدون آن‌ها از کار می‌افتد. حلقهٔ سوم، «زیرساخت» است: جاده‌ها، پل‌ها، راه‌آهن و فرودگاه‌ها. حلقهٔ چهارم، «جمعیت» است. حلقهٔ پنجم و بیرونی، «نیروهای نظامی مستقر» است.

گزارهٔ محوری واردن این است که راهبرد سنتی، که بر نابودی نیروهای نظامی در حلقهٔ بیرونی تمرکز دارد، کمترین کارآیی را دارد. این حلقه برای حفاظت از حلقه‌های درونی طراحی شده است. ضربه به حلقه‌های درونی، به‌ویژه «رهبری»، می‌تواند کل سیستم را «فلج» کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

واردن بر مفهوم «جنگ موازی» تأکید داشت. فناوری‌های جدید، یعنی سلاح‌های هدایت‌شوندهٔ دقیق و هواپیماهای پنهان‌کار، امکان می‌دهند به‌جای حملهٔ «پیاپی» به اهداف، یعنی یکی پس از دیگری، به ده‌ها یا صدها هدف در همهٔ حلقه‌ها «هم‌زمان» حمله شود. این حملهٔ هم‌زمان به دشمن فرصت سازگاری، تعمیر و واکنش نمی‌دهد و به «فلج راهبردی» سریع می‌انجامد. هدف، نابودی فیزیکی کامل نیست. هدف وارد کردن چنان آسیبی است که رهبری دشمن نتیجه بگیرد ادامهٔ جنگ ممکن یا ارزشمند نیست. این اندیشه ادامهٔ «فلج راهبردی» فولر در عصر قدرت هوایی دقیق بود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند واردن قدرت هوایی را برای رسیدن به نتایج سیاسی بیش از حد کافی دانست. در جنگ خلیج فارس، با وجود کارزار هوایی گسترده، صدام حسین سقوط نکرد و جنگ زمینی برای آزادی کویت لازم شد. در جنگ کوزوو در ۱۹۹۹، کارزار هوایی ناتو هفتاد و هشت روز طول کشید. همچنین مدل پنج حلقه برای دولت‌های متمرکز طراحی شده است و برای دشمنان غیرمتمرکز و شبکه‌ای، مانند گروه‌های شورشی، کاربرد کمتری دارد.

انطباق با نظم کنونی جهان

مدل واردن در جنگ‌های اخیر به‌روشنی دیده می‌شود. روسیه از ۲۰۲۲ به‌طور نظام‌مند «ضروریات حیاتی» اوکراین، یعنی نیروگاه‌ها و شبکهٔ برق، را هدف قرار داده است. اوکراین نیز با حملات پهپادی به پالایشگاه‌ها و انبارهای نفت روسیه، همین حلقه را هدف گرفته است. جنگ ژوئن ۲۰۲۵ علیه ایران نزدیک‌ترین نمونهٔ «جنگ موازی» واردن در سال‌های اخیر بود. اسرائیل در نخستین ساعات، هم‌زمان به حلقهٔ «رهبری»، یعنی فرماندهان ارشد نظامی، حلقهٔ «نیروهای نظامی»، یعنی پدافند هوایی و پرتابگرهای موشک، و زیرساخت‌های هسته‌ای حمله کرد. اما تجربه همچنین محدودیت نظریه را نشان داد: فلج موقت فرماندهی به فروپاشی

سیاسی نظام نینجامید و هدف‌های سیاسی بلندمدت همچنان به ابزارهایی فراتر از قدرت هوایی نیاز دارند. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست.

۱۱۹. اندرو مارشال — ارزیابی خالص

متفکر و مقام دفاعی: اندرو مارشال (Andrew W. Marshall) | رئیس دفتر ارزیابی خالص وزارت دفاع آمریکا (۱۹۷۳–۲۰۱۵) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

مارشال اقتصاددان و تحلیلگر مؤسسهٔ رند بود که در ۱۹۷۳، به درخواست هنری کیسینجر و سپس وزیر دفاع جیمز شلزینگر، «دفتر ارزیابی خالص» را در پنتاگون تأسیس کرد. او بیش از چهل سال، زیر نظر هشت رئیس‌جمهور و سیزده وزیر دفاع، این دفتر را اداره کرد. مارشال به سبب نفوذ آرام اما عمیقش بر اندیشهٔ دفاعی آمریکا، لقب «یودا»ی پنتاگون را گرفت. او اندکی آثار منتشر کرد، اما شاگردان و همکارانش، که بسیاری از آنان به مقام‌های ارشد دفاعی رسیدند، اندیشه‌اش را گسترش دادند.

هستهٔ نظریه

«ارزیابی خالص» روش تحلیلی‌ای است که مارشال پرورد. برخلاف تحلیل‌های رایج، که توان نظامی یک کشور را جداگانه می‌سنجند، ارزیابی خالص «تعامل» میان دو رقیب را بررسی می‌کند. پرسش آن این نیست که «ما چه داریم؟»، بلکه این است که «ما در مقایسه با رقیب، در رقابتی بلندمدت، در چه وضعیتی هستیم؟» این روش چند ویژگی دارد. «مقایسه‌ای» است و نقاط قوت و ضعف هر دو طرف را در کنار هم می‌سنجد. «بلندمدت» است و روندهای ده تا بیست‌ساله را بررسی می‌کند، نه وضعیت کنونی را. «چندبعدی» است و عوامل اقتصادی، فناورانه، سازمانی، فرهنگی و جمعیتی را در کنار عوامل نظامی تحلیل می‌کند. و «تشخیصی» است، نه تجویزی. هدفش شناسایی مسائل و فرصت‌هاست، نه ارائهٔ راه‌حل.

مارشال تأکید داشت که ارزیابی خالص باید «نامتقارنی‌ها» را شناسایی کند: جاهایی که رقیب ضعف دارد و ما قوت، و برعکس.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

یکی از مفاهیم کلیدی برآمده از کار مارشال، «راهبردهای رقابتی» است: آمریکا باید رقابت را به حوزه‌هایی بکشاند که در آن برتری دارد و «هزینه تحمیل کند»، یعنی رقیب را وادار کند منابع زیادی را صرف پاسخ به تهدیدهایی کند که برای آمریکا ارزان‌اند. نمونهٔ کلاسیک آن، توسعهٔ بمب‌افکن‌ها و موشک‌های کروز پیشرفته بود که شوروی را به سرمایه‌گذاری عظیم در پدافند هوایی واداشت. مارشال همچنین در دههٔ ۱۹۸۰ به نوشته‌های نظامیان شوروی دربارهٔ «انقلاب نظامی-فنی» توجه کرد و این مفهوم را با نام «انقلاب در امور نظامی» وارد گفتمان آمریکا کرد. او از نخستین کسانی بود که در دههٔ ۱۹۹۰ توجه را به چین به‌عنوان رقیب بلندمدت جلب کرد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند ارزیابی خالص گاه به «تهدیدسازی» انجامیده است. برای نمونه، برخی ارزیابی‌ها در دوران جنگ سرد توان اقتصادی شوروی را بیش از حد برآورد کردند. همچنین چون این ارزیابی‌ها اغلب طبقه‌بندی‌شده‌اند، ارزیابی بیرونی کیفیت آن‌ها دشوار است. برخی نیز گفته‌اند تأکید بر «انقلاب در امور نظامی» به سرمایه‌گذاری بیش از حد در فناوری‌های پیشرفته و کم‌توجهی به جنگ‌های نامتقارن، مانند عراق و افغانستان، انجامید.

انطباق با نظم کنونی جهان

روش مارشال امروز در مرکز رقابت آمریکا و چین قرار دارد. اما منطق «تحمیل هزینه» او اکنون علیه آمریکا نیز به کار می‌رود. در دریای سرخ، حوثی‌ها با پهپادها و موشک‌هایی که چند هزار دلار هزینه دارند، آمریکا و متحدانش را واداشتند از موشک‌های رهگیری چندمیلیون‌دلاری استفاده کنند؛ همان «تحمیل هزینه» که مارشال آن را ابزار آمریکا علیه شوروی می‌دانست. در جنگ اوکراین نیز پهپادهای ارزان، تانک‌ها و تجهیزات گران‌قیمت را نابود می‌کنند. این نامتقارنی هزینه یکی از مهم‌ترین چالش‌های راهبردی امروز است. ارزیابی خالص همچنین نشان می‌دهد که توان یک دولت، از جمله جمهوری اسلامی، را نمی‌توان تنها

با شمارش موشک‌ها سنجید. اقتصاد، فناوری، انسجام اجتماعی، کیفیت نهادها و تاب‌آوری بلندمدت تعیین‌کننده‌اند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۲۰. هال برندز — فایدهٔ راهبرد کلان

متفکر: هال برندز (Hal Brands) | آثار اصلی: «راهبرد کلان چه فایده‌ای دارد؟» (۲۰۱۴)؛ «نبرد گرگ‌ومیش» (۲۰۲۲)؛ «منطقهٔ خطر» (با مایکل بکلی، ۲۰۲۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

برندز استاد مدرسهٔ مطالعات پیشرفتهٔ بین‌المللی دانشگاه جانز هاپکینز و پژوهشگر مؤسسهٔ امریکن اینترپرایز است. او مشاور وزیر دفاع آمریکا در امور برنامه‌ریزی راهبردی بوده و از پرکارترین تحلیلگران راهبرد آمریکا در نسل خود است. آثار او بر پیوند تاریخ با راهبرد معاصر متمرکز است: آمریکا چه درس‌هایی از جنگ سرد و از گذشته برای رقابت امروز با چین و روسیه می‌تواند بگیرد. مدخل همکارش، مایکل بکلی، در بخش دهم آمده است.

هستهٔ نظریه

برندز در «راهبرد کلان چه فایده‌ای دارد؟» به پرسشی پاسخ داد که برخی منتقدان مطرح کرده بودند: آیا راهبرد کلان در جهانی پیچیده و غیرقابل‌پیش‌بینی ممکن یا حتی مفید است؟ آیا سیاست خارجی بیشتر مجموعه‌ای از واکنش‌های بداهه نیست؟ برندز پاسخ داد که راهبرد کلان دشوار است، اما ضروری است. او راهبرد کلان را «معماری فکری» تعریف کرد که سیاست خارجی را شکل می‌دهد و ساختار می‌بخشد: منطقی که اهداف را به ابزارها پیوند می‌دهد و به تصمیم‌گیران کمک می‌کند در شرایط عدم‌قطعیت، اولویت‌ها را تعیین کنند.

برندز با بررسی دولت‌های ترومن، نیکسون، ریگان و جورج دبلیو. بوش نشان داد که راهبرد کلان هرگز کامل یا بی‌نقص اجرا نمی‌شود. اما بدون آن، دولت‌ها در برابر هر بحرانی جداگانه واکنش نشان می‌دهند، منابع را هدر می‌دهند و از اهداف بلندمدت دور می‌شوند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «نبرد گرگ‌ومیش»، برندز درس‌های جنگ سرد را برای رقابت با چین و روسیه استخراج کرد. مهم‌ترین آن‌ها: رقابت بلندمدت به «صبر» و «پایداری» نیاز دارد؛ اتحادها بزرگ‌ترین

دارایی راهبردی‌اند؛ پایهٔ اقتصادی و فناورانه تعیین‌کننده است؛ رقابت ایدئولوژیک و اطلاعاتی اهمیت دارد؛ و رقابت باید با «مدیریت خطر» و پرهیز از جنگ مستقیم همراه باشد. در «منطقهٔ خطر»، او و بکلی استدلال کردند که خطر جنگ با چین نه در اوج قدرت آن، بلکه در دهه‌ای است که چین احساس کند «پنجرهٔ فرصت»ش در حال بسته‌شدن است، یعنی دههٔ ۲۰۲۰. بنابراین آمریکا باید در کوتاه‌مدت بر بازدارندگی فوری تمرکز کند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند برندز، با تأکید بر شباهت‌های جنگ سرد و رقابت با چین، تفاوت‌های عمیق را کم‌رنگ می‌کند: چین برخلاف شوروی در اقتصاد جهانی ادغام شده و ایدئولوژی صادراتی مشابه کمونیسم شوروی ندارد. برخی نیز او را به نزدیکی بیش از حد به دیدگاه‌های «شاهین‌ها» در واشنگتن متهم کرده‌اند. همچنین پیش‌بینی «منطقهٔ خطر» مورد مناقشه است، زیرا برخی معتقدند چین هنوز در حال اوج است، نه افول.

انطباق با نظم کنونی جهان

آثار برندز مستقیماً به بحث‌های جاری راهبرد آمریکا مربوط است. تمرکز بر بازدارندگی در تنگهٔ تایوان، تقویت اتحادهای آسیایی و کنترل صادرات فناوری‌های پیشرفته به چین، با توصیه‌های او هماهنگ است. اما درس اصلی برندز دربارهٔ «ضرورت راهبرد کلان» برای ایران اهمیت ویژه دارد. جمهوری اسلامی، با وجود شعارهای ایدئولوژیک، در عمل فاقد راهبرد کلانی بود که اهداف را با منابع پیوند دهد. هدف‌های نامحدود، از نابودی اسرائیل تا اخراج آمریکا از منطقه، با منابعی محدود و اقتصادی فرسوده دنبال شد. نتیجه، واکنش‌های پیاپی به بحران‌ها و فرسایش تدریجی قدرت بود. ایران آینده نیازمند راهبرد کلانی است که اهداف ملی را واقع‌بینانه تعریف کند و ابزارهای اقتصادی، دیپلماتیک و امنیتی را با آن هماهنگ سازد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

بخش هفتم: شورش، ضدشورش و تروریسم

۱۲۱. مائو تسه‌تونگ — جنگ طولانی خلق

متفکر و رهبر: مائو تسه‌تونگ (Mao Zedong) | آثار اصلی: «دربارهٔ جنگ چریکی» (۱۹۳۷)؛ «دربارهٔ جنگ طولانی» (۱۹۳۸) | چین

متفکر و زمینهٔ تاریخی

مائو رهبر حزب کمونیست چین بود و از ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ بر جمهوری خلق چین حکومت کرد. اندیشهٔ نظامی او در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در دو جنگ شکل گرفت: جنگ داخلی با حزب ملی‌گرای کومینتانگ به رهبری چیانگ کای‌شک، و مقاومت در برابر اشغال ژاپن. کمونیست‌ها در آن زمان از نظر نظامی بسیار ضعیف‌تر از هر دو دشمن بودند. پس از «راهپیمایی طولانی» در ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵، مائو در پایگاه یان‌آن نظریه‌ای پرورد که چگونه نیرویی ضعیف می‌تواند در جنگی طولانی بر دشمنی قوی پیروز شود.

هستهٔ نظریه

گزارهٔ محوری مائو این است که جنگ انقلابی، در اساس، «سیاسی» است. پیروزی نه از برتری نظامی، بلکه از جلب حمایت «مردم»، به‌ویژه دهقانان، ناشی می‌شود. مشهورترین تشبیه او این است که چریک‌ها باید در میان مردم مانند «ماهی در آب» حرکت کنند. مردم آب‌اند که چریک‌ها را تغذیه، پنهان و پشتیبانی می‌کنند. بدون این آب، ماهی می‌میرد.

مائو جنگ طولانی را در سه مرحله ترسیم کرد. «دفاع راهبردی»: نیروی انقلابی ضعیف است، از نبرد مستقیم پرهیز می‌کند، به مناطق دورافتاده عقب می‌نشیند، پایگاه می‌سازد و با جنگ چریکی دشمن را فرسوده می‌کند. «توازن راهبردی»: نیروی انقلابی رشد می‌کند و دشمن، که در کشوری پهناور پراکنده شده، فرسوده می‌شود. جنگ چریکی گسترش می‌یابد و مناطق آزادشده بزرگ‌تر می‌شوند. «ضدحملهٔ راهبردی»: نیروی انقلابی به ارتش متعارف تبدیل می‌شود و با نبردهای بزرگ، دشمن ضعیف‌شده را شکست می‌دهد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مائو اصول تاکتیکی خود را در قاعده‌ای ساده خلاصه کرد: «دشمن پیش می‌آید، ما عقب می‌نشینیم؛ دشمن اردو می‌زند، ما آزارش می‌دهیم؛ دشمن خسته می‌شود، ما حمله می‌کنیم؛ دشمن عقب می‌نشیند، ما تعقیبش می‌کنیم.» او بر اهمیت «پایگاه‌های امن» در مناطق روستایی دورافتاده تأکید داشت، جایی که نیروی انقلابی بتواند بازسازی و آموزش ببیند و حکومت موازی ایجاد کند. اصل «کار سیاسی» نیز محوری بود: سربازان باید با رفتار درست با مردم، از جمله پرداخت بهای غذا و احترام به اموال، حمایت آنان را جلب کنند. مائو همچنین جملهٔ مشهوری دارد که «قدرت سیاسی از لولهٔ تفنگ بیرون می‌آید» و تأکید داشت که «حزب بر تفنگ فرمان می‌راند»، نه برعکس.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند پیروزی مائو بیش از نظریه‌اش، نتیجهٔ شرایط ویژه بود: اشغال ژاپن که کومینتانگ را فرسوده کرد، فساد و ناکارآمدی حکومت چیانگ کای‌شک، و حمایت شوروی. کوشش‌های بعدی برای تکرار الگوی مائو در کشورهای دیگر، از فیلیپین تا پرو، اغلب شکست خورد. همچنین «جنگ خلق» مائو پس از پیروزی به حکومتی تمامیت‌خواه انجامید که در «جهش بزرگ به پیش» و «انقلاب فرهنگی» میلیون‌ها کشته بر جا گذاشت.

انطباق با نظم کنونی جهان

منطق «جنگ طولانی» مائو همچنان در منازعات نامتقارن دیده می‌شود. پیروزی طالبان در ۲۰۲۱، پس از بیست سال جنگ فرسایشی با برتری‌ترین ارتش جهان، نمونهٔ روشن آن است: طالبان با پایگاه‌های امن در پاکستان، فرسوده‌کردن اراده و انتظار، سرانجام پیروز شدند. حزب‌الله و حوثی‌ها نیز عناصری از الگوی مائو، یعنی پایگاه اجتماعی، حکومت موازی و جنگ فرسایشی، را به کار گرفته‌اند. جمهوری اسلامی آموزه‌های «جنگ خلق» را از راه نیروی قدس به شبکهٔ نیابتی خود منتقل کرد. اما آموزهٔ اصلی مائو، یعنی پیوند با مردم، برای خود جمهوری اسلامی پیامدی متناقض دارد: حکومتی که حمایت «آب»، یعنی مردم خود، را از دست داده،

از درون آسیب‌پذیر است. داوری نهایی: انطباق بالاست، به‌ویژه برای تحلیل جنبش‌های شورشی و منازعات فرسایشی نامتقارن.

۱۲۲. چه گوارا — نظریهٔ کانون چریکی

متفکر و رهبر: ارنستو «چه» گوارا (Ernesto «Che» Guevara) | اثر اصلی: «جنگ چریکی» (۱۹۶۰)؛ صورت‌بندی نظری: رژی دبره، «انقلاب در انقلاب؟» (۱۹۶۷) | آرژانتین و کوبا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گوارا پزشک آرژانتینی بود که به جنبش انقلابی فیدل کاسترو در کوبا پیوست. پس از پیروزی انقلاب کوبا در ۱۹۵۹، او کتاب «جنگ چریکی» را نوشت تا تجربهٔ کوبا را به الگویی برای انقلاب در سراسر آمریکای لاتین و جهان سوم تبدیل کند. او بعدها کوشید این الگو را در کنگو در ۱۹۶۵ و بولیوی در ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ اجرا کند. هر دو تلاش شکست خورد و گوارا در اکتبر ۱۹۶۷ در بولیوی دستگیر و اعدام شد. روشنفکر فرانسوی رژی دبره، که با گوارا در بولیوی بود، نظریهٔ او را در کتاب «انقلاب در انقلاب؟» به‌طور نظام‌مند صورت‌بندی کرد.

هستهٔ نظریه

گوارا از تجربهٔ کوبا سه درس اصلی استخراج کرد. نخست، نیروهای مردمی می‌توانند در جنگ بر ارتش منظم پیروز شوند. دوم، و مهم‌تر، لازم نیست برای آغاز انقلاب منتظر بود تا همهٔ «شرایط» آن فراهم شود. «کانون» شورشی، یعنی گروهی کوچک از چریکان مسلح و مصمم، می‌تواند خود این شرایط را «ایجاد» کند. سوم، در آمریکای لاتین کم‌توسعه، صحنهٔ اصلی مبارزه مسلحانه «روستا»ست، نه شهر.

این گزارهٔ دوم، که به «نظریهٔ کانون» یا «فوکو» معروف شد، از اندیشهٔ مائو و لنین فاصلهٔ آشکاری داشت. مائو و لنین بر اهمیت سازمان‌دهی سیاسی حزب، کار طولانی در میان مردم و آماده‌سازی شرایط پیش از جنگ مسلحانه تأکید داشتند. گوارا و دبره معتقد بودند که «عمل مسلحانه»، خود، آگاهی انقلابی می‌آفریند و حزب سیاسی را باید از دل جنبش چریکی ساخت، نه برعکس.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

منطق کانون چریکی این بود: یک گروه کوچک با پایگاهی در کوهستان یا جنگل، با موفقیت‌های نظامی کوچک، ضعف حکومت را آشکار می‌کند، به مردم نشان می‌دهد که مقاومت ممکن است و الهام‌بخش پیوستن دیگران می‌شود. «تبلیغ از راه عمل»، جایگزین سال‌ها سازمان‌دهی سیاسی می‌شد. گوارا ویژگی‌های چریک آرمانی را نیز ترسیم کرد: انضباط، فداکاری، اخلاق انقلابی و پیوند با مردم محلی. او همچنین از «انسان نوین» سوسیالیستی سخن می‌گفت که با انگیزه‌های اخلاقی، نه مادی، عمل می‌کند.

نقد و محدودیت‌ها

تجربهٔ تاریخی، نظریهٔ کانون را تقریباً به‌طور کامل ابطال کرد. ده‌ها گروه چریکی که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با الهام از این نظریه در آمریکای لاتین شکل گرفتند، اغلب به سرعت نابود شدند. در بولیوی، گوارا نتوانست حمایت دهقانان را جلب کند. آنان او را بیگانه می‌دیدند، به زبان محلی سخن نمی‌گفت و حزب کمونیست محلی نیز از او حمایت نکرد. منتقدان نشان دادند که حتی انقلاب کوبا نیز آن‌گونه که گوارا روایت کرد رخ نداد: جنبش‌های شهری، اعتصاب‌ها و فروپاشی مشروعیت دیکتاتوری باتیستا نقشی تعیین‌کننده داشتند.

انطباق با نظم کنونی جهان

درس اصلی تجربهٔ گوارا امروز بیش از خود نظریه اهمیت دارد. شکست نظریهٔ کانون نشان داد که عمل مسلحانهٔ گروهی کوچک، بدون پایگاه اجتماعی گسترده و سازمان‌دهی سیاسی، نه تنها انقلاب نمی‌آفریند، بلکه به نابودی همان گروه و به توجیه سرکوب گسترده‌تر توسط حکومت می‌انجامد. این درس برای تاریخ ایران آشناست. گروه‌های چریکی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، مانند فداییان خلق و مجاهدین خلق، تا حد زیادی تحت تأثیر همین نظریه بودند. کوشش آنان برای «ایجاد شرایط» با عمل مسلحانه، به رهبری انقلاب نینجامید. انقلاب ۱۳۵۷ حاصل بسیج گستردهٔ مردمی، اعتصاب‌ها و فروپاشی مشروعیت حکومت بود. برای اپوزیسیون امروز ایران، درس روشن است: تغییر پایدار از دل جنبش‌های مدنی گسترده،

سازمان‌دهی، ائتلاف‌سازی و شکاف در ساختار قدرت برمی‌خیزد، نه از عملیات مسلحانهٔ گروه‌های کوچک. داوری نهایی: انطباق پایین است. نظریهٔ کانون به‌عنوان راهبرد شکست خورده است، اما به‌عنوان درس تاریخی ارزش بالایی دارد.

۱۲۳. تی.ای. لارنس — جنگ نامنظم در شورش عربی

متفکر: توماس ادوارد لارنس (T.E. Lawrence)، معروف به «لارنس عربستان» | آثار اصلی: «بیست‌وهفت اصل» (۱۹۱۷)؛ «تکامل یک شورش» (مقاله، ۱۹۲۰)؛ «هفت ستون خرد» (۱۹۲۶) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

لارنس باستان‌شناس جوان بریتانیایی بود که پیش از جنگ جهانی اول در خاورمیانه کار کرده و عربی آموخته بود. در جنگ، به‌عنوان افسر اطلاعات به قاهره فرستاده شد و سپس به‌عنوان رابط بریتانیا با «شورش عربی» به رهبری شریف حسین مکه و پسرش امیر فیصل علیه امپراتوری عثمانی عمل کرد. او از ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸ در کنار قبایل عرب جنگید و در تصرف عقبه در ۱۹۱۷ و ورود به دمشق در ۱۹۱۸ نقش داشت. تجربهٔ او به یکی از کلاسیک‌های جنگ نامنظم تبدیل شد.

هستهٔ نظریه

لارنس در مقالهٔ «تکامل یک شورش» توضیح داد که چگونه در بستر بیماری در صحرا، به این نتیجه رسید که آموزه‌های نظامی متعارف، یعنی جست‌وجوی نبرد قاطع برای نابودی ارتش دشمن، برای شورش عربی نامناسب است. عرب‌ها ارتش منظم نداشتند و نمی‌توانستند تلفات سنگین را تحمل کنند. او استدلال کرد که هدف نباید نابودی ارتش عثمانی باشد، بلکه باید آن را «بی‌اثر» کرد.

لارنس شورش را به «بخار» یا «گاز» تشبیه کرد: نیرویی که پیکر مشخصی ندارد، همه‌جا هست و هیچ‌جا نیست، و دشمن نمی‌تواند به آن ضربه بزند. ارتش عثمانی مانند «گیاهی» بود: ثابت، ریشه‌دار و بی‌حرکت. چریک‌های عرب باید از نبرد مستقیم پرهیز کنند و به جای «سربازان»، به «مواد» دشمن، یعنی خطوط تدارکاتی، راه‌آهن حجاز، پل‌ها و انبارها، حمله کنند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

لارنس چند اصل را برای شورش موفق برشمرد. شورش به «پایگاهی آسیب‌ناپذیر» نیاز دارد که دشمن نتواند به آن برسد، که در مورد او صحرا بود. دشمن باید بیگانه باشد و ارتش اشغالگری داشته باشد که نتواند همه‌جا را کنترل کند. جمعیت باید «همدل» باشد. او استدلال کرد که شورش با تنها دو درصد نیروی فعال و نود و هشت درصد همدلان منفعل می‌تواند پیروز شود. و شورشیان باید «سرعت، استقامت، همه‌جا بودن و استقلال از خطوط تدارکاتی» داشته باشند. لارنس در «بیست‌وهفت اصل» نیز توصیه‌هایی عملی برای افسران بریتانیایی که با نیروهای عرب کار می‌کردند ارائه کرد. مهم‌ترین آن این بود که نیروهای محلی را رهبری نکنید، بلکه از آنان پشتیبانی کنید، و بپذیرید که انجام کار به‌طور نسبتاً خوب توسط خودشان بهتر از انجام کامل آن توسط شماست.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند لارنس نقش خود را در شورش عربی بیش از حد بزرگ جلوه داد. همچنین شورش عربی در نهایت نقشی فرعی در شکست عثمانی داشت که بیشتر حاصل پیشروی ارتش منظم بریتانیا به فرماندهی ژنرال آلنبی بود. نقد سیاسی مهم‌تر این است که وعده‌های بریتانیا به عرب‌ها، که لارنس منتقلشان می‌کرد، با قرارداد مخفی سایکس-پیکو برای تقسیم منطقه میان بریتانیا و فرانسه نقض شد. خود لارنس از این خیانت عمیقاً شرمسار بود.

انطباق با نظم کنونی جهان

آموزه‌های لارنس دربارهٔ کار با نیروهای محلی، پایهٔ دکترین «جنگ نامتعارف» نیروهای ویژهٔ آمریکاست. همکاری آمریکا با نیروهای دموکراتیک سوریه در جنگ علیه داعش نمونهٔ آن است. اما شاید شگفت‌انگیزترین پیرو آموزه‌های لارنس، نیروی قدس سپاه پاسداران بود. قاسم سلیمانی شبکه‌ای از نیروهای محلی، از حزب‌الله تا شبه‌نظامیان عراق و حوثی‌ها، ساخت و با «پشتیبانی» از آنان به جای «رهبری» مستقیم، نفوذ ایران را در منطقه گسترش داد. اما درس تلخ لارنس نیز تکرار شد: نیروهای محلی سرانجام منافع خود را دارند و حامی

خارجی نمی‌تواند همیشه آنان را کنترل یا حفظ کند. درس سایکس-پیکو نیز همچنان زنده است: وعده‌های قدرت‌های خارجی به نیروهای محلی اغلب قربانی منافع بزرگ‌تر می‌شود. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست.

۱۲۴. داوید گالولا — ضدشورش: نظریه و عمل

متفکر: داوید گالولا (David Galula) | آثار اصلی: «جنگ ضدشورش: نظریه و عمل» (۱۹۶۴)؛ «آرام‌سازی در الجزایر ۱۹۵۶–۱۹۵۸» (۱۹۶۳) | فرانسه

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گالولا افسر ارتش فرانسه بود که در تونس به دنیا آمد. تجربه‌ای منحصربه‌فرد از جنگ‌های شورشی داشت. در جنگ داخلی چین، به‌عنوان وابستهٔ نظامی، شاهد پیروزی کمونیست‌ها بود و حتی مدتی به اسارت آنان درآمد. سپس جنگ داخلی یونان، شورش هندوچین و شورش مالایا را مشاهده کرد. در جنگ استقلال الجزایر، از ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۸، فرماندهی یک گروهان در منطقهٔ کوهستانی کابیلی را بر عهده داشت و نظریه‌اش را در عمل آزمود. کتاب او، که در زمان انتشار کمتر مورد توجه قرار گرفت، در دههٔ ۲۰۰۰ و در جنگ‌های عراق و افغانستان «کشف دوباره» شد و به کتاب مقدس ضدشورش آمریکایی تبدیل شد.

هستهٔ نظریه

گزارهٔ محوری گالولا این است که جنگ شورشی با جنگ متعارف تفاوتی بنیادین دارد. در جنگ متعارف، هدف تصرف سرزمین یا نابودی ارتش دشمن است. در جنگ شورشی، هدف «مردم» است. هم شورشی و هم ضدشورش برای جلب حمایت مردم رقابت می‌کنند. به همین دلیل گالولا جملهٔ مشهوری دارد: جنگ ضدشورش «بیست درصد نظامی و هشتاد درصد سیاسی» است.

گالولا همچنین بر «عدم‌تقارن» میان شورشی و ضدشورش تأکید کرد. شورشی ابتکار عمل دارد، می‌تواند زمان و مکان حمله را انتخاب کند، تعهدی به حفظ نظم ندارد و هزینه‌اش اندک است. ضدشورش باید همه‌جا را حفاظت کند، به قانون و نظم پایبند باشد و هزینه‌ای بسیار بیشتر بپردازد. شورشی با «وعده» کار می‌کند و ضدشورش با «عملکرد» قضاوت می‌شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

گالولا جمعیت را به سه بخش تقسیم کرد: «اقلیت فعال» حامی شورش، «اقلیت فعال» حامی حکومت، و «اکثریت بی‌طرف» یا منفعل در میانه. هدف ضدشورش، جلب و بسیج اقلیت حامی خود برای جلب اکثریت منفعل و منزوی‌کردن اقلیت شورشی است. او هشت مرحله برای عملیات ضدشورش برشمرد: تمرکز نیرو برای پاک‌سازی منطقه از شورشیان؛ استقرار نیرو در منطقه برای جلوگیری از بازگشت آنان؛ ایجاد تماس با مردم و کنترل حرکت آنان؛ نابودی سازمان سیاسی شورش؛ برگزاری انتخابات محلی؛ آزمودن رهبران محلی جدید؛ سازمان‌دهی یک حزب سیاسی؛ و جلب یا سرکوب بقایای شورش. مفهوم «پاک‌سازی، نگه‌داشتن، ساختن» از همین الگو برآمده است.

نقد و محدودیت‌ها

مهم‌ترین نقد این است که فرانسه، با وجود موفقیت‌های محلی گالولا، جنگ الجزایر را باخت. علت آن نه شکست تاکتیکی، بلکه این بود که فرانسه نمی‌توانست به خواستهٔ اصلی الجزایری‌ها، یعنی استقلال، پاسخ دهد. همچنین ارتش فرانسه در الجزایر شکنجه را گسترده به کار برد که مشروعیتش را نابود کرد. در عراق و افغانستان نیز، با وجود کاربرد آموزه‌های گالولا، آمریکا نتوانست به پیروزی پایدار برسد. منتقدان می‌گویند ضدشورش بیگانه، صرف‌نظر از تاکتیک‌ها، با مشکل بنیادین مشروعیت روبه‌روست.

انطباق با نظم کنونی جهان

آموزه‌های گالولا در دکترین ضدشورش آمریکا در ۲۰۰۶ تجسم یافت و در «افزایش نیرو» در عراق در ۲۰۰۷ تا حدی موفق بود. اما شکست نهایی در افغانستان در ۲۰۲۱ درس اصلی او را تأیید کرد: بدون حکومت محلی مشروع که بتواند وفاداری مردم را جلب کند، تاکتیک‌های نظامی نتیجه‌ای پایدار ندارد. چارچوب گالولا برای تحلیل رابطهٔ جمهوری اسلامی با جامعهٔ ایران نیز گویاست. حکومت در برابر اعتراضات گسترده، از ۱۳۹۶ تا ۱۴۰۱، و به‌ویژه در مناطق کردنشین و بلوچستان، رفتاری شبیه نیروی ضدشورش بیگانه داشته است. اما مطابق

تحلیل گالولا، حکومتی که «اکثریت منفعل» را از دست داده و تنها به «اقلیت فعال» حامی خود تکیه دارد، نمی‌تواند با سرکوب نظامی مشروعیت بازیابد. داوری نهایی: انطباق متوسط است.

۱۲۵. رابرت تامپسون — پنج اصل ضدشورش

متفکر: سر رابرت تامپسون (Sir Robert Thompson) | اثر اصلی: «شکست شورش کمونیستی: تجربیات مالایا و ویتنام» (۱۹۶۶) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

تامپسون افسر بریتانیایی بود که در جنگ جهانی دوم در برمه جنگید و سپس از مقام‌های کلیدی دولت استعماری بریتانیا در «وضعیت اضطراری مالایا» (۱۹۴۸ تا ۱۹۶۰) بود. در آن دوره، بریتانیا موفق شد شورش کمونیستی را، که عمدتاً از حمایت اقلیت چینی‌تبار برخوردار بود، شکست دهد. این یکی از معدود پیروزی‌های قاطع ضدشورش در سدهٔ بیستم است. تامپسون سپس ریاست هیئت مشاورهٔ بریتانیا در ویتنام جنوبی را بر عهده گرفت و به آمریکا دربارهٔ جنگ ویتنام مشاوره داد.

هستهٔ نظریه

تامپسون، با استخراج درس‌های مالایا، پنج اصل بنیادین برای ضدشورش موفق ارائه کرد. نخست، حکومت باید «هدف سیاسی روشنی» داشته باشد: ایجاد و حفظ کشوری آزاد، مستقل و متحد که از نظر سیاسی و اقتصادی پایدار و قابل‌دوام باشد. دوم، حکومت باید «در چارچوب قانون» عمل کند. اقدامات خارج از قانون مشروعیت حکومت را از بین می‌برد و به تبلیغات شورشیان کمک می‌کند. سوم، حکومت باید «طرحی جامع» داشته باشد که همهٔ ابزارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، انتظامی و نظامی را هماهنگ کند. چهارم، اولویت باید با «شکست براندازی سیاسی» باشد، نه شکست چریک‌ها. اگر سازمان سیاسی زیرزمینی شورش نابود شود، چریک‌ها بی‌پشتوانه می‌مانند. پنجم، حکومت باید ابتدا «مناطق پایه»ی خود را امن کند و سپس به تدریج به مناطق دیگر گسترش یابد.

تامپسون بر نقش محوری «پلیس» و «اطلاعات» تأکید داشت. نیروی پلیس، که با مردم در تماس روزمره است، و اطلاعات دقیق دربارهٔ ساختار سیاسی شورش، از ارتش مهم‌ترند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مشهورترین ابزار ضدشورش در مالایا «طرح بریگز» بود: انتقال حدود پانصد هزار نفر از ساکنان چینی‌تبار روستاها به «روستاهای جدید» محصور و محافظت‌شده، که چریک‌ها را از منابع غذا، پول و اطلاعات محروم کرد. این طرح با ارائهٔ خدمات، زمین و حقوق شهروندی به ساکنان همراه بود. مهم‌تر، بریتانیا به خواستهٔ سیاسی اصلی، یعنی استقلال مالایا، پاسخ داد و وعدهٔ آن را داد. این امر مشروعیت را از شورشیان گرفت. ژنرال جرالد تمپلر، فرماندهٔ بریتانیایی، جملهٔ مشهوری دارد که پاسخ شورش در «قلب‌ها و ذهن‌های» مردم است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند موفقیت در مالایا به شرایطی وابسته بود که کمتر جای دیگری تکرار می‌شود: شورش عمدتاً به یک اقلیت قومی محدود بود، مرز مشترکی با کشوری حامی شورش وجود نداشت، و بریتانیا می‌توانست استقلال را وعده دهد. در ویتنام، که هیچ‌یک از این شرایط وجود نداشت، توصیه‌های تامپسون به پیروزی نینجامید. همچنین «روستاهای جدید» از نظر منتقدان شکلی از جابه‌جایی اجباری جمعیت بود که با حقوق بشر سازگار نیست.

انطباق با نظم کنونی جهان

دومین اصل تامپسون، یعنی «عمل در چارچوب قانون»، شاید مهم‌ترین درس برای امروز باشد. تجربهٔ زندان ابوغریب در عراق و شکنجه پس از یازده سپتامبر نشان داد که نقض قانون، حتی به نام امنیت، مشروعیت را نابود می‌کند و به سربازگیری گروه‌های تروریستی کمک می‌کند. اصل چهارم، یعنی اولویت شکست سازمان سیاسی بر شکست نیروی نظامی، نیز در جنگ با داعش تأیید شد. شکست نظامی داعش در عراق و سوریه، بدون از میان بردن شبکهٔ ایدئولوژیک و سازمانی آن، به بقای آن در شکل‌های دیگر انجامید. برای ایران، اصول تامپسون نقدی روشن بر رفتار جمهوری اسلامی با معترضان و مناطق حاشیه‌ای است. حکومت به جای هدف سیاسی روشن و پاسخ به خواسته‌های مشروع، به سرکوب و اقدامات فراقانونی،

مانند اعدام‌های پس از دادگاه‌های ناعادلانه، روی آورد. این همان رفتاری است که تامپسون آن را راه شکست می‌دانست. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست.

۱۲۶. روژه ترنکیه — جنگ مدرن

متفکر: سرهنگ روژه ترنکیه (Roger Trinquier) | اثر اصلی: «جنگ مدرن: دیدگاه فرانسوی دربارهٔ ضدشورش» (۱۹۶۱) | فرانسه

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ترنکیه افسر چترباز فرانسوی بود که در جنگ هندوچین (۱۹۴۶ تا ۱۹۵۴) و جنگ الجزایر (۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲) خدمت کرد. در هندوچین، فرماندهی گروه‌های چریکی ضدکمونیست را بر عهده داشت که در پشت خطوط ویت‌مین می‌جنگیدند. در الجزایر، یکی از معماران «نبرد الجزیره» در ۱۹۵۷ بود. در آن نبرد، ارتش فرانسه با روش‌هایی که شامل شکنجهٔ گسترده بود، شبکهٔ «جبههٔ آزادی‌بخش ملی» را در شهر الجزیره درهم شکست. کتاب «جنگ مدرن» او، برخلاف کتاب همکارش گالولا، رویکردی بسیار سخت‌گیرانه‌تر به ضدشورش داشت.

هستهٔ نظریه

ترنکیه استدلال کرد که «جنگ مدرن» با جنگ‌های گذشته تفاوتی بنیادین دارد. این جنگ «مجموعه‌ای درهم‌تنیده از اقدامات سیاسی، اقتصادی، روانی و نظامی» است که هدفش براندازی حکومت است. دشمن در این جنگ ارتش منظم نیست، بلکه «سازمان مخفی» است که در میان مردم پنهان شده و از راه تروریسم، تبلیغات و ارعاب بر آنان مسلط می‌شود. میدان نبرد دیگر خط مقدم نیست. میدان نبرد کل جامعه است.

بنابراین هدف اصلی ضدشورش باید «نابودی سازمان مخفی» باشد. نیروی نظامی متعارف، که برای جنگ با ارتش منظم طراحی شده، در این جنگ کارآیی ندارد. ضدشورش نیازمند «کنترل کامل» بر جمعیت و «اطلاعات دقیق» دربارهٔ ساختار سازمان مخفی است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ترنکیه چند سازوکار را پیشنهاد کرد. «سامانهٔ حفاظت شهری»: تقسیم شهر به بخش‌ها، بلوک‌ها و ساختمان‌ها، با یک مسئول برای هر واحد که مسئولیت نظارت بر ساکنان و گزارش

هر تحرک مشکوک را بر عهده دارد. «تقسیم شطرنجی» منطقه برای کنترل نظامی مداوم. و «بازجویی» برای کسب اطلاعات. ترنکیه آشکارا از کاربرد شکنجه در بازجویی دفاع کرد. استدلالش این بود که تروریستی که بمب در مکانی عمومی کار گذاشته و بی‌گناهان را می‌کشد، از حمایت‌های سرباز اسیر در جنگ متعارف برخوردار نیست و اطلاعات او برای نجات جان دیگران ضروری است.

نقد و محدودیت‌ها

ترنکیه یکی از بحث‌برانگیزترین نظریه‌پردازان امنیتی است. دفاع او از شکنجه از نظر اخلاقی و حقوقی مردود است و در کنوانسیون‌های بین‌المللی ممنوع شده است. مهم‌تر از نظر راهبردی، شکنجه با وجود موفقیت تاکتیکی در نبرد الجزیره، به «شکست راهبردی» فرانسه انجامید. افشای شکنجه‌ها، افکار عمومی فرانسه و جهان را علیه جنگ برانگیخت، به سربازگیری جبههٔ آزادی‌بخش ملی کمک کرد و سرانجام به استقلال الجزایر در ۱۹۶۲ انجامید. این تجربه به‌عنوان نمونهٔ کلاسیک پیروزی تاکتیکی و شکست راهبردی شناخته می‌شود.

انطباق با نظم کنونی جهان

آموزهٔ اصلی تجربهٔ ترنکیه منفی است: شکنجه و اقدامات فراقانونی، حتی اگر اطلاعات کوتاه‌مدت فراهم کنند، مشروعیت را نابود می‌کنند و در بلندمدت به شکست می‌انجامند. تجربهٔ آمریکا پس از یازده سپتامبر، از «بازجویی تقویت‌شده» تا ابوغریب و گوانتانامو، همین درس را تکرار کرد. گزارش کمیتهٔ اطلاعات سنای آمریکا در ۲۰۱۴ نتیجه گرفت که شکنجه اطلاعات ارزشمندی فراهم نکرد و به اعتبار آمریکا آسیب زد. جمهوری اسلامی شاید روشن‌ترین نمونهٔ امروزی منطق ترنکیه باشد. نظام نظارت محله‌ای، شبکهٔ بسیج در هر مسجد و محله، «اعترافات اجباری» تلویزیونی، و شکنجه در بازداشتگاه‌ها، شباهت آشکاری با سامانهٔ ترنکیه دارد. همان‌طور که در الجزایر، این روش‌ها ممکن است اعتراضات را موقتاً سرکوب کنند، اما مشروعیت را نابود می‌کنند. داوری نهایی: انطباق به‌عنوان نسخه پایین و مردود، اما به‌عنوان ابزار تحلیل متوسط است.

۱۲۷. دیوید کیلکالن — چریک تصادفی

متفکر: دیوید کیلکالن (David Kilcullen) | آثار اصلی: «چریک تصادفی» (۲۰۰۹)؛ «بیرون از کوهستان» (۲۰۱۳)؛ «اژدهایان و مارها» (۲۰۲۰) | استرالیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کیلکالن افسر پیشین ارتش استرالیا و انسان‌شناس است. رسالهٔ دکترایش دربارهٔ شورش در اندونزی بود. او در دههٔ ۲۰۰۰ مشاور ارشد ژنرال دیوید پترائوس در عراق و مشاور ضدتروریسم وزارت خارجهٔ آمریکا بود و در طراحی «افزایش نیرو» در عراق در ۲۰۰۷ نقش داشت. کیلکالن یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان ضدشورش نسل خود است و آثارش به چالش‌های شورش در عصر جهانی‌شدن، شهرنشینی و فناوری پرداخته است.

هستهٔ نظریه

کیلکالن در «چریک تصادفی» استدلال کرد که بسیاری از کسانی که در عراق، افغانستان و جاهای دیگر با نیروهای غربی می‌جنگند، «جهادی‌های جهانی» با ایدئولوژی فراملی نیستند. آنان «چریک‌های تصادفی»اند: افراد و گروه‌های محلی که به دلیل مداخلهٔ خارجی در سرزمینشان، و نه به دلیل ایدئولوژی، به مبارزه کشیده شده‌اند. آنان بیش از آنکه علیه غرب بجنگند، برای دفاع از جامعه، هویت و خودمختاری محلی‌شان می‌جنگند.

کیلکالن این فرایند را «سندرم چریک تصادفی» نامید که چهار مرحله دارد. «عفونت»: یک گروه افراطی فراملی، مانند القاعده، در منطقه‌ای دورافتاده با حکومت ضعیف مستقر می‌شود. «سرایت»: این گروه نفوذ خود را گسترش می‌دهد و خشونت را به مناطق دیگر صادر می‌کند. «مداخله»: یک قدرت خارجی برای مقابله با گروه افراطی مداخله نظامی می‌کند. «طرد»: جامعهٔ محلی، که مداخلهٔ خارجی را تهدیدی علیه هویت و خودمختاری خود می‌بیند، در کنار گروه افراطی علیه مداخله‌گر می‌جنگد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

پیامد سیاستی این تحلیل آن است که مداخلهٔ نظامی سنگین، به جای حل مشکل، ممکن است آن را بدتر کند و گروه افراطی را با جامعهٔ محلی متحد سازد. راه‌حل، جداکردن گروه افراطی از جامعهٔ محلی، تکیه بر نیروهای محلی و کاهش «ردپای» خارجی است. در «بیرون از کوهستان»، کیلکالن پیش‌بینی کرد که منازعات آینده در محیط‌هایی رخ خواهند داد که چهار ویژگی دارند: «جمعیت» بالا، «شهری» بودن، «ساحلی» بودن و «متصل» بودن به شبکه‌های جهانی ارتباطات. در «اژدهایان و مارها»، استدلال کرد که رقیبان آمریکا، از دولت‌ها مانند چین، روسیه و ایران تا گروه‌های غیردولتی، از تجربهٔ جنگ‌های آمریکا آموخته‌اند و روش‌هایی برای رقابت زیر آستانهٔ واکنش آمریکا یافته‌اند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند تمایز میان «چریک تصادفی» و «جهادی ایدئولوژیک» در عمل دشوار است و ممکن است نقش ایدئولوژی را کم‌رنگ کند. برخی نیز گفته‌اند که کیلکالن، با وجود تحلیل انتقادی‌اش، همچنان در چارچوب ضدشورش و مداخلهٔ خارجی می‌اندیشد و به پرسش مشروعیت خود مداخله کمتر می‌پردازد.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل کیلکالن دربارهٔ رقیبانی که از غرب آموخته‌اند، به‌ویژه برای جمهوری اسلامی گویاست. نیروی قدس با مطالعهٔ دقیق جنگ‌های آمریکا در عراق و افغانستان، شبکه‌ای از نیروهای نیابتی ساخت که زیر آستانهٔ جنگ مستقیم عمل می‌کردند و انکارپذیری داشتند. حوثی‌ها نیز نمونهٔ کامل پیش‌بینی «بیرون از کوهستان»اند: گروهی در محیطی ساحلی و متصل، که با فناوری‌های ارزان، تجارت جهانی را در دریای سرخ مختل کرد. در منطقهٔ ساحل آفریقا نیز، خروج نیروهای فرانسوی از مالی، بورکینافاسو و نیجر و گسترش گروه‌های جهادی، سندرم چریک تصادفی را تأیید کرد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۲۸. جان ناگل — سازمان یادگیرنده و دکترین ضدشورش

متفکر: جان ناگل (John Nagl) | آثار اصلی: «یادگرفتن خوردن سوپ با چاقو: درس‌های ضدشورش از مالایا و ویتنام» (۲۰۰۲)؛ همکار در تدوین «دستورالعمل میدانی ضدشورش ۳-۲۴» (۲۰۰۶) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ناگل افسر ارتش آمریکا و فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ نظامی وست‌پوینت بود که در جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱ و جنگ عراق در ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ خدمت کرد. او با بورسیهٔ رودز در آکسفورد تحصیل کرد و رسالهٔ دکترایش را دربارهٔ مقایسهٔ ضدشورش بریتانیا در مالایا و آمریکا در ویتنام نوشت. عنوان کتابش از جمله‌ای از تی.ای. لارنس گرفته شده است: جنگیدن با شورش «کثیف و کند است، مانند خوردن سوپ با چاقو». ناگل همراه با ژنرال پترائوس، در تدوین دستورالعمل ضدشورش ۲۰۰۶ ارتش آمریکا نقش کلیدی داشت.

هستهٔ نظریه

پرسش ناگل این بود: چرا ارتش بریتانیا در مالایا توانست ضدشورش را بیاموزد و پیروز شود، اما ارتش آمریکا در ویتنام نتوانست؟ پاسخ او «فرهنگ سازمانی» بود. ارتش بریتانیا، با تجربهٔ طولانی جنگ‌های استعماری کوچک، «سازمانی یادگیرنده» بود. افسران رده‌پایین می‌توانستند تجربه‌های میدانی را به بالا منتقل کنند، دکترین به سرعت با شرایط تطبیق داده می‌شد و شکست‌ها به‌عنوان فرصت یادگیری تلقی می‌شدند.

ارتش آمریکا در ویتنام، در مقابل، فرهنگ سازمانی‌ای داشت که بر «جنگ متعارف»، یعنی نبرد با ارتش‌های بزرگ با قدرت آتش برتر، استوار بود. این ارتش در برابر شواهدی که نشان می‌داد این رویکرد در ویتنام کارآمد نیست، مقاومت کرد. افسرانی که پیشنهادهای متفاوتی داشتند به حاشیه رانده شدند و ارتش به معیارهایی مانند «شمار کشته‌های دشمن» تکیه کرد که پیشرفت واقعی را نشان نمی‌داد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ناگل ویژگی‌های «سازمان یادگیرنده» را برشمرد: تشویق ابتکار و انتقاد از پایین؛ ارزیابی صادقانهٔ عملکرد، حتی وقتی ناخوشایند است؛ انعطاف دکترین؛ و رهبرانی که حاضرند فرضیات سازمان را زیر سؤال ببرند. دستورالعمل ۳-۲۴ که ناگل در تدوینش مشارکت داشت، چند «پارادوکس» ضدشورش را مطرح کرد: «هرچه بیشتر از خود محافظت کنید، کمتر امن هستید»، زیرا نیروهایی که در پایگاه‌ها می‌مانند، ارتباط با مردم را از دست می‌دهند؛ «گاه هرچه نیروی بیشتری به کار ببرید، کمتر کارآمد است»؛ و «بهترین سلاح‌ها برای ضدشورش گاه شلیک نمی‌کنند».

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان، از جمله جیان جنتیله، افسر دیگر ارتش آمریکا، گفته‌اند ناگل تجربهٔ مالایا را آرمانی کرده و تجربهٔ ویتنام را بیش از حد ساده‌سازی کرده است. آنان استدلال کردند که شکست در ویتنام بیش از آنکه نتیجهٔ ناتوانی ارتش در یادگیری باشد، نتیجهٔ ماهیت سیاسی جنگ و ضعف حکومت ویتنام جنوبی بود. شکست نهایی در افغانستان، با وجود کاربرد دستورالعمل ۳-۲۴، این نقد را تقویت کرد: یادگیری سازمانی نمی‌تواند جایگزین مشروعیت سیاسی و هدف راهبردی روشن شود.

انطباق با نظم کنونی جهان

مفهوم «سازمان یادگیرنده» ناگل امروز در جنگ اوکراین به‌روشنی دیده می‌شود. ارتش اوکراین، با ساختارهای انعطاف‌پذیر، همکاری با شرکت‌های فناوری و داوطلبان، و چرخه‌های سریع نوآوری در پهپادها، یکی از سریع‌ترین «سازمان‌های یادگیرنده» در تاریخ جنگ مدرن بوده است. روسیه نیز، با وجود شکست‌های اولیه، در جنگ الکترونیک، پهپادهای انتحاری و تاکتیک‌های دفاعی یاد گرفت و سازگار شد. پس از هفتم اکتبر، ارتش اسرائیل نیز ناچار شد فرضیات بنیادین خود را بازنگری کند. سپاه پاسداران نیز در دهه‌های گذشته در جنگ نامتقارن و نیابتی «یادگیرنده» بود. اما شکست‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ نشان داد که ساختار

ایدئولوژیک و بسته‌اش، در شناسایی نفوذ و سازگاری با جنگ فناورانه، ناکارآمد است. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست.

۱۲۹. دیوید راپاپورت — چهار موج تروریسم مدرن

متفکر: دیوید راپاپورت (David C. Rapoport) | اثر اصلی: «چهار موج تروریسم مدرن» (مقاله، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۴)؛ «امواج تروریسم جهانی» (۲۰۲۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

راپاپورت استاد بازنشستهٔ دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس و بنیان‌گذار مجلهٔ «تروریسم و خشونت سیاسی» است. او از پیشگامان مطالعات تروریسم و به‌ویژه تروریسم دینی بود. مقالهٔ مشهورش دربارهٔ «چهار موج» اندکی پس از حملات یازده سپتامبر منتشر شد و چارچوبی تاریخی برای فهم تروریسم مدرن ارائه کرد که به یکی از پرارجاع‌ترین نظریه‌ها در این حوزه تبدیل شد.

هستهٔ نظریه

راپاپورت استدلال کرد که تروریسم مدرن، از اواخر سدهٔ نوزدهم، در «موج‌هایی» بین‌المللی رخ داده است. هر موج تقریباً چهل سال، یعنی یک نسل، دوام آورده، ویژگی ایدئولوژیک و هدف مشترکی داشته، و در کشورهای متعدد هم‌زمان با تاکتیک‌ها و اهداف مشابه ظاهر شده است. او چهار موج را شناسایی کرد. «موج آنارشیستی»، از دههٔ ۱۸۸۰، با الهام از انقلابیون روسی، که با ترور شاهان، رؤسای جمهور و مقام‌ها هدفش براندازی دولت بود. «موج ضداستعماری»، از دههٔ ۱۹۲۰، که با هدف استقلال ملی، علیه قدرت‌های استعماری می‌جنگید، مانند ایرلند، الجزایر، قبرس و فلسطین. «موج چپ نو»، از دههٔ ۱۹۶۰، با الهام از جنگ ویتنام، که گروه‌هایی مانند «بریگادهای سرخ» ایتالیا و «فراکسیون ارتش سرخ» آلمان را در بر می‌گرفت. و «موج دینی»، از ۱۹۷۹.

هر موج زمانی پایان می‌یابد که «رؤیای» الهام‌بخش آن ناکام بماند یا نسل تازه دیگر آن را جذاب نیابد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

نکتهٔ مهم برای خوانندهٔ ایرانی این است که راپاپورت آغاز «موج دینی» را به سه رخداد در ۱۹۷۹ نسبت داد: «انقلاب ایران»، که نشان داد دین می‌تواند بستر انقلاب پیروز باشد؛ «حملهٔ شوروی به افغانستان»، که به بسیج جهادی بین‌المللی انجامید؛ و «آغاز سدهٔ پانزدهم هجری»، که برای برخی مسلمانان انتظارات منجی‌گرایانه برانگیخت. اسلام در کانون این موج قرار دارد، اما گروه‌هایی از ادیان دیگر، مانند تروریست‌های سیک، یهودی و مسیحی و فرقهٔ ژاپنی «اوم شینریکیو»، نیز در آن حضور دارند. راپاپورت نشان داد که موج دینی کشنده‌ترین موج بوده است، زیرا تروریست‌های دینی خود را در برابر خدا، نه افکار عمومی، پاسخ‌گو می‌دانند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند الگوی موج‌ها بیش از حد ساده است. برخی گروه‌ها در چند موج حضور داشتند و برخی، مانند جنبش‌های جدایی‌طلب قومی، در هیچ موجی به‌خوبی جای نمی‌گیرند. «قاعدهٔ چهل سال» نیز بیش از حد مکانیکی است. موج دینی، که بر اساس آن باید حدود ۲۰۲۰ پایان می‌یافت، همچنان ادامه دارد.

انطباق با نظم کنونی جهان

چارچوب راپاپورت امروز در مرکز بحثی مهم قرار دارد: آیا موج دینی رو به پایان است و «موج پنجم» در حال شکل‌گیری است؟ برخی پژوهشگران نشانه‌های موج پنجم را در رشد تروریسم راست افراطی، ضدحکومتی و نژادپرستانه در غرب، از حملات کرایست‌چرچ تا خشونت‌های ضدحکومتی، می‌بینند. اما موج دینی همچنان کشنده است، از داعش در منطقهٔ ساحل آفریقا و افغانستان تا حماس. برای تحلیل ایران، چارچوب راپاپورت اهمیت ویژه دارد. انقلاب ۱۳۵۷ یکی از سه محرک اصلی موج دینی بود و جمهوری اسلامی، با حمایت از حزب‌الله، گروه‌های فلسطینی و شبه‌نظامیان شیعه، یکی از مهم‌ترین حامیان دولتی آن شد. منطق راپاپورت نشان می‌دهد که پایان این موج با ناکامی رؤیای الهام‌بخش آن همراه است. فروپاشی مشروعیت

جمهوری اسلامی در داخل و شکست‌های منطقه‌ای آن، ممکن است پایان یکی از کانون‌های این موج را نشان دهد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۳۰. مارتا کرنشاو — منطق راهبردی تروریسم

متفکر: مارتا کرنشاو (Martha Crenshaw) | آثار اصلی: «علل تروریسم» (مقاله، ۱۹۸۱)؛ «منطق تروریسم: رفتار تروریستی به‌مثابه محصول انتخاب راهبردی» (۱۹۹۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کرنشاو، استاد دانشگاه وسلیان و سپس پژوهشگر دانشگاه استنفورد، از بنیان‌گذاران مطالعات نظام‌مند تروریسم است. او پژوهش خود را با بررسی تروریسم در جنگ استقلال الجزایر آغاز کرد. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، که تروریسم بیشتر به‌عنوان رفتاری «دیوانه‌وار» یا ناشی از اختلالات روانی تحلیل می‌شد، کرنشاو رویکردی متفاوت ارائه کرد: تروریسم را باید به‌عنوان «انتخابی عقلانی» فهمید.

هستهٔ نظریه

کرنشاو استدلال کرد که تروریسم، در بیشتر موارد، نه نتیجهٔ جنون فردی، بلکه «انتخاب راهبردی» گروه‌های سیاسی است. گروهی که اهداف سیاسی مشخصی دارد، گزینه‌های مختلف را می‌سنجد و تروریسم را به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به این اهداف برمی‌گزیند. چرا؟ زیرا گروه‌هایی که به تروریسم روی می‌آورند معمولاً «ضعیف»اند. حمایت گستردهٔ مردمی، توان نظامی برای جنگ متعارف یا دسترسی به فرایندهای سیاسی قانونی را ندارند. تروریسم «سلاح ضعیفان» است: راهی کم‌هزینه برای اثرگذاری فراتر از توان واقعی.

کرنشاو چند هدف راهبردی را برای تروریسم برشمرد. «تبلیغات»: جلب توجه جهانی به یک آرمان. «تحریک»: واداشتن حکومت به واکنش افراطی و سرکوب گسترده که مردم را به سوی گروه سوق دهد. «بسیج»: الهام‌بخشیدن به هواداران بالقوه و نشان‌دادن آسیب‌پذیری حکومت. «فرسایش»: بالا بردن هزینهٔ ادامهٔ سیاست حکومت.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کرنشاو در مقالهٔ ۱۹۸۱ علل تروریسم را در سه سطح تحلیل کرد. «شرایط پیش‌زمینه» یا عوامل بلندمدت، مانند مدرن‌سازی، شهرنشینی و دسترسی به فناوری. «عوامل آشکارکننده» یا محرک‌های فوری، مانند نارضایتی‌های مشخص یک گروه، فقدان فرصت مشارکت سیاسی یا رخدادی برانگیزاننده. و «سطح فردی و گروهی»، یعنی انگیزه‌های افراد و پویایی‌های گروه. او بعدها رویکرد «سازمانی» را نیز به تحلیل افزود. گروه‌های تروریستی، مانند هر سازمانی، به بقای خود اهمیت می‌دهند. گاه تروریسم را ادامه می‌دهند، حتی وقتی دیگر به اهداف سیاسی‌شان کمکی نمی‌کند، زیرا خشونت به هویت و انسجام گروه تبدیل شده است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند رویکرد عقلانی کرنشاو برای تروریسم دینی، که اهداف آن گاه «فراتاریخی» و نامشخص است، کمتر کاربرد دارد. همچنین تشخیص «هدف راهبردی» گروه‌ها اغلب پس از رخداد ممکن است. خود کرنشاو با افزودن رویکرد سازمانی و روان‌شناختی، تحلیل خود را تکمیل کرد و پذیرفت که تروریسم پدیده‌ای چندعلتی است.

انطباق با نظم کنونی جهان

منطق «تحریک» کرنشاو برای تحلیل حملهٔ هفتم اکتبر ۲۰۲۳ کلیدی است. حماس با حمله‌ای که بی‌سابقه و وحشیانه بود، آشکارا می‌دانست که واکنش اسرائیل گسترده و ویرانگر خواهد بود. این واکنش، با تلفات عظیم غیرنظامی در غزه، به هدف‌های راهبردی حماس کمک کرد: انزوای بین‌المللی اسرائیل، توقف روند عادی‌سازی با عربستان و بازگرداندن مسئلهٔ فلسطین به مرکز توجه جهانی. اما این راهبرد بهایی سنگین برای مردم غزه و خود سازمان حماس داشت. درس کرنشاو برای سیاست‌گذاران این است که مهم‌ترین پاسخ به تروریسمی که با منطق «تحریک» عمل می‌کند، پرهیز از واکنشی است که دقیقاً همان چیزی است که تروریست می‌خواهد. رویکرد سازمانی کرنشاو نیز برای فهم نیروهای نیابتی ایران کاربرد دارد: این گروه‌ها منافع سازمانی مستقل دارند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۳۱. رابرت پیپ — منطق راهبردی عملیات انتحاری

متفکر: رابرت پیپ (Robert Pape) | آثار اصلی: «منطق راهبردی تروریسم انتحاری» (مقاله، ۲۰۰۳)؛ «مردن برای پیروزی» (۲۰۰۵)؛ «قطع فیوز» (با جیمز فلدمن، ۲۰۱۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

پیپ استاد دانشگاه شیکاگو و مدیر «پروژهٔ امنیت و تروریسم شیکاگو» است. او پیش‌تر کتابی دربارهٔ قدرت هوایی و اجبار نوشته بود. پس از حملات یازده سپتامبر، او پایگاه داده‌ای از همهٔ حملات انتحاری جهان از ۱۹۸۰ به بعد ساخت تا به پرسشی پاسخ دهد: چه چیزی واقعاً عملیات انتحاری را توضیح می‌دهد؟ کتاب «مردن برای پیروزی» در اوج جنگ عراق منتشر شد و بحث گسترده‌ای برانگیخت، زیرا با این باور رایج که بنیادگرایی دینی علت اصلی عملیات انتحاری است، مخالفت می‌کرد.

هستهٔ نظریه

یافتهٔ اصلی پیپ این بود که عملیات انتحاری، برخلاف تصور رایج، عمدتاً محصول بنیادگرایی دینی نیست. او استدلال کرد که تقریباً همهٔ کارزارهای انتحاری یک هدف راهبردی مشترک داشته‌اند: واداشتن دموکراسی‌های مدرن به خروج نیروهای نظامی از سرزمینی که تروریست‌ها آن را «میهن» خود می‌دانند. به نظر او، «اشغال نظامی خارجی» مهم‌ترین عامل است.

پیپ نشان داد که گروه «ببرهای تامیل» در سریلانکا، که سکولار و مارکسیست بود، در دوره‌ای بیش از هر گروه دیگری عملیات انتحاری انجام داد. او استدلال کرد که عملیات انتحاری «راهبرد اجبار» است و اغلب «کارآمد» بوده است. برای نمونه، پس از بمب‌گذاری انتحاری در مقر تفنگداران دریایی آمریکا و نیروهای فرانسوی در بیروت در ۱۹۸۳، نیروهای غربی از لبنان خارج شدند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

پیپ چند عامل را برای وقوع عملیات انتحاری برشمرد. «اشغال خارجی» توسط دموکراسی، زیرا دموکراسی‌ها به افکار عمومی حساس‌اند و به همین دلیل در برابر اجبار آسیب‌پذیرترند. «تفاوت دینی» میان اشغالگر و اشغال‌شده، که احساس تهدید هویتی را تشدید می‌کند و فداکاری را مشروع می‌سازد. و «حمایت اجتماعی»، که شهیدان را قهرمان می‌سازد و سربازگیری را آسان می‌کند. پیامد سیاستی او این بود که بهترین راه کاهش عملیات انتحاری، کاهش حضور نظامی زمینی در سرزمین‌های خارجی و تکیه بر «توازن از راه دور» است.

نقد و محدودیت‌ها

نظریهٔ پیپ با نقدهای جدی روبه‌رو شد. پژوهشگرانی مانند اسعد مقدم نشان دادند که با گسترش عملیات انتحاری پس از ۲۰۰۳، بیشتر این حملات در عراق، پاکستان و افغانستان علیه «مسلمانان»، از جمله شیعیان، صوفیان و نیروهای امنیتی محلی، انجام شد، نه علیه اشغالگران خارجی. این امر نقش ایدئولوژی سلفی-جهادی را آشکار کرد. منتقدان روش‌شناختی نیز گفتند پیپ تنها موارد وقوع عملیات انتحاری را بررسی کرد، نه موارد اشغالی را که در آن‌ها چنین عملیاتی رخ نداد. همچنین برخی یادآوری کردند که بمب‌گذاری‌های بیروت در ۱۹۸۳ توسط گروهی انجام شد که بعدها حزب‌الله نام گرفت و پشتیبانی جمهوری اسلامی را داشت. این امر نقش حمایت دولتی را، که پیپ کم‌رنگ کرد، نشان می‌دهد.

انطباق با نظم کنونی جهان

تجربهٔ دو دههٔ گذشته بخش‌هایی از نظریهٔ پیپ را تأیید و بخش‌های دیگری را نقض کرده است. موج عظیم عملیات انتحاری در عراق پس از ۲۰۰۳ با حضور نیروهای آمریکایی هم‌زمان بود، که با نظریه سازگار است. اما بخش بزرگی از آن علیه شیعیان عراق بود و ایدئولوژی فرقه‌ای داعش و القاعده نقشی محوری داشت. در سال‌های اخیر، عملیات انتحاری به‌طور چشمگیری کاهش یافته و «پهپاد انتحاری» تا حدی جای آن را گرفته است. این ابزار همان اثر را بدون نیاز به فداکاری انسانی فراهم می‌کند و حوثی‌ها، حزب‌الله و دولت‌ها از آن استفاده

گسترده کرده‌اند. نقش جمهوری اسلامی در گسترش فرهنگ «شهادت‌طلبی» و حمایت از گروه‌هایی که عملیات انتحاری انجام داده‌اند، از حزب‌الله در دهۀ ۱۹۸۰ تا گروه‌های فلسطینی، نیز نشان می‌دهد که حمایت دولتی و ایدئولوژی دینی، همراه با اشغال، عوامل مهمی‌اند. داوری نهایی: انطباق متوسط است.

۱۳۲. بروس هافمن — درون تروریسم

متفکر: بروس هافمن (Bruce Hoffman) | اثر اصلی: «درون تروریسم» (۱۹۹۸، ویرایش سوم ۲۰۱۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هافمن، استاد دانشگاه جورج‌تاون و پژوهشگر ارشد شورای روابط خارجی آمریکا، یکی از برجسته‌ترین و پرسابقه‌ترین پژوهشگران تروریسم در جهان است. او پیش‌تر در مؤسسهٔ رند و دانشگاه سنت اندروز اسکاتلند کار کرده و مشاور دولت‌ها و نهادهای اطلاعاتی متعددی بوده است. کتاب «درون تروریسم» در سه ویرایش، از ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۷، تحول تروریسم را از گروه‌های چپ و ملی‌گرا تا القاعده و داعش دنبال کرده است و یکی از متون اصلی آموزش تروریسم در دانشگاه‌ها و نهادهای امنیتی است.

هستهٔ نظریه

هافمن با بررسی تاریخ مفهوم تروریسم، از «حکومت وحشت» در انقلاب فرانسه تا امروز، تعریفی ارائه کرد که به یکی از پرکاربردترین تعریف‌ها تبدیل شد: تروریسم «ایجاد و بهره‌برداری عمدی از ترس، از راه خشونت یا تهدید به خشونت، در پی تغییر سیاسی» است. او تأکید کرد که تروریسم سه ویژگی دارد: ماهیتی «سیاسی» دارد، نه جنایی؛ هدفش «روانی» است، یعنی ایجاد ترس در مخاطبی فراتر از قربانیان مستقیم؛ و توسط «سازمانی» با ساختار فرماندهی قابل‌شناسایی انجام می‌شود.

هافمن نشان داد که تروریسم همیشه «نمایش» است: هدف اصلی آن نه کشتن قربانیان، بلکه اثرگذاشتن بر مخاطبان گسترده‌تر، یعنی حکومت‌ها، جوامع و هواداران بالقوه، است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

یکی از مهم‌ترین بینش‌های هافمن، تمایز میان «تروریسم سکولار» و «تروریسم دینی» است. تروریست‌های سکولار، مانند گروه‌های چپ یا ملی‌گرا، معمولاً خشونت را «محدود»

می‌کنند، زیرا به حمایت مردمی نیاز دارند و نمی‌خواهند حامیان بالقوه را از دست بدهند. تروریست‌های دینی، در مقابل، خود را در برابر خدا پاسخ‌گو می‌دانند، نه افکار عمومی. خشونت را «وظیفهٔ مقدس» می‌بینند و قربانیان را «کافر» یا «دشمن خدا» می‌دانند. بنابراین آمادگی بیشتری برای «کشتار جمعی» دارند. این تمایز توضیح می‌دهد که چرا تروریسم دینی در دهه‌های اخیر کشنده‌تر بوده است. هافمن همچنین بر «تاب‌آوری» القاعده تأکید کرد و در برابر کسانی که آن را شکست‌خورده می‌دانستند، استدلال کرد که این سازمان همچنان رهبری و هدایت مرکزی دارد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند تمایز میان تروریسم سکولار و دینی گاه بیش از حد ساده است. بسیاری از گروه‌ها ترکیبی از انگیزه‌های ملی، سیاسی و دینی دارند و برخی گروه‌های سکولار نیز به کشتار جمعی دست زده‌اند. همچنین تعریف هافمن، که تروریسم را عمدتاً به گروه‌های «غیردولتی» نسبت می‌دهد، «تروریسم دولتی»، یعنی خشونت دولت‌ها علیه شهروندانشان یا دیگران، را کمتر در بر می‌گیرد؛ هرچند خود هافمن به «تروریسم با حمایت دولتی» توجه گسترده داشته است.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل‌های هافمن امروز در چند حوزه کاربرد دارد. پیش‌بینی او دربارهٔ تاب‌آوری القاعده و ظهور گروه‌های جهادی تازه، با ظهور داعش و گسترش شاخه‌های جهادی در آفریقا تأیید شد. هافمن به‌ویژه بر نقش جمهوری اسلامی به‌عنوان مهم‌ترین «حامی دولتی تروریسم» تأکید کرده است. این حمایت شامل پشتیبانی از حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی، و عملیات مستقیم وزارت اطلاعات و نیروی قدس در خارج از کشور است. در سال‌های اخیر، دستگاه‌های امنیتی اروپایی و آمریکایی بارها از توطئه‌های منتسب به نهادهای جمهوری اسلامی، از جمله طرح ترور مخالفان، روزنامه‌نگاران و چهره‌های یهودی، و استفاده از شبکه‌های جنایی برای انجام آن‌ها، پرده برداشته‌اند. این روش، که کار را به مجرمان اجاره‌ای

می‌سپارد، شکلی تازه از تروریسم دولتی است که انکارپذیری را افزایش می‌دهد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۳۳. مارک سیجمن — جهاد بی‌رهبر و شبکه‌های اجتماعی

متفکر: مارک سیجمن (Marc Sageman) | آثار اصلی: «فهم شبکه‌های تروریستی» (۲۰۰۴)؛ «جهاد بی‌رهبر» (۲۰۰۸) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

سیجمن تجربه‌ای منحصربه‌فرد دارد. او در دههٔ ۱۹۸۰ افسر عملیاتی سازمان سیا در پاکستان بود و با «مجاهدین» افغان که با شوروی می‌جنگیدند، کار می‌کرد. سپس روان‌پزشک قانونی شد و پس از یازده سپتامبر، دانش اطلاعاتی و روان‌پزشکی خود را برای مطالعهٔ شبکه‌های جهادی به کار گرفت. او پایگاه داده‌ای از زندگی‌نامهٔ صدها عضو شبکه‌های جهادی جهانی ساخت تا بفهمد چه کسانی، چگونه و چرا به این شبکه‌ها می‌پیوندند.

هستهٔ نظریه

یافته‌های سیجمن بسیاری از باورهای رایج را نقض کرد. اعضای شبکه‌های جهادی، برخلاف تصور، عمدتاً فقیر، بی‌سواد یا دارای اختلال روانی نبودند. بسیاری از آنان از طبقهٔ متوسط بودند، تحصیلات دانشگاهی، اغلب در رشته‌های فنی، داشتند و متأهل بودند. آنان همچنین از راه «شست‌وشوی مغزی» یا سربازگیری فعال توسط سازمان جذب نشده بودند.

سیجمن نشان داد که مهم‌ترین عامل پیوستن، «شبکه‌های اجتماعی» پیشین بود: دوستی، خویشاوندی و هم‌محلی بودن. بیشتر اعضا با گروهی از دوستان یا بستگان به جنبش پیوستند. او این را الگوی «گروهی از رفقا» نامید. فرایند معمول این بود: مهاجران جوانی که در کشوری غربی احساس بیگانگی و تنهایی می‌کردند، با یکدیگر دوست می‌شدند، در گروه کوچکشان به‌تدریج افراطی‌تر می‌شدند و سپس به‌طور جمعی به دنبال ارتباط با شبکه‌ای جهادی می‌رفتند. «انگیزه از پایین» بود، نه «سربازگیری از بالا».

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «جهاد بی‌رهبر»، سیجمن استدلال کرد که پس از حملهٔ آمریکا به افغانستان و نابودی پایگاه‌های القاعده، تهدید اصلی دیگر سازمانی متمرکز و سلسله‌مراتبی نیست. تهدید اصلی «موج سوم» جهادی‌هاست: گروه‌های کوچک و خودجوشی که در غرب، بدون پیوند سازمانی مستقیم با القاعده، از راه اینترنت و شبکه‌های اجتماعی افراطی می‌شوند و به ابتکار خود حمله می‌کنند. این «جهاد بی‌رهبر» شناسایی و پیشگیری را بسیار دشوارتر می‌کند. سیجمن پیشنهاد کرد که مقابله با آن نیازمند تمرکز بر «شبکه‌های اجتماعی» و پیشگیری در سطح جامعه است، نه تنها بر عملیات نظامی و اطلاعاتی علیه رهبری.

نقد و محدودیت‌ها

مشهورترین نقد از سوی بروس هافمن در ۲۰۰۸ مطرح شد و به مناظره‌ای مشهور انجامید. هافمن استدلال کرد که سیجمن نقش «رهبری» القاعده را دست‌کم می‌گیرد. بسیاری از حملات بزرگ، از جمله بمب‌گذاری‌های لندن در ۲۰۰۵، پیوند مستقیم با رهبری القاعده در پاکستان داشتند. تجربهٔ بعدی نشان داد که هر دو تا حدی درست می‌گفتند: داعش هم سازمانی متمرکز با سرزمین و رهبری داشت و هم «تروریسم بی‌رهبر» را از راه تبلیغات آنلاین تشویق می‌کرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

پیش‌بینی سیجمن دربارهٔ تروریسم «بی‌رهبر» و افراطی‌شدن آنلاین با تجربهٔ دههٔ ۲۰۱۰ به‌طور گسترده تأیید شد. بخش بزرگی از حملات داعش در اروپا و آمریکا توسط افرادی انجام شد که هرگز به سوریه نرفته بودند و از راه اینترنت الهام گرفته بودند. همین الگو اکنون در تروریسم راست افراطی نیز دیده می‌شود. اما شکل دیگری از تروریسم، که با الگوی سیجمن تفاوت دارد، اهمیت یافته است: «تروریسم برون‌سپاری‌شدهٔ دولتی». دستگاه‌های امنیتی اروپایی گزارش داده‌اند که نهادهای جمهوری اسلامی، و همچنین روسیه، برای انجام عملیات ترور و خرابکاری در اروپا از شبکه‌های جنایی و افراد اجیرشده استفاده می‌کنند. این روش با

منطق «شبکه‌های اجتماعی» سیجمن متفاوت است: هدایت از بالا دارد، اما ردپای سازمانی ندارد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست.

۱۳۴. دنیل بایمن — حمایت دولتی از تروریسم

متفکر: دنیل بایمن (Daniel Byman) | آثار اصلی: «پیوندهای مرگبار: دولت‌هایی که از تروریسم حمایت می‌کنند» (۲۰۰۵)؛ «بهایی گزاف: پیروزی‌ها و شکست‌های ضدتروریسم اسرائیل» (۲۰۱۱) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بایمن استاد دانشگاه جورج‌تاون و پژوهشگر ارشد مؤسسهٔ بروکینگز و مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی است. او پیش‌تر در مؤسسهٔ رند و به‌عنوان تحلیلگر سیا کار کرده و عضو ستاد «کمیسیون یازده سپتامبر» بود. بایمن یکی از برجسته‌ترین متخصصان آمریکایی در مطالعهٔ تروریسم خاورمیانه، به‌ویژه حزب‌الله و نقش جمهوری اسلامی، است. «پیوندهای مرگبار» نخستین مطالعهٔ نظام‌مند دربارهٔ اینکه چرا و چگونه دولت‌ها از گروه‌های تروریستی حمایت می‌کنند، به شمار می‌رود.

هستهٔ نظریه

بایمن استدلال کرد که حمایت دولتی، مهم‌ترین عامل در تبدیل یک گروه تروریستی کوچک به سازمانی قدرتمند و کشنده است. گروه‌هایی که حامی دولتی دارند، به‌طور چشمگیری کارآمدتر، پایدارتر و خطرناک‌ترند. بایمن سه انگیزهٔ اصلی برای حمایت دولت‌ها از تروریسم برشمرد. «منافع راهبردی»: تضعیف یا بی‌ثبات‌کردن رقیبان، گسترش نفوذ منطقه‌ای، و جنگیدن با دشمنان قوی‌تر بدون خطر جنگ مستقیم. «ایدئولوژی»: صدور انقلاب یا حمایت از هم‌کیشان. «سیاست داخلی»: کسب مشروعیت و حمایت داخلی از راه حمایت از آرمان‌های محبوب.

بایمن انواع حمایت دولتی را نیز دسته‌بندی کرد: آموزش، پول، سلاح، پشتیبانی دیپلماتیک، کمک سازمانی و اطلاعاتی، و مهم‌تر از همه، «پناهگاه امن». او مفهوم «حمایت منفعل» را

نیز مطرح کرد: دولت‌هایی که به‌طور فعال حمایت نمی‌کنند، اما آگاهانه اجازه می‌دهند گروه‌های تروریستی در خاکشان فعالیت، سربازگیری و جمع‌آوری پول کنند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

بایمن رابطهٔ جمهوری اسلامی و حزب‌الله را مهم‌ترین و موفق‌ترین نمونهٔ حمایت دولتی از تروریسم در تاریخ معاصر دانست. ایران حزب‌الله را از آغاز، در اوایل دههٔ ۱۹۸۰، با آموزش، پول، سلاح و ایدئولوژی پرورش داد و آن را به قدرتمندترین بازیگر غیردولتی جهان تبدیل کرد. اما بایمن همچنین نشان داد که حمایت دولتی برای حامی «هزینه» و «خطر» دارد. حامی از راه گروه نیابتی انکارپذیری و اهرم فشار به دست می‌آورد، اما کنترل کامل بر آن ندارد. گروه ممکن است منافع خود را دنبال کند و حامی را به جنگی ناخواسته بکشاند. همچنین حمایت از تروریسم، تحریم، انزوا و خطر حملهٔ تلافی‌جویانه را در پی دارد. بایمن راهبردهای مقابله را نیز بررسی کرد و نشان داد که ترکیب فشار نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک بر دولت حامی مؤثرتر از تمرکز صرف بر گروه تروریستی است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند تعریف «تروریسم» در کار بایمن ممکن است به‌طور گزینشی بر دشمنان آمریکا اعمال شود، در حالی که حمایت متحدان آمریکا از گروه‌های مسلح، مانند حمایت آمریکا از کنتراها در نیکاراگوئه یا حمایت پاکستان از گروه‌های کشمیری، کمتر بررسی شده است. همچنین تمایز میان «تروریسم» و «مقاومت» یا «شورش» در برخی موارد مناقشه‌برانگیز است.

انطباق با نظم کنونی جهان

چارچوب بایمن برای تحلیل «محور مقاومت» جمهوری اسلامی بی‌بدیل است. سرمایه‌گذاری چهل‌ساله در حزب‌الله، حماس، جهاد اسلامی، حوثی‌ها و شبه‌نظامیان عراق، به ایران نفوذی گسترده و «دفاع پیشرو» داد. اما هشدار بایمن دربارهٔ هزینه‌ها و خطرها نیز به‌طور کامل تحقق یافت. حملهٔ حماس در هفتم اکتبر، که تهران ظاهراً از زمان دقیقش آگاه نبود، ایران را به جنگی

منطقه‌ای کشاند. پاسخ اسرائیل، حزب‌الله، یعنی گوهر تاج این شبکه، را به‌شدت تضعیف کرد. سقوط اسد پل زمینی را قطع کرد. و سرانجام جنگ ژوئن ۲۰۲۵ هزینهٔ مستقیم را به خاک ایران آورد. روسیه نیز در سال‌های اخیر، به گزارش دستگاه‌های امنیتی اروپایی، به حمایت از عملیات خرابکاری در اروپا از راه افراد اجیرشده روی آورده است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۳۵. اندرو کید و باربارا والتر — راهبردهای تروریسم

متفکران: اندرو کید (Andrew Kydd) و باربارا والتر (Barbara Walter) | اثر اصلی: «راهبردهای تروریسم» (مقاله، اینترنشنال سکیوریتی، ۲۰۰۶) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کید، استاد دانشگاه ویسکانسین، و والتر، استاد دانشگاه کالیفرنیا در سن‌دیگو، پیش‌تر دربارهٔ «اعتماد» در روابط بین‌الملل و «پایان جنگ‌های داخلی» پژوهش کرده بودند. والتر بعدها با کتاب «چگونه جنگ‌های داخلی آغاز می‌شوند» (۲۰۲۲) شهرت گسترده‌ای یافت. مقالهٔ ۲۰۰۶ آنان با بهره‌گیری از نظریهٔ بازی‌ها و «علامت‌دهی پرهزینه»، چارچوبی نظام‌مند برای فهم اینکه تروریسم «چگونه» کار می‌کند ارائه کرد.

هستهٔ نظریه

کید و والتر استدلال کردند که تروریسم نوعی «علامت‌دهی پرهزینه» در شرایط «اطلاعات ناقص» است. گروه‌های تروریستی ضعیف‌تر از آن‌اند که اهدافشان را مستقیماً تحمیل کنند. بنابراین از خشونت برای «فرستادن پیام» دربارهٔ توانایی و ارادهٔ خود استفاده می‌کنند. این پیام به دو مخاطب فرستاده می‌شود: «دشمن»، یعنی حکومتی که می‌خواهند رفتارش را تغییر دهند، و «جمعیتی» که می‌خواهند حمایتش را جلب کنند. خشونت پرهزینه، باورپذیری این پیام را افزایش می‌دهد.

آنان «پنج راهبرد» اصلی تروریسم را شناسایی کردند. «فرسایش»: متقاعدکردن دشمن به اینکه گروه توان و اراده دارد هزینهٔ سنگینی تحمیل کند، تا دشمن عقب‌نشینی کند. «ارعاب»: متقاعدکردن جمعیت به اینکه گروه می‌تواند همکاران حکومت را مجازات کند و حکومت نمی‌تواند از آنان حمایت کند. «تحریک»: واداشتن حکومت به واکنش افراطی که جمعیت را به سوی گروه سوق دهد. «خرابکاری در صلح»: متقاعدکردن دشمن به اینکه میانه‌روهای

طرف مقابل قابل‌اعتماد نیستند، تا مذاکرات صلح شکست بخورد. «رقابت در افراط»: متقاعدکردن جمعیت به اینکه گروه در دفاع از آرمان مصمم‌تر از گروه‌های رقیب است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ارزش اصلی چارچوب کید و والتر، پیوند هر راهبرد با «پاسخ» مناسب آن است. در برابر «فرسایش»، حکومت باید با ارادهٔ پایدار، نشان دهد که هزینه‌ها تحمل‌شدنی‌اند. در برابر «ارعاب»، باید توان حفاظت از جمعیت را تقویت کند. در برابر «تحریک»، باید از واکنش افراطی و غیرهدفمند بپرهیزد. در برابر «خرابکاری»، باید اعتماد به میانه‌روهای طرف مقابل را حفظ کند و اجازه ندهد حملات روند صلح را متوقف کند. در برابر «رقابت در افراط»، باید جمعیت را از راه ارائهٔ جایگزین‌های غیرخشونت‌آمیز جلب کند. نکتهٔ مهم این است که پاسخ نادرست، یعنی پاسخ به یک راهبرد با ابزار نامناسب، ممکن است دقیقاً همان چیزی را به تروریست بدهد که می‌خواهد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند چارچوب کید و والتر فرض می‌کند که گروه‌های تروریستی کنشگرانی عقلانی با اهداف روشن‌اند. این فرض برای گروه‌هایی با انگیزه‌های دینی و منجی‌گرایانه یا رقابت‌های درونی کمتر صادق است. همچنین یک حمله می‌تواند هم‌زمان چند راهبرد را دنبال کند و تفکیک آن‌ها در عمل دشوار است.

انطباق با نظم کنونی جهان

چارچوب کید و والتر برای تحلیل منازعات خاورمیانه بسیار کارآمد است. حملهٔ هفتم اکتبر را می‌توان ترکیبی از سه راهبرد دانست: «تحریک»، یعنی واداشتن اسرائیل به واکنش ویرانگر که افکار عمومی جهان را علیه آن برانگیزد؛ «خرابکاری در صلح»، یعنی توقف روند عادی‌سازی اسرائیل و عربستان؛ و «رقابت در افراط»، یعنی تثبیت جایگاه حماس در برابر تشکیلات خودگردان فلسطین. حملات حوثی‌ها در دریای سرخ نمونهٔ راهبرد «فرسایش» بود: بالا بردن هزینهٔ حمایت غرب از اسرائیل. راهبرد «ارعاب» نیز در رفتار جمهوری اسلامی با مخالفان در

خارج از کشور، یعنی تهدید، ربودن و توطئهٔ ترور، دیده می‌شود. هدف این رفتار پیام‌دادن به دیاسپورا و فعالان است که حکومت دستش به آنان نیز می‌رسد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۳۶. مکس آبرامز — چرا تروریسم کارساز نیست

متفکر: مکس آبرامز (Max Abrahms) | آثار اصلی: «چرا تروریسم کارساز نیست» (مقاله، اینترنشنال سکیوریتی، ۲۰۰۶)؛ «قواعدی برای شورشیان» (۲۰۱۸) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

آبرامز استاد دانشگاه نورث‌ایسترن در بوستون است. مقالهٔ ۲۰۰۶ او مستقیماً پاسخی به رابرت پیپ و دیگرانی بود که تروریسم را «راهبردی کارآمد» می‌دانستند. پیپ استدلال کرده بود که عملیات انتحاری اغلب دولت‌ها را به عقب‌نشینی واداشته است. آبرامز پرسید: اگر تروریسم واقعاً کارآمد است، چرا اکثر گروه‌های تروریستی به اهداف خود نمی‌رسند؟

هستهٔ نظریه

آبرامز بیست‌وهشت گروهی را بررسی کرد که وزارت خارجهٔ آمریکا در فهرست «سازمان‌های تروریستی خارجی» قرار داده بود. او دریافت که این گروه‌ها تنها در حدود هفت درصد موارد به اهداف سیاسی اعلام‌شدهٔ خود رسیده‌اند. مهم‌تر، گروه‌هایی که عمدتاً «غیرنظامیان» را هدف قرار می‌دادند، تقریباً هرگز به اهدافشان نرسیدند. گروه‌هایی که بیشتر اهداف «نظامی» را هدف می‌گرفتند، موفق‌تر بودند.

آبرامز برای توضیح این یافته نظریهٔ «استنتاج متناظر» را از روان‌شناسی اجتماعی به کار گرفت. مردم و حکومت‌ها نیت یک کنشگر را از «پیامدهای» اقدامش استنتاج می‌کنند. وقتی گروهی غیرنظامیان را می‌کشد، قربانیان نتیجه می‌گیرند که هدف آن گروه نه خواستهٔ سیاسی محدود اعلام‌شده، بلکه نابودی جامعه یا شیوهٔ زندگی آنان است. در نتیجه، به جای سازش، مقاومت می‌کنند و سخت‌گیرتر می‌شوند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «قواعدی برای شورشیان»، آبرامز تحلیل خود را گسترش داد و پرسید که چرا برخی گروه‌های مسلح موفق‌ترند. پاسخ او «کنترل رهبری» بود. گروه‌هایی که رهبرانشان بر رفتار

اعضا کنترل دارند و می‌توانند خشونت را به اهداف نظامی محدود کنند، موفق‌ترند. گروه‌هایی که رهبری ضعیف دارند و اعضای رده‌پایین، که اغلب افراطی‌ترند، خودسرانه به غیرنظامیان حمله می‌کنند، شکست می‌خورند. آبرامز نشان داد که «خویشتن‌داری تاکتیکی»، یعنی پرهیز از هدف قرار دادن غیرنظامیان، نه فقط اخلاقی، بلکه از نظر راهبردی نیز عقلانی است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند معیار «رسیدن به اهداف اعلام‌شده» بیش از حد سخت‌گیرانه است. تروریسم ممکن است به اهداف دیگری برسد، مانند جلب توجه، بقای سازمان یا امتیازهای جزئی، حتی اگر هدف نهایی محقق نشود. همچنین برخی یادآوری کرده‌اند که برخی گروه‌ها، مانند جبههٔ آزادی‌بخش ملی الجزایر یا حماس در تصرف غزه، با وجود هدف قرار دادن غیرنظامیان، به بخشی از اهدافشان رسیدند.

انطباق با نظم کنونی جهان

یافته‌های آبرامز در تجربهٔ اخیر تأیید شده است. حملهٔ هفتم اکتبر، که عمدتاً غیرنظامیان را هدف قرار داد، به جای پیشبرد هدف دولت فلسطینی، به ویرانی غزه، تضعیف شدید حماس و تقویت سخت‌گیری در جامعهٔ اسرائیل انجامید؛ همان «استنتاج متناظر» که آبرامز توصیف کرده بود. داعش نیز با خشونت افراطی علیه غیرنظامیان، ائتلافی جهانی علیه خود برانگیخت و «خلافت» سرزمینی‌اش را از دست داد. برای اپوزیسیون ایران، آبرامز درسی روشن دارد که با پژوهش‌های اریکا چنووت دربارهٔ موفقیت بیشتر جنبش‌های «غیرخشونت‌آمیز» هماهنگ است: خشونت علیه غیرنظامیان مشروعیت را نابود می‌کند و جامعه و جهان را علیه جنبش متحد می‌سازد. جنبش‌هایی که خشونت را کنترل و محدود کنند، شانس بیشتری برای پیروزی دارند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۳۷. آدری کرونین — چگونه تروریسم پایان می‌یابد

متفکر: آدری کرث کرونین (Audrey Kurth Cronin) | آثار اصلی: «چگونه تروریسم پایان می‌یابد» (۲۰۰۹)؛ «قدرت به دست مردم» (۲۰۲۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کرونین استاد دانشگاه کارنگی ملون و پیش‌تر استاد دانشگاه آمریکن و دانشکدهٔ ملی جنگ آمریکا بوده است. او در دولت آمریکا و در دانشگاه آکسفورد نیز کار کرده است. پس از یازده سپتامبر، بیشتر پژوهش‌ها دربارهٔ «علل» و «آغاز» تروریسم بود. کرونین پرسشی متفاوت و کاربردی‌تر را مطرح کرد: گروه‌های تروریستی چگونه «پایان» می‌یابند؟ او با بررسی صدها گروه تروریستی در طول تاریخ مدرن، الگوهای پایان آن‌ها را شناسایی کرد.

هستهٔ نظریه

کرونین نشان داد که بیشتر گروه‌های تروریستی عمر کوتاهی دارند و شمار اندکی از آن‌ها بیش از یک دهه دوام می‌آورند. او شش «مسیر» اصلی برای پایان گروه‌های تروریستی شناسایی کرد. «سرِبُری»: دستگیری یا کشتن رهبر. «مذاکره»: ورود گروه به فرایند سیاسی. «موفقیت»: رسیدن به اهداف و تبدیل به حکومت یا حزب. «شکست»: فروپاشی درونی یا از دست دادن حمایت مردمی. «سرکوب»: نابودی با زور نظامی و انتظامی. «جهت‌گیری دوباره»: تبدیل به شکل دیگری از فعالیت، مانند جرم سازمان‌یافته یا شورش گسترده و جنگ.

کرونین تأکید کرد که هر گروه را باید بر اساس ویژگی‌هایش تحلیل کرد و راهبرد مقابله را بر اساس محتمل‌ترین مسیر پایان آن طراحی کرد. هیچ «نسخهٔ واحدی» برای همهٔ گروه‌ها وجود ندارد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کرونین چند یافتهٔ مهم ارائه کرد. «سرِبُری» در گروه‌های کوچک، سلسله‌مراتبی و وابسته به شخصیت رهبر، مانند گروه «مسیر درخشان» پرو پس از دستگیری آبیمائل گوسمان، مؤثر

است. اما در گروه‌های بزرگ، نهادینه و دارای پایگاه اجتماعی، اثر محدودی دارد و حتی ممکن است رهبری افراطی‌تری بیافریند. «مذاکره» به‌ندرت به‌تنهایی گروهی را پایان می‌دهد، اما در ترکیب با فشارهای دیگر می‌تواند مؤثر باشد، مانند تجربهٔ ارتش جمهوری‌خواه ایرلند. «شکست» از راه از دست دادن حمایت مردمی، به‌ویژه وقتی گروه با خشونت بی‌رویه جامعهٔ خود را از خود دور کند، یکی از رایج‌ترین مسیرهاست. در «قدرت به دست مردم»، کرونین بررسی کرد که چگونه فناوری‌های در دسترس، مانند پهپاد، رمزنگاری و هوش مصنوعی، به گروه‌های کوچک قدرتی بی‌سابقه می‌دهند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند تفکیک شش مسیر در عمل دشوار است، زیرا بیشتر گروه‌ها با ترکیبی از چند عامل پایان می‌یابند. همچنین تعیین «پایان» یک گروه گاه مبهم است، زیرا گروه‌ها ممکن است تغییر نام دهند، ادغام شوند یا پس از دوره‌ای دوباره ظهور کنند، مانند القاعده در عراق که به داعش تبدیل شد.

انطباق با نظم کنونی جهان

چارچوب کرونین برای ارزیابی سرنوشت گروه‌های امروز کاربردی است. طالبان در ۲۰۲۱ از مسیر «موفقیت» به حکومت رسید. داعش با «سرکوب» نظامی خلافت سرزمینی‌اش را از دست داد، اما با «جهت‌گیری دوباره» به شبکه‌ای پراکنده در آفریقا و افغانستان تبدیل شد. سرنوشت حزب‌الله آزمون مهمی برای نظریهٔ کرونین است. کشتن حسن نصرالله و بیشتر رهبری ارشد آن در ۲۰۲۴، «سرِیُری» گسترده بود. اما بر اساس تحلیل کرونین، گروهی چنین نهادینه با پایگاه اجتماعی گسترده، با سرِیُری صرف پایان نمی‌یابد. عوامل تعیین‌کننده، قطع حمایت دولتی ایران، فشار سیاسی داخلی لبنان برای خلع سلاح و از دست رفتن حمایت در جامعهٔ شیعه خواهند بود. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۳۸. استاتیس کالیواس — منطق خشونت در جنگ داخلی

متفکر: استاتیس کالیواس (Stathis Kalyvas) | آثار اصلی: «هستی‌شناسی خشونت سیاسی» (مقاله، ۲۰۰۳)؛ «منطق خشونت در جنگ داخلی» (۲۰۰۶) | یونان و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کالیواس، پژوهشگر یونانی، استاد دانشگاه ییل بوده و اکنون در دانشگاه آکسفورد تدریس می‌کند. او برای کتاب خود سال‌ها پژوهش میدانی در روستاهای یونان انجام داد و با بازماندگان جنگ داخلی یونان در دههٔ ۱۹۴۰ مصاحبه کرد. هدفش این بود که بفهمد چرا در جنگ داخلی، برخی روستاها خشونت شدید را تجربه کردند و برخی دیگر نه، و چرا همسایگان، که سال‌ها درکنار هم زندگی کرده بودند، یکدیگر را لو دادند. کتابش جایزه‌های متعددی گرفت و به یکی از مهم‌ترین آثار در مطالعهٔ جنگ‌های داخلی تبدیل شد.

هستهٔ نظریه

کالیواس استدلال کرد که خشونت در جنگ داخلی، برخلاف تصور رایج، «کور» یا «دیوانه‌وار» نیست، بلکه منطق مشخصی دارد. بازیگران مسلح، یعنی حکومت و شورشیان، به «همکاری» مردم نیاز دارند تا اطلاعات کسب کنند، پنهان شوند و تدارکات بگیرند. خشونت ابزاری برای «جلب همکاری» و «بازداشتن از همکاری با دشمن» است.

کالیواس میان خشونت «گزینشی»، یعنی هدف قرار دادن افراد مشخص بر اساس اطلاعات دربارهٔ همکاری آنان با دشمن، و خشونت «کور»، یعنی هدف قرار دادن گروهی بر اساس هویت یا مکان، تمایز گذاشت. خشونت گزینشی معمولاً کارآمدتر است، زیرا رفتار مردم را تغییر می‌دهد. خشونت کور اغلب نتیجهٔ معکوس دارد، زیرا مردم را به سوی دشمن سوق می‌دهد، چون پیوستن به دشمن دست‌کم حمایتی فراهم می‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مهم‌ترین نوآوری کالیواس، الگوی «کنترل-همکاری» است. او مناطق را بر اساس میزان کنترل هر طرف به پنج دسته تقسیم کرد: از کنترل کامل حکومت تا کنترل کامل شورشیان. همکاری مردم با بازیگری که کنترل دارد، بیشتر است. پیش‌بینی شگفت‌انگیز او این بود که خشونت گزینشی بیش از همه نه در مناطق کاملاً «مورد مناقشه»، بلکه در مناطقی رخ می‌دهد که یک طرف کنترل «غالب اما ناقص» دارد. در این مناطق، طرف غالب می‌تواند اطلاعات کسب کند و طرف دیگر هنوز حضور دارد. همچنین نشان داد که «لو دادن» اغلب انگیزه‌های «شخصی»، مانند دشمنی خانوادگی، اختلاف بر سر زمین و حسادت، دارد. افراد از جنگ داخلی برای تسویه‌حساب‌های محلی استفاده می‌کنند. کالیواس این را «پیوند» میان شکاف سیاسی مرکزی و منازعات محلی نامید.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند الگوی کالیواس بر جنگ‌های داخلی متعارف با خطوط کنترل سرزمینی نسبتاً روشن استوار است و برای خشونت‌های ایدئولوژیک یا قومی، مانند نسل‌کشی، که هدفش نه جلب همکاری بلکه نابودی گروهی کامل است، کاربرد کمتری دارد. همچنین داده‌های میدانی او از یونان ممکن است به همهٔ جنگ‌های داخلی قابل‌تعمیم نباشد.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل کالیواس برای فهم جنگ‌های داخلی امروز ضروری است. در سودان، جنگ ارتش و «نیروهای پشتیبانی سریع» نشان داده است که خشونت کور، به‌ویژه علیه اقوام خاص در دارفور، چگونه جامعه را به سوی دشمن یا به گریز سوق می‌دهد. در سوریه پس از سقوط اسد، خشونت‌های فرقه‌ای در مناطق علوی‌نشین و دروزی‌نشین در ۲۰۲۵ نشان داد که «تسویه‌حساب‌های محلی» چگونه با جنگ داخلی پیوند می‌خورد. برای ایران، تحلیل کالیواس هشداری جدی دربارهٔ دورهٔ گذار است. در صورت فروپاشی کنترل مرکزی، شکاف‌های قومی، مذهبی و محلی، و کینه‌های انباشته از دهه‌ها سرکوب، ممکن است به خشونت گسترده و

تسویه‌حساب‌های محلی بینجامد. طراحی گذار ایران باید به سازوکارهای «عدالت انتقالی» و پیشگیری از خشونت انتقام‌جویانه توجه ویژه داشته باشد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۳۹. جیمز فیرون و دیوید لیتین — شورش، قومیت و ضعف دولت

متفکران: جیمز فیرون (James Fearon) و دیوید لیتین (David Laitin) | اثر اصلی: «قومیت، شورش و جنگ داخلی» (مقاله، امریکن پولیتیکال ساینس ریویو، ۲۰۰۳) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

فیرون و لیتین، هر دو استاد دانشگاه استنفورد، از برجسته‌ترین دانشمندان سیاسی آمریکایی‌اند. فیرون پیش‌تر با مقالهٔ «تبیین‌های خردگرایانهٔ جنگ» (۱۹۹۵) شهرت یافته بود و لیتین متخصص قومیت و زبان بود. پس از پایان جنگ سرد، با جنگ‌های بالکان، رواندا و دیگر منازعات، این باور رایج شد که جهان وارد عصر «جنگ‌های قومی» شده است و تنوع قومی و نارضایتی‌های تاریخی، علت اصلی جنگ‌های داخلی‌اند. فیرون و لیتین با داده‌های همهٔ جنگ‌های داخلی از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۹ این باور را آزمودند.

هستهٔ نظریه

یافتهٔ اصلی فیرون و لیتین شگفت‌انگیز بود. کشورهایی که از نظر قومی یا دینی متنوع‌ترند، پس از کنترل عوامل دیگر، بیشتر در معرض جنگ داخلی نیستند. همچنین سطح «نارضایتی»، مانند تبعیض سیاسی یا نابرابری، پیش‌بینی‌کنندهٔ قوی جنگ داخلی نیست. به جای آن، مهم‌ترین عوامل پیش‌بینی‌کننده، شرایطی‌اند که «شورش» را از نظر عملی «ممکن» می‌کنند.

آنان استدلال کردند که شورش، به‌عنوان شکلی از جنگ، با گروه‌های کوچک مسلح در مناطق روستایی آغاز می‌شود و به شرایط خاصی برای بقا و رشد نیاز دارد. نارضایتی تقریباً همه‌جا وجود دارد. آنچه تفاوت ایجاد می‌کند، این است که آیا شورشیان می‌توانند از دسترس حکومت دور بمانند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

فیرون و لیتین چند عامل را شناسایی کردند که احتمال جنگ داخلی را افزایش می‌دهند. «فقر»، که مهم‌ترین عامل است. فقر نشانهٔ «ضعف دولت» است: دولت‌های فقیر توان مالی، اداری و نظامی برای کنترل سرزمین و سرکوب شورش‌های کوچک پیش از رشدشان را ندارند. همچنین فقر هزینهٔ فرصت پیوستن به شورش را برای جوانان کاهش می‌دهد. «جمعیت بزرگ»، که کنترل را دشوارتر می‌کند. «سرزمین ناهموار»، یعنی کوهستان و جنگل، که پناهگاه شورشیان است. «بی‌ثباتی سیاسی». «دولت‌های تازه‌تأسیس». و «صادرات نفت»، که دولت را به درآمد نفت وابسته و از جامعه جدا می‌کند و هدفی ارزشمند برای شورشیان ایجاد می‌کند. پیامد سیاستی این تحلیل آن است که تقویت «ظرفیت دولت» برای کنترل سرزمین و ارائهٔ خدمات، مؤثرتر از تمرکز صرف بر حل نارضایتی‌های قومی است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان، از جمله لارس-اریک سدرمان و همکارانش، استدلال کردند که فیرون و لیتین «تنوع قومی» را به‌درستی اندازه نگرفتند. آنچه اهمیت دارد، نه تنوع، بلکه «طرد سیاسی» گروه‌های قومی از قدرت است. با این شاخص بهتر، نارضایتی قومی نقش مهمی در جنگ داخلی دارد. همچنین «فقر» ممکن است هم علت و هم نتیجهٔ جنگ داخلی باشد.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل فیرون و لیتین برای فهم الگوی جنگ‌های داخلی امروز همچنان کاربردی است. جنگ‌های داخلی در سودان، منطقهٔ ساحل آفریقا، میانمار و یمن، همگی در کشورهایی رخ داده‌اند که دولتی ضعیف، فقر گسترده، سرزمین ناهموار و منابع طبیعی دارند. برای ایران، این تحلیل اهمیت ویژه دارد. مناطق حاشیه‌ای مانند سیستان و بلوچستان و کردستان، با فقر، سرزمین کوهستانی، مرزهای نفوذپذیر و ظرفیت محدود دولت در ارائهٔ خدمات، همان شرایطی را دارند که فیرون و لیتین پیش‌شرط شورش می‌دانند. شورش‌های مسلح مزمن در این مناطق نیز با این الگو سازگار است. اما نقد سدرمان نیز به ایران مربوط است: طرد سیاسی

اقوام و اقلیت‌های دینی، نارضایتی را عمیق‌تر کرده است. ایران آینده باید هم ظرفیت دولت در حاشیه را تقویت کند و هم مشارکت سیاسی را گسترش دهد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۴۰. پل کولیر — طمع و شکایت

متفکر: سر پل کولیر (Sir Paul Collier) | آثار اصلی: «طمع و شکایت در جنگ داخلی» (با آنکه هوفلر، ۲۰۰۴)؛ «میلیارد پایینی» (۲۰۰۷) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کولیر اقتصاددان دانشگاه آکسفورد و مدیر پیشین گروه پژوهش توسعه در بانک جهانی است. در اواخر دههٔ ۱۹۹۰، او در بانک جهانی پروژه‌ای برای فهم اقتصاد جنگ‌های داخلی آغاز کرد. پرسش او این بود که چرا برخی کشورها، به‌ویژه در آفریقا، در چرخه‌های پیاپی جنگ داخلی گرفتار می‌شوند. مقالهٔ «طمع و شکایت» او با آنکه هوفلر، یکی از پرارجاع‌ترین مقالات در مطالعهٔ منازعات است. کتاب «میلیارد پایینی» نیز بر سیاست کمک‌های توسعه‌ای بریتانیا و نهادهای بین‌المللی اثر گذاشت.

هستهٔ نظریه

کولیر دو تبیین رقیب برای جنگ داخلی را مقایسه کرد. «شکایت»: شورش واکنشی به نارضایتی‌های واقعی است، مانند نابرابری، سرکوب سیاسی، تبعیض قومی یا دینی. «طمع» یا «فرصت»: شورش زمانی رخ می‌دهد که از نظر مالی «امکان‌پذیر» و برای رهبرانش «سودآور» باشد. کولیر و هوفلر با تحلیل آماری دریافتند که متغیرهای «فرصت» پیش‌بینی‌کنندهٔ بسیار قوی‌تری برای جنگ داخلی‌اند تا متغیرهای «شکایت».

استدلال اصلی آنان این بود که نارضایتی تقریباً در همهٔ جوامع وجود دارد. آنچه شورش را از جامعه‌ای دیگر متمایز می‌کند، دسترسی به «منابع مالی» برای سازمان‌دهی و تداوم شورش است. شورش یک «کسب‌وکار» است که به سرمایه نیاز دارد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کولیر چند منبع «فرصت» را شناسایی کرد. «منابع طبیعی قابل‌غارت»، مانند الماس، طلا، نفت و چوب، که شورشیان می‌توانند آن‌ها را تصرف و قاچاق کنند. «حمایت دیاسپورا» که

پول به گروه‌های شورشی می‌فرستد. «جمعیت زیاد مردان جوان با درآمد پایین» و آموزش اندک، که هزینهٔ سربازگیری را کاهش می‌دهد. و «حمایت دولت‌های خارجی». در «میلیارد پایینی»، کولیر چهار «تله» را برشمرد که فقیرترین کشورها را در فقر و منازعه گرفتار نگه می‌دارد: «تلهٔ منازعه»، یعنی هر جنگ داخلی احتمال جنگ بعدی را افزایش می‌دهد؛ «تلهٔ منابع طبیعی»، یعنی «نفرین منابع» که به فساد و حکمرانی بد می‌انجامد؛ «محصوربودن در خشکی با همسایگان بد»؛ و «حکمرانی بد در کشوری کوچک».

نقد و محدودیت‌ها

نظریهٔ «طمع» کولیر نقد گسترده‌ای برانگیخت. منتقدان گفتند که با تقلیل شورش به «طمع»، نارضایتی‌های مشروع مردم را بی‌اعتبار می‌کند و عملاً حکومت‌های سرکوبگر را تبرئه می‌کند. همچنین داده‌هایی که کولیر برای سنجش «شکایت» به کار برد، ناقص بودند. خود کولیر بعدها موضعش را تعدیل کرد و بر «امکان‌پذیری» شورش، به جای «طمع» صرف، تأکید کرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

منطق اقتصادی کولیر در منازعات امروز به‌روشنی دیده می‌شود. جنگ سودان با کنترل معادن طلا توسط «نیروهای پشتیبانی سریع» و قاچاق آن تغذیه می‌شود. در شرق کنگو، مواد معدنی کمیاب منبع اصلی تأمین مالی گروه‌های مسلح است. حزب‌الله و دیگر گروه‌های نیابتی نیز شبکه‌های گستردهٔ قاچاق و پول‌شویی، از آمریکای لاتین تا آفریقا، ساخته‌اند. «تلهٔ منابع طبیعی» کولیر برای ایران نیز کاربرد دارد. درآمدهای نفتی به جمهوری اسلامی اجازه داد بدون اتکا به مالیات مردم، و بنابراین بدون پاسخ‌گویی به آنان، حکومت کند. سپاه پاسداران نیز، با کنترل شبکه‌های قاچاق سوخت، کالا و نفت تحت تحریم، اقتصادی ساخته است که از بی‌ثباتی و انزوا «سود» می‌برد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست.

بخش هشتم: جنگ‌های نوین، جنگ ترکیبی، سایبر و فناوری

۱۴۱. مری کالدور — جنگ‌های جدید

متفکر: مری کالدور (Mary Kaldor) | اثر اصلی: «جنگ‌های جدید و قدیم: خشونت سازمان‌یافته در عصر جهانی» (۱۹۹۹، ویرایش سوم ۲۰۱۲) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کالدور استاد مدرسهٔ اقتصاد لندن و مدیر برنامهٔ «امنیت انسانی» آن است. او پیش‌تر از فعالان جنبش خلع سلاح هسته‌ای اروپا و پژوهشگر صنایع تسلیحاتی بود. کتاب «جنگ‌های جدید و قدیم» بر پایهٔ تجربهٔ او در جنگ بوسنی در دههٔ ۱۹۹۰ نوشته شد. او در آن جنگ دید که منطق و ویژگی‌های منازعه با جنگ‌های «کلاوزویتسی» میان دولت‌ها، که در سده‌های نوزدهم و بیستم غالب بودند، تفاوتی بنیادین دارد.

هستهٔ نظریه

کالدور استدلال کرد که از دههٔ ۱۹۸۰ و به‌ویژه پس از پایان جنگ سرد، نوع تازه‌ای از جنگ پدید آمده است که آن را «جنگ‌های جدید» نامید. این جنگ‌ها، که در بوسنی، رواندا، سیرالئون، کنگو و جاهای دیگر رخ دادند، در سه بُعد با «جنگ‌های قدیم» متفاوت‌اند.

در «اهداف»: جنگ‌های قدیم برای منافع ژئوپلیتیک یا ایدئولوژی‌های جهان‌شمول بودند، مانند کمونیسم یا دموکراسی. جنگ‌های جدید برای «سیاست هویت» انجام می‌شوند: ادعای قدرت بر پایهٔ هویت قومی، دینی یا قبیله‌ای خاص. در «روش‌ها»: در جنگ‌های قدیم، ارتش‌های منظم در نبردهای قاطع با هم می‌جنگیدند. در جنگ‌های جدید، نیروهای پراکنده و غیرمنظم از نبرد مستقیم با یکدیگر پرهیز می‌کنند و به جای آن، با ترور، پاک‌سازی قومی و جابه‌جایی اجباری، «جمعیت غیرنظامی» را هدف قرار می‌دهند. در «اقتصاد»: جنگ‌های قدیم با اقتصاد جنگی متمرکز و بسیج ملی تأمین می‌شدند. جنگ‌های جدید با اقتصادی «جهانی‌شده و غارتگر» تأمین می‌شوند: غارت، قاچاق، باج‌گیری، کمک‌های دیاسپورا و حتی کمک‌های بشردوستانه.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کالدور نشان داد که جنگ‌های جدید نتیجهٔ دو فرایند هم‌زمان‌اند: «فرسایش دولت»، یعنی از دست رفتن انحصار دولت بر کاربرد مشروع زور، و «جهانی‌شدن»، یعنی پیوند منازعات محلی با شبکه‌های فراملی اقتصادی، رسانه‌ای و دیاسپورا. در جنگ‌های جدید، مرز میان جنگ، جنایت سازمان‌یافته و نقض گستردهٔ حقوق بشر از میان می‌رود. بازیگران مسلح اغلب منافع اقتصادی در «تداوم» جنگ دارند، نه پیروزی در آن. پاسخ پیشنهادی کالدور «رویکرد جهان‌وطنی» بود: ترکیب حقوق بشر، حاکمیت قانون و حمایت از جامعهٔ مدنی محلی، به جای مداخلهٔ نظامی سنتی یا بی‌عملی.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان، به‌ویژه مورخان نظامی، گفته‌اند «جنگ‌های جدید» واقعاً جدید نیستند. بسیاری از ویژگی‌هایشان، مانند هدف قرار دادن غیرنظامیان، اقتصاد غارتگر و سیاست هویت، در جنگ‌های گذشته، از جنگ سی‌ساله تا جنگ‌های استعماری، نیز وجود داشت. همچنین برخی گفته‌اند کالدور «جنگ‌های قدیم» را بیش از حد آرمانی و منظم توصیف کرده است، در حالی که جنگ‌های جهانی نیز کشتار گستردهٔ غیرنظامیان را در بر داشتند.

انطباق با نظم کنونی جهان

جنگ‌های امروز تصویری دوگانه از نظریهٔ کالدور ارائه می‌دهند. جنگ‌های سودان، منطقهٔ ساحل، شرق کنگو، میانمار و سوریه همهٔ ویژگی‌های «جنگ‌های جدید» را دارند: سیاست هویت، هدف قرار دادن غیرنظامیان، اقتصاد غارتگر و ضعف دولت. اما جنگ اوکراین بازگشت آشکار «جنگ قدیم» بود: جنگی میان دولت‌ها، با ارتش‌های منظم، توپخانه، سنگر و بسیج ملی. خود کالدور استدلال کرده است که حتی جنگ روسیه نیز عناصر «جنگ جدید» دارد، از جمله استفاده از نیروهای نامنظم مانند واگنر و سیاست هویت قومی. برای ایران، مفهوم «جنگ‌های جدید» برای تحلیل نقش سپاه و شبکهٔ نیابتی کاربرد دارد. سپاه گروه‌هایی

را پرورش داد که از سیاست هویت فرقه‌ای و اقتصاد قاچاق تغذیه می‌کنند. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست.

۱۴۲. مارتین ون کرفلد — تحول جنگ

متفکر: مارتین ون کرفلد (Martin van Creveld) | آثار اصلی: «تأمین جنگ» (۱۹۷۷)، «فرماندهی در جنگ» (۱۹۸۵)، «تحول جنگ» (۱۹۹۱) | هلند و اسرائیل

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ون کرفلد مورخ نظامی هلندی‌تبار و استاد پیشین دانشگاه عبری اورشلیم است. او یکی از پرکارترین مورخان نظامی جهان است و بیش از بیست کتاب نوشته است. کتاب «تأمین جنگ» او دربارهٔ لجستیک از ناپلئون تا جنگ جهانی دوم، کلاسیکی در تاریخ نظامی است. اما مشهورترین و بحث‌برانگیزترین اثرش، «تحول جنگ»، در ۱۹۹۱ و درست هنگام پیروزی متعارف ائتلاف به رهبری آمریکا بر عراق در جنگ خلیج فارس منتشر شد. پیش‌بینی آن این بود که چنین جنگ‌هایی به‌زودی به تاریخ می‌پیوندند.

هستهٔ نظریه

ون کرفلد مستقیماً به چالش با کلاوزویتس برخاست. او استدلال کرد که نظریهٔ کلاوزویتس بر «جنگ تثلیثی» استوار است: جنگی که در آن «دولت»، «ارتش» و «مردم» نقش‌های متمایزی دارند. دولت تصمیم می‌گیرد، ارتش می‌جنگد و مردم هزینه می‌پردازند. این الگو، به نظر او، پدیده‌ای تاریخی و مربوط به دوران دولت مدرن از صلح وستفالی در ۱۶۴۸ است، نه ویژگی جهان‌شمول جنگ.

ون کرفلد پیش‌بینی کرد که جنگ تثلیثی در حال پایان است. سلاح هسته‌ای جنگ بزرگ میان قدرت‌های بزرگ را ناممکن کرده است. جنگ‌های آینده «جنگ‌های کم‌شدت» خواهند بود که بازیگران «غیردولتی»، مانند گروه‌های قومی، دینی، قبیله‌ای و جنایی، با سلاح‌های ساده در آن‌ها می‌جنگند. در این جنگ‌ها، مرز میان ارتش و مردم، و میان جنگ و جنایت، از میان می‌رود. ارتش‌های مدرن متعارف، با فناوری پیشرفته و گران‌قیمت، برای این جنگ‌ها نامناسب‌اند و اغلب شکست می‌خورند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ون کرفلد چند گزارهٔ مهم دیگر نیز مطرح کرد. «پارادوکس قوی و ضعیف»: وقتی ارتشی قوی با نیرویی ضعیف می‌جنگد، اگر قوی پیروز شود، از نظر اخلاقی و سیاسی بازنده است، زیرا ضعیف را کوبیده است. و اگر شکست بخورد، تحقیر می‌شود. بنابراین قدرت‌های بزرگ در جنگ‌های نامتقارن در موقعیت «باخت-باخت» قرار دارند. او همچنین در «فرماندهی در جنگ» استدلال کرد که فناوری ارتباطات، با وجود افزایش اطلاعات، عدم‌قطعیت را از میان نمی‌برد. فرماندهی کارآمد نیازمند تمرکززدایی و اعتماد به فرماندهان پایین‌دستی است. در «تأمین جنگ» نیز نشان داد که لجستیک، بیش از راهبرد، تعیین‌کنندهٔ بسیاری از نتایج جنگ‌ها بوده است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند ون کرفلد کلاوزویتس را نادرست خوانده است. «تثلیث» کلاوزویتس نه دولت، ارتش و مردم، بلکه «شور، بخت و عقل» است که در هر جنگی، دولتی یا غیردولتی، حاضر است. همچنین پیش‌بینی پایان جنگ میان دولت‌ها با رویدادهای اخیر، به‌ویژه جنگ اوکراین، نقض شده است. برخی دیدگاه‌های سیاسی ون کرفلد نیز در سال‌های بعد مناقشه‌برانگیز بوده‌اند.

انطباق با نظم کنونی جهان

کارنامهٔ پیش‌بینی ون کرفلد آمیخته است. پیش‌بینی او دربارهٔ اهمیت بازیگران غیردولتی و دشواری پیروزی ارتش‌های مدرن در جنگ‌های نامتقارن، با شکست آمریکا در عراق و افغانستان و ظهور گروه‌هایی مانند داعش، حزب‌الله و حوثی‌ها تأیید شد. اما پیش‌بینی پایان جنگ‌های بزرگ میان دولت‌ها با جنگ اوکراین، که بزرگ‌ترین جنگ متعارف اروپا از ۱۹۴۵ است، و جنگ مستقیم ایران و اسرائیل در ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵، آشکارا نقض شد. «پارادوکس قوی و ضعیف» او در جنگ غزه تأیید شد: اسرائیل، با وجود برتری نظامی مطلق، با هزینهٔ سنگین اخلاقی و دیپلماتیک روبه‌رو شد. داوری نهایی: انطباق متوسط است.

۱۴۳. ویلیام لیند — جنگ نسل چهارم

متفکر: ویلیام اس. لیند (William S. Lind) | اثر اصلی: «چهرهٔ دگرگون‌شوندهٔ جنگ: به سوی نسل چهارم» (مقاله با همکاران، مارین کورپس گزت، ۱۹۸۹) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

لیند تحلیلگر نظامی آمریکایی و از مدافعان اصلی «جنگ مانوری» در دههٔ ۱۹۸۰ بود. او مشاور سناتور گری هارت بود و در اصلاح دکترین تفنگداران دریایی آمریکا نقش داشت. در ۱۹۸۹، او همراه با گروهی از افسران تفنگداران دریایی و ارتش، مقاله‌ای کوتاه منتشر کرد که مفهوم «جنگ نسل چهارم» را مطرح کرد. این مفهوم پس از یازده سپتامبر شهرت گسترده‌ای یافت و توسط تحلیلگرانی مانند توماس هامز، در کتاب «فلاخن و سنگ» (۲۰۰۴)، بسط داده شد.

هستهٔ نظریه

لیند تاریخ جنگ مدرن را به «نسل‌هایی» تقسیم کرد. «نسل نخست»، از صلح وستفالی تا اواسط سدهٔ نوزدهم: جنگ «صف و ستون» با تفنگ، که بر انضباط و نظم استوار بود. «نسل دوم»، که در جنگ جهانی اول به اوج رسید: جنگ «قدرت آتش» و فرسایش، با توپخانهٔ سنگین، که در آن هدف نابودی دشمن با آتش بود. «نسل سوم»، که در «جنگ برق‌آسا»ی آلمان در جنگ جهانی دوم تجسم یافت: جنگ «مانوری» که بر سرعت، غافلگیری و درهم‌شکستن دشمن از راه عملیات در عمق تکیه دارد.

«نسل چهارم»، که به نظر لیند در حال ظهور بود، با از دست رفتن «انحصار دولت بر جنگ» مشخص می‌شود. بازیگران غیردولتی، مانند گروه‌های قومی، دینی و جنایی، که وفاداری‌شان نه به دولت بلکه به هویت‌های دیگر است، به بازیگران اصلی جنگ تبدیل می‌شوند. در این جنگ، مرز میان جنگ و صلح، نظامی و غیرنظامی، و میدان نبرد و جامعه از میان می‌رود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

جنگ نسل چهارم چند ویژگی دارد. هدف آن نه شکست ارتش دشمن، بلکه درهم‌شکستن «ارادهٔ سیاسی» رهبران و جامعهٔ دشمن است. از رسانه، شبکه‌های اطلاعاتی و افکار عمومی به‌عنوان سلاح استفاده می‌کند. به جای جنگ نظامی مستقیم، به «فرهنگ» و «مشروعیت» دشمن حمله می‌کند. و بسیار طولانی است و با «زمان» علیه دشمن قوی‌تر می‌جنگد. هامز این را «فلاخن و سنگ» نامید، اشاره به داستان داوود و جالوت. لیند استدلال کرد که ارتش‌های مدرن، که برای جنگ نسل دوم یا سوم ساخته شده‌اند، در برابر دشمن نسل چهارم ناکارآمدند.

نقد و محدودیت‌ها

مورخان نظامی، به‌ویژه آنتولیو اچواریا، به‌شدت از این نظریه انتقاد کردند. آنان گفتند تقسیم‌بندی «نسل‌ها» از نظر تاریخی نادرست است: ویژگی‌های «نسل چهارم»، مانند جنگ چریکی، شورش و بازیگران غیردولتی، قرن‌ها پیش از دولت مدرن وجود داشته‌اند و چیز تازه‌ای نیستند. همچنین ایدهٔ «نسل‌ها» نوعی تکامل خطی را القا می‌کند که با واقعیت سازگار نیست. برخی دیدگاه‌های فرهنگی و سیاسی بعدی لیند نیز به‌شدت مناقشه‌برانگیز بوده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

با وجود نقدهای تاریخی، بسیاری از ویژگی‌هایی که لیند توصیف کرد امروز در منازعات دیده می‌شوند. حوثی‌ها، حزب‌الله و حماس، با ترکیب جنگ نامتقارن، رسانه، جنگ روانی و بهره‌برداری از افکار عمومی جهانی، نمونه‌هایی از جنگ «نسل چهارم»اند. نکتهٔ مهمی که لیند کمتر دیده بود، این است که بسیاری از این بازیگران «غیردولتی»، در واقع ابزار «دولت‌ها»ینند. جمهوری اسلامی از راه نیروی قدس، شبکه‌ای از بازیگران به ظاهر غیردولتی ساخت تا جنگ «نسل چهارم» را علیه دشمنانش پیش ببرد، در حالی که خود از مسئولیت مستقیم بگریزد. این شکلی ترکیبی از جنگ دولتی و غیردولتی است که هم در نظریهٔ لیند و هم در نظریهٔ «جنگ ترکیبی» فرانک هافمن بازتاب یافته است. داوری نهایی: انطباق متوسط است.

۱۴۴. فرانک هافمن — جنگ ترکیبی

متفکر: فرانک جی. هافمن (Frank G. Hoffman) | اثر اصلی: «منازعه در سدهٔ بیست‌ویکم: ظهور جنگ‌های ترکیبی» (۲۰۰۷) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هافمن، افسر بازنشستهٔ تفنگداران دریایی آمریکا و پژوهشگر دانشگاه ملی دفاع آمریکا، مفهوم «جنگ ترکیبی» را در ۲۰۰۷ صورت‌بندی کرد. انگیزهٔ اصلی او جنگ ۲۰۰۶ اسرائیل و حزب‌الله در لبنان بود. در آن جنگ، ارتش اسرائیل، که انتظار داشت با گروهی چریکی بجنگد، با نیرویی روبه‌رو شد که هم تاکتیک‌های چریکی و هم توانمندی‌های نظامی پیشرفته، مانند موشک‌های ضدتانک هدایت‌شونده، موشک‌های ضدکشتی، شبکهٔ فرماندهی و سنگرهای مستحکم، را به کار می‌گرفت. اسرائیل به اهدافش نرسید. هافمن دریافت که این شکل تازه‌ای از جنگ است که نه در دستهٔ «جنگ متعارف» جای می‌گیرد و نه در دستهٔ «جنگ نامنظم».

هستهٔ نظریه

هافمن «تهدید ترکیبی» را چنین تعریف کرد: دشمنی که به‌طور «هم‌زمان» و «یکپارچه»، ترکیبی از توانمندی‌های متعارف، تاکتیک‌ها و سازمان‌های نامنظم، تروریسم و جرم را در یک میدان نبرد به کار می‌گیرد تا به اهداف سیاسی‌اش برسد. نکتهٔ کلیدی «هم‌زمانی» و «ترکیب» است. در گذشته نیز ترکیب جنگ متعارف و نامنظم وجود داشت، مثلاً در جنگ ویتنام. اما این دو معمولاً در صحنه‌ها یا مراحل متفاوت و توسط نیروهای جداگانه انجام می‌شد. در جنگ ترکیبی، یک نیرو در یک میدان نبرد هم‌زمان هر دو را به کار می‌گیرد.

هافمن استدلال کرد که این شکل جنگ، چالش‌های بزرگی برای ارتش‌های مدرن ایجاد می‌کند. این ارتش‌ها یا برای جنگ متعارف آماده شده‌اند یا برای ضدشورش، و دشمن ترکیبی دقیقاً در «شکاف» میان این دو عمل می‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

عناصر اصلی تهدید ترکیبی عبارت‌اند از: «فناوری‌های پیشرفته» که پیش‌تر در انحصار دولت‌ها بود و اکنون در دسترس گروه‌های غیردولتی است، مانند موشک‌های هدایت‌شونده و پهپادها؛ «پراکندگی و تمرکززدایی» که هدف‌گیری را دشوار می‌کند؛ «استفاده از جمعیت غیرنظامی» به‌عنوان پوشش و ابزار جنگ اطلاعاتی؛ «جنگ اطلاعاتی و رسانه‌ای» برای شکل‌دادن به ادراک جهانی؛ و «پیوند با شبکه‌های جنایی» برای تأمین مالی. هافمن تأکید کرد که تهدید ترکیبی می‌تواند توسط بازیگران دولتی یا غیردولتی، یا ترکیبی از هر دو، ایجاد شود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند «جنگ ترکیبی» مفهوم تازه‌ای نیست و بسیاری از جنگ‌های تاریخی ترکیبی از متعارف و نامنظم بوده‌اند. همچنین پس از ۲۰۱۴، اصطلاح «جنگ ترکیبی» برای توصیف عملیات روسیه در اوکراین به کار رفت و معنای آن گسترده و مبهم شد. اکنون هر چیزی، از تبلیغات و حملات سایبری تا مداخلهٔ انتخاباتی، «ترکیبی» نامیده می‌شود. خود هافمن از این گسترش معنایی انتقاد کرده و بر معنای دقیق‌تر مفهوم تأکید کرده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

جنگ ترکیبی، به معنای دقیق هافمن، شاید دقیق‌ترین توصیف از منازعات خاورمیانه در دو دههٔ اخیر باشد. حزب‌الله، نمونهٔ اصلی هافمن، تا ۲۰۲۴ یکی از مسلح‌ترین بازیگران غیردولتی جهان بود. حوثی‌ها، با ترکیب جنگ چریکی، موشک‌های بالستیک ضدکشتی و پهپادها، توانستند کشتیرانی بین‌المللی در دریای سرخ را مختل کنند؛ کاری که پیش‌تر تنها از دولت‌ها برمی‌آمد. نکتهٔ مهم این است که بخش عمدهٔ توانمندی‌های «متعارف» این گروه‌ها، از موشک تا پهپاد و آموزش، از جمهوری اسلامی تأمین شد. سپاه پاسداران عملاً «معمار» مدل جنگ ترکیبی در منطقه بوده است. اما ضربه‌های ۲۰۲۴ به حزب‌الله نشان داد که برتری اطلاعاتی و فناورانه می‌تواند مزیت‌های جنگ ترکیبی را خنثی کند. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۴۵. والری گراسیموف — جنگ غیرخطی و ابزارهای غیرنظامی

متفکر و فرمانده: ژنرال والری گراسیموف (Valery Gerasimov) | اثر اصلی: «ارزش علم در پیش‌بینی است» (مقاله، هفته‌نامهٔ نظامی-صنعتی روسیه، فوریهٔ ۲۰۱۳) | روسیه

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گراسیموف از ۲۰۱۲ رئیس ستاد کل نیروهای مسلح روسیه است و از ژانویهٔ ۲۰۲۳ فرماندهی مستقیم عملیات در اوکراین را نیز بر عهده گرفت. مقالهٔ کوتاه او در ۲۰۱۳، که بر پایهٔ سخنرانی‌اش در آکادمی علوم نظامی روسیه نوشته شد، در غرب شهرت فراوانی یافت. یک سال بعد، روسیه با «مردان سبزپوش کوچک» بی‌نشان کریمه را تصرف کرد و جنگی نیابتی در شرق اوکراین آغاز کرد. بسیاری در غرب مقالهٔ گراسیموف را «طرح» این عملیات دانستند.

هستهٔ نظریه

گراسیموف در مقاله‌اش استدلال کرد که در سدهٔ بیست‌ویکم، «قواعد جنگ» تغییر کرده است. مرز میان جنگ و صلح از میان رفته است. جنگ‌ها دیگر «اعلام» نمی‌شوند و با الگوهای آشنا آغاز نمی‌شوند. او با اشاره به «بهار عربی»، استدلال کرد که کشوری کاملاً باثبات می‌تواند در چند ماه یا حتی چند روز به صحنهٔ منازعهٔ مسلحانه، مداخلهٔ خارجی و هرج‌ومرج تبدیل شود.

مهم‌ترین گزارهٔ او این بود که نقش «ابزارهای غیرنظامی» برای دستیابی به اهداف سیاسی و راهبردی به‌شدت افزایش یافته است و در بسیاری موارد از کارآیی سلاح پیشی گرفته است. او نسبت ابزارهای غیرنظامی به نظامی را حدود چهار به یک برآورد کرد. این ابزارها شامل فشار سیاسی، اقتصادی، اطلاعاتی، بشردوستانه و بهره‌برداری از «پتانسیل اعتراض» جمعیت‌اند. نیروی نظامی، به‌ویژه نیروهای ویژه و عملیات پنهان، تنها در مرحلهٔ خاصی و اغلب زیر پوشش «حفظ صلح» به کار می‌رود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

نکتهٔ مهم، که اغلب در غرب نادیده گرفته شد، این است که گراسیموف در مقاله‌اش در واقع آنچه را «غرب» به نظر او انجام می‌دهد، توصیف می‌کرد. از نگاه نخبگان امنیتی روسیه، «انقلاب‌های رنگی» در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان، و بهار عربی، عملیات پنهان غرب برای تغییر رژیم بودند. گراسیموف می‌پرسید که روسیه چگونه باید با این تهدید مقابله کند و از آن بیاموزد. اصطلاح «دکترین گراسیموف» نیز توسط تحلیلگر بریتانیایی مارک گالیوتی ابداع شد. او بعدها از ابداع این اصطلاح ابراز پشیمانی کرد، زیرا تصویری اغراق‌آمیز از «طرحی جامع» ایجاد کرده بود که وجود نداشت.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند غرب مقالهٔ گراسیموف را بیش از حد بزرگ کرد و آن را «دکترینی» دانست که در واقع تحلیلی از تهدیدها بود. حملهٔ تمام‌عیار روسیه به اوکراین در ۲۰۲۲، با نیروهای متعارف عظیم، توپخانه، تانک و جنگ فرسایشی، نشان داد که روسیه به ابزارهای غیرنظامی و «جنگ غیرخطی» اکتفا نکرد. وقتی این ابزارها نتوانستند اوکراین را تابع کنند، روسیه به جنگ متعارف «نسل دوم» بازگشت.

انطباق با نظم کنونی جهان

با وجود اغراق‌ها، ابزارهایی که گراسیموف توصیف کرد امروز به‌طور گسترده به کار می‌روند. روسیه در اروپا به کارزاری از عملیات خرابکاری، مانند آتش‌سوزی انبارها، خرابکاری در کابل‌های زیر دریا و نفوذ پهپادی در حریم هوایی، و همچنین مداخله در انتخابات، از جمله در مولداوی و رومانی، دست زده است. این همان «جنگ زیر آستانه» است که گراسیموف توصیف کرد. جمهوری اسلامی نیز از ابزارهایی مشابه استفاده کرده است: عملیات اطلاعاتی، استفاده از شبکه‌های جنایی در اروپا، حملات سایبری و بهره‌برداری از شکاف‌های اجتماعی در کشورهای رقیب. اما برای خود حکومت ایران، گفتمان گراسیموف کاربرد متناقضی دارد.

جمهوری اسلامی، مانند روسیه، اعتراضات مردمی را «جنگ ترکیبی» و «توطئهٔ دشمن» تفسیر می‌کند و از این روایت برای توجیه سرکوب استفاده می‌کند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۴۶. چیائو لیانگ و وانگ شیانگسوی — جنگ نامحدود

متفکران: سرهنگ چیائو لیانگ (Qiao Liang) و سرهنگ وانگ شیانگسوی (Wang Xiangsui) | اثر اصلی: «جنگ نامحدود» (۱۹۹۹) | چین

متفکر و زمینهٔ تاریخی

چیائو و وانگ دو سرهنگ نیروی هوایی ارتش آزادی‌بخش خلق چین بودند. کتابشان را در ۱۹۹۹ نوشتند، در دوره‌ای که چین با برتری نظامی و فناورانهٔ بی‌سابقهٔ آمریکا روبه‌رو بود. پیروزی سریع آمریکا در جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱ نشان داده بود که هیچ کشوری نمی‌تواند در جنگ متعارف با ارتش آمریکا رقابت کند. بحران تنگهٔ تایوان در ۱۹۹۶، که آمریکا دو ناو هواپیمابر به منطقه فرستاد، این ضعف را برای چین آشکارتر کرد. کتاب با بمباران سفارت چین در بلگراد توسط ناتو در همان سال هم‌زمان شد و توجه گسترده‌ای در غرب، به‌ویژه پس از یازده سپتامبر، به خود جلب کرد.

هستهٔ نظریه

چیائو و وانگ استدلال کردند که در عصر جهانی‌شدن و انقلاب اطلاعاتی، «جنگ» دیگر محدود به میدان نبرد و ابزار نظامی نیست. هر ابزاری که بتواند به دشمن آسیب برساند، می‌تواند «سلاح» باشد. «نخستین قاعدهٔ جنگ نامحدود این است که هیچ قاعده‌ای وجود ندارد». کشوری که از نظر نظامی ضعیف‌تر است، می‌تواند با به کار بردن ابزارهایی که دشمن قوی‌تر انتظارشان را ندارد یا برای مقابله با آن‌ها آماده نیست، او را شکست دهد.

آنان از «ترکیب» این ابزارها سخن گفتند: «جنگ ترکیبی» به معنای ترکیب جنگ نظامی با جنگ‌های «فرانظامی» و «غیرنظامی». از جمله: «جنگ مالی» برای ضربه به اقتصاد دشمن، مانند بحران مالی آسیا در ۱۹۹۷ که آنان آن را نمونه‌ای از قدرت ویرانگر ابزارهای مالی دانستند؛ «جنگ تجاری»؛ «جنگ شبکه‌ای» یا سایبری؛ «جنگ رسانه‌ای»؛ «جنگ

حقوقی»، یعنی استفاده از قوانین و نهادهای بین‌المللی علیه دشمن؛ و حتی «جنگ مواد مخدر» و «جنگ زیست‌محیطی».

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مفهوم محوری کتاب «فراتر از محدودیت‌ها» است: فراتر رفتن از مرز میان جنگ و صلح، نظامی و غیرنظامی، و قانونی و غیرقانونی. نویسندگان استدلال کردند که آمریکا، به سبب تکیه بر برتری فناورانه و نظامی، و همچنین پایبندی به قواعد و هنجارها، در برابر حمله‌هایی که از «خارج» از قواعد می‌آیند، آسیب‌پذیر است. آنان حملات تروریستی و حملات هکرها را نمونه‌هایی از این آسیب‌پذیری دانستند. نکتهٔ مهم این است که کتاب دیدگاه دو افسر بود و سند رسمی دکترین چین نبود. اما بسیاری از ایده‌هایش بعدها در دکترین «سه جنگ» چین، یعنی جنگ افکار عمومی، جنگ روانی و جنگ حقوقی، که در ۲۰۰۳ رسمیت یافت، بازتاب یافت.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند غرب اهمیت کتاب را بیش از حد بزرگ کرد و آن را «طرح جامع» چین دانست، در حالی که کتاب بیشتر تأملی فکری بود. همچنین بسیاری از ایده‌هایش، مانند کاربرد ابزارهای اقتصادی و اطلاعاتی در رقابت، تازه نبودند. نقد اخلاقی مهم‌تر این است که «جنگ نامحدود»، با رد هرگونه قاعده، می‌تواند توجیه‌گر تروریسم و حمله به غیرنظامیان باشد.

انطباق با نظم کنونی جهان

بسیاری از ایده‌های «جنگ نامحدود» امروز به بخشی عادی از رقابت قدرت‌های بزرگ تبدیل شده‌اند. چین از ابزارهای اقتصادی، مانند محدودیت صادرات عناصر کمیاب در ۲۰۲۵، تحریم‌های تجاری علیه استرالیا و لیتوانی، و وابستگی‌های زنجیرهٔ تأمین، به‌عنوان سلاح استفاده کرده است. آمریکا نیز با کنترل صادرات نیمه‌رساناها و تحریم‌های مالی گسترده، از ابزارهای «فرانظامی» بهره می‌گیرد. جمهوری اسلامی را نیز می‌توان نمونه‌ای از «جنگ نامحدود» دانست: ترکیب برنامهٔ هسته‌ای، نیروهای نیابتی، حملات سایبری، دیپلماسی

گروگان‌گیری با بازداشت شهروندان دوتابعیتی و خارجی، شبکه‌های قاچاق نفت برای دور زدن تحریم، و عملیات اطلاعاتی. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۴۷. جان آرکیلا و دیوید رونفلت — جنگ شبکه‌ای

متفکران: جان آرکیلا (John Arquilla) و دیوید رونفلت (David Ronfeldt) | آثار اصلی: «جنگ سایبری در راه است!» (مقاله، ۱۹۹۳)؛ «شبکه‌ها و جنگ شبکه‌ای» (ویراستاران، ۲۰۰۱) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

آرکیلا، استاد دانشکدهٔ تحصیلات تکمیلی نیروی دریایی آمریکا، و رونفلت، پژوهشگر مؤسسهٔ رند، از دههٔ ۱۹۹۰ پیشگامان تحلیل پیامدهای انقلاب اطلاعاتی برای جنگ و منازعه بودند. مقالهٔ ۱۹۹۳ آنان، در دوره‌ای که اینترنت هنوز ابزاری عمومی نبود، اصطلاح «جنگ سایبری» را رایج کرد. اما سهم ماندگارتر آنان، تحلیل «جنگ شبکه‌ای» بود. کتابشان دربارهٔ شبکه‌ها و جنگ شبکه‌ای درست پیش از یازده سپتامبر منتشر شد و به‌طور شگفت‌انگیزی ساختار شبکه‌ای القاعده را پیش‌بینی کرد.

هستهٔ نظریه

آرکیلا و رونفلت میان دو مفهوم تمایز گذاشتند. «جنگ سایبری» یعنی کاربرد فناوری اطلاعات در عملیات نظامی، مانند اختلال در سامانه‌های فرماندهی و ارتباطات دشمن، و تضمین برتری اطلاعاتی خود. «جنگ شبکه‌ای» مفهومی گسترده‌تر است: منازعه‌ای که در آن بازیگران، اعم از تروریست‌ها، جنایتکاران، فعالان اجتماعی و حتی دولت‌ها، به‌صورت «شبکه‌ای» سازمان می‌یابند و از فناوری‌های ارتباطی برای هماهنگی استفاده می‌کنند.

گزارهٔ محوری آنان این است که انقلاب اطلاعاتی به سود «شبکه‌ها» و به زیان «سلسله‌مراتب‌ها» عمل می‌کند. سازمان‌های سلسله‌مراتبی سنتی، مانند ارتش‌ها و دولت‌ها، کند و آسیب‌پذیرند. شبکه‌های غیرمتمرکز، که هیچ مرکز یا رهبر واحدی ندارند، انعطاف‌پذیرتر، تاب‌آورتر و دشوارتر برای شکست‌دادن‌اند. از اینجا، جملهٔ مشهور آنان می‌آید: «تنها شبکه می‌تواند با شبکه بجنگد».

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

آرکیلا و رونفلت سه نوع ساختار شبکه‌ای را برشمردند. «شبکهٔ زنجیره‌ای»: اطلاعات و کالا از یک نقطه به نقطهٔ دیگر در خطی منتقل می‌شود، مانند شبکه‌های قاچاق. «شبکهٔ ستاره‌ای یا هسته‌ای»: یک مرکز با همهٔ اعضا ارتباط دارد. «شبکهٔ تمام‌کانال»: همه با همه در ارتباط‌اند، که پیچیده‌ترین و مقاوم‌ترین ساختار است. آنان پنج سطح را برای تحلیل قدرت یک شبکه پیشنهاد کردند: سازمانی، روایی یا داستانی که اعضا را متحد می‌کند، اعتقادی، فناورانه و اجتماعی. همچنین مفهوم «ازدحام» را مطرح کردند: تاکتیکی که در آن واحدهای کوچک و پراکنده از جهات مختلف هم‌زمان به یک هدف حمله می‌کنند و سپس پراکنده می‌شوند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند آرکیلا و رونفلت برتری شبکه‌ها را بیش از حد جلوه دادند. شبکه‌ها نیز ضعف‌هایی دارند: هماهنگی دشوار، رقابت درونی و دشواری تصمیم‌گیری راهبردی. همچنین دولت‌ها، با بهره‌گیری از همان فناوری‌ها برای نظارت و تحلیل داده، توانستند بسیاری از شبکه‌ها را شناسایی و نابود کنند. تجربهٔ داعش نشان داد که ترکیبی از ساختار سلسله‌مراتبی و شبکه‌ای ممکن است کارآمدتر از هر کدام به‌تنهایی باشد.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل آرکیلا و رونفلت در دو حوزهٔ متفاوت امروز اهمیت دارد. در حوزهٔ نظامی، تاکتیک «ازدحام» با ظهور پهپادها تحقق یافته است. در جنگ اوکراین و در حملات جمهوری اسلامی به اسرائیل، ده‌ها و صدها پهپاد هم‌زمان از جهات مختلف حمله کردند تا پدافند را اشباع کنند. در حوزهٔ اجتماعی، جنبش‌های اعتراضی شبکه‌ای و «بی‌رهبر» در سراسر جهان، از بهار عربی تا هنگ‌کنگ، شکل گرفته‌اند. جنبش «زن، زندگی، آزادی» در ایران در ۱۴۰۱ نمونه‌ای از «جنگ شبکه‌ای» به معنای اجتماعی آن بود. این جنبش، بی‌رهبری متمرکز و با هماهنگی از راه شبکه‌های اجتماعی، توانست بسیج گسترده ایجاد کند و حکومت نمی‌توانست با بازداشت

چند رهبر آن را متوقف کند. اما همین ویژگی، یعنی نبود رهبری و سازمان، توانش را برای تبدیل بسیج به تغییر سیاسی پایدار محدود کرد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۴۸. توماس رید — جنگ سایبری رخ نخواهد داد

متفکر: توماس رید (Thomas Rid) | آثار اصلی: «جنگ سایبری رخ نخواهد داد» (مقاله، ۲۰۱۲؛ کتاب، ۲۰۱۳)؛ «اقدامات فعال» (۲۰۲۰) | آلمان و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

رید، پژوهشگر آلمانی، استاد دانشگاه جانز هاپکینز و پیش‌تر استاد کینگز کالج لندن است. در اوایل دههٔ ۲۰۱۰، هشدارهای فراوانی دربارهٔ «پرل هاربر سایبری» شنیده می‌شد: حمله‌ای سایبری که می‌تواند شبکه‌های برق، بانک‌ها و زیرساخت‌های حیاتی کشوری را فلج کند و به هرج‌ومرج و تلفات گسترده بینجامد. رید با عنوانی تحریک‌آمیز، که به نمایشنامهٔ ژان ژیرودو «جنگ تروا رخ نخواهد داد» اشاره داشت، این هشدارها را به چالش کشید.

هستهٔ نظریه

رید استدلال کرد که «جنگ سایبری»، به معنای دقیق کلاوزویتسی، تاکنون رخ نداده است و احتمالاً رخ نخواهد داد. او سه معیار کلاوزویتس برای «جنگ» را به کار برد: جنگ باید «خشونت‌آمیز» باشد، یعنی به آسیب یا مرگ انسان‌ها بینجامد؛ «ابزاری» باشد، یعنی وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی؛ و «سیاسی» باشد، یعنی به نام یک بازیگر سیاسی و برای هدفی سیاسی انجام شود و این بازیگر مسئولیت آن را بپذیرد. رید نشان داد که هیچ حملهٔ سایبری شناخته‌شده‌ای هر سه معیار را به‌طور کامل برآورده نکرده است.

به جای «جنگ سایبری»، رید استدلال کرد که فعالیت‌های سایبری را باید در سه دستهٔ سنتی‌تر جای داد: «خرابکاری»، یعنی تخریب یا اختلال در سامانه‌ها؛ «جاسوسی»، یعنی سرقت اطلاعات؛ و «براندازی»، یعنی تضعیف مشروعیت و اعتماد به یک نظام. این‌ها فعالیت‌هایی قدیمی‌اند که با ابزار تازه انجام می‌شوند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

رید به نمونهٔ «استاکس‌نت» استناد کرد: کرم رایانه‌ای پیچیده‌ای که به آمریکا و اسرائیل نسبت داده می‌شود و در حدود ۲۰۱۰ سانتریفیوژهای تأسیسات غنی‌سازی نطنز را تخریب کرد. این مهم‌ترین حملهٔ سایبری تاریخ تا آن زمان بود، اما به نظر رید «خرابکاری» بود، نه «جنگ»: کسی کشته نشد و برنامهٔ هسته‌ای تنها موقتاً عقب افتاد. رید همچنین استدلال کرد که فضای سایبر، برخلاف تصور رایج، ممکن است خشونت را «کاهش» دهد، زیرا امکان رسیدن به اهداف بدون خشونت فیزیکی را فراهم می‌کند. در کتاب «اقدامات فعال»، رید تاریخ «اطلاعات نادرست» و عملیات نفوذ از دوران جنگ سرد تا امروز را بررسی کرد و نشان داد که مهم‌ترین تهدید سایبری نه تخریب فیزیکی، بلکه «فرسایش اعتماد» است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند تعریف رید از «جنگ» بیش از حد محدود است و حملات سایبری که آسیب اقتصادی عظیم وارد می‌کنند، مانند حملهٔ «نات‌پتیا» در ۲۰۱۷ که خسارتی چندمیلیارددلاری در سراسر جهان به بار آورد، از نظر پیامد کمتر از جنگ نیستند. همچنین برخی هشدار داده‌اند که با گسترش «اینترنت اشیا» و دیجیتالی‌شدن زیرساخت‌ها، امکان حملات سایبری با پیامدهای کشنده افزایش می‌یابد.

انطباق با نظم کنونی جهان

جنگ اوکراین آزمونی مهم برای نظریهٔ رید بود. بسیاری انتظار داشتند روسیه با حملات سایبری گسترده، زیرساخت اوکراین را فلج کند. حملات سایبری رخ دادند، از جمله حمله به شبکهٔ ماهواره‌ای «ویاست» در روز آغاز جنگ. اما نقش آن‌ها، در مقایسه با موشک و توپخانه، فرعی بود. این امر پیش‌بینی رید را تأیید کرد: سایبر مکمل جنگ است، نه جایگزین آن. در جنگ پنهان ایران و اسرائیل، حملات سایبری به‌طور گسترده به کار رفته است. گروهی موسوم به «گنجشک درنده»، که به اسرائیل نسبت داده می‌شود، در سال‌های اخیر جایگاه‌های سوخت ایران را از کار انداخت. در ژوئن ۲۰۲۵ نیز به بانک سپه و صرافی رمزارز

«نوبیتکس» حمله کرد. این حملات همگی در دستهٔ «خرابکاری» و «براندازی» رید جای می‌گیرند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۴۹. مارتین لیبیکی — بازدارندگی سایبری

متفکر: مارتین لیبیکی (Martin Libicki) | آثار اصلی: «فتح در فضای سایبر» (۲۰۰۷)؛ «بازدارندگی سایبری و جنگ سایبری» (مؤسسهٔ رند، ۲۰۰۹) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

لیبیکی پژوهشگر ارشد مؤسسهٔ رند و استاد دانشکدهٔ نیروی دریایی آمریکاست. او از دههٔ ۱۹۹۰ دربارهٔ «جنگ اطلاعاتی» و پیامدهای امنیتی فناوری اطلاعات پژوهش کرده است. کتاب ۲۰۰۹ او، که برای نیروی هوایی آمریکا نوشته شد، نخستین تحلیل نظام‌مند این پرسش بود: آیا منطق «بازدارندگی»، که در دوران جنگ سرد از جنگ هسته‌ای جلوگیری کرد، می‌تواند در فضای سایبر نیز کار کند؟

هستهٔ نظریه

پاسخ لیبیکی عمدتاً منفی بود. او استدلال کرد که بازدارندگی سایبری، به دلیل ویژگی‌های بنیادین فضای سایبر، بسیار دشوارتر از بازدارندگی هسته‌ای یا متعارف است. چند مشکل اصلی وجود دارد. «مشکل انتساب»: تشخیص اینکه چه کسی حمله کرده، دشوار و زمان‌بر است. مهاجمان می‌توانند ردپای خود را پنهان کنند، از رایانه‌های کشورهای دیگر استفاده کنند یا «پرچم دروغین» برافرازند. بازدارندگی بدون توانایی شناسایی مهاجم بی‌معناست. «عدم‌قطعیت پیامدها»: پیامد حملات سایبری، چه برای مهاجم و چه برای مدافع، به‌سختی قابل‌پیش‌بینی است. «تهدید معتبر»: برخلاف سلاح هسته‌ای، که توانش آشکار است، توانمندی‌های سایبری باید پنهان بمانند تا کارآمد باشند، زیرا آشکارکردنشان به دشمن امکان مقابله می‌دهد. پس چگونه می‌توان با سلاحی که نمی‌توان نشانش داد، تهدید کرد؟

لیبیکی همچنین نشان داد که حملهٔ سایبری، برخلاف حملهٔ نظامی، معمولاً نیروهای دشمن را «نابود» نمی‌کند. سامانه‌ها را می‌توان تعمیر و آسیب‌پذیری‌ها را برطرف کرد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

لیبیکی نتیجه گرفت که سیاست سایبری باید بیشتر بر «دفاع» و «تاب‌آوری» تکیه کند تا بازدارندگی از راه تهدید به تلافی. دفاع یعنی کاهش آسیب‌پذیری‌ها و تقویت امنیت سامانه‌ها. تاب‌آوری یعنی توانایی بازیابی سریع پس از حمله. اگر دشمن بداند حمله‌اش اثر چندانی نخواهد داشت، انگیزهٔ حمله کاهش می‌یابد؛ نوعی «بازدارندگی از راه انکار». لیبیکی همچنین بر اهمیت «هنجارها» و توافق‌های بین‌المللی برای محدود کردن حملات سایبری به زیرساخت‌های غیرنظامی تأکید داشت. او هشدار داد که پاسخ سایبری به حملهٔ سایبری ممکن است به «تشدید» کنترل‌نشده بینجامد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند لیبیکی دشواری انتساب را بیش از حد جلوه داد. در سال‌های بعد، نهادهای اطلاعاتی و شرکت‌های امنیت سایبری توانایی چشمگیری در شناسایی مهاجمان یافتند و دولت‌ها بارها حملات را علناً به روسیه، چین، کرهٔ شمالی و ایران نسبت دادند. همچنین برخی گفته‌اند بازدارندگی سایبری می‌تواند با ابزارهای غیرسایبری، مانند تحریم، کیفرخواست قضایی و حتی پاسخ نظامی، تقویت شود.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل لیبیکی دربارهٔ دشواری بازدارندگی سایبری با تجربه تأیید شده است. با وجود سال‌ها تحریم و کیفرخواست، حملات سایبری روسیه، چین، کرهٔ شمالی و ایران ادامه یافته است. در پاسخ، آمریکا در ۲۰۱۸ راهبرد «دفاع پیشرو» و «درگیری پایدار» را برگزید. بر اساس این راهبرد، به جای انتظار برای حمله و تلافی پس از آن، به‌طور مداوم در شبکه‌های دشمن حضور دارد تا حملات را پیش از وقوع مختل کند. این تغییر، تأییدی بر نتیجه‌گیری لیبیکی بود که بازدارندگی کلاسیک در فضای سایبر کار نمی‌کند. جنگ سایبری ایران و اسرائیل نیز نمونه‌ای از «تشدید» است که لیبیکی دربارهٔ آن هشدار داده بود: حملات متقابل به زیرساخت‌های

آب، سوخت، بانک و صنعت، بدون آنکه هیچ‌کدام دیگری را بازدارد، ادامه یافته است.
داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۵۰. بن بیوکنن — معمای امنیت سایبری

متفکر: بن بیوکنن (Ben Buchanan) | آثار اصلی: «معمای امنیت سایبری» (۲۰۱۶)؛ «هکر و دولت» (۲۰۲۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بیوکنن استاد دانشگاه جورج‌تاون است و در دولت بایدن، مشاور ویژهٔ کاخ سفید در امور هوش مصنوعی بود. او در «معمای امنیت سایبری» مفهوم کلاسیک «معمای امنیت» هرتس و جرویس را به فضای سایبر منتقل کرد. در «هکر و دولت»، نیز با بررسی ده‌ها عملیات سایبری دولتی در دو دههٔ اخیر، نشان داد که دولت‌ها چگونه واقعاً از توانمندی‌های سایبری استفاده می‌کنند.

هستهٔ نظریه

بیوکنن استدلال کرد که فضای سایبر «معمای امنیت» خاص و شدیدی ایجاد می‌کند. برای دفاع مؤثر از شبکه‌های خود، دولت‌ها انگیزه دارند به شبکه‌های دولت‌های دیگر «نفوذ» کنند. هدف آن است که توانمندی‌ها و نیت‌های سایبری آنان را بشناسند، ابزارهای حمله‌شان را پیش از کاربرد شناسایی کنند و برای دفاع آماده شوند. اما مشکل این است که یک نفوذ «دفاعی» برای جمع‌آوری اطلاعات، از دید دولت هدف، از نفوذی «تهاجمی» برای آماده‌سازی حمله «تمایزناپذیر» است. همان دسترسی که برای جاسوسی به کار می‌رود، می‌تواند در لحظه‌ای برای تخریب استفاده شود.

بنابراین وقتی دولتی نفوذ دولت دیگر را در شبکه‌هایش کشف می‌کند، ناچار است فرض کند که ممکن است مقدمهٔ حمله باشد. همین امر به واکنش متقابل، نفوذ بیشتر و چرخهٔ بی‌اعتمادی می‌انجامد، حتی اگر هیچ‌یک از دو طرف نیت تهاجمی نداشته باشد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «هکر و دولت»، بیوکنن استدلال کرد که برداشت رایج از عملیات سایبری به‌عنوان ابزار «علامت‌دهی» و بازدارندگی، شبیه سلاح هسته‌ای، نادرست است. عملیات سایبری بیش از آنکه برای «علامت‌دهی» باشد، برای «شکل‌دادن» به محیط رقابت است: سرقت اطلاعات و فناوری، تضعیف اعتماد، جاسوسی و آماده‌سازی برای بحران‌های آینده. او نشان داد که این عملیات به‌طور مداوم و در دوران «صلح» انجام می‌شود، نه فقط در جنگ. بنابراین مرز میان صلح و جنگ در فضای سایبر از میان رفته است. بیوکنن همچنین بر نقش رو به افزایش هوش مصنوعی در عملیات سایبری تأکید کرد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند مدل بیوکنن ممکن است «معمای امنیت» را در جایی ببیند که در واقع نیت تهاجمی آشکار وجود دارد. برخی دولت‌ها، مانند روسیه و کرهٔ شمالی، به‌وضوح نفوذ سایبری را برای حمله و سرقت مالی به کار برده‌اند، نه دفاع. همچنین مدل او راه‌حل‌های عملی محدودی برای خروج از معما ارائه می‌کند، زیرا اعتمادسازی و راستی‌آزمایی در فضای سایبر بسیار دشوار است.

انطباق با نظم کنونی جهان

معمای امنیت سایبری بیوکنن با کشف عملیات «وُلت تایفون» تجسم یافت. نهادهای امنیتی آمریکا در ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ اعلام کردند که هکرهای منتسب به دولت چین در زیرساخت‌های حیاتی آمریکا، از جمله شبکه‌های آب، برق و ارتباطات، به‌ویژه در گوام، نفوذ کرده‌اند. ارزیابی رسمی آمریکا این بود که هدف این نفوذ نه جاسوسی، بلکه «پیش‌استقرار» برای ایجاد اختلال در صورت درگیری بر سر تایوان است. این دقیقاً همان معمایی است که بیوکنن توصیف کرده بود. جمهوری اسلامی نیز از این منطق استفاده کرده است. گروه‌های هکری منتسب به سپاه، در سال‌های اخیر به سامانه‌های کنترل آب و زیرساخت‌های صنعتی در آمریکا، اسرائیل و کشورهای خلیج فارس نفوذ کرده‌اند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۵۱. پیتر سینگر — جنگ‌افزارهای خودکار و جنگ لایک

متفکر: پیتر دبلیو. سینگر (Peter W. Singer) | آثار اصلی: «سربازان شرکتی» (۲۰۰۳)، «سیم‌کشی برای جنگ» (۲۰۰۹)، «جنگ لایک» (با امرسون بروکینگ، ۲۰۱۸) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

سینگر پژوهشگر مؤسسهٔ «نیو امریکا» و پیش‌تر مؤسسهٔ بروکینگز است. او یکی از تأثیرگذارترین تحلیلگران آمریکایی دربارهٔ آیندهٔ جنگ است. نخستین کتابش، «سربازان شرکتی»، دربارهٔ شرکت‌های نظامی خصوصی بود و پیش از رسوایی شرکت «بلک‌واتر» در عراق، اهمیت این پدیده را نشان داد. در «سیم‌کشی برای جنگ»، انقلاب رباتیک در جنگ را بررسی کرد. در «جنگ لایک»، با همکاری امرسون بروکینگ، تبدیل شبکه‌های اجتماعی به میدان نبرد را تحلیل کرد.

هستهٔ نظریه

در «سیم‌کشی برای جنگ»، سینگر استدلال کرد که ربات‌ها و سامانه‌های بی‌سرنشین، مانند پهپادها، ربات‌های زمینی و سامانه‌های خودکار، «انقلابی» در جنگ پدید می‌آورند که به اندازهٔ باروت یا سلاح هسته‌ای بنیادین است. این انقلاب نه تنها «چگونگی» جنگیدن، بلکه «چه کسی» می‌جنگد را تغییر می‌دهد. سربازان دیگر لازم نیست در میدان نبرد حضور داشته باشند. ماشین‌ها به‌طور فزاینده خودمختار می‌شوند. این تحول پرسش‌های اخلاقی، حقوقی و سیاسی عمیقی پیش می‌کشد: اگر خطر جان سربازان کاهش یابد، آیا تصمیم به جنگ آسان‌تر نمی‌شود؟

در «جنگ لایک»، سینگر و بروکینگ استدلال کردند که شبکه‌های اجتماعی به «میدان نبرد» تبدیل شده‌اند. در این میدان، «توجه» مهم‌ترین منبع است و «روایت»، «وایرال شدن» و «احساسات» از سلاح‌ها مهم‌ترند. هر کسی با گوشی هوشمند می‌تواند سرباز، جاسوس یا مبلغ

باشد. آنان نوشتند که اگر در فضای مجازی نبرد را ببازی، ممکن است در جهان واقعی نیز ببازی.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

سینگر و بروکینگ چند قاعده برای «جنگ لایک» برشمردند. «اینترنت به میدان نبرد تبدیل شده است». «حقیقت اهمیتش را از دست داده است»: آنچه اهمیت دارد، نه درستی اطلاعات، بلکه گستردگی انتشار و قدرت احساسی آن است. «وایرال بودن» قدرت است: کسی که توجه بیشتری جلب کند، برنده است. «همه در جنگ شرکت دارند»: مرز میان رزمنده و غیرنظامی، و میان دولت و فرد، در فضای مجازی از میان رفته است. و «شرکت‌های فناوری» به داوران و قانون‌گذاران این میدان نبرد تبدیل شده‌اند. داعش، با تبلیغات حرفه‌ای در شبکه‌های اجتماعی، نمونهٔ برجستهٔ کاربرد این قواعد بود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند سینگر گاه شتاب تحولات فناورانه را بیش از حد جلوه داده و پیوستگی‌های جنگ را کم‌رنگ کرده است. ربات‌ها هنوز جایگزین سرباز انسانی نشده‌اند. همچنین برخی گفته‌اند تحلیل او از شبکه‌های اجتماعی بیش از حد بدبینانه است و نقش مثبت آن‌ها در افشای جنایات و بسیج جنبش‌های مدنی را کم‌رنگ می‌کند.

انطباق با نظم کنونی جهان

پیش‌بینی‌های سینگر امروز با سرعتی بیش از انتظار تحقق یافته‌اند. جنگ اوکراین نخستین «جنگ پهپادی» بزرگ تاریخ است. پهپادها، از نمونه‌های تجاری کوچک تا پهپادهای انتحاری دوربرد، بخش بزرگی از تلفات را رقم می‌زنند. پهپادهای «شاهد» ایرانی نیز در اختیار روسیه قرار گرفتند. «جنگ لایک» نیز در هر منازعه‌ای آشکار است: از جنگ روایت‌ها دربارهٔ غزه در شبکه‌های اجتماعی، تا جنگ اطلاعاتی میان ایران و اسرائیل در جنگ ژوئن ۲۰۲۵ که با انتشار ویدئوهای جعلی و تولیدشده با هوش مصنوعی همراه بود. جمهوری اسلامی نیز در

این میدان فعال است: هم با عملیات نفوذ آنلاین در خارج، و هم با قطع اینترنت و فیلترینگ گسترده در داخل برای جلوگیری از بسیج اعتراضی. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۵۲. کیسینجر، اشمیت و هوتنلوکر — عصر هوش مصنوعی

متفکران: هنری کیسینجر، اریک اشمیت (Eric Schmidt) و دنیل هوتنلوکر (Daniel Huttenlocher) | اثر اصلی: «عصر هوش مصنوعی و آیندهٔ انسان» (۲۰۲۱) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

این کتاب حاصل همکاری سه نویسنده با پیشینه‌های متفاوت است: کیسینجر، دولتمرد و نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل که در آخرین سال‌های عمرش (درگذشت در ۲۰۲۳) به پیامدهای هوش مصنوعی علاقه‌مند شد؛ اشمیت، مدیرعامل پیشین گوگل و رئیس «کمیسیون امنیت ملی هوش مصنوعی» آمریکا؛ و هوتنلوکر، رئیس کالج محاسبات MIT. کتاب پیش از انتشار «چت‌جی‌پی‌تی» در اواخر ۲۰۲۲ نوشته شد، اما بسیاری از پیامدهای آن را پیش‌بینی کرد.

هستهٔ نظریه

نویسندگان استدلال کردند که هوش مصنوعی صرفاً فناوری تازه‌ای نیست، بلکه تحولی در «شیوهٔ شناخت» انسان است، هم‌سنگ با اختراع چاپ یا روشنگری. برای نخستین بار، انسان با هوشی غیرانسانی روبه‌روست که می‌تواند الگوهایی را کشف کند و نتیجه‌گیری‌هایی کند که انسان نمی‌تواند به‌طور کامل درک یا تبیین کند. این وضعیت پرسش‌های بنیادینی دربارهٔ دانش، تصمیم‌گیری و جایگاه انسان پیش می‌کشد.

در حوزهٔ امنیت، نویسندگان هشدار دادند که هوش مصنوعی ماهیت رقابت راهبردی را دگرگون خواهد کرد. سلاح‌های مبتنی بر هوش مصنوعی ویژگی‌هایی دارند که آن‌ها را از سلاح‌های گذشته متمایز می‌کند. سرعت عملشان از سرعت تصمیم‌گیری انسانی فراتر است. رفتارشان ممکن است غیرقابل‌پیش‌بینی باشد، زیرا از یادگیری و نه برنامه‌ریزی صریح ناشی می‌شود. نسبتاً ارزان‌اند و می‌توانند گسترش یابند. و توانمندی‌شان به‌سختی قابل‌راستی‌آزمایی است، زیرا در نرم‌افزار نهفته است، نه در سخت‌افزار قابل‌شمارش.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کیسینجر و همکارانش، با الهام از تجربهٔ کنترل تسلیحات هسته‌ای، استدلال کردند که قدرت‌های بزرگ باید هرچه سریع‌تر گفت‌وگو دربارهٔ محدودیت‌های هوش مصنوعی نظامی را آغاز کنند. آنان نگران بودند که سرعت تصمیم‌گیری ماشین‌ها، زمان کافی برای تأمل و دیپلماسی انسانی در بحران باقی نگذارد و به تشدید ناخواسته بینجامد. پیشنهاد کلیدی، حفظ «کنترل انسانی معنادار» بر تصمیم‌های مرگبار، به‌ویژه تصمیم کاربرد سلاح هسته‌ای، بود. کیسینجر در گفت‌وگوهای پایانی عمرش، آمریکا و چین را به آغاز گفت‌وگوی جدی دربارهٔ هوش مصنوعی فرا خواند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند کتاب بیشتر پرسش مطرح می‌کند تا پاسخ ارائه دهد و راهکارهای عملی محدودی دارد. برخی نیز دیدگاه نویسندگان را بیش از حد «دولت‌محور» دانسته‌اند. منتقدان همچنین یادآوری کرده‌اند که اشمیت، به‌عنوان سرمایه‌گذار در شرکت‌های فناوری دفاعی، منافع شخصی در این حوزه دارد. همچنین تشبیه هوش مصنوعی به سلاح هسته‌ای محل تردید است، زیرا هوش مصنوعی فناوری‌ای «دوکاربردی» و گسترده است که کنترل آن بسیار دشوارتر است.

انطباق با نظم کنونی جهان

هشدارهای کتاب با سرعت تحقق یافته است. هوش مصنوعی اکنون در هدف‌گیری، تحلیل اطلاعات، هدایت پهپادها و جنگ اطلاعاتی در جنگ‌های اوکراین و غزه به کار می‌رود و پرسش‌های جدی دربارهٔ مسئولیت و کنترل انسانی برانگیخته است. رقابت آمریکا و چین بر سر هوش مصنوعی، با محدودیت‌های صادرات تراشه‌های پیشرفته، به یکی از محورهای اصلی رقابت راهبردی تبدیل شده است. گام کوچکی که کیسینجر خواستارش بود نیز برداشته شد: رهبران آمریکا و چین در نوامبر ۲۰۲۴ توافق کردند که تصمیم کاربرد سلاح هسته‌ای باید در دست انسان بماند. برای ایران، هوش مصنوعی هم تهدید است و هم فرصت. حکومت از

آن برای نظارت، از جمله شناسایی چهره، استفاده می‌کند. اما فاصلهٔ فناورانه، ایران را در رقابت راهبردی آینده به حاشیه رانده است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۵۳. مایکل هورورویتز — انتشار قدرت نظامی

متفکر: مایکل هورورویتز (Michael C. Horowitz) | اثر اصلی: «انتشار قدرت نظامی: علل و پیامدها برای سیاست بین‌الملل» (۲۰۱۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هورورویتز استاد دانشگاه پنسیلوانیاست و از ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۵ معاون دستیار وزیر دفاع آمریکا در امور توسعهٔ نیرو و توانمندی‌های نوظهور بود و در تدوین سیاست آمریکا دربارهٔ سلاح‌های خودمختار و هوش مصنوعی نظامی نقش داشت. کتاب ۲۰۱۰ او به پرسشی مهم پاسخ داد: چرا برخی نوآوری‌های نظامی به سرعت در سراسر جهان گسترش می‌یابند و برخی دیگر در انحصار چند کشور باقی می‌مانند؟

هستهٔ نظریه

هورورویتز «نظریهٔ ظرفیت پذیرش» را ارائه کرد. سرعت و گسترهٔ انتشار یک نوآوری نظامی به دو عامل بستگی دارد. «شدت مالی»: هزینهٔ تأمین سخت‌افزار و فناوری لازم برای پذیرش نوآوری. نوآوری‌هایی که به سرمایه‌گذاری عظیم نیاز دارند، تنها برای کشورهای ثروتمند در دسترس‌اند. «سرمایهٔ سازمانی»: میزان تغییری که نوآوری در ساختار، آموزش، دکترین و فرهنگ سازمان نظامی ایجاد می‌کند. نوآوری‌هایی که به دگرگونی سازمانی عمیق نیاز دارند، حتی برای کشورهای ثروتمند نیز دشوارند، زیرا سازمان‌های نظامی در برابر تغییر مقاومت می‌کنند.

هورورویتز این نظریه را با چند نمونه آزمود. «ناوهای هواپیمابر» به شدت مالی بالا و سرمایهٔ سازمانی بالا نیاز دارند. به همین دلیل، با وجود نزدیک به یک سده، تنها شمار اندکی از کشورها توانسته‌اند گروه‌های ضربت ناو را به‌طور کارآمد به کار گیرند. در مقابل، «عملیات انتحاری» به شدت مالی بسیار پایین نیاز دارد، اما سرمایهٔ سازمانی آن، یعنی توان سربازگیری، آموزش و ایدئولوژی، متوسط است. به همین دلیل میان گروه‌های غیردولتی گسترش یافت.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

نظریهٔ هورورویتز چند پیامد مهم دارد. نخست، برتری نظامی ناشی از نوآوری‌هایی با شدت مالی پایین، موقتی است، زیرا رقیبان به سرعت آن‌ها را تقلید می‌کنند. دوم، کشورهای ثروتمند لزوماً در پذیرش نوآوری پیشتاز نیستند. سازمان‌های نظامی قدیمی و ریشه‌دار ممکن است در برابر نوآوری‌هایی که هویت و ساختارشان را تهدید می‌کند، مقاومت کنند. سوم، انتشار نوآوری‌ها توازن قدرت را تغییر می‌دهد. وقتی فناوری‌ای که پیش‌تر در انحصار قدرت‌های بزرگ بود ارزان و در دسترس شود، قدرت‌های کوچک و بازیگران غیردولتی توانمند می‌شوند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند سنجش «سرمایهٔ سازمانی» دشوار و تا حدی ذهنی است. همچنین نظریه نقش عوامل سیاسی، مانند اتحادها، کنترل صادرات و تحریم‌ها، را در محدود کردن انتشار کمتر در نظر می‌گیرد. برخی نیز گفته‌اند که با ظهور فناوری‌های دیجیتال و نرم‌افزاری، مرز میان «مالی» و «سازمانی» مبهم‌تر شده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ هورورویتز برای فهم مهم‌ترین تحول نظامی دههٔ اخیر، یعنی انتشار پهپادها، کلیدی است. پهپادهای انتحاری و تجاری شدت مالی بسیار پایینی دارند و به همین دلیل با سرعتی بی‌سابقه در میان دولت‌ها و گروه‌های غیردولتی گسترش یافته‌اند. پهپاد «شاهد» ایرانی نمونهٔ برجستهٔ آن است: سلاحی ارزان، با فناوری نسبتاً ساده، که جمهوری اسلامی آن را به روسیه، حوثی‌ها و دیگر متحدانش منتقل کرد. روسیه نیز تولید انبوه آن را در خاک خود آغاز کرد. این انتشار، همان‌طور که هورورویتز پیش‌بینی کرده بود، توازن قدرت را به سود بازیگران ضعیف‌تر تغییر داد و قدرت‌های بزرگ را با چالش «هزینهٔ نامتقارن» روبه‌رو کرد. اما «سرمایهٔ سازمانی» نیز اهمیت خود را نشان داد. اوکراین، با سازمانی انعطاف‌پذیر، در نوآوری پهپادی از روسیه پیشی گرفت. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۵۴. استفن بیدل — قدرت نظامی و نظام مدرن رزم

متفکر: استفن بیدل (Stephen Biddle) | آثار اصلی: «قدرت نظامی: تبیین پیروزی و شکست در نبرد مدرن» (۲۰۰۴)؛ «جنگ غیردولتی» (۲۰۲۱) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بیدل استاد دانشگاه کلمبیا و پژوهشگر شورای روابط خارجی آمریکاست. او مشاور ژنرال‌های آمریکایی در عراق و افغانستان، از جمله پترائوس و مک‌کریستال، بوده است. کتاب «قدرت نظامی» او جایزه‌های متعددی گرفت و یکی از مهم‌ترین آثار دربارهٔ این پرسش بنیادین است: چه چیزی واقعاً پیروزی یا شکست در نبرد را تعیین می‌کند؟

هستهٔ نظریه

تبیین‌های رایج برای پیروزی در نبرد عمدتاً دو چیز بودند: «برتری عددی»، یعنی شمار سربازان و سلاح‌ها، و «برتری فناورانه»، یعنی کیفیت سلاح‌ها. بیدل با بررسی دقیق نبردهای سدهٔ بیستم نشان داد که هیچ‌یک از این دو به‌تنهایی نتیجهٔ نبرد را به‌خوبی توضیح نمی‌دهد. عامل تعیین‌کننده، «شیوهٔ به‌کارگیری نیرو» است: اینکه ارتش‌ها چگونه نیروهایشان را در میدان نبرد سازمان می‌دهند و به کار می‌گیرند.

بیدل استدلال کرد که از جنگ جهانی اول، در پاسخ به افزایش ویرانگر قدرت آتش، «نظام مدرن» رزم پدید آمد. این نظام مجموعه‌ای از تکنیک‌های یکپارچه برای کاهش آسیب‌پذیری در برابر آتش دشمن است. ارتش‌هایی که این نظام را به‌طور کامل به کار می‌گیرند، می‌توانند حتی در برابر دشمنی با برتری عددی و فناورانه موفق باشند. ارتش‌هایی که آن را به کار نمی‌گیرند، حتی با سلاح‌های پیشرفته نابود می‌شوند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

«نظام مدرن» در حمله شامل این عناصر است: «پوشش و استتار»، یعنی استفاده از عوارض زمین و پنهان‌کاری؛ «پراکندگی» برای کاهش آسیب از آتش دشمن؛ «تحرک واحدهای کوچک

مستقل» با ابتکار فرماندهان پایین‌دستی؛ «سرکوب» با آتش برای پوشش پیشروی؛ و «تسلیحات ترکیبی»، یعنی هماهنگی پیاده‌نظام، زره، توپخانه و نیروی هوایی. در دفاع نیز شامل «عمق»، یعنی دفاع در لایه‌های متعدد، و «نیروهای ذخیره» برای ضدحمله است. بیدل نشان داد که در جنگ خلیج فارس ۱۹۹۱، شکست سریع عراق بیش از برتری فناورانهٔ آمریکا، نتیجهٔ ناتوانی ارتش عراق در به‌کارگیری نظام مدرن بود. در «جنگ غیردولتی»، او نشان داد که برخی گروه‌های غیردولتی، مانند حزب‌الله در ۲۰۰۶، نظام مدرن را به‌طور کارآمدی به کار گرفته‌اند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند بیدل نقش فناوری را کم‌رنگ کرده است. برخی تحولات فناورانه، مانند سلاح‌های دقیق و حسگرهای فراگیر، ممکن است خود نظام مدرن را دگرگون کنند. همچنین سنجش «شیوهٔ به‌کارگیری نیرو» دشوار است و برخلاف شمار سلاح‌ها، به‌آسانی قابل‌اندازه‌گیری نیست.

انطباق با نظم کنونی جهان

جنگ اوکراین آزمونی مهم برای نظریهٔ بیدل بود. شکست‌های اولیهٔ روسیه، با وجود برتری عددی و فناورانه، تا حد زیادی نتیجهٔ ناتوانی در به‌کارگیری نظام مدرن بود: ستون‌های زرهی متمرکز بدون پوشش پیاده‌نظام، هماهنگی ضعیف تسلیحات ترکیبی، و فرماندهی متمرکز. اما جنگ اوکراین همچنین نشان داد که فناوری‌های تازه، به‌ویژه پهپادها و حسگرهای فراگیر، «میدان نبرد شفاف» ایجاد کرده‌اند. در این میدان، پنهان‌کاری و پراکندگی دشوارتر شده و پیشروی، حتی با نظام مدرن، بسیار پرهزینه است. این امر به بن‌بست فرسایشی انجامید. خود بیدل در آثار اخیرش استدلال کرده است که نظام مدرن همچنان کلیدی است، اما باید با شرایط تازه تطبیق یابد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۵۵. اندرو کرپینویچ — انقلاب در امور نظامی

متفکر: اندرو کرپینویچ (Andrew Krepinevich) | آثار اصلی: «ارتش و ویتنام» (۱۹۸۶)؛ «از سواره‌نظام تا رایانه: الگوی انقلاب‌های نظامی» (مقاله، ۱۹۹۴) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کرپینویچ افسر بازنشستهٔ ارتش آمریکا بود که در «دفتر ارزیابی خالص» پنتاگون زیر نظر اندرو مارشال کار کرد. او سپس «مرکز ارزیابی‌های راهبردی و بودجه‌ای» را در واشنگتن تأسیس و دو دهه اداره کرد. نخستین کتابش، «ارتش و ویتنام»، نقدی تند بر ناتوانی ارتش آمریکا در تطبیق با جنگ ضدشورش بود. کرپینویچ پس از جنگ خلیج فارس، با الهام از مفهوم «انقلاب نظامی-فنی» که نظریه‌پردازان شوروی مطرح کرده بودند، مفهوم «انقلاب در امور نظامی» را در آمریکا رواج داد.

هستهٔ نظریه

کرپینویچ استدلال کرد که تاریخ جنگ با دوره‌هایی از «انقلاب نظامی» مشخص می‌شود: دوره‌هایی که در آن تغییرات بنیادین، ماهیت جنگ را دگرگون می‌کنند و قدرت‌هایی را که با این تغییرات تطبیق می‌یابند، بر دیگران برتری می‌دهند. او حدود ده انقلاب نظامی را از سدهٔ چهاردهم به بعد برشمرد. از جمله: انقلاب پیاده‌نظام در جنگ صدساله، انقلاب توپخانه، انقلاب باروت، انقلاب ناپلئونی، انقلاب راه‌آهن و تلگراف، انقلاب دریایی با کشتی‌های زرهی، انقلاب مکانیزه، و انقلاب هسته‌ای.

گزارهٔ محوری کرپینویچ این بود که «فناوری» به‌تنهایی انقلاب نظامی ایجاد نمی‌کند. انقلاب نظامی زمانی رخ می‌دهد که چهار عنصر هم‌زمان با هم ترکیب شوند: «تغییر فناورانه»، یعنی فناوری‌های تازه؛ «توسعهٔ سامانه‌ها»، یعنی ادغام این فناوری‌ها در سامانه‌های نظامی کارآمد؛ «نوآوری عملیاتی»، یعنی مفاهیم تازه برای به‌کارگیری این سامانه‌ها؛ و «تطبیق سازمانی»، یعنی تغییر ساختار و فرهنگ ارتش. «جنگ برق‌آسا»ی آلمان نمونهٔ کلاسیک آن بود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کرپینویچ استدلال کرد که پس از جنگ خلیج فارس، جهان در آستانهٔ انقلابی تازه است که بر فناوری اطلاعات، سلاح‌های دقیق دوربرد و حسگرهای پیشرفته استوار است. او هشدار داد که برتری این انقلاب ابدی نخواهد بود. رقیبان آمریکا نیز به‌تدریج به همین فناوری‌ها، به‌ویژه موشک‌های دقیق، دست خواهند یافت. این امر به «رژیم ضربهٔ دقیق» دوطرفه می‌انجامد که در آن پایگاه‌ها، ناوها و نیروهای آمریکایی در برابر حملات دقیق دشمن آسیب‌پذیر خواهند بود. همین تحلیل بعدها مبنای مفهوم «ضددسترسی و انکار منطقه» و طرح «نبرد هوایی-دریایی» شد که کرپینویچ در شکل‌گیری آن نقش داشت.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند مفهوم «انقلاب در امور نظامی» در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ به این توهم انجامید که برتری فناورانه می‌تواند جنگ را سریع، دقیق و کم‌هزینه کند. این توهم در جنگ‌های عراق و افغانستان، که به جنگ‌های ضدشورش طولانی تبدیل شدند، فروریخت. همچنین برخی مورخان گفته‌اند «انقلاب‌های نظامی» در واقع فرایندهایی تدریجی و تکاملی بوده‌اند، نه جهش‌های ناگهانی.

انطباق با نظم کنونی جهان

پیش‌بینی کرپینویچ دربارهٔ گسترش «رژیم ضربهٔ دقیق» امروز به‌طور کامل تحقق یافته است. چین با موشک‌های ضدکشتی بالستیک، ناوهای هواپیمابر آمریکا را در غرب اقیانوس آرام تهدید می‌کند. جمهوری اسلامی و نیروهای نیابتی‌اش با موشک‌ها و پهپادهای دقیق، پایگاه‌های آمریکا، تأسیسات نفتی عربستان و کشتیرانی را هدف قرار داده‌اند. اوکراین نیز با پهپادهای دقیق ارزان، ناوگان روسیه و پالایشگاه‌هایش را هدف گرفته است. امروز بسیاری از تحلیلگران بحث می‌کنند که آیا ترکیب پهپادهای ارزان، هوش مصنوعی و حسگرهای فراگیر، انقلاب نظامی تازه‌ای است. چارچوب کرپینویچ نشان می‌دهد که این انقلاب تنها زمانی کامل می‌شود

که با نوآوری عملیاتی و تطبیق سازمانی همراه شود. اوکراین در این زمینه پیشتاز بوده است.

داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۵۶. آرتور سبروفسکی — جنگ شبکه‌محور

متفکر و فرمانده: دریاسالار آرتور سبروفسکی (Arthur Cebrowski) | اثر اصلی: «جنگ شبکه‌محور: خاستگاه و آینده‌اش» (با جان گارستکا، مقاله، ۱۹۹۸) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

سبروفسکی خلبان جنگندهٔ نیروی دریایی آمریکا در ویتنام و فرماندهٔ ناو هواپیمابر بود. او بعدها رئیس دانشکدهٔ جنگ دریایی آمریکا شد و از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ ریاست «دفتر تحول نیرو» در پنتاگون را بر عهده داشت که دونالد رامسفلد، وزیر دفاع، برای پیشبرد «تحول» ارتش آمریکا تأسیس کرد. مقالهٔ ۱۹۹۸ او و گارستکا، با الهام از تحول کسب‌وکار در عصر اینترنت، به‌ویژه شرکت‌هایی مانند وال‌مارت که زنجیرهٔ تأمین را با شبکه‌های اطلاعاتی دگرگون کرده بودند، مفهوم «جنگ شبکه‌محور» را مطرح کرد.

هستهٔ نظریه

سبروفسکی استدلال کرد که در عصر اطلاعات، منبع اصلی قدرت نظامی از «سکوها»، یعنی کشتی‌ها، هواپیماها و تانک‌ها، به «شبکه»، یعنی پیوند اطلاعاتی میان آن‌ها، منتقل شده است. «جنگ شبکه‌محور» یعنی تبدیل «برتری اطلاعاتی» به «قدرت رزمی» از راه شبکه کردن حسگرها، تصمیم‌گیرندگان و سکوهای شلیک.

او زنجیره‌ای منطقی را مطرح کرد. نیروی شبکه‌شده «اشتراک اطلاعات» را بهبود می‌بخشد. اشتراک اطلاعات «کیفیت اطلاعات» و «آگاهی موقعیتی مشترک» را افزایش می‌دهد. آگاهی مشترک امکان «هماهنگی خودجوش» و همکاری را فراهم می‌کند. و این‌ها به‌طور چشمگیری «اثربخشی ماموریت» را افزایش می‌دهند. سبروفسکی، با الهام از «قانون متکالف»، استدلال کرد که ارزش یک شبکه با مجذور شمار گره‌های آن رشد می‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مفاهیم کلیدی جنگ شبکه‌محور عبارت‌اند از: «سرعت فرماندهی»، یعنی تصمیم‌گیری و اقدام سریع‌تر از دشمن، که با چرخهٔ اوودای بوید پیوند دارد؛ «هماهنگی خودجوش»، یعنی توانایی واحدهای پایین‌دستی برای هماهنگی اقداماتشان بر پایهٔ آگاهی مشترک، بدون نیاز به دستور مستقیم از بالا؛ و «اثرات تجمعی» به جای «تمرکز نیرو». سبروفسکی معتقد بود که یک نیروی کوچک‌تر اما شبکه‌شده می‌تواند بر نیرویی بزرگ‌تر اما غیرشبکه‌ای غلبه کند. پیروزی سریع آمریکا در افغانستان در ۲۰۰۱ و عراق در ۲۰۰۳، که با نیروهای نسبتاً کوچک و هماهنگی بی‌سابقهٔ اطلاعاتی میان نیروی هوایی و نیروهای ویژه به دست آمد، تأییدی بر این نظریه تلقی شد.

نقد و محدودیت‌ها

شورش‌های پس از سقوط طالبان و صدام نشان داد که برتری اطلاعاتی و شبکه‌ای در جنگ متعارف، در جنگ ضدشورش، که بر پایهٔ شناخت فرهنگی، سیاسی و انسانی استوار است، کارآیی محدودی دارد. منتقدان، مانند فردریک کاگان، گفتند جنگ شبکه‌محور بر این توهم استوار بود که فناوری می‌تواند «مه جنگ» کلاوزویتس را از میان ببرد. همچنین وابستگی به شبکه، آسیب‌پذیری تازه‌ای ایجاد می‌کند: دشمن می‌تواند با جنگ الکترونیک، حملات سایبری یا ضدماهواره، شبکه را مختل کند.

انطباق با نظم کنونی جهان

جنگ اوکراین هم تأییدکننده و هم ابطال‌کنندهٔ بخش‌هایی از نظریهٔ سبروفسکی بود. اوکراین با سامانه‌های شبکه‌ای مانند «دلتا»، که اطلاعات پهپادها، ماهواره‌ها، گزارش‌های میدانی و حتی شهروندان را یکپارچه می‌کند، و با اینترنت ماهواره‌ای «استارلینک»، توانست «زنجیرهٔ کشتار» را به‌شدت کوتاه کند. این دقیقاً همان جنگ شبکه‌محور است. اما جنگ اوکراین همچنین نشان داد که جنگ الکترونیک گسترده می‌تواند ارتباطات، ناوبری ماهواره‌ای و

هدایت پهپادها را مختل کند. همچنین وابستگی به زیرساخت‌های خصوصی، مانند استارلینک، خطرات سیاسی ایجاد می‌کند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۵۷. مایکل مازار — رقابت در منطقهٔ خاکستری

متفکر: مایکل جی. مازار (Michael J. Mazarr) | اثر اصلی: «تسلط بر منطقهٔ خاکستری: فهم دوران دگرگون‌شوندهٔ منازعه» (مؤسسهٔ مطالعات راهبردی، ۲۰۱۵) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

مازار پژوهشگر ارشد مؤسسهٔ رند و استاد پیشین دانشکدهٔ ملی جنگ آمریکاست. او در ۲۰۱۵، پس از تصرف کریمه توسط روسیه در ۲۰۱۴ و ساخت جزایر مصنوعی چین در دریای چین جنوبی، تحلیلی جامع دربارهٔ «منطقهٔ خاکستری» منتشر کرد. این مفهوم به یکی از کلیدی‌ترین اصطلاحات راهبرد آمریکا در دههٔ اخیر تبدیل شده است.

هستهٔ نظریه

مازار «منطقهٔ خاکستری» را فضایی میان صلح و جنگ تعریف کرد. منازعهٔ منطقهٔ خاکستری کوششی برای رسیدن به اهداف «تجدیدنظرطلبانه»، یعنی تغییر وضع موجود، است. اما این کار با ابزارهایی انجام می‌شود که از آستانهٔ جنگ آشکار و واکنش نظامی قاطع پایین‌ترند. او استدلال کرد که دولت‌های تجدیدنظرطلب، به‌ویژه چین، روسیه و جمهوری اسلامی، این روش را برگزیده‌اند، زیرا برتری نظامی آمریکا و متحدانش، و همچنین هزینهٔ جنگ مستقیم در عصر هسته‌ای، تغییر وضع موجود با جنگ آشکار را بسیار پرخطر کرده است.

منطقهٔ خاکستری چند ویژگی دارد. «تدریجی» است: به جای اقدامی بزرگ و آشکار، با اقدامات کوچک و پیاپی پیش می‌رود، که هیچ‌کدام به‌تنهایی پاسخ قاطع را توجیه نمی‌کند؛ روشی که «برش سالامی» نیز نامیده می‌شود. «مبهم» است: مسئولیت، نیت و حتی ماهیت اقدامات روشن نیست. و از ابزارهای «غیرنظامی و نیمه‌نظامی» بهره می‌گیرد: نیروهای شبه‌نظامی، گارد ساحلی، شبه‌نظامیان دریایی، فشار اقتصادی، عملیات اطلاعاتی و حملات سایبری.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مازار نشان داد که راهبرد منطقهٔ خاکستری از «شکاف‌ها» و «آستانه‌ها»ی دشمن بهره می‌برد. هر نظام دفاعی آستانه‌هایی دارد که عبور از آن‌ها پاسخ نظامی را برمی‌انگیزد، مانند حمله به عضو ناتو که مادهٔ پنج را فعال می‌کند. بازیگر منطقهٔ خاکستری دقیقاً زیر این آستانه‌ها عمل می‌کند و دشمن را در موقعیت دشوار پذیرش تدریجی وضع جدید یا تشدید غیرمتناسب قرار می‌دهد. مازار هشدار داد که «تجمع» اقدامات کوچک در طول زمان می‌تواند به تغییرات راهبردی بزرگ بینجامد، بی‌آنکه هرگز «جنگ» رخ دهد. پاسخ پیشنهادی او شامل تقویت تاب‌آوری، ایجاد ابزارهای پاسخ متناسب در همان سطح، روشن‌کردن آستانه‌ها و همکاری با متحدان بود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند «منطقهٔ خاکستری» مفهوم تازه‌ای نیست. رقابت زیر آستانهٔ جنگ همیشه بخشی از روابط بین‌الملل بوده است، از جنگ سرد تا رقابت‌های استعماری. همچنین این مفهوم آن‌قدر گسترده به کار رفته که گاه هر فعالیت رقیب را در بر می‌گیرد و ارزش تحلیلی‌اش کاهش یافته است. برخی نیز گفته‌اند آمریکا خود نیز از ابزارهای منطقهٔ خاکستری استفاده می‌کند.

انطباق با نظم کنونی جهان

منطقهٔ خاکستری امروز شاید رایج‌ترین شکل رقابت راهبردی باشد. چین با گارد ساحلی و شبه‌نظامیان دریایی، به‌طور مداوم کشتی‌های فیلیپین را در دریای چین جنوبی آزار می‌دهد و با رزمایش‌های پیاپی اطراف تایوان، فشار را افزایش می‌دهد. روسیه با خرابکاری در کابل‌های زیر دریای بالتیک، نفوذ پهپادی در حریم هوایی لهستان و دیگر کشورهای ناتو، و عملیات خرابکاری در اروپا، زیر آستانهٔ مادهٔ پنج عمل می‌کند. جمهوری اسلامی سال‌ها یکی از استادان منطقهٔ خاکستری بود: توقیف نفتکش‌ها در تنگهٔ هرمز، حمله با مین چسبنده به کشتی‌ها، حملات پهپادی به تأسیسات نفتی و استفاده از نیروهای نیابتی. اما تجربهٔ ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵

نشان داد که منطقهٔ خاکستری مرزی دارد: وقتی تحریک‌ها از حد گذشت، رقیبان به پاسخ آشکار و قاطع روی آوردند. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۵۸. لوکاس کلو — انقلاب سایبری و نظم بین‌الملل

متفکر: لوکاس کلو (Lucas Kello) | اثر اصلی: «سلاح مجازی و نظم بین‌الملل» (۲۰۱۷) | ایالات متحده و بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کلو استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه آکسفورد و مدیر پیشین «مرکز مطالعات سایبری» آن است. او در کتاب ۲۰۱۷ خود به بحثی پاسخ داد که دو قطب داشت. یک سو، کسانی مانند توماس رید که «جنگ سایبری» را اغراق‌آمیز می‌دانستند. سوی دیگر، کسانی که از «پرل هاربر سایبری» هشدار می‌دادند. کلو موضع سومی برگزید: انقلاب سایبری واقعی است، اما ماهیتش با آنچه هر دو طرف تصور می‌کنند، متفاوت است.

هستهٔ نظریه

کلو استدلال کرد که اهمیت انقلاب سایبری نه در ایجاد «جنگ» به معنای سنتی، بلکه در تهدید «نظم بین‌الملل» است. او سه درجه از انقلاب فناورانه را از هم جدا کرد. «انقلاب سومی» یا تغییر توازن قدرت میان دولت‌ها. «انقلاب دومی» یا تغییر در ماهیت و اهداف بازیگران اصلی، که با ظهور دولت‌های انقلابی رخ می‌دهد. و «انقلاب اولی» یا مهم‌ترین درجه: تغییر در «ساختار» نظام بین‌الملل، یعنی ظهور بازیگران تازه که نظام مبتنی بر دولت را به چالش می‌کشند.

کلو استدلال کرد که انقلاب سایبری عناصری از هر سه درجه دارد، اما مهم‌ترین اثرش «انقلاب اولی» است. فضای سایبر به بازیگران غیردولتی، یعنی هکرها، گروه‌های جنایی، شرکت‌های فناوری و حتی افراد، امکان می‌دهد اثرات «راهبردی» ایجاد کنند که پیش‌تر تنها از دولت‌ها برمی‌آمد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مفهوم کلیدی کلو «ناصلح» است: وضعیتی که نه صلح است و نه جنگ. فعالیت‌های سایبری خصمانه، مانند خرابکاری، جاسوسی و اختلال، آن‌قدر گسترده و پیوسته‌اند که نمی‌توان آن‌ها را «صلح» نامید. اما چون خشونت فیزیکی ندارند، «جنگ» نیز نیستند. این وضعیت در چارچوب‌های حقوق و نظری سنتی، که میان صلح و جنگ تمایز روشن می‌گذارند، نمی‌گنجد. کلو همچنین بر «شکاف حاکمیت» تأکید کرد. دولت‌ها کنترل کامل بر فضای سایبر ندارند، زیرا بخش بزرگی از زیرساخت آن در دست شرکت‌های خصوصی است. همین امر توان دولت‌ها برای دفاع، بازدارندگی و پاسخ را محدود می‌کند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند کلو قدرت بازیگران غیردولتی را بیش از حد جلوه داده است. مهم‌ترین و پیچیده‌ترین عملیات سایبری همچنان کار دولت‌ها یا گروه‌های تحت حمایت دولت است. همچنین مفهوم «ناصلح» اگرچه توصیفی است، ابزار تحلیلی یا سیاستی روشنی برای پاسخ به آن ارائه نمی‌کند.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل کلو دربارهٔ «شکاف حاکمیت» و نقش بازیگران غیردولتی امروز به‌روشنی دیده می‌شود. در جنگ اوکراین، شرکت‌های خصوصی فناوری نقشی راهبردی ایفا کردند: مایکروسافت در دفاع سایبری اوکراین، و «استارلینک» اسپیس‌ایکس در تأمین ارتباطات. این امر نشان داد که تصمیم‌های یک شرکت خصوصی می‌تواند بر نتیجهٔ جنگ اثر بگذارد. گروه‌های «هکتیویست» نیز، از «ارتش آی‌تی» اوکراین تا گروه‌های طرفدار روسیه، در جنگ مشارکت کرده‌اند. «ناصلح» نیز وضعیت دائمی روابط سایبری ایران و اسرائیل، ایران و آمریکا، و روسیه و غرب است. برای جامعهٔ ایران، شکاف حاکمیت معنای دیگری نیز دارد: استفادهٔ گستردهٔ مردم از فیلترشکن‌ها و اینترنت ماهواره‌ای نشان داده است که حکومت نمی‌تواند به‌طور کامل فضای اطلاعاتی را کنترل کند. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست.

۱۵۹. پیتر پومرانتسف — جنگ اطلاعاتی و پساحقیقت

متفکر: پیتر پومرانتسف (Peter Pomerantsev) | آثار اصلی: «هیچ‌چیز حقیقت ندارد و همه‌چیز ممکن است» (۲۰۱۴)؛ «این تبلیغات نیست» (۲۰۱۹) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

پومرانتسف روزنامه‌نگار و پژوهشگر بریتانیایی است که در کی‌یف در خانواده‌ای از مخالفان شوروی به دنیا آمد. خانواده‌اش در ۱۹۷۸ به غرب تبعید شدند. او در دههٔ ۲۰۰۰، نزدیک به یک دهه به‌عنوان تهیه‌کنندهٔ برنامه‌های تلویزیونی در مسکو کار کرد و از درون، سازوکارهای رسانه‌ای و تبلیغاتی روسیهٔ پوتین را مشاهده کرد. کتاب نخستش گزارشی از این تجربه بود و توجه گسترده‌ای جلب کرد. او اکنون پژوهشگر دانشگاه جانز هاپکینز است.

هستهٔ نظریه

پومرانتسف استدلال کرد که تبلیغات روسیهٔ پوتین با تبلیغات شوروی تفاوتی بنیادین دارد. تبلیغات شوروی می‌کوشید مردم را به «حقیقتی» ایدئولوژیک، یعنی کمونیسم، متقاعد کند. تبلیغات روسیهٔ امروز هدف متفاوتی دارد: نه متقاعدکردن، بلکه «سردرگم کردن». هدف این است که مردم را به این نتیجه برساند که «حقیقت» وجود ندارد، همهٔ منابع به یک اندازه دروغ می‌گویند، و بنابراین هیچ‌چیز را نمی‌توان باور کرد.

این راهبرد با «سیل» روایت‌های متناقض کار می‌کند. پس از هر رویداد، مانند سرنگونی هواپیمای مسافربری مالزی بر فراز اوکراین در ۲۰۱۴، رسانه‌های روسی ده‌ها توضیح متفاوت و متناقض ارائه دادند. هدف اثبات یکی از آن‌ها نبود، بلکه این بود که حقیقت در میان آن‌ها گم شود. نتیجه، شهروندانی است که به هیچ‌چیز اعتماد ندارند و بنابراین بسیج سیاسی و پاسخ‌گوکردن حکومت برایشان دشوار می‌شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «این تبلیغات نیست»، پومرانتسف تحلیل خود را به جهان گسترش داد. او نشان داد که این روش‌ها، که در روسیه پرورده شدند، اکنون در سراسر جهان، از فیلیپین و برزیل تا دموکراسی‌های غربی، به کار می‌روند. شبکه‌های اجتماعی، با الگوریتم‌هایی که محتوای احساسی و قطبی‌کننده را تقویت می‌کنند، این روش‌ها را بسیار کارآمدتر کرده‌اند. «ارتش‌های ربات»، «ترول‌ها» و حساب‌های جعلی می‌توانند توهم افکار عمومی را بسازند. پومرانتسف استدلال کرد که خطر اصلی دیگر «دروغ» نیست، بلکه فرسایش «امکان» داوری مشترک دربارهٔ واقعیت است، که پایهٔ هر دموکراسی است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند اثرگذاری واقعی کارزارهای اطلاعات نادرست، به‌ویژه بر رفتار رأی‌دهندگان، دشوار به اندازه‌گیری است و ممکن است بیش از حد بزرگ شده باشد. برخی نیز گفته‌اند تمرکز بر تهدید «خارجی» اطلاعات نادرست، ممکن است ریشه‌های «داخلی» بی‌اعتمادی، مانند نابرابری و ناکارآمدی نهادها، را پنهان کند. همچنین مبارزه با اطلاعات نادرست خطر سانسور را به همراه دارد.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل پومرانتسف با ظهور هوش مصنوعی مولد اهمیتی بیشتر یافته است. اکنون می‌توان ویدئوها، صداها و تصاویر جعلی بسیار باورپذیر را با هزینه‌ای ناچیز و در مقیاس عظیم تولید کرد. در جنگ ژوئن ۲۰۲۵ میان ایران و اسرائیل، هر دو طرف، و هوادارانشان، با ویدئوهای جعلی و ادعاهای متناقض، فضای اطلاعاتی را به سیلی از روایت‌های گیج‌کننده تبدیل کردند. جمهوری اسلامی سال‌هاست از راه صدا و سیما، رسانه‌های برون‌مرزی و شبکه‌ای از حساب‌های جعلی در شبکه‌های اجتماعی، همین روش‌ها را به کار می‌برد. این عملیات به‌ویژه برای تخریب چهره‌های اپوزیسیون و ایجاد شکاف در میان آنان است. پیامد آن برای ایران

آینده روشن است: بازسازی «اعتماد عمومی» و فضای رسانه‌ای آزاد و حرفه‌ای، بخشی از امنیت ملی است. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۶۰. اورت دولمن — آستروپولیتیک: راهبرد فضایی

متفکر: اورت کارل دولمن (Everett Carl Dolman) | اثر اصلی: «آستروپولیتیک: ژئوپلیتیک کلاسیک در عصر فضا» (۲۰۰۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

دولمن استاد مطالعات راهبردی در دانشکدهٔ فرماندهی و ستاد نیروی هوایی آمریکاست. او در ۲۰۰۲، زمانی که فضا هنوز عمدتاً به‌عنوان قلمرو علم و همکاری بین‌المللی دیده می‌شد، کتابی منتشر کرد که منطق ژئوپلیتیک کلاسیک ماهان و مکیندر را به فضا منتقل کرد. نام «آستروپولیتیک» ترکیبی از «فضا» و «سیاست» است. پیش‌بینی‌های او، با تأسیس نیروی فضایی آمریکا در ۲۰۱۹ و رقابت فزاینده در فضا، اهمیت تازه‌ای یافته‌اند.

هستهٔ نظریه

دولمن استدلال کرد که فضا، مانند دریا و خشکی، جغرافیایی دارد که راهبرد را شکل می‌دهد. اما این جغرافیا نه با کوه‌ها و دریاها، بلکه با «گرانش» و «انرژی» تعریف می‌شود. در فضا، فاصله با «انرژی» لازم برای جابه‌جایی سنجیده می‌شود، نه کیلومتر. زمین در «چاه گرانشی» قرار دارد و خروج از آن بیشترین انرژی را می‌طلبد. بنابراین مهم‌ترین «زمین کلیدی» در فضا، «مدار پایین زمین» است، که دولمن آن را «ساحل» فضا دانست. هر کس بر آن مسلط باشد، دسترسی دیگران به فضا را کنترل می‌کند.

دولمن، با اقتباس از جملهٔ مکیندر، گزاره‌ای راهبردی مطرح کرد: «هر کس بر مدار پایین زمین مسلط باشد، بر فضای نزدیک زمین فرمان می‌راند. هر کس بر فضای نزدیک زمین مسلط باشد، بر زمین مسلط است. هر کس بر زمین مسلط باشد، سرنوشت بشریت را تعیین می‌کند».

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

دولمن مسیرهای مداری کم‌هزینه و «نقاط لاگرانژ» را، یعنی نقاطی در فضا که در آن‌ها نیروهای گرانشی متعادل‌اند و ماهواره‌ها می‌توانند با انرژی اندک در آن بمانند، «گذرگاه‌های

راهبردی» فضا دانست، همان نقشی که تنگه‌ها در دریا دارند. پیشنهاد سیاستی جنجالی دولمن این بود که آمریکا، به‌عنوان قدرت برتر و دموکراتیک، باید از برتری کنونی خود برای «تسلط» بر مدار پایین زمین استفاده کند، پیش از آنکه رقیبان این کار را انجام دهند. او استدلال کرد که هژمونی خیرخواهانهٔ آمریکا در فضا بهتر از رقابت آنارشیک یا تسلط یک قدرت اقتدارگراست. این دیدگاه با «پیمان فضای ماورای جو» ۱۹۶۷، که فضا را «میراث مشترک بشریت» می‌داند، در تنش است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند پیشنهاد «تسلط» بر فضا، رقابت تسلیحاتی فضایی را تحریک می‌کند و ممکن است به نظامی‌شدن فضا و ایجاد زباله‌های فضایی خطرناک بینجامد که فضا را برای همه غیرقابل‌استفاده کند. همچنین برخی گفته‌اند استفاده از منطق ژئوپلیتیک کلاسیک، که برای قلمروهای قابل‌تصرف طراحی شده بود، برای فضا مناسب نیست، زیرا «تسلط» بر مدارها به معنای سنتی ممکن نیست.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل دولمن امروز به‌روشنی تأیید شده است. فضا به قلمرو جنگ تبدیل شده است: آزمایش ضدماهوارهٔ روسیه در نوامبر ۲۰۲۱ که هزاران تکه زباله ایجاد کرد، توسعهٔ توانمندی‌های ضدماهواره‌ای چین، و تأسیس نیروهای فضایی در آمریکا و کشورهای دیگر. جنگ اوکراین نشان داد که ماهواره‌های تجاری، مانند «استارلینک» با هزاران ماهواره در مدار پایین، و ماهواره‌های تصویربرداری تجاری، اهمیت راهبردی دارند. طرح «گنبد طلایی» آمریکا نیز بخش‌های فضایی دارد. برای ایران، برنامهٔ فضایی، به‌ویژه پرتاب ماهواره‌های «نور» توسط سپاه، از سوی غرب پوششی برای توسعهٔ فناوری موشک‌های بالستیک دوربرد تلقی می‌شود. این امر نشان می‌دهد که فضا و امنیت ملی به‌طور جدایی‌ناپذیری به هم پیوسته‌اند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

بخش نهم: امنیت اقتصادی، انرژی، محیط‌زیست و دولت شکننده

۱۶۱. آلبرت هیرشمن — قدرت ملی و ساختار تجارت خارجی

متفکر: آلبرت او. هیرشمن (Albert O. Hirschman) | اثر اصلی: «قدرت ملی و ساختار تجارت خارجی» (۱۹۴۵) | آلمان و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هیرشمن، یهودی آلمانی، از نازیسم گریخت، در جنگ داخلی اسپانیا جنگید و در ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ در مارسی به نجات صدها روشنفکر و هنرمند از فرانسهٔ اشغالی کمک کرد. سپس به آمریکا رفت و یکی از برجسته‌ترین اقتصاددانان سدهٔ بیستم شد. آثار بعدی‌اش، مانند «خروج، اعتراض و وفاداری» (۱۹۷۰)، شهرت جهانی یافت. اما نخستین کتابش، که در ۱۹۴۵ منتشر شد، بنیان مطالعهٔ «اقتصاد به‌عنوان ابزار قدرت» را گذاشت. موضوع آن تحلیل چگونگی استفادهٔ آلمان نازی از تجارت برای ایجاد نفوذ سیاسی در اروپای جنوب شرقی بود.

هستهٔ نظریه

هیرشمن نشان داد که آلمان نازی در دههٔ ۱۹۳۰ با کشورهای کوچک بالکان، مانند بلغارستان، رومانی، یوگسلاوی و مجارستان، روابط تجاری خاصی برقرار کرد. آلمان محصولات کشاورزی و مواد خام آنان را با قیمتی بالاتر از بازار جهانی می‌خرید. این کشورها، که در بحران اقتصادی جهانی بازار دیگری نداشتند، به‌شدت به بازار آلمان وابسته شدند. آلمان این وابستگی را به ابزاری برای نفوذ سیاسی تبدیل کرد و این کشورها به مدار سیاسی آلمان کشیده شدند.

هیرشمن از این نمونه، نظریه‌ای کلی استخراج کرد. تجارت تنها مبادلهٔ اقتصادی نیست، بلکه می‌تواند ابزار «قدرت» باشد. او دو اثر تجارت را از هم جدا کرد. «اثر عرضه»: تجارت به کشور امکان می‌دهد کالاهایی را که خود تولید نمی‌کند یا گران تولید می‌کند، به دست آورد و توان اقتصادی و نظامی‌اش را افزایش دهد. «اثر نفوذ»: کشوری که شریک تجاری‌اش به آن وابسته است، می‌تواند با تهدید به قطع تجارت، بر رفتار سیاسی آن شریک اثر بگذارد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مفهوم کلیدی هیرشمن «وابستگی نامتقارن» است. قدرت در روابط تجاری از «عدم‌تقارن» وابستگی ناشی می‌شود. اگر کشور کوچکی بخش بزرگی از صادراتش را به کشوری بزرگ بفروشد، در حالی که این تجارت سهم کوچکی از تجارت کشور بزرگ است، کشور کوچک بسیار آسیب‌پذیرتر است. قطع این تجارت برای کشور کوچک فاجعه‌بار، اما برای کشور بزرگ ناچیز خواهد بود. هیرشمن نشان داد که کشور قدرتمند می‌تواند این عدم‌تقارن را آگاهانه ایجاد کند: تجارت را به سوی کشورهای کوچک هدایت کند، شریکان تجاری‌اش را تنوع بخشد و شریکان را به سوی وابستگی به خود سوق دهد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند تحلیل هیرشمن بر شرایط خاص دهۀ ۱۹۳۰، یعنی بحران اقتصادی جهانی و فروپاشی تجارت آزاد، استوار بود. در اقتصاد جهانی باز، کشورهای کوچک گزینه‌های بیشتری برای تنوع‌بخشی دارند. همچنین وابستگی متقابل گاه به جای اهرم فشار، به همکاری می‌انجامد. با این حال، نظریۀ هیرشمن پایۀ تمام مطالعات بعدی دربارۀ «دولتمداری اقتصادی» شد.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریۀ هیرشمن امروز شاید مرتبط‌ترین نظریۀ امنیت اقتصادی باشد. چین «اثر نفوذ» را به‌طور نظام‌مند به کار برده است: تحریم‌های تجاری علیه استرالیا پس از درخواست تحقیق دربارۀ منشأ کرونا، فشار بر لیتوانی پس از افتتاح دفتر نمایندگی تایوان، و محدودیت صادرات عناصر کمیاب. روسیه نیز سال‌ها از وابستگی اروپا به گاز خود برای نفوذ استفاده کرد، تا اینکه اروپا در ۲۰۲۲ با هزینه‌ای سنگین این وابستگی را کاهش داد. برای ایران، تحلیل هیرشمن نکتۀ مهمی دارد. تحریم‌ها جمهوری اسلامی را به‌شدت به چین وابسته کرده‌اند. چین بخش عمدۀ صادرات نفت ایران را، با تخفیف قابل‌توجه، می‌خرد، در حالی که این نفت سهم کوچکی از نیاز انرژی چین را تأمین می‌کند. این «وابستگی نامتقارن» کلاسیک، چین را به بازیگری با اهرم

فشار عظیم بر ایران تبدیل کرده است. ایران آینده نیازمند تنوع‌بخشی به روابط اقتصادی برای کاهش این آسیب‌پذیری است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۶۲. دیوید بالدوین — دولتمداری اقتصادی

متفکر: دیوید آلن بالدوین (David A. Baldwin) | اثر اصلی: «دولتمداری اقتصادی» (۱۹۸۵) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بالدوین استاد دانشگاه‌های دارتموث، کلمبیا و پرینستون بود و یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان «قدرت» در روابط بین‌الملل است. «دولتمداری اقتصادی» در ۱۹۸۵، زمانی منتشر شد که دیدگاه غالب، به‌ویژه در میان اقتصاددانان، این بود که ابزارهای اقتصادی، مانند تحریم، در سیاست خارجی «ناکارآمد»ند. بالدوین با این دیدگاه به چالش برخاست. کتابش در ۲۰۲۰ با مقدمه‌ای تازه دوباره منتشر شد، زیرا اهمیت آن در عصر رقابت اقتصادی آمریکا و چین افزایش یافته بود.

هستهٔ نظریه

بالدوین «دولتمداری اقتصادی» را کاربرد ابزارهای اقتصادی برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی تعریف کرد. استدلال اصلی او این بود که ارزیابی رایج از کارآیی این ابزارها، به‌ویژه تحریم‌ها، روش‌شناختی نادرستی دارد. منتقدان تحریم معمولاً می‌پرسیدند: آیا تحریم کشور هدف را وادار به تغییر رفتارش کرد؟ و چون پاسخ اغلب منفی بود، نتیجه می‌گرفتند که تحریم شکست خورده است.

بالدوین استدلال کرد که این پرسش نادرست است، به سه دلیل. نخست، تحریم‌ها اغلب «اهداف متعددی» دارند: نه فقط تغییر رفتار کشور هدف، بلکه علامت‌دادن به متحدان و دشمنان، بازداشتن کشورهای دیگر از رفتار مشابه، و نشان‌دادن عزم به مخاطبان داخلی. دوم، کارآیی هر ابزار را باید «نسبی» سنجید: تحریم را نه با «موفقیت کامل»، بلکه با «گزینه‌های جایگزین»، یعنی جنگ، دیپلماسی یا بی‌عملی، مقایسه کرد. سوم، باید «هزینه»ها

را نیز سنجید: ابزاری که نتیجهٔ کمتری دارد اما بسیار ارزان‌تر است، ممکن است انتخاب عقلانی‌تری باشد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

بالدوین بر «تحلیل قدرت» به‌عنوان مفهومی «چندبعدی» تأکید داشت. قدرت چند بعد دارد: «دامنه»، یعنی بر چه موضوعاتی؛ «گستره»، یعنی بر چه کسانی؛ «وزن»، یعنی احتمال موفقیت؛ «هزینه»، یعنی هزینه برای اعمال‌کننده و هدف؛ و «ابزار». بنابراین پرسش «آیا کشوری قدرتمند است؟» بی‌معناست، مگر اینکه مشخص شود در چه زمینه‌ای و بر چه کسی. بالدوین همچنین طیف گسترده‌ای از ابزارهای اقتصادی را بررسی کرد: تحریم تجاری، محاصره، کنترل صادرات، تحریم مالی، مسدودکردن دارایی‌ها، کمک اقتصادی، ترجیحات تجاری و سرمایه‌گذاری. او نشان داد که ابزارهای «مثبت»، یعنی پاداش، به اندازهٔ ابزارهای «منفی»، یعنی تنبیه، اهمیت دارند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند معیار «نسبی» بالدوین می‌تواند تقریباً هر سیاست تحریمی را «موفق» نشان دهد، زیرا همیشه می‌توان به هدف ثانوی، مانند علامت‌دادن، اشاره کرد. همچنین تحلیل او هزینه‌های انسانی تحریم‌ها بر مردم عادی کشور هدف را کمتر در نظر می‌گیرد. تحریم‌های جامع علیه عراق در دههٔ ۱۹۹۰، با پیامدهای انسانی گسترده، نمونهٔ آن است.

انطباق با نظم کنونی جهان

چارچوب بالدوین برای ارزیابی موج بی‌سابقهٔ تحریم‌ها در سال‌های اخیر ضروری است. تحریم‌های غرب علیه روسیه پس از ۲۰۲۲ روسیه را مجبور به پایان جنگ نکرد. اما از منظر بالدوین، اهداف دیگری را تأمین کرد: کاهش منابع مالی و فناورانهٔ روسیه، نشان‌دادن اتحاد غرب و بالا بردن هزینهٔ تجاوز برای دیگران. تحریم‌های ایران نیز با همین چارچوب ارزیابی می‌شوند. «فشار حداکثری» جمهوری اسلامی را به تسلیم وانداشت، اما منابع آن را برای حمایت از نیروهای نیابتی کاهش داد، اقتصادش را فرسوده کرد و ارزش ریال را به‌شدت پایین

آورد. اما نقد انسانی بالدوین نیز به ایران مربوط است: هزینهٔ اصلی تحریم‌ها را مردم عادی، به‌ویژه طبقهٔ متوسط و فقرا، پرداختند، در حالی که نهادهای وابسته به سپاه از راه قاچاق و دور زدن تحریم سود بردند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۶۳. رابرت بلکویل و جنیفر هریس — جنگ با ابزارهای دیگر

متفکران: رابرت بلکویل (Robert Blackwill) و جنیفر هریس (Jennifer Harris) | اثر اصلی: «جنگ با ابزارهای دیگر: ژئواکونومی و دولتمداری» (۲۰۱۶) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بلکویل دیپلمات کهنه‌کار آمریکایی، سفیر پیشین در هند و معاون مشاور امنیت ملی در دولت جورج دبلیو. بوش بود. هریس پیش‌تر در ستاد برنامه‌ریزی سیاست وزارت خارجه کار کرده بود و بعدها در دولت بایدن، مدیر ارشد اقتصاد بین‌الملل در شورای امنیت ملی شد. کتابشان، که برای شورای روابط خارجی آمریکا نوشته شد، هشداری به سیاست‌گذاران آمریکایی بود: آمریکا در حالی که رقیبانش، به‌ویژه چین، اقتصاد را به سلاح راهبردی تبدیل کرده‌اند، از این ابزار غفلت کرده است.

هستهٔ نظریه

بلکویل و هریس «ژئواکونومی» را چنین تعریف کردند: کاربرد ابزارهای اقتصادی برای پیشبرد و دفاع از منافع ملی و دستیابی به نتایج ژئوپلیتیک سودمند، و همچنین اثرات اقدامات اقتصادی کشورهای دیگر بر اهداف ژئوپلیتیک یک کشور. عنوان کتاب، اشاره‌ای به جملهٔ کلاوزویتس است: اگر جنگ ادامهٔ سیاست با ابزارهای دیگر است، ژئواکونومی «جنگ با ابزارهای دیگر» است.

آنان استدلال کردند که پس از پایان جنگ سرد، آمریکا به اشتباه اقتصاد و امنیت را دو قلمرو جدا دانست. اقتصاد به وزارت خزانه‌داری و تجارت سپرده شد و بر پایهٔ منطق «بازار آزاد» اداره شد. امنیت به پنتاگون و وزارت خارجه سپرده شد. در مقابل، چین، روسیه و دیگران، اقتصاد را به‌طور آگاهانه و نظام‌مند در خدمت اهداف ژئوپلیتیک قرار دادند. این عدم‌تقارن به ضرر آمریکاست.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

بلکویل و هریس هفت ابزار اصلی ژئواکونومی را برشمردند. «سیاست تجاری»: موافقت‌نامه‌ها، تعرفه‌ها و دسترسی به بازار. «سیاست سرمایه‌گذاری»: سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر برای کسب نفوذ، و کنترل سرمایه‌گذاری خارجی در داخل. «تحریم‌های اقتصادی و مالی». «سایبر»، به‌ویژه سرقت مالکیت فکری و فناوری. «کمک اقتصادی». «سیاست مالی و پولی»، از جمله نقش ارز ملی در نظام مالی جهانی. و «سیاست انرژی و کالا». آنان نشان دادند که چین با طرح «کمربند و جاده»، وام‌های زیرساختی، سرمایه‌گذاری در بنادر و صنایع راهبردی، و فشار تجاری، در همهٔ این ابزارها فعال است. پیشنهاد آنان این بود که آمریکا باید ژئواکونومی را به بخشی یکپارچه از راهبرد کلان خود تبدیل کند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند «امنیتی‌کردن» اقتصاد ممکن است به حمایت‌گرایی، کاهش تجارت جهانی و تضعیف همان نظم اقتصادی باز که به سود آمریکا بود، بینجامد. همچنین مرز میان «ژئواکونومی» مشروع و «اجبار اقتصادی» یا «جنگ اقتصادی» مبهم است. برخی نیز هشدار داده‌اند که استفادهٔ گسترده از ابزارهای اقتصادی، کشورهای دیگر را به ایجاد نظام‌های جایگزین و کاهش وابستگی به آمریکا تشویق می‌کند.

انطباق با نظم کنونی جهان

توصیه‌های بلکویل و هریس در دههٔ اخیر به سیاست رسمی آمریکا تبدیل شده‌اند، شاید فراتر از آنچه خودشان انتظار داشتند. قانون حمایت از تولید نیمه‌رساناها در ۲۰۲۲، کنترل صادرات تراشه‌های پیشرفته به چین، بررسی سرمایه‌گذاری‌های خارجی، و تعرفه‌های گسترده در دولت دوم ترامپ، همگی ابزارهای ژئواکونومی‌اند. اکنون «امنیت اقتصادی» به بخشی محوری از امنیت ملی آمریکا، اروپا و ژاپن تبدیل شده است. برای ایران، مفهوم ژئواکونومی نشان می‌دهد که امنیت ملی در قرن بیست‌ویکم بدون قدرت اقتصادی ممکن نیست. ایران آینده، با موقعیت جغرافیایی میان شرق و غرب، منابع انرژی عظیم و جمعیت تحصیل‌کرده،

می‌تواند با بهره‌گیری از ابزارهای ژئواکونومی، مانند کریدورهای ترانزیتی و صادرات انرژی، نفوذ منطقه‌ای بسیار بیشتری از نیروهای نیابتی به دست آورد. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۶۴. هنری فارل و آبراهام نیومن — وابستگی متقابل تسلیحاتی‌شده

متفکران: هنری فارل (Henry Farrell) و آبراهام نیومن (Abraham Newman) | آثار اصلی: «وابستگی متقابل تسلیحاتی‌شده» (مقاله، اینترنشنال سکیوریتی، ۲۰۱۹)؛ «امپراتوری زیرزمینی» (۲۰۲۳) | ایرلند و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

فارل، استاد ایرلندی دانشگاه جانز هاپکینز، و نیومن، استاد دانشگاه جورج‌تاون، مقالهٔ ۲۰۱۹ خود را در زمانی نوشتند که دولت اول ترامپ تحریم‌های ثانویه علیه ایران را، پس از خروج از برجام، با شدتی بی‌سابقه اعمال می‌کرد. این تحریم‌ها حتی شرکت‌های اروپایی را، با وجود مخالفت دولت‌هایشان، وادار به ترک بازار ایران کرد. پرسش آنان این بود: چگونه آمریکا توانست شرکت‌های اروپایی را، برخلاف خواست دولت‌هایشان، وادار به اطاعت کند؟ پاسخ آنان یکی از تأثیرگذارترین نظریه‌های امنیت اقتصادی دههٔ اخیر شد.

هستهٔ نظریه

فارل و نیومن استدلال کردند که نظریه‌های لیبرال وابستگی متقابل، مانند نظریهٔ کوهین و نای، فرض می‌کردند جهانی‌شدن به شبکه‌ای «پراکنده» و «غیرمتمرکز» از روابط اقتصادی می‌انجامد. این شبکه قدرت را پخش و همکاری را تشویق می‌کند. اما واقعیت متفاوت است. شبکه‌های اقتصادی جهانی، مانند شبکهٔ مالی، اطلاعاتی و زنجیره‌های تأمین، «هاب»ها یا گره‌های مرکزی دارند که بخش بزرگی از جریان‌ها از آن‌ها عبور می‌کند. دولت‌هایی که این گره‌ها در قلمروشان قرار دارد، می‌توانند وابستگی متقابل را به «سلاح» تبدیل کنند.

نمونه‌های اصلی این گره‌ها عبارت‌اند از: «سوئیفت»، شبکهٔ پیام‌رسانی مالی بین‌المللی که تقریباً همهٔ بانک‌های جهان از آن استفاده می‌کنند؛ «نظام تسویهٔ دلار» که از بانک‌های آمریکایی می‌گذرد؛ زیرساخت اینترنت و شرکت‌های فناوری آمریکایی؛ و فناوری‌های کلیدی مانند طراحی و تولید تراشه.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

فارل و نیومن دو سازوکار برای «تسلیحاتی‌کردن» وابستگی متقابل برشمردند. «اثر سراسربین»: دولتی که بر گره‌های مرکزی کنترل دارد، می‌تواند اطلاعات عظیمی دربارهٔ فعالیت‌های دیگران جمع‌آوری کند، مانند ردیابی تراکنش‌های مالی، نظارت بر ارتباطات و شناسایی شبکه‌های دور زدن تحریم. «اثر گلوگاه»: دولت می‌تواند دسترسی دیگران به این گره‌ها را قطع یا تهدید به قطع کند. محروم‌کردن یک بانک یا کشور از سوئیفت یا نظام دلار، آن را عملاً از اقتصاد جهانی جدا می‌کند. در «امپراتوری زیرزمینی»، آنان نشان دادند که آمریکا، اغلب بدون برنامه‌ریزی آگاهانه، «امپراتوری»‌ای پنهان از کنترل بر این شبکه‌ها ساخته است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند فارل و نیومن قدرت آمریکا را بیش از حد جلوه داده‌اند. کشورهای هدف می‌توانند با ساختن شبکه‌های جایگزین، مانند سامانه‌های پرداخت چین و روسیه یا تجارت با ارزهای ملی، به‌تدریج این وابستگی را کاهش دهند. خود نویسندگان نیز هشدار داده‌اند که استفادهٔ بیش از حد از این سلاح، انگیزهٔ ایجاد جایگزین‌ها را افزایش می‌دهد و ممکن است در بلندمدت به تضعیف همین گره‌ها بینجامد.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ فارل و نیومن با واکنش غرب به حملهٔ روسیه به اوکراین در ۲۰۲۲ به‌طور کامل تأیید شد. بانک‌های بزرگ روسیه از سوئیفت حذف شدند و حدود سیصد میلیارد دلار از ذخایر ارزی بانک مرکزی روسیه مسدود شد. این بزرگ‌ترین کاربرد «اثر گلوگاه» در تاریخ بود. ایران نخستین آزمایشگاه این سلاح بود. بانک‌های ایرانی در ۲۰۱۲ و دوباره پس از ۲۰۱۸ از سوئیفت حذف شدند و این امر ایران را عملاً از نظام مالی جهانی جدا کرد. اما نظریه همچنین نشان می‌دهد که «گلوگاه» دوطرفه است. چین با کنترل بر پالایش عناصر کمیاب، که برای صنایع پیشرفته و دفاعی حیاتی است، گلوگاه خود را دارد و در ۲۰۲۵ از آن استفاده کرد. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۶۵. دنیل درزنر — پارادوکس تحریم

متفکر: دنیل درزنر (Daniel W. Drezner) | آثار اصلی: «پارادوکس تحریم: دولتمداری اقتصادی و روابط بین‌الملل» (۱۹۹۹)؛ «ایالات متحدهٔ تحریم» (مقاله، فارین افرز، ۲۰۲۱) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

درزنر استاد مدرسهٔ حقوق و دیپلماسی فلچر در دانشگاه تافتس و از تحلیلگران پرکار آمریکایی در زمینهٔ اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. او پیش‌تر در وزارت خزانه‌داری آمریکا کار کرده بود. کتاب «پارادوکس تحریم» او در ۱۹۹۹ به پرسشی بنیادین پاسخ داد: چرا تحریم‌ها گاه موفق‌اند و گاه شکست می‌خورند؟ او با تحلیل نظریهٔ بازی‌ها و داده‌های تجربی، یافته‌ای متناقض‌نما ارائه کرد.

هستهٔ نظریه

درزنر «پارادوکس تحریم» را چنین بیان کرد: دولت‌ها بیشتر به «دشمنانشان» تحریم اعمال می‌کنند، اما تحریم‌ها بیشتر علیه «متحدان» و دوستان موفق‌اند. چرا؟ پاسخ در «انتظار منازعهٔ آینده» نهفته است. کشور هدف، وقتی تصمیم می‌گیرد در برابر تحریم تسلیم شود یا مقاومت کند، نه تنها هزینهٔ کنونی تحریم، بلکه پیامدهای «بلندمدت» تسلیم را نیز می‌سنجد.

اگر کشور هدف، کشور تحریم‌کننده را «دشمن» بداند و انتظار منازعهٔ آینده داشته باشد، از تسلیم پرهیز می‌کند. دلیل آن است که تسلیم به معنای از دست دادن منافع نسبی و تضعیف موقعیتش در منازعات آینده است. همچنین تسلیم «اعتبار» دشمن را تقویت می‌کند و او را به فشار بیشتر تشویق می‌کند. اما اگر کشور هدف، تحریم‌کننده را «متحد» بداند و انتظار منازعهٔ جدی آینده نداشته باشد، هزینهٔ تسلیم کمتر است، زیرا امتیازی که می‌دهد علیه او استفاده نخواهد شد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

درزنر چند یافتهٔ مهم دیگر نیز ارائه کرد. «تهدید» به تحریم اغلب مؤثرتر از «اعمال» آن است. بسیاری از موفقیت‌های تحریم در مرحلهٔ تهدید رخ می‌دهد و کشور هدف پیش از اعمال تحریم امتیاز می‌دهد. بنابراین تحریم‌هایی که واقعاً اعمال می‌شوند، معمولاً همان مواردی‌اند که تهدید شکست خورده است. این یک «سوگیری انتخاب» در ارزیابی تحریم‌ها ایجاد می‌کند. همچنین تحریم‌های «چندجانبه» معمولاً مؤثرترند، زیرا کشور هدف نمی‌تواند به‌آسانی شریکان جایگزین بیابد. در مقالهٔ ۲۰۲۱، درزنر هشدار داد که آمریکا به «ایالات متحدهٔ تحریم» تبدیل شده است: تحریم به ابزار پیش‌فرض سیاست خارجی آمریکا تبدیل شده و استفادهٔ بیش از حد، کارآیی آن را کاهش داده است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند درزنر نقش عوامل داخلی کشور هدف، مانند نوع رژیم، ساختار ائتلاف حاکم و توان سرکوب، را کمتر در نظر می‌گیرد. رژیم‌های اقتدارگرا می‌توانند هزینهٔ تحریم را به مردم منتقل کنند و از آن برای تقویت کنترل خود و بسیج ملی‌گرایانه استفاده کنند. همچنین تمایز «دوست» و «دشمن» گاه بیش از حد ساده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

پارادوکس درزنر توضیح می‌دهد که چرا دهه‌ها تحریم علیه جمهوری اسلامی به تغییر بنیادین رفتار آن نینجامید. حکومتی که آمریکا را «دشمن» وجودی می‌داند و انتظار منازعهٔ دائمی دارد، تسلیم را خطری برای بقای خود می‌بیند و مقاومت را ترجیح می‌دهد. حتی برجام، که نوعی امتیازدهی بود، تنها زمانی ممکن شد که تحریم‌ها چندجانبه و با حمایت اروپا، روسیه و چین اعمال شدند. پس از خروج آمریکا در ۲۰۱۸، تحریم‌های یک‌جانبه با وجود شدت بی‌سابقه، به تسلیم نینجامید. همین منطق برای روسیه و کرهٔ شمالی صادق است. اما نقد مربوط به نوع رژیم نیز به ایران مربوط است: حکومت هزینهٔ تحریم را به مردم منتقل کرد و نهادهای وابسته به سپاه از اقتصاد تحریم سود بردند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۶۶. دنیل یرگین — امنیت انرژی

متفکر: دنیل یرگین (Daniel Yergin) | آثار اصلی: «جایزه: جست‌وجوی حماسی برای نفت، پول و قدرت» (۱۹۹۱، جایزهٔ پولیتزر)؛ «جست‌وجو» (۲۰۱۱)؛ «نقشهٔ نو» (۲۰۲۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

یرگین مورخ و تحلیلگر انرژی آمریکایی و بنیان‌گذار مؤسسهٔ مشاوره‌ای «کمبریج انرژی ریسرچ اسوشیتس» است. کتاب «جایزه» او، تاریخ جامع صنعت نفت از سدهٔ نوزدهم تا جنگ خلیج فارس، جایزهٔ پولیتزر را گرفت و به یکی از کلاسیک‌های فهم پیوند انرژی و قدرت تبدیل شد. این کتاب نقش نفت را در جنگ‌های جهانی، کودتای ۱۳۳۲ در ایران، بحران‌های نفتی دههٔ ۱۹۷۰ و انقلاب ایران به‌تفصیل بررسی می‌کند. یرگین در آثار بعدی‌اش، چارچوب نظام‌مندی برای «امنیت انرژی» ارائه کرد.

هستهٔ نظریه

یرگین امنیت انرژی را «دسترسی به عرضهٔ کافی انرژی با قیمت معقول» تعریف کرد. اما تأکید کرد که این مفهوم برای کشورهای مختلف معنای متفاوتی دارد. برای کشورهای واردکننده، امنیت انرژی یعنی «امنیت عرضه». برای کشورهای صادرکننده، یعنی «امنیت تقاضا»، یعنی اطمینان از وجود بازار برای فروش. برای کشورهای در حال توسعه، نیز یعنی توانایی تأمین انرژی برای رشد اقتصادی.

یرگین چند اصل برای امنیت انرژی برشمرد که از تاریخ استخراج کرده بود. اصل نخست «تنوع» است. او به جملهٔ مشهور وینستون چرچیل در ۱۹۱۳ استناد کرد. چرچیل، که در آن زمان تصمیم گرفت نیروی دریایی بریتانیا را از زغال‌سنگ داخلی به نفت وارداتی، عمدتاً از ایران، منتقل کند، گفته بود که امنیت در تنوع، و تنها در تنوع، نهفته است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

یرگین اصول دیگری را نیز برشمرد. «تاب‌آوری»: داشتن «ضربه‌گیر» در برابر شوک‌ها، مانند ظرفیت تولید مازاد، ذخایر راهبردی نفت و زیرساخت انعطاف‌پذیر. «ادغام در بازار»: بازار جهانی نفت یکپارچه است. اختلال در یک نقطه، قیمت را در همه‌جا تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین امنیت انرژی هیچ کشوری جدا از امنیت بازار جهانی نیست. «اطلاعات»: بازارها برای عملکرد درست به اطلاعات دقیق و شفاف نیاز دارند. یرگین نقش «آژانس بین‌المللی انرژی» را، که پس از تحریم نفتی ۱۹۷۳ برای هماهنگی ذخایر راهبردی تأسیس شد، کلیدی دانست. در «نقشهٔ نو»، او نشان داد که انقلاب نفت و گاز شیل، آمریکا را به بزرگ‌ترین تولیدکنندهٔ نفت و گاز جهان تبدیل کرد و ژئوپلیتیک انرژی را دگرگون ساخت.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند چارچوب یرگین بیش از حد بر نفت و گاز متمرکز است و گذار به انرژی‌های تجدیدپذیر و پیامدهای امنیتی تغییرات اقلیمی را کمتر در نظر می‌گیرد. همچنین برخی یادآوری کرده‌اند که مؤسسه‌ای که یرگین تأسیس کرد، به صنعت نفت مشاوره می‌دهد و این ممکن است بر دیدگاه‌هایش اثر بگذارد. یرگین در آثار اخیرش به گذار انرژی و ژئوپلیتیک مواد معدنی حیاتی توجه بیشتری کرده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

اصول یرگین با بحران انرژی اروپا در ۲۰۲۲ به‌طور کامل تأیید شد. اروپا، به‌ویژه آلمان، با وابستگی شدید به گاز روسیه، اصل «تنوع» را نادیده گرفته بود. وقتی روسیه جریان گاز را قطع کرد، اروپا با بحرانی جدی روبه‌رو شد و ناچار شد با هزینه‌ای سنگین به گاز مایع آمریکا و قطر روی آورد. تنگهٔ هرمز، که حدود یک‌پنجم نفت جهان از آن عبور می‌کند، همچنان یکی از حساس‌ترین گلوگاه‌های انرژی جهان است. در جنگ ژوئن ۲۰۲۵، تهدید به بستن تنگه دوباره مطرح شد، اما اجرایی نشد. اصل «تاب‌آوری» یرگین، یعنی ظرفیت مازاد عربستان و امارات، ذخایر راهبردی و خطوط لولهٔ دورزنندهٔ تنگه، اثر این تهدید را محدود کرده است. برای ایران،

تحلیل یرگین درسی تلخ دارد: کشوری با یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز جهان، به سبب تحریم، کمبود سرمایه‌گذاری و مدیریت ناکارآمد، خود با کمبود برق و گاز روبه‌روست. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۶۷. توماس هومر-دیکسون — کمیابی منابع و خشونت

متفکر: توماس هومر-دیکسون (Thomas Homer-Dixon) | آثار اصلی: «محیط‌زیست، کمیابی و خشونت» (۱۹۹۹)؛ «شکاف نبوغ» (۲۰۰۰) | کانادا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هومر-دیکسون استاد دانشگاه تورنتو و سپس دانشگاه واترلو در کانادا است. در دههٔ ۱۹۹۰، او یک پروژهٔ پژوهشی بین‌المللی را رهبری کرد که بر پایهٔ مطالعات موردی در کشورهای مختلف، از رواندا و هائیتی تا پاکستان و چیاپاس در مکزیک، به این پرسش پاسخ می‌داد: آیا کمیابی منابع زیست‌محیطی، مانند آب، زمین زراعی و جنگل، به منازعهٔ خشونت‌آمیز می‌انجامد؟ و اگر چنین است، چگونه؟

هستهٔ نظریه

هومر-دیکسون سه نوع «کمیابی زیست‌محیطی» را از هم جدا کرد. «کمیابی ناشی از عرضه»: کاهش منابع به دلیل تخریب، مانند فرسایش خاک، کاهش آب‌های زیرزمینی و جنگل‌زدایی. «کمیابی ناشی از تقاضا»: افزایش تقاضا به دلیل رشد جمعیت یا مصرف. «کمیابی ساختاری»: توزیع نابرابر منابع، به‌گونه‌ای که گروه کوچکی بخش بزرگی از منابع را در اختیار دارد.

یافتهٔ اصلی او این بود که کمیابی زیست‌محیطی معمولاً به جنگ «میان دولت‌ها» نمی‌انجامد. «جنگ‌های آب» میان کشورها، که بسیاری پیش‌بینی می‌کردند، نادر است. اما کمیابی می‌تواند به خشونت «درون دولت‌ها» بینجامد. این خشونت شکل‌های گوناگونی دارد: منازعهٔ قومی، شورش، خشونت شهری و ناآرامی اجتماعی. کمیابی به‌ندرت علت مستقیم است. کمیابی از راه سازوکارهای اجتماعی، که خود ناپایداری ایجاد می‌کنند، عمل می‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

هومر-دیکسون دو الگوی تعاملی را برشمرد. «تصاحب منابع»: وقتی منبعی کمیاب می‌شود، گروه‌های قدرتمند می‌کوشند کنترل آن را به دست گیرند و گروه‌های ضعیف‌تر را بیرون برانند،

که این خود کمیابی ساختاری را تشدید می‌کند. «حاشیه‌نشینی زیست‌محیطی»: گروه‌های بیرون‌رانده‌شده به مناطق حاشیه‌ای و شکننده، مانند دامنه‌های کوه و جنگل‌ها، مهاجرت می‌کنند و آن‌ها را نیز تخریب می‌کنند. این فرایندها به مهاجرت گسترده، افت اقتصادی، تضعیف دولت و تشدید شکاف‌های اجتماعی می‌انجامند. در «شکاف نبوغ»، هومر-دیکسون استدلال کرد که توانایی یک جامعه برای سازگاری با کمیابی به «نبوغ»، یعنی ظرفیت فنی، نهادی و اجتماعی برای حل مسائل، بستگی دارد. جوامعی که با «شکاف نبوغ» روبه‌رو هستند، یعنی نیازشان به راه‌حل از توانشان برای تولید آن بیشتر است، در برابر کمیابی آسیب‌پذیرترند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند پیوند علّی میان کمیابی زیست‌محیطی و خشونت به‌سختی قابل‌اثبات است، زیرا عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متعددی در کارند. پژوهش‌های آماری، مانند پژوهش‌های نیلز پتر گلدیچ، نشان داده‌اند که رابطهٔ میان کمیابی و منازعه ضعیف‌تر از آن است که هومر-دیکسون ادعا کرد. همچنین برخی گفته‌اند تأکید بر «کمیابی» نقش حکمرانی بد و فساد را پنهان می‌کند.

انطباق با نظم کنونی جهان

با تشدید تغییرات اقلیمی، تحلیل هومر-دیکسون اهمیت بیشتری یافته است. برخی پژوهشگران خشکسالی شدید سوریه در ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ را، که به مهاجرت گستردهٔ روستاییان به شهرها انجامید، یکی از عوامل زمینه‌ساز جنگ داخلی آن کشور دانسته‌اند، هرچند این دیدگاه محل بحث است. در منطقهٔ ساحل آفریقا، کمیابی زمین و آب، منازعه میان کشاورزان و دامداران را تشدید کرده و به گروه‌های جهادی امکان سربازگیری داده است. ایران شاید یکی از روشن‌ترین نمونه‌های این نظریه در جهان امروز باشد. کمیابی آب ناشی از عرضه، یعنی خشکسالی و نابودی آب‌های زیرزمینی، کمیابی ناشی از تقاضا، یعنی کشاورزی ناکارآمد و رشد شهرها، و کمیابی ساختاری، یعنی انتقال آب به سود برخی مناطق و صنایع، همگی حاضرند. این کمیابی در اعتراضات خوزستان در تابستان ۱۴۰۰، اعتراضات کشاورزان اصفهان به

خشک‌شدن زاینده‌رود، و جیره‌بندی آب در کلان‌شهرها بازتاب یافته است. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۶۸. مایکل کلر — جنگ‌های منابع

متفکر: مایکل تی. کلر (Michael T. Klare) | آثار اصلی: «جنگ‌های منابع: چشم‌انداز تازهٔ منازعهٔ جهانی» (۲۰۰۱)؛ «خون و نفت» (۲۰۰۴)؛ «رقابت برای آنچه باقی مانده» (۲۰۱۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کلر استاد مطالعات صلح و امنیت جهانی در کالج همپشایر در ماساچوست است. او در دهه‌های گذشته، آثار متعددی دربارهٔ پیوند منابع طبیعی، انرژی و منازعه نوشته است. کتاب «جنگ‌های منابع» او در ۲۰۰۱، اندکی پیش از یازده سپتامبر، منتشر شد و استدلال کرد که پس از پایان جنگ سرد، رقابت ایدئولوژیک جای خود را به رقابت بر سر منابع طبیعی خواهد داد.

هستهٔ نظریه

کلر استدلال کرد که سه عامل، رقابت بر سر منابع را به محرک اصلی منازعات سدهٔ بیست‌ویکم تبدیل خواهد کرد. نخست، «رشد تقاضا»: صنعتی‌شدن سریع کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه چین و هند، تقاضا برای نفت، گاز، آب و مواد معدنی را به‌شدت افزایش می‌دهد. دوم، «کمیابی منابع»: ذخایر بسیاری از منابع کلیدی محدود است و به‌تدریج کاهش می‌یابد. سوم، «تمرکز جغرافیایی»: منابع کلیدی در مناطق محدودی متمرکزند، که اغلب بی‌ثبات یا مورد مناقشه‌اند. نمونه‌های آن خلیج فارس، دریای خزر، دریای چین جنوبی و آفریقای مرکزی است.

کلر پیش‌بینی کرد که دولت‌ها به‌طور فزاینده از نیروی نظامی برای تأمین دسترسی به منابع استفاده خواهند کرد. در «خون و نفت»، او استدلال کرد که سیاست خارجی آمریکا، از «دکترین کارتر» در ۱۹۸۰ که حفاظت از خلیج فارس را منفعت حیاتی آمریکا اعلام کرد، تا جنگ عراق در ۲۰۰۳، به‌طور فزاینده با هدف تأمین نفت شکل گرفته است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کلر چند نوع «جنگ منابع» را از هم جدا کرد. منازعه میان دولت‌ها بر سر ذخایر مرزی یا دریایی، مانند دریای چین جنوبی. جنگ‌های داخلی بر سر کنترل منابع قابل‌استخراج، مانند الماس در سیرالئون و مواد معدنی در کنگو. و منازعه بر سر آب‌های مشترک رودخانه‌های فرامرزی، مانند نیل، دجله و فرات و سند. در «رقابت برای آنچه باقی مانده»، کلر استدلال کرد که با تمام‌شدن منابع «آسان»، کشورها و شرکت‌ها به سوی منابع «دشوار» در قطب شمال، اعماق دریا و مناطق دورافتاده می‌روند، که رقابت و خطر منازعه را افزایش می‌دهد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند کلر نقش منابع را در منازعات بیش از حد جلوه داده است. بسیاری از جنگ‌هایی که او «جنگ منابع» نامید، علل سیاسی، ایدئولوژیک و امنیتی پیچیده‌تری داشتند. همچنین پیش‌بینی «کمیابی» با انقلاب نفت و گاز شیل در آمریکا، که عرضهٔ انرژی را به‌شدت افزایش داد، تا حدی نقض شد. بازارها نیز اغلب کمیابی را از راه قیمت و نوآوری مدیریت می‌کنند، نه جنگ.

انطباق با نظم کنونی جهان

پیش‌بینی کلر امروز به شکلی تازه تحقق یافته است. رقابت اصلی دیگر تنها بر سر نفت نیست، بلکه بر سر «مواد معدنی حیاتی» برای گذار انرژی و فناوری‌های پیشرفته است: لیتیوم، کبالت، نیکل، مس و عناصر کمیاب. چین با کنترل بخش عمدهٔ پالایش این مواد، برتری راهبردی دارد. توافق مواد معدنی آمریکا و اوکراین در ۲۰۲۵، علاقهٔ دولت ترامپ به گرینلند و منابع آن، و رقابت در شرق کنگو، همگی نشانه‌های این «جنگ منابع» تازه‌اند. قطب شمال نیز، با ذوب یخ‌ها، به صحنهٔ رقابت روسیه، آمریکا و چین تبدیل شده است. منازعه بر سر آب‌های فرامرزی نیز تشدید شده است: سد بزرگ اتیوپی روی نیل و منازعه با مصر، و منازعهٔ ایران و افغانستان بر سر حقابهٔ رود هیرمند، که در ۲۰۲۳ به درگیری مرزی انجامید. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۶۹. ادوارد لوتواک — ژئواکونومی

متفکر: ادوارد لوتواک (Edward Luttwak) | اثر اصلی: «از ژئوپلیتیک تا ژئواکونومی: منطق منازعه، دستور زبان تجارت» (مقاله، نشنال اینترست، ۱۹۹۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

لوتواک، که مدخل دیگرش دربارهٔ «منطق پارادوکسیکال راهبرد» در بخش ششم آمده است، در تابستان ۱۹۹۰، چند ماه پس از فروریختن دیوار برلین، مقاله‌ای منتشر کرد که اصطلاح «ژئواکونومی» را رواج داد. پرسش او این بود که با پایان جنگ سرد و کاهش اهمیت رقابت نظامی میان قدرت‌های بزرگ، رقابت میان دولت‌ها چه شکلی خواهد گرفت؟ در آن زمان، رقابت اقتصادی آمریکا با ژاپن و اروپا دغدغهٔ اصلی واشنگتن بود.

هستهٔ نظریه

لوتواک استدلال کرد که پایان جنگ سرد به معنای پایان رقابت میان دولت‌ها نیست. دولت‌ها، به‌عنوان نهادهایی که بر «قلمرو» استوارند و منطق وجودی‌شان رقابت با دولت‌های دیگر است، به رقابت ادامه خواهند داد. اما در میان قدرت‌های بزرگ پیشرفته، که جنگ نظامی میانشان دیگر محتمل نیست، این رقابت از «ژئوپلیتیک» به «ژئواکونومی» منتقل خواهد شد. او این را در عبارتی مشهور خلاصه کرد: ژئواکونومی «منطق منازعه با دستور زبان تجارت» است.

به نظر لوتواک، منطق ژئواکونومی با منطق «اقتصاد بازار» تفاوتی بنیادین دارد. اقتصاد بازار بر «همکاری» و «سود متقابل» استوار است. ژئواکونومی بر «رقابت» برای «سود نسبی» استوار است. هدف ژئواکونومی نه بیشینه‌کردن رفاه جهانی، بلکه کسب برتری برای کشور خود در برابر رقیبان است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

لوتواک ابزارهای ژئواکونومی را با ابزارهای جنگ مقایسه کرد. به جای «قدرت آتش»، «سرمایه»؛ به جای «پیشرفت نظامی»، «نوآوری فناورانه»؛ و به جای «تسخیر سرزمین»، «تسخیر بازار». ابزارهای مشخص آن عبارت‌اند از: یارانه‌های دولتی برای پژوهش و توسعه در صنایع راهبردی؛ «تأمین مالی غارتگرانه»، یعنی وام‌های ارزان صادراتی برای پیروزی در رقابت قراردادهای بین‌المللی؛ و موانع غیرتعرفه‌ای برای حمایت از صنایع داخلی. لوتواک پیش‌بینی کرد که دولت‌ها برای «صنایع آینده»، که در آن زمان صنایع هوافضا، رایانه و نیمه‌رسانا بود، رقابت شدیدی خواهند داشت، زیرا این صنایع برتری اقتصادی و فناورانهٔ بلندمدت را تعیین می‌کنند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند پیش‌بینی لوتواک دربارهٔ «پایان ژئوپلیتیک» در دههٔ ۱۹۹۰ نادرست بود. جنگ‌های بالکان، یازده سپتامبر و جنگ‌های عراق و افغانستان نشان دادند که نیروی نظامی همچنان محوری است. همچنین اقتصاددانان لیبرال، مانند پل کروگمن، استدلال کردند که دیدگاه «رقابت اقتصادی میان ملت‌ها» از نظر اقتصادی نادرست است، زیرا تجارت بازی حاصل‌جمع صفر نیست و رشد اقتصادی یک کشور به سود دیگران نیز هست.

انطباق با نظم کنونی جهان

پیش‌بینی لوتواک، که در دههٔ ۱۹۹۰ دربارهٔ ژاپن نادرست به نظر می‌رسید، با رقابت آمریکا و چین به‌طور کامل تحقق یافته است. اما برخلاف پیش‌بینی او، ژئواکونومی جایگزین ژئوپلیتیک نشد، بلکه در کنار آن قرار گرفت. رقابت آمریکا و چین بر سر نیمه‌رساناها، هوش مصنوعی، خودروهای برقی، باتری و انرژی‌های تجدیدپذیر دقیقاً همان رقابتی است که لوتواک توصیف کرد. یارانه‌های عظیم چین به صنایع راهبردی و قوانین آمریکا برای حمایت از تولید نیمه‌رسانا و فناوری‌های پاک، ابزارهای کلاسیک ژئواکونومی‌اند. محدودیت صادرات فناوری و تعرفه‌ها نیز بخشی از آن است. برای ایران، منطق ژئواکونومی نشان می‌دهد که رقابت منطقه‌ای در

آینده بیش از پیش اقتصادی خواهد بود. کشورهای عرب خلیج فارس، با سرمایه‌گذاری عظیم در فناوری، گردشگری و زیرساخت، در حال کسب برتری ژئواکونومیک‌اند. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۷۰. سوزان استرنج — قدرت ساختاری

متفکر: سوزان استرنج (Susan Strange) | آثار اصلی: «دولت‌ها و بازارها» (۱۹۸۸)؛ «عقب‌نشینی دولت» (۱۹۹۶)؛ «سرمایه‌داری قمارخانه‌ای» (۱۹۸۶) | بریتانیا

متفکر و زمینهٔ تاریخی

استرنج روزنامه‌نگار اقتصادی بریتانیایی بود که بعدها استاد مدرسهٔ اقتصاد لندن و دانشگاه واریک شد. او از بنیان‌گذاران «اقتصاد سیاسی بین‌الملل» به‌عنوان رشته‌ای مستقل در بریتانیا بود. استرنج یکی از جسورترین و انتقادی‌ترین چهره‌های این رشته بود. او در دههٔ ۱۹۸۰، زمانی که بسیاری از دانشمندان آمریکایی از «افول» هژمونی آمریکا سخن می‌گفتند، به‌شدت با آنان مخالفت کرد و استدلال کرد که قدرت آمریکا نه کاهش یافته، بلکه شکل تازه‌ای یافته است.

هستهٔ نظریه

استرنج دو نوع قدرت را از هم جدا کرد. «قدرت رابطه‌ای»: قدرت «الف» برای واداشتن «ب» به انجام کاری که در غیر این صورت انجام نمی‌داد. این همان مفهوم سنتی قدرت است که بیشتر نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل به کار می‌برند. «قدرت ساختاری»: قدرت شکل‌دادن به «ساختارها»یی که در آن همهٔ بازیگران دیگر باید عمل کنند. این قدرتِ تعیین «قواعد بازی» است، نه پیروزی در یک بازی خاص.

استرنج استدلال کرد که قدرت ساختاری مهم‌تر از قدرت رابطه‌ای است. دولتی که قدرت ساختاری دارد، نیازی ندارد مستقیماً دیگران را وادار به کاری کند. ساختارهایی که شکل داده، گزینه‌های دیگران را چنان محدود می‌کند که آنان، به‌طور «طبیعی»، به سوی رفتار مطلوب او می‌روند. منتقدان افول آمریکا، به نظر استرنج، تنها به قدرت رابطه‌ای نگاه می‌کردند و قدرت ساختاری عظیم آمریکا را نمی‌دیدند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

استرنج قدرت ساختاری را در چهار «ساختار» اصلی تحلیل کرد. «ساختار امنیتی»: کنترل بر ابزارهای خشونت و توان تأمین امنیت برای دیگران. «ساختار تولید»: کنترل بر اینکه چه چیزی، کجا، توسط چه کسی و چگونه تولید می‌شود. «ساختار مالی»: کنترل بر اعتبار، پول و نظام مالی جهانی. «ساختار دانش»: کنترل بر تولید، انتقال و ذخیرهٔ دانش، فناوری و اطلاعات. این چهار ساختار به هم پیوسته‌اند و هیچ‌کدام بر دیگری برتری ندارد. استرنج نشان داد که آمریکا، با برتری در هر چهار ساختار، به‌ویژه ساختار مالی از راه نقش دلار و ساختار دانش از راه دانشگاه‌ها و فناوری، قدرت ساختاری بی‌رقیبی دارد. در «عقب‌نشینی دولت»، او استدلال کرد که بخشی از قدرت از دولت‌ها به بازارها، شرکت‌های چندملیتی و بازیگران غیردولتی منتقل شده است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند مفهوم «قدرت ساختاری» به‌سختی قابل‌اندازه‌گیری است و ممکن است به توضیح هر نتیجه‌ای پس از وقوع تبدیل شود. همچنین برخی گفته‌اند استرنج در «عقب‌نشینی دولت»، کاهش قدرت دولت را بیش از حد جلوه داد. بحران مالی ۲۰۰۸ و همه‌گیری کرونا نشان دادند که دولت‌ها همچنان نقش تعیین‌کننده دارند.

انطباق با نظم کنونی جهان

مفهوم قدرت ساختاری استرنج امروز برای فهم رقابت آمریکا و چین کلیدی است. این رقابت در واقع رقابت بر سر کنترل ساختارهاست. در «ساختار مالی»، آمریکا با سلطهٔ دلار و نظام سوئیفت برتری دارد و از آن برای تحریم استفاده می‌کند. چین با تلاش برای جهانی‌کردن یوان و ایجاد نظام‌های پرداخت جایگزین، می‌کوشد این برتری را به چالش بکشد. در «ساختار تولید»، چین با تبدیل‌شدن به «کارخانهٔ جهان» و کنترل زنجیره‌های تأمین حیاتی، قدرت ساختاری عظیمی کسب کرده است. در «ساختار دانش»، رقابت بر سر هوش مصنوعی، نیمه‌رساناها و استانداردهای فناوری جریان دارد. ایران در هر چهار ساختار در حاشیه قرار

دارد، که آن را در برابر قدرت ساختاری دیگران آسیب‌پذیر می‌کند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۷۱. چارلز کیندلبرگر — ثبات هژمونیک و تلهٔ کیندلبرگر

متفکر: چارلز کیندلبرگر (Charles Kindleberger) | اثر اصلی: «جهان در رکود، ۱۹۲۹–۱۹۳۹» (۱۹۷۳) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کیندلبرگر اقتصاددان و مورخ اقتصادی آمریکایی و استاد MIT بود. او در دولت آمریکا در طراحی «طرح مارشال» برای بازسازی اروپا پس از جنگ جهانی دوم نقش داشت. کتاب «جهان در رکود» او یکی از مهم‌ترین تحلیل‌های رکود بزرگ ۱۹۲۹ است. این کتاب به این پرسش پاسخ داد که چرا یک رکود اقتصادی، که می‌توانست کوتاه و محدود باشد، به فاجعه‌ای جهانی و دهساله تبدیل شد که سرانجام به ظهور فاشیسم و جنگ جهانی دوم انجامید.

هستهٔ نظریه

پاسخ کیندلبرگر این بود که رکود بزرگ چنین گسترده، عمیق و طولانی شد، زیرا هیچ کشوری حاضر یا قادر نبود نقش «ثبات‌بخش» اقتصاد جهانی را ایفا کند. بریتانیا، که در سدهٔ نوزدهم این نقش را داشت، پس از جنگ جهانی اول دیگر «توانایی» آن را نداشت. آمریکا، که توانایی آن را داشت، «اراده» آن را نداشت و به انزواطلبی روی آورده بود. نتیجه، خلأ رهبری بود که در آن هر کشور برای حفاظت از خود، به سیاست‌های «همسایه‌ستیزانه»، مانند تعرفه‌های تلافی‌جویانه و کاهش ارزش رقابتی پول، روی آورد. این سیاست‌ها بحران را برای همه بدتر کردند.

کیندلبرگر نتیجه گرفت که اقتصاد جهانی برای ثبات به «یک ثبات‌بخش» نیاز دارد: قدرتی که حاضر باشد «کالاهای عمومی جهانی» را فراهم کند، حتی اگر هزینه‌اش بیش از سود مستقیم خودش باشد. این اندیشه پایهٔ «نظریهٔ ثبات هژمونیک» شد که بعدها رابرت گیلپین و دیگران آن را گسترش دادند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کیندلبرگر پنج وظیفه برای ثبات‌بخش اقتصاد جهانی برشمرد: حفظ «بازار نسبتاً باز» برای کالاهای کشورهای دیگر، به‌ویژه در زمان رکود؛ ارائهٔ «وام‌های بلندمدت ضدچرخه‌ای»، یعنی ادامهٔ وام‌دهی در زمان رکود به جای قطع آن؛ حفظ «نظام نسبتاً باثبات نرخ ارز»؛ «هماهنگی سیاست‌های کلان اقتصادی» میان کشورها؛ و عمل به‌عنوان «آخرین وام‌دهنده» در بحران‌های مالی. در ۲۰۱۷، جوزف نای مفهوم «تلهٔ کیندلبرگر» را در برابر «تلهٔ توسیدید» آلیسون مطرح کرد. نگرانی اصلی، به نظر نای، نه اینکه چین بیش از حد قوی شود و با آمریکا بجنگد، بلکه این است که چین بیش از حد «ضعیف» یا «بی‌میل» باشد که کالاهای عمومی جهانی را فراهم کند، در حالی که آمریکا نیز از این نقش کنار می‌کشد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند نظریهٔ ثبات هژمونیک بیش از حد ساده است. نظم اقتصادی می‌تواند با همکاری چندجانبه میان چند قدرت، بدون یک هژمون واحد، حفظ شود. کوهین در «پس از هژمونی» همین را استدلال کرد. همچنین برخی گفته‌اند «کالاهای عمومی» که هژمون فراهم می‌کند، اغلب به سود خود هژمون است و انگیزه‌اش نوع‌دوستی نیست.

انطباق با نظم کنونی جهان

«تلهٔ کیندلبرگر» شاید یکی از دقیق‌ترین توصیف‌ها از نگرانی‌های اقتصادی امروز باشد. آمریکا در سال‌های اخیر از بسیاری از نقش‌های ثبات‌بخش خود کنار کشیده است: تعرفه‌های گسترده بر متحدان و رقیبان، خروج از سازمان جهانی بهداشت و توافق پاریس، و فلج‌کردن نهاد حل اختلاف سازمان تجارت جهانی. در همان حال، چین، با وجود قدرت اقتصادی عظیم، تمایل یا توانایی ایفای کامل این نقش را نشان نداده است. حتی در بحران بدهی کشورهای در حال توسعه، رویکرد چین اغلب به سود منافع خودش بوده است. نمونهٔ امنیتی این خلأ، دریای سرخ است: امنیت کشتیرانی، کالایی عمومی جهانی است. وقتی حوثی‌ها آن را

تهدید کردند، تنها آمریکا و چند متحدش هزینهٔ حفاظت از آن را پرداختند، در حالی که چین، که بیشترین سود را از این مسیر تجاری می‌برد، نقشی ایفا نکرد. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۷۲. دیل کوپلند — وابستگی متقابل اقتصادی و جنگ

متفکر: دیل سی. کوپلند (Dale C. Copeland) | آثار اصلی: «خاستگاه‌های جنگ بزرگ» (۲۰۰۰)؛ «وابستگی متقابل اقتصادی و جنگ» (۲۰۱۵) | کانادا و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کوپلند استاد دانشگاه ویرجینیاست. او به یکی از کهن‌ترین بحث‌های روابط بین‌الملل پرداخته است: آیا تجارت و وابستگی متقابل اقتصادی صلح را تقویت می‌کند، چنان‌که لیبرال‌ها از کانت تا نورمن انجل استدلال کرده‌اند؟ یا خطر جنگ را افزایش می‌دهد، چنان‌که برخی واقع‌گرایان گفته‌اند، زیرا وابستگی آسیب‌پذیری ایجاد می‌کند؟ کوپلند با بررسی دقیق تاریخی، از جنگ‌های سدهٔ هجدهم تا جنگ سرد، پاسخی ترکیبی ارائه کرد.

هستهٔ نظریه

کوپلند «نظریهٔ انتظارات تجاری» را مطرح کرد. استدلال او این بود که نه «سطح کنونی» وابستگی متقابل، بلکه «انتظارات» دولت‌ها دربارهٔ «آیندهٔ» روابط تجاری، تعیین می‌کند که وابستگی به صلح می‌انجامد یا جنگ. اگر دولتی وابسته به تجارت، انتظار داشته باشد که روابط تجاری در آینده ادامه یابد و گسترش پیدا کند، انگیزهٔ قوی برای حفظ صلح دارد، زیرا جنگ این منافع را نابود می‌کند. این منطق لیبرالی است و کوپلند آن را می‌پذیرد.

اما اگر همان دولت وابسته، انتظار داشته باشد که شریک تجاری‌اش در آینده دسترسی او به بازارها یا منابع حیاتی را محدود یا قطع کند، وابستگی به منبع «ناامنی» تبدیل می‌شود. دولت ممکن است نتیجه بگیرد که بهتر است اکنون، پیش از آنکه آسیب‌پذیرتر شود، با زور دسترسی به این منابع را تضمین کند. در این حالت، وابستگی متقابل، که روزی صلح را حفظ می‌کرد، به محرک جنگ تبدیل می‌شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کوپلند نمونه‌های تاریخی متعددی برای این نظریه ارائه کرد. مهم‌ترین آن حملهٔ ژاپن به پرل هاربر در ۱۹۴۱ است. ژاپن به‌شدت به نفت، فولاد و مواد خام وارداتی، به‌ویژه از آمریکا، وابسته بود. وقتی آمریکا در تابستان ۱۹۴۱، در واکنش به گسترش ژاپن در هندوچین، صادرات نفت به ژاپن را متوقف کرد، رهبران ژاپن نتیجه گرفتند که بدون نفت، اقتصاد و ارتششان در چند ماه فلج خواهد شد. بنابراین تصمیم گرفتند، به جای پذیرش این آسیب‌پذیری، با حمله به آمریکا و تصرف منابع نفتی هند شرقی هلند، دسترسی خود را تضمین کنند. کوپلند همین منطق را برای آلمان پیش از ۱۹۱۴ نیز به کار برد. نتیجهٔ سیاستی او این است که سیاست‌هایی که انتظارات تجاری منفی ایجاد می‌کنند، مانند تحریم‌های گسترده و «جداسازی» اقتصادی، ممکن است خطر جنگ را افزایش دهند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند «انتظارات» رهبران دشوار به سنجش است و ممکن است پس از رخداد برای توضیح جنگ استنتاج شود. همچنین برخی گفته‌اند کوپلند نقش عوامل غیراقتصادی، مانند ایدئولوژی، ملی‌گرایی و سیاست داخلی، را در تصمیم به جنگ کم‌رنگ می‌کند. برای نمونه، توسعه‌طلبی ژاپن پیش از تحریم نفتی آغاز شده بود.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ کوپلند امروز شاید مرتبط‌ترین نظریه برای فهم خطرات رقابت آمریکا و چین باشد. روند «جداسازی» اقتصادی، یعنی محدودیت صادرات فناوری، تعرفه‌ها، کنترل سرمایه‌گذاری و بازگرداندن زنجیره‌های تأمین، به‌طور فزاینده انتظارات منفی دربارهٔ آیندهٔ روابط تجاری ایجاد می‌کند. بر اساس منطق کوپلند، اگر رهبران چین به این نتیجه برسند که آمریکا قصد دارد به‌طور دائمی دسترسی چین به فناوری‌ها و بازارهای حیاتی را محدود کند، ممکن است انگیزهٔ آنان برای حفظ صلح، از جمله در مسئلهٔ تایوان که مرکز تولید نیمه‌رساناهای پیشرفته است، کاهش یابد. تحریم‌های غرب علیه روسیه نیز همین پرسش را

مطرح می‌کند. برای ایران، منطق کوپلند نشان می‌دهد که انزوای اقتصادی کامل، با از میان بردن انتظار منافع آینده، انگیزهٔ حکومت را برای سازش کاهش داده است. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۷۳. لوری گرت — امنیت سلامت جهانی

متفکر: لوری گرت (Laurie Garrett) | آثار اصلی: «طاعون در راه است: بیماری‌های نوظهور در جهانی نامتوازن» (۱۹۹۴)؛ «خیانت به اعتماد: فروپاشی سلامت عمومی جهانی» (۲۰۰۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گرت روزنامه‌نگار علمی آمریکایی و برندهٔ جایزهٔ پولیتزر در ۱۹۹۶ برای گزارش‌هایش دربارهٔ همه‌گیری ابولا در زئیر است. او بعدها پژوهشگر ارشد سلامت جهانی در شورای روابط خارجی آمریکا شد. کتاب «طاعون در راه است» در ۱۹۹۴، دو دهه پیش از همه‌گیری کرونا، هشدار داد که بشریت در برابر بیماری‌های عفونی نوظهور آسیب‌پذیرتر از هر زمان دیگری است. گرت یکی از نخستین کسانی بود که سلامت عمومی را به‌عنوان مسئلهٔ «امنیت ملی» و بین‌المللی مطرح کرد.

هستهٔ نظریه

گرت استدلال کرد که پس از موفقیت‌های بزرگ سدهٔ بیستم در مبارزه با بیماری‌های عفونی، مانند آنتی‌بیوتیک‌ها، واکسن‌ها و ریشه‌کنی آبله، جهان به «توهم پیروزی» دچار شده است. این توهم به کاهش سرمایه‌گذاری در سلامت عمومی، نظارت بر بیماری‌ها و پژوهش انجامیده است. در همان حال، چند روند، خطر ظهور و گسترش بیماری‌های تازه را به‌شدت افزایش داده است.

این روندها عبارت‌اند از: «جهانی‌شدن» و سفرهای هوایی، که یک بیماری را در چند ساعت به سراسر جهان منتقل می‌کند؛ «شهرنشینی» سریع و تراکم جمعیت در شهرهای فقیر با بهداشت ضعیف؛ «تخریب زیستگاه‌های طبیعی»، که انسان را با ویروس‌های تازهٔ حیوانی در تماس قرار می‌دهد؛ «مقاومت آنتی‌بیوتیکی» ناشی از مصرف بی‌رویه؛ و «فروپاشی نظام‌های سلامت عمومی» در بسیاری از کشورها.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «خیانت به اعتماد»، گرت فروپاشی نظام‌های سلامت عمومی را در کشورهای مختلف، از روسیه پس از فروپاشی شوروی تا هند و آفریقا، بررسی کرد. او نشان داد که سلامت عمومی تنها مسئلهٔ پزشکی نیست، بلکه به «اعتماد» میان دولت و شهروندان وابسته است. وقتی مردم به دولت اعتماد ندارند، از دستورالعمل‌های بهداشتی پیروی نمی‌کنند، واکسن نمی‌زنند و بیماری‌ها را گزارش نمی‌کنند. گرت بر چند عنصر برای امنیت سلامت تأکید داشت: نظام‌های «نظارت و هشدار زودهنگام» بیماری‌ها، «شفافیت» دولت‌ها در گزارش شیوع، «همکاری بین‌المللی» و نظام‌های سلامت عمومی پایه در همهٔ کشورها، زیرا بیماری‌ها مرز نمی‌شناسند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند «امنیتی‌کردن» سلامت ممکن است خطرهایی داشته باشد. ممکن است به اقدامات اضطراری بیش از حد، محدودیت آزادی‌ها، برچسب‌زنی به گروه‌ها یا کشورها و اولویت‌دادن به منافع کشورهای ثروتمند بینجامد. مکتب کپنهاگ و آگامبن همین نگرانی را مطرح کرده‌اند. همچنین برخی گفته‌اند هشدارهای گرت گاه با لحنی «آخرالزمانی» همراه بوده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

همه‌گیری کرونا هشدارهای گرت را به شکلی دردناک تأیید کرد. ویروسی که از ووهان آغاز شد، در چند هفته به سراسر جهان رسید، میلیون‌ها کشته بر جا گذاشت و اقتصاد جهانی را فلج کرد. همه‌گیری نشان داد که نظام‌های نظارت و هشدار زودهنگام ناکافی‌اند، که پنهان‌کاری دولت‌ها، به‌ویژه چین در هفته‌های نخست، خطر را چندبرابر می‌کند، و که همکاری بین‌المللی شکننده است. «توافق‌نامهٔ همه‌گیری» سازمان جهانی بهداشت، که در مه ۲۰۲۵ تصویب شد، کوششی برای پاسخ به این درس‌ها بود، هرچند آمریکا در آن مشارکت نکرد. ایران نمونهٔ روشن نظریهٔ «اعتماد» گرت بود. پنهان‌کاری اولیه دربارهٔ شیوع در قم، ادامهٔ پروازهای ماهان

به چین، و ممنوعیت واردات واکسن‌های آمریکایی و بریتانیایی به دستور رهبر در دی ۱۳۹۹، به تلفات سنگین و فرسایش بیشتر اعتماد عمومی انجامید. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۷۴. استیون پینکر — افول خشونت

متفکر: استیون پینکر (Steven Pinker) | اثر اصلی: «فرشتگان بهتر طبیعت ما: چرا خشونت کاهش یافته است» (۲۰۱۱) | کانادا و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

پینکر روان‌شناس شناختی و زبان‌شناس، استاد دانشگاه هاروارد و یکی از شناخته‌شده‌ترین روشنفکران عمومی جهان است. کتاب «فرشتگان بهتر طبیعت ما»، که عنوانش از سخنرانی آبراهام لینکلن گرفته شده، یکی از پربحث‌ترین آثار دههٔ ۲۰۱۰ بود. این کتاب با بررسی داده‌های تاریخی، باستان‌شناختی و آماری دربارهٔ انواع خشونت، از جنگ و قتل تا شکنجه و خشونت خانگی، ادعایی خلاف شهود مطرح کرد: برخلاف تصور رایج، جهان امروز از نظر خشونت، صلح‌آمیزترین دوران تاریخ بشر است.

هستهٔ نظریه

پینکر استدلال کرد که خشونت در طول تاریخ بشر به‌طور چشمگیری کاهش یافته است و این کاهش در چند «روند» تاریخی رخ داده است. «فرایند آرام‌سازی»: گذار از جوامع شکارچی-گردآورنده، که نرخ مرگ ناشی از خشونت در آن‌ها بسیار بالا بود، به نخستین دولت‌ها. «فرایند تمدن‌سازی»: کاهش شدید نرخ قتل در اروپا از اواخر قرون وسطا تا سدهٔ بیستم، با تمرکز قدرت در دولت‌ها و گسترش تجارت. «انقلاب انسان‌دوستانه»: الغای شکنجهٔ قضایی، برده‌داری و مجازات‌های بی‌رحمانه در عصر روشنگری. «صلح طولانی»: نبود جنگ میان قدرت‌های بزرگ پس از ۱۹۴۵. «صلح تازه»: کاهش جنگ‌های داخلی و نسل‌کشی پس از پایان جنگ سرد. و «انقلاب حقوق»: کاهش خشونت علیه زنان، کودکان، اقلیت‌ها و حیوانات.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

پینکر پنج «نیروی» تاریخی را برای توضیح این کاهش برشمرد. «لویاتان»: دولتی با انحصار کاربرد مشروع زور، که مانع خشونت متقابل میان افراد و گروه‌ها می‌شود؛ ادامهٔ اندیشهٔ هابز. «تجارت»: که بازی حاصل‌جمع مثبت ایجاد می‌کند و دیگران را از دشمن به شریک تبدیل می‌کند. «زنانه‌شدن»: افزایش نقش و نفوذ زنان در جامعه و سیاست. «جهان‌وطنی»: سواد، سفر و رسانه‌ها، که همدلی با «دیگران» را گسترش می‌دهند. و «پله‌برقی عقل»: کاربرد عقل و دانش برای فهم بی‌فایدگی و هزینهٔ خشونت.

نقد و محدودیت‌ها

نظریهٔ پینکر نقدهای جدی برانگیخت. نسیم نیکلاس طالب و پاسکوال سیریلو استدلال کردند که داده‌های جنگ «دم پهن» دارند: جنگ‌های بزرگ و ویرانگر، مانند جنگ‌های جهانی، نادر اما بسیار پرتلفات‌اند. بنابراین دوره‌ای هفتادساله بدون جنگ بزرگ، از نظر آماری نشان نمی‌دهد که خطر جنگ بزرگ کاهش یافته است. مورخان نیز داده‌های پینکر دربارهٔ خشونت در جوامع پیشاتاریخی را مناقشه‌برانگیز دانستند. منتقدان دیگر گفتند که پینکر خشونت ساختاری، مانند فقر و استعمار، و خشونت دولتی مدرن را کمتر در نظر می‌گیرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

رویدادهای سال‌های اخیر نظریهٔ پینکر را به چالش کشیده‌اند. داده‌های برنامهٔ داده‌های منازعهٔ اوپسالا نشان می‌دهد که شمار منازعات مسلحانه دولتی و تلفات ناشی از آن‌ها در سال‌های ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۴، با جنگ اوکراین، جنگ تیگرای در اتیوپی، جنگ غزه و جنگ سودان، به بالاترین سطح خود از پایان جنگ سرد رسیده است. این امر نقد «دم پهن» طالب را تقویت می‌کند. اما دفاع پینکر این است که روندهای بلندمدت، که در سده‌ها سنجیده می‌شوند، با چند سال افزایش نقض نمی‌شوند. نیروهایی که او برشمرد، یعنی دولت کارآمد، تجارت، حقوق زنان و جهان‌وطنی، همچنان پیش‌بینی‌کنندهٔ صلح‌اند. برای ایران، این تحلیل

نتیجهٔ روشنی دارد: کشوری که دولت قانونمند، اقتصاد باز، حقوق زنان و پیوند با جهان را تضعیف کند، از نیروهای کاهش خشونت دور می‌شود. داوری نهایی: انطباق متوسط است.

۱۷۵. جان مولر — منسوخ‌شدن جنگ بزرگ

متفکر: جان مولر (John Mueller) | آثار اصلی: «عقب‌نشینی از روز قیامت: منسوخ‌شدن جنگ بزرگ» (۱۹۸۹)؛ «بزرگ‌نمایی‌شده» (۲۰۰۶) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

مولر استاد دانشگاه ایالتی اوهایو و پژوهشگر مؤسسهٔ کیتو است. او یکی از جسورترین و غیرمتعارف‌ترین متفکران روابط بین‌الملل آمریکایی است و اغلب با دیدگاه‌های رایج مخالفت کرده است. کتاب «عقب‌نشینی از روز قیامت» در ۱۹۸۹، درست هنگام پایان جنگ سرد، منتشر شد. این کتاب استدلال می‌کرد که صلح طولانی میان قدرت‌های بزرگ پس از ۱۹۴۵، برخلاف نظر بیشتر تحلیلگران، نه نتیجهٔ سلاح هسته‌ای، بلکه نتیجهٔ تحولی عمیق در نگرش‌ها و هنجارها بوده است.

هستهٔ نظریه

مولر استدلال کرد که «جنگ بزرگ»، یعنی جنگ میان کشورهای توسعه‌یافته، در حال «منسوخ‌شدن» است. این روند مانند منسوخ‌شدن «دوئل» یا «برده‌داری» است. این‌ها روزی نهادهای عادی و پذیرفته‌شده بودند، اما به‌تدریج «ناپذیرفتنی» و «غیرقابل‌تصور» شدند. نه به این دلیل که ناممکن شدند، بلکه به این دلیل که مردم و نخبگان دیگر آن‌ها را مشروع، شرافتمندانه یا سودمند نمی‌دانستند.

مولر نشان داد که این تحول نگرش، پیش از جنگ جهانی اول در میان بخشی از نخبگان اروپایی آغاز شده بود و فاجعهٔ آن جنگ، آن را عمیق‌تر کرد. پس از جنگ جهانی دوم، جنگ میان کشورهای توسعه‌یافته به‌طور کامل «ناپذیرفتنی» شد. مهم‌ترین و جنجالی‌ترین ادعای او «بی‌ربطی سلاح هسته‌ای» بود. به نظر او، صلح پس از ۱۹۴۵ حتی بدون سلاح هسته‌ای نیز حفظ می‌شد، زیرا خاطرهٔ ویرانی جنگ‌های متعارف برای بازداشتن کافی بود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مولر استدلال کرد که هنجارها و نگرش‌ها، نه ساختار قدرت یا تسلیحات، تعیین‌کنندهٔ جنگ و صلح‌اند. او پیش‌بینی کرد که جنگ‌های آینده عمدتاً در کشورهای فقیر و بی‌ثبات، به شکل جنگ‌های داخلی و منازعات کم‌شدت، رخ خواهند داد، نه میان قدرت‌های بزرگ. در «بزرگ‌نمایی‌شده»، مولر همین منطق شک‌گرایانه را به تروریسم اعمال کرد. او استدلال کرد که پس از یازده سپتامبر، تهدید تروریسم به‌شدت بزرگ‌نمایی شد. احتمال مرگ یک آمریکایی در حملهٔ تروریستی بسیار پایین‌تر از بسیاری از خطرهای روزمره است. واکنش بیش از حد به این تهدید، از جنگ‌های عراق و افغانستان تا هزینه‌های عظیم امنیتی، آسیبی بسیار بیشتر از خود تروریسم وارد کرد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند مولر بیش از حد خوش‌بین است. هنجارها می‌توانند به سرعت تغییر کنند یا فرو بریزند، و حتی کشورهای توسعه‌یافته، تحت شرایط خاص، ممکن است به جنگ روی آورند. ادعای «بی‌ربطی سلاح هسته‌ای» نیز از سوی بیشتر نظریه‌پردازان، از جرویس تا والتز، رد شده است. آنان استدلال می‌کنند که سلاح هسته‌ای نقشی تعیین‌کننده در بازداشتن جنگ میان ابرقدرت‌ها داشت.

انطباق با نظم کنونی جهان

حملهٔ روسیه به اوکراین در ۲۰۲۲ بزرگ‌ترین چالش برای نظریهٔ مولر بود: جنگی بزرگ و متعارف میان دو کشور اروپایی، با صدها هزار کشته. این نشان داد که «منسوخ‌شدن» جنگ بزرگ دست‌کم برای همهٔ دولت‌ها، به‌ویژه دولت‌های اقتدارگرا با رهبرانی که ارزش‌های متفاوتی دارند، تحقق نیافته است. اما مولر می‌تواند پاسخ دهد که جنگ میان دموکراسی‌های توسعه‌یافتهٔ غربی همچنان «غیرقابل‌تصور» است و واکنش گسترده و هماهنگ جهان به این تجاوز، خود نشان‌دهندهٔ قدرت هنجار ضدجنگ است. نقد او بر «بزرگ‌نمایی تهدید» نیز همچنان معتبر است. حکومت‌ها، از جمله جمهوری اسلامی که «تهدید دشمن» را برای

توجیه سرکوب و هزینه‌های نظامی بزرگ‌نمایی می‌کند، اغلب از ترس برای اهداف سیاسی بهره می‌برند. داوری نهایی: انطباق متوسط است.

۱۷۶. عجم‌اوغلو و رابینسون — چرا ملت‌ها شکست می‌خورند

متفکران: دارون عجم‌اوغلو (Daron Acemoglu) و جیمز رابینسون (James A. Robinson) | آثار اصلی: «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند» (۲۰۱۲)؛ «راهروی باریک» (۲۰۱۹) | ترکیه، بریتانیا و ایالات متحده | جایزهٔ نوبل اقتصاد ۲۰۲۴

متفکر و زمینهٔ تاریخی

عجم‌اوغلو، اقتصاددان ترک‌تبار و استاد MIT، و رابینسون، اقتصاددان و دانشمند سیاسی بریتانیایی و استاد دانشگاه شیکاگو، همراه با سایمون جانسون، در ۲۰۲۴ جایزهٔ نوبل اقتصاد را برای پژوهش‌هایشان دربارهٔ «چگونگی شکل‌گیری نهادها و اثر آن‌ها بر رفاه» دریافت کردند. کتاب «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند» به یکی از پرخواننده‌ترین آثار علوم اجتماعی دههٔ ۲۰۱۰ تبدیل شد و به این پرسش کهن پاسخ داد: چرا برخی کشورها ثروتمند و برخی فقیرند؟

هستهٔ نظریه

عجم‌اوغلو و رابینسون تبیین‌های رایج برای تفاوت ثروت ملت‌ها را رد کردند. «جغرافیا»، یعنی آب‌وهوا و منابع، «فرهنگ»، یعنی ارزش‌ها و دین، و «جهل» رهبران، یعنی ندانستن سیاست‌های درست، از نظر آنان کافی نیستند. به جای آن، استدلال کردند که علت اصلی «نهادها»ست: قواعدی که زندگی اقتصادی و سیاسی را سامان می‌دهند. آنان دو نوع نهاد را از هم جدا کردند.

«نهادهای فراگیر»: نهادهای اقتصادی که حقوق مالکیت را تضمین می‌کنند، فرصت برابر ایجاد می‌کنند و به همه امکان مشارکت در اقتصاد را می‌دهند، و نهادهای سیاسی که قدرت را به‌طور گسترده توزیع می‌کنند و آن را محدود می‌سازند. این نهادها به نوآوری، سرمایه‌گذاری و رشد پایدار می‌انجامند. «نهادهای استخراجی»: نهادهایی که برای «استخراج» ثروت از بخش بزرگی از جامعه به سود نخبه‌ای کوچک طراحی شده‌اند. این نهادها نوآوری را سرکوب می‌کنند، زیرا «تخریب خلاق» ناشی از نوآوری، قدرت و ثروت نخبگان را تهدید می‌کند. نمونهٔ

کلاسیک آنان دو شهر «نوگالس» است، یکی در آمریکا و دیگری در مکزیک، که با وجود جغرافیا و فرهنگ مشترک، سطح رفاه بسیار متفاوتی دارند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

آنان چند سازوکار کلیدی را برشمردند. «لحظه‌های حساس»: رویدادهای بزرگ تاریخی، مانند طاعون سیاه یا کشف قاره‌های جدید، که می‌توانند مسیر نهادی کشورها را تغییر دهند. «قانون آهنین الیگارشی»: حتی انقلاب‌هایی که برای براندازی نهادهای استخراجی رخ می‌دهند، اغلب نهادهای استخراجی تازه‌ای می‌سازند، زیرا انقلابیون پیروز به نخبهٔ جدید تبدیل می‌شوند. «حلقهٔ فضیلت» و «حلقهٔ رذیلت»: نهادهای فراگیر یکدیگر را تقویت می‌کنند و نهادهای استخراجی نیز. در «راهروی باریک»، آنان استدلال کردند که آزادی تنها در «راهروی باریکی» میان دو خطر ممکن است: «لویاتان مستبد»، یعنی دولتی آن‌قدر قوی که جامعه را سرکوب می‌کند، و «لویاتان غایب»، یعنی دولتی آن‌قدر ضعیف که نمی‌تواند امنیت و قانون را تأمین کند. ماندن در این راهرو نیازمند رقابت پیوسته میان دولت قوی و جامعهٔ مدنی قوی است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند دوگانهٔ «فراگیر و استخراجی» بیش از حد ساده است. رشد اقتصادی چشمگیر چین با نهادهای سیاسی استخراجی، چالشی جدی برای نظریه است. آنان پاسخ داده‌اند که رشد چین در درازمدت پایدار نخواهد بود، اما این پیش‌بینی هنوز آزموده نشده است. همچنین برخی مورخان، تفسیر آنان از نمونه‌های تاریخی را گزینشی دانسته‌اند.

انطباق با نظم کنونی جهان

چارچوب عجم‌اوغلو و رابینسون پیامدهای امنیتی روشنی دارد. دولت‌هایی با نهادهای استخراجی، چون مشروعیتشان بر رفاه عمومی استوار نیست، به سرکوب، ملی‌گرایی تهاجمی و دشمن‌سازی خارجی تکیه می‌کنند. روسیهٔ پوتین، با اقتصادی متکی بر نفت و گاز و کنترل الیگارش‌های وفادار، نمونهٔ روشن آن است. جمهوری اسلامی شاید یکی از دقیق‌ترین نمونه‌های «نهادهای استخراجی» در جهان امروز باشد. بنیادها، نهادهای اقتصادی سپاه و شبکه‌های

وابسته به قدرت، بخش بزرگی از اقتصاد را کنترل می‌کنند، از رقابت و پاسخ‌گویی مصون‌اند و ثروت را از جامعه به نخبه‌ای کوچک منتقل می‌کنند. «قانون آهنین الیگارشی» نیز تجربهٔ انقلاب ۱۳۵۷ را توصیف می‌کند. هشدار آنان برای ایران آینده نیز روشن است: گذار سیاسی تنها زمانی به رفاه و ثبات پایدار می‌انجامد که نهادهای استخراجی را برچیند، نه اینکه نخبه‌ای تازه را جایگزین کند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۷۷. رابرت روتبرگ — دولت‌های ناکام و فروپاشیده

متفکر: رابرت آی. روتبرگ (Robert I. Rotberg) | آثار اصلی: «ناکامی و ضعف دولت در عصر ترور» (ویراستار، ۲۰۰۳)؛ «وقتی دولت‌ها ناکام می‌شوند» (ویراستار، ۲۰۰۴) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

روتبرگ استاد دانشگاه هاروارد و مدیر پیشین «برنامهٔ منازعات درون‌دولتی» در مدرسهٔ کندی است. او دهه‌ها دربارهٔ آفریقا و حکمرانی پژوهش کرده است. پس از یازده سپتامبر، که نشان داد القاعده از افغانستان، دولتی فروپاشیده، به‌عنوان پناهگاه برای طراحی حملات علیه آمریکا استفاده کرده است، روتبرگ پروژه‌ای برای فهم نظام‌مند «دولت‌های ناکام» و پیامدهای امنیتی آن‌ها آغاز کرد. آثار او پایهٔ نظری بسیاری از شاخص‌ها و سیاست‌های بین‌المللی دربارهٔ دولت‌های شکننده شد.

هستهٔ نظریه

روتبرگ استدلال کرد که کارکرد اصلی دولت، تأمین «کالاهای سیاسی» برای شهروندانش است. او این کالاها را در سلسله‌مراتبی تعریف کرد. مهم‌ترین و نخستین آن «امنیت» است: جلوگیری از تهدیدهای خارجی، حفظ نظم داخلی، و امنیت جانی و مالی شهروندان. بدون امنیت، تأمین کالاهای دیگر ناممکن است. پس از آن، «حاکمیت قانون» و نظام قضایی مستقل؛ «مشارکت سیاسی» و آزادی‌های مدنی؛ و «خدمات عمومی» مانند بهداشت، آموزش، زیرساخت، نظام مالی و محیط اقتصادی مناسب قرار دارند.

بر اساس میزان تأمین این کالاها، روتبرگ دولت‌ها را در طیفی قرار داد. «دولت‌های قوی» این کالاها را به‌طور کامل تأمین می‌کنند. «دولت‌های ضعیف» برخی را تأمین می‌کنند و در برخی ناتوان‌اند. «دولت‌های ناکام» در تأمین بیشتر آن‌ها، به‌ویژه امنیت، شکست خورده‌اند و با

شورش و خشونت گسترده روبه‌رو هستند. «دولت‌های فروپاشیده» نمونهٔ افراطی‌اند که در آن‌ها اقتدار دولتی عملاً وجود ندارد، مانند سومالی در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

روتبرگ چند نشانه برای ناکامی دولت برشمرد: از دست رفتن کنترل بر بخش‌هایی از سرزمین؛ خشونت گسترده و شورش؛ ظهور «جنگ‌سالاران» و نیروهای مسلح غیردولتی؛ فساد گسترده؛ فروپاشی خدمات عمومی؛ و از دست رفتن مشروعیت. او تأکید کرد که ناکامی دولت معمولاً نه از علل طبیعی یا تاریخی اجتناب‌ناپذیر، بلکه از «تصمیم‌های رهبران» ناشی می‌شود. رهبرانی که منابع را برای خود و حامیانشان غارت می‌کنند، نهادها را تضعیف می‌کنند و از قومیت برای بسیج استفاده می‌کنند. پیامد امنیتی مهمی که روتبرگ برجسته کرد، این است که دولت‌های ناکام به «پناهگاه» تروریسم، جرم سازمان‌یافته، قاچاق و منشأ مهاجرت گسترده و بی‌ثباتی منطقه‌ای تبدیل می‌شوند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند مفهوم «دولت ناکام» بر مدلی غربی از دولت استوار است و بسیاری از کشورهای در حال توسعه را بر اساس معیارهایی می‌سنجد که با تاریخ و شرایط آنان سازگار نیست. همچنین این مفهوم ممکن است به توجیه مداخلهٔ خارجی به نام «دولت‌سازی» بینجامد، که در افغانستان و عراق شکست خورد. برخی نیز گفته‌اند پیوند میان دولت ناکام و تروریسم کمتر از آن است که روتبرگ ادعا کرد، زیرا گروه‌های تروریستی اغلب در دولت‌های «ضعیف» و نه کاملاً «فروپاشیده» فعال‌اند.

انطباق با نظم کنونی جهان

دولت‌های ناکام امروز یکی از منابع اصلی بی‌ثباتی جهانی‌اند. سودان، با جنگ داخلی ویرانگر از ۲۰۲۳، یمن، لیبی، سومالی، هائیتی که گروه‌های تبهکار مسلح بخش بزرگی از پایتختش را کنترل می‌کنند، و دولت‌های منطقهٔ ساحل آفریقا که با کودتاها و شورش‌های جهادی روبه‌رو هستند، همگی در طیف «ناکام» تا «فروپاشیده» قرار دارند. لبنان، با فروپاشی اقتصادی از

۲۰۱۹ و وجود ارتشی موازی، یعنی حزب‌الله، نمونه‌ای از دولت ضعیف است. جمهوری اسلامی نقش مهمی در تضعیف دولت‌ها در منطقه داشت: پرورش نیروهای مسلح غیردولتی در لبنان، عراق، سوریه و یمن، دقیقاً حاکمیت این دولت‌ها را فرسوده کرد. خود ایران نیز، در تأمین برخی کالاهای سیاسی، مانند حاکمیت قانون، مشارکت سیاسی، و حتی خدمات پایه مانند آب و برق، به‌طور فزاینده ناتوان شده است. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۷۸. چارلز تیلی — جنگ‌سازی و دولت‌سازی

متفکر: چارلز تیلی (Charles Tilly) | آثار اصلی: «جنگ‌سازی و دولت‌سازی به‌مثابه جرم سازمان‌یافته» (مقاله، ۱۹۸۵)؛ «اجبار، سرمایه و دولت‌های اروپایی، ۹۹۰–۱۹۹۲» (۱۹۹۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

تیلی جامعه‌شناس و مورخ آمریکایی، استاد دانشگاه‌های میشیگان، نیواسکول و کلمبیا، و یکی از تأثیرگذارترین جامعه‌شناسان تاریخی سدهٔ بیستم بود. او آثار متعددی دربارهٔ جنبش‌های اجتماعی، انقلاب‌ها و شکل‌گیری دولت نوشت. پرسش محوری او این بود: چرا دولت ملی مدرن، با ارتش دائمی، مالیات‌گیری متمرکز و بوروکراسی، به شکل غالب سازمان سیاسی در اروپا و سپس جهان تبدیل شد، در حالی که شکل‌های دیگر، مانند امپراتوری‌ها، دولت‌شهرها و فدراسیون‌های شهری، از میان رفتند؟

هستهٔ نظریه

پاسخ مشهور تیلی در یک جمله خلاصه می‌شود: «جنگ دولت را ساخت و دولت جنگ را». در اروپا، از حدود سال ۱۰۰۰ میلادی، حاکمان پیوسته با یکدیگر می‌جنگیدند. جنگ، به‌ویژه پس از انقلاب نظامی و گسترش باروت و ارتش‌های بزرگ، بسیار پرهزینه شد. برای تأمین هزینهٔ جنگ، حاکمان ناچار شدند منابع را از جامعه «استخراج» کنند. این کار نیازمند ساختن نهادهایی برای مالیات‌گیری، سرشماری، اداره و اجبار بود. این نهادها، به‌تدریج، دولت مدرن را ساختند. دولت‌هایی که بهتر می‌توانستند منابع را بسیج کنند، در جنگ پیروز شدند و دیگران را حذف یا جذب کردند.

تیلی در مقالهٔ ۱۹۸۵، با جسارت، دولت را به «جرم سازمان‌یافته» تشبیه کرد. دولت مانند یک «باج‌گیر حمایتی» عمل می‌کند. تهدیدی را، که اغلب خودش ایجاد کرده یا بزرگ‌نمایی

می‌کند، معرفی می‌کند و سپس در ازای «حمایت» در برابر آن، از مردم پول، یعنی مالیات، می‌گیرد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

تیلی چهار فعالیت اصلی دولت را برشمرد: «جنگ‌سازی»، یعنی حذف یا خنثی‌کردن رقیبان خارجی؛ «دولت‌سازی»، یعنی حذف یا خنثی‌کردن رقیبان داخلی؛ «حمایت»، یعنی حذف دشمنان مشتریان و حامیان؛ و «استخراج»، یعنی کسب منابع برای انجام سه فعالیت دیگر. در «اجبار، سرمایه و دولت‌های اروپایی»، تیلی سه مسیر دولت‌سازی را از هم جدا کرد. مسیر «اجبارمحور»، در مناطقی با سرمایهٔ اندک، مانند روسیه، که حاکمان با زور مستقیم از دهقانان و اشراف استخراج کردند و دولت‌های خودکامه ساختند. مسیر «سرمایه‌محور»، در مناطقی با سرمایهٔ تجاری فراوان، مانند ونیز و هلند، که حاکمان با چانه‌زنی با سرمایه‌داران منابع را به دست آوردند. و مسیر «سرمایه‌دارانه-اجباری»، مانند فرانسه و بریتانیا، که هر دو را ترکیب کرد و موفق‌ترین بود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند نظریهٔ تیلی بر تجربهٔ اروپا استوار است و به همهٔ مناطق قابل‌تعمیم نیست. جفری هربست نشان داد که در آفریقا، دولت‌ها نه از راه جنگ، بلکه از راه استعمار و سپس مرزهای تحمیلی و حمایت بین‌المللی شکل گرفتند. به همین دلیل اغلب ضعیف ماندند. همچنین تشبیه دولت به «جرم سازمان‌یافته»، هرچند تحلیلی تند است، تفاوت دولت‌های مشروع و پاسخ‌گو با رژیم‌های غارتگر را کم‌رنگ می‌کند.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ تیلی در دو جهت امروز کاربرد دارد. جنگ اوکراین نمونه‌ای از «جنگ‌سازی، دولت‌سازی» است. تجاوز روسیه هویت ملی اوکراین را تقویت کرد، ظرفیت نهادی، نظامی و مالی آن را گسترش داد و انسجام ملی‌ای بی‌سابقه ایجاد کرد. اما تحلیل تیلی برای ایران پیامدی تاریک‌تر دارد. جنگ ایران و عراق نقش تعیین‌کننده‌ای در ساخت جمهوری اسلامی داشت.

سپاه پاسداران، که پیش از جنگ نیرویی نسبتاً کوچک بود، در طول جنگ به نهادی نظامی، سیاسی و اقتصادی عظیم تبدیل شد. پس از جنگ، همین نهاد به ابزار «دولت‌سازی» در معنای تیلی، یعنی حذف رقیبان داخلی، و سپس به بازیگر مسلط اقتصاد و سیاست تبدیل شد. تشبیه «باج‌گیر حمایتی» تیلی نیز برای سپاه گویاست: نهادی که با بزرگ‌نمایی «تهدید دشمن»، سهم روزافزونی از منابع ملی را استخراج می‌کند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۷۹. محمد ایوب — معمای امنیت در جهان سوم

متفکر: محمد ایوب (Mohammed Ayoob) | اثر اصلی: «معمای امنیت جهان سوم: دولت‌سازی، منازعهٔ منطقه‌ای و نظام بین‌الملل» (۱۹۹۵) | هند و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ایوب، پژوهشگر هندی‌تبار، استاد ممتاز روابط بین‌الملل در دانشگاه ایالتی میشیگان است. او دهه‌ها دربارهٔ امنیت در جنوب آسیا، خاورمیانه و جهان اسلام پژوهش کرده است. انگیزهٔ اصلی کار او نارضایتی از این واقعیت بود که نظریه‌های رایج امنیت، که در آمریکا و اروپا و بر پایهٔ تجربهٔ جنگ سرد میان ابرقدرت‌ها پرورده شده بودند، برای فهم مسائل امنیتی کشورهای «جهان سوم»، که بیشتر جمعیت جهان را در بر می‌گیرند، نامناسب بودند.

هستهٔ نظریه

ایوب استدلال کرد که مسئلهٔ اصلی امنیت در بیشتر کشورهای جهان سوم با مسئلهٔ امنیت در غرب تفاوتی بنیادین دارد. در غرب، دولت‌ها از نظر داخلی تثبیت شده، مشروع و منسجم‌اند. بنابراین تهدید اصلی آن‌ها «خارجی» است. اما در جهان سوم، تهدید اصلی «داخلی» است: شورش‌های قومی و جدایی‌طلب، کودتاها، بحران مشروعیت و ضعف کنترل دولت بر سرزمین. منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی این کشورها نیز اغلب ریشه در این مسائل داخلی دارد.

علت اصلی، به نظر ایوب، «دولت‌سازی دیرهنگام» است. دولت‌های اروپایی چند سده فرصت داشتند تا از راه جنگ، استخراج و ادغام تدریجی، دولت‌هایی منسجم بسازند. دولت‌های جهان سوم ناچارند همین فرایند را در چند دهه و در شرایطی بسیار دشوارتر انجام دهند. مرزهایشان اغلب توسط قدرت‌های استعماری، بدون توجه به واقعیت‌های قومی و تاریخی، کشیده شده‌اند. نظام بین‌الملل نیز، با هنجارهای حقوق بشر و حاکمیت، روش‌های خشونت‌آمیزی را که اروپا برای دولت‌سازی به کار برد، محدود می‌کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ایوب رویکرد خود را «واقع‌گرایی فرودستان» نامید. این رویکرد مانند واقع‌گرایی کلاسیک بر دولت و قدرت تمرکز دارد، اما از دید دولت‌های ضعیف و حاشیه‌ای به جهان می‌نگرد، نه از دید قدرت‌های بزرگ. او استدلال کرد که برای دولت‌های جهان سوم، «امنیت» در وهلهٔ نخست به معنای «بقای دولت» و «امنیت رژیم» در برابر چالش‌های داخلی است. همچنین ایوب نشان داد که مداخلهٔ قدرت‌های بزرگ در دوران جنگ سرد، با حمایت از گروه‌های مختلف در منازعات داخلی، اغلب این منازعات را تشدید کرد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند ایوب ممکن است، ناخواسته، رژیم‌های سرکوبگر را توجیه کند. اگر امنیت به معنای «بقای دولت» و «امنیت رژیم» است، سرکوب مخالفان داخلی می‌تواند به نام «دولت‌سازی» مشروع جلوه کند. منتقدان مطالعات امنیتی انتقادی، مانند کن بوث، دقیقاً همین را نقد کرده‌اند: امنیت دولت لزوماً با امنیت مردم یکی نیست. همچنین برخی گفته‌اند مفهوم «جهان سوم» بیش از حد کلی است.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل ایوب برای فهم امنیت در بسیاری از کشورهای خاورمیانه، آفریقا و آسیا همچنان کلیدی است. در منطقهٔ ساحل، سودان، اتیوپی و میانمار، تهدیدهای اصلی داخلی‌اند و منازعات منطقه‌ای از آن‌ها ریشه می‌گیرند. در خاورمیانه، مرزهای استعماری، مانند مرزهای پس از قرارداد سایکس-پیکو، همچنان منبع بی‌ثباتی‌اند، از مسئلهٔ کرد تا منازعات فرقه‌ای. برای ایران، تحلیل ایوب چند پیامد دارد. نخست، تأیید می‌کند که تهدیدهای اصلی جمهوری اسلامی داخلی‌اند. دوم، نقد بوث بر ایوب کاملاً به ایران مربوط است: «امنیت رژیم» در ایران آشکارا در تقابل با «امنیت مردم» قرار گرفته است. سوم، برای ایران آینده، چالش اصلی، دولت‌سازی دموکراتیک در کشوری چندقومی است، بی‌آنکه به ابزارهای سرکوب متوسل شود. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۸۰. توماس بارنت — نقشهٔ جدید پنتاگون

متفکر: توماس پی. ام. بارنت (Thomas P.M. Barnett) | اثر اصلی: «نقشهٔ جدید پنتاگون: جنگ و صلح در سدهٔ بیست‌ویکم» (۲۰۰۴) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بارنت استاد دانشکدهٔ جنگ دریایی آمریکا و مشاور «دفتر تحول نیرو» پنتاگون زیر نظر دریاسالار سبروفسکی بود. پس از یازده سپتامبر، او مقاله‌ای در مجلهٔ «اسکوایر» در ۲۰۰۳ منتشر کرد که به کتابی پرفروش تبدیل شد. کتاب او کوششی برای ارائهٔ «نقشه»‌ای راهبردی برای جهان پس از جنگ سرد و پس از یازده سپتامبر بود: نقشه‌ای که نشان دهد تهدیدها از کجا می‌آیند و آمریکا چگونه باید با آن‌ها مقابله کند.

هستهٔ نظریه

بارنت جهان را به دو بخش تقسیم کرد. «هستهٔ کارآمد»: کشورهایی که در «جهانی‌شدن» ادغام شده‌اند و از جریان تجارت، سرمایه، اطلاعات و افراد بهره‌مندند. این شامل آمریکای شمالی، اروپا، روسیه، چین، هند، ژاپن، استرالیا، بخش‌هایی از آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی بود. «شکاف غیرادغام‌شده»: کشورهایی که از جهانی‌شدن جدا مانده‌اند. این شامل بخش بزرگی از خاورمیانه، آفریقای مرکزی، آسیای مرکزی، کارائیب و بخش‌هایی از آمریکای لاتین و جنوب شرقی آسیا بود.

گزارهٔ محوری بارنت این بود که تقریباً همهٔ مداخلات نظامی آمریکا پس از جنگ سرد در «شکاف» رخ داده است. تهدیدهای اصلی امنیتی، یعنی تروریسم، جنگ‌های داخلی، دولت‌های ناکام، قاچاق و منازعات قومی، از «شکاف» برمی‌خیزند. علت این نیست که این کشورها «شرور»ند، بلکه این است که از جهانی‌شدن جدا مانده‌اند. بنابراین راهبرد کلان آمریکا باید «کوچک‌کردن شکاف» باشد: ادغام تدریجی کشورهای شکاف در اقتصاد جهانی.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

بارنت استدلال کرد که ارتش آمریکا برای این مأموریت به دو نیروی متفاوت نیاز دارد. «لویاتان»: نیروی رزمی متعارف و پیشرفته، که برای شکست سریع رژیم‌های متخاصم در جنگ طراحی شده است. و «مدیر سیستم»: نیرویی برای مدیریت «پس از جنگ»، شامل حفظ امنیت، بازسازی، حکمرانی و ادغام کشور در نظام جهانی. این نیرو باید با نهادهای غیرنظامی و بین‌المللی همکاری کند. بارنت معتقد بود که شکست آمریکا در عراق پس از ۲۰۰۳ دقیقاً از نبود این نیروی دوم ناشی شد. ارتش آمریکا در پیروزی سریع موفق بود، اما برای «صلح» آماده نبود. او همچنین استدلال کرد که چین و روسیه، به‌عنوان بخشی از «هسته»، شریکان بالقوه در این مأموریت‌اند، نه دشمنان.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند نظریهٔ بارنت توجیهی برای مداخلهٔ نظامی گسترده و «امپریالیسم لیبرال» بود. همچنین فرض او که ادغام اقتصادی به‌طور خودکار به ثبات و صلح می‌انجامد، ساده‌انگارانه بود. مهم‌تر، فرض او که چین و روسیه شریکان «هسته» در حفظ نظم‌اند، با بازگشت رقابت قدرت‌های بزرگ آشکارا نقض شد. روسیه، که بخشی از «هسته» شمرده می‌شد، به بزرگ‌ترین تجاوز نظامی اروپا از ۱۹۴۵ دست زد.

انطباق با نظم کنونی جهان

نظریهٔ بارنت امروز کمتر از زمان انتشارش کاربرد دارد. مهم‌ترین تهدیدهای امنیتی آمریکا دیگر از «شکاف» نمی‌آیند، بلکه از «درون هسته»: رقابت با چین و تجاوز روسیه. این دقیقاً عکس پیش‌بینی بارنت است. ادغام اقتصادی چین و روسیه در جهانی‌شدن، برخلاف انتظار او، آنان را به شریکان حفظ نظم تبدیل نکرد. با این حال، بخشی از تحلیل بارنت همچنان معتبر است. مناطقی که او «شکاف» نامید، مانند منطقهٔ ساحل، شاخ آفریقا و یمن، همچنان کانون تروریسم، دولت‌های ناکام و منازعه‌اند. درس او دربارهٔ ضرورت برنامه‌ریزی برای «روز پس از جنگ» نیز، با تجربهٔ عراق، لیبی و اکنون غزه، کاملاً تأیید شده است. برای ایران، جمهوری

اسلامی با انزوای عمدی از اقتصاد جهانی، کشور را به «شکاف» رانده است. داوری نهایی: انطباق متوسط تا پایین است.

بخش دهم: رقابت قدرت‌های بزرگ و نظم در حال گذار

۱۸۱. البریج کولبی — راهبرد انکار

متفکر: البریج کولبی (Elbridge Colby) | اثر اصلی: «راهبرد انکار: دفاع آمریکا در عصر منازعهٔ قدرت‌های بزرگ» (۲۰۲۱) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کولبی نوهٔ ویلیام کولبی، رئیس پیشین سیا، است. او در دولت اول ترامپ، معاون دستیار وزیر دفاع در امور راهبرد و توسعهٔ نیرو بود و نقش اصلی را در تدوین «راهبرد دفاع ملی ۲۰۱۸» داشت. این سند برای نخستین بار پس از جنگ سرد، «رقابت قدرت‌های بزرگ» با چین و روسیه را، به جای تروریسم، اولویت اصلی دفاعی آمریکا اعلام کرد. در دولت دوم ترامپ، کولبی از ۲۰۲۵ معاون وزیر دفاع در امور سیاست شد و نفوذ مستقیمی بر سیاست دفاعی آمریکا یافت.

هستهٔ نظریه

کولبی استدلال کرد که مهم‌ترین تهدید برای امنیت و رفاه آمریکا، احتمال دستیابی چین به «هژمونی منطقه‌ای» در آسیاست. آسیا بزرگ‌ترین بازار جهان و مرکز ثقل اقتصاد جهانی است. اگر چین بتواند بر آن مسلط شود، می‌تواند قواعد اقتصاد جهانی را به سود خود تعیین کند، آمریکا را از بازارهای حیاتی محروم سازد و در نهایت تهدید مستقیمی برای آمریکا ایجاد کند. بنابراین هدف محوری راهبرد آمریکا باید «جلوگیری از هژمونی چین در آسیا» باشد.

راه دستیابی به این هدف، «راهبرد انکار» است. آمریکا نباید بکوشد چین را شکست دهد، رژیمش را تغییر دهد یا آن را مهار کند. هدف محدودتر و واقع‌بینانه‌تری دارد: «انکار» توانایی چین برای تسلط بر منطقه. این کار از راه تقویت «ائتلاف ضدهژمونیک»، یعنی آمریکا، ژاپن، کرهٔ جنوبی، استرالیا، فیلیپین، تایوان و هند، و توانایی آن برای شکست هرگونه تجاوز چین، به‌ویژه علیه تایوان، انجام می‌شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مفهوم کلیدی کولبی «دفاع انکاری» است. آمریکا و متحدانش باید توانایی داشته باشند که هرگونه تهاجم چین را در «زنجیرهٔ نخست جزایر»، یعنی ژاپن، تایوان و فیلیپین، پیش از آنکه به «عمل انجام‌شده» تبدیل شود، شکست دهند. اگر چین بداند که نمی‌تواند به هدفش برسد، از تجاوز منصرف می‌شود. این همان «بازدارندگی از راه انکار» گلن اسنایدر است. کولبی تأکید کرد که آمریکا منابع نامحدود ندارد و باید «اولویت‌بندی» کند. این یعنی کاهش تعهدات در اروپا و خاورمیانه و واگذاری مسئولیت دفاع از اروپا عمدتاً به خود اروپاییان، تا منابع برای آسیا آزاد شود. او همچنین بر اهمیت «انگیزهٔ» متحدان تأکید کرد: متحدان باید سهم بیشتری از هزینهٔ دفاع خود را بپردازند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان از چند سو به کولبی تاخته‌اند. اروپاییان نگران‌اند که اولویت‌بندی او به معنای رهاکردن اروپا در برابر روسیه باشد. برخی تحلیلگران استدلال کرده‌اند که جهان را نمی‌توان به صحنه‌های جداگانه تقسیم کرد، زیرا شکست آمریکا در اروپا یا خاورمیانه بر اعتبارش در آسیا نیز اثر می‌گذارد. همچنین برخی گفته‌اند تمرکز صرف بر چین، تهدیدهای دیگر را دست‌کم می‌گیرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

راهبرد کولبی اکنون تا حد زیادی به سیاست رسمی آمریکا تبدیل شده است. فشار بر اعضای ناتو برای افزایش هزینهٔ دفاعی، که به توافق نشست لاهه در ژوئن ۲۰۲۵ برای رسیدن به ۵ درصد تولید ناخالص داخلی انجامید، فشار بر ژاپن، کرهٔ جنوبی و تایوان برای افزایش بودجهٔ دفاعی، و تمرکز بر آمادگی برای منازعه در تنگهٔ تایوان، همگی بازتاب اندیشهٔ اویند. برای خاورمیانه، راهبرد کولبی پیامدی دوگانه دارد. از یک سو، آمریکا می‌خواهد تعهداتش را در منطقه کاهش دهد و منابع را به آسیا منتقل کند. از سوی دیگر، حملات آمریکا به تأسیسات هسته‌ای ایران در ژوئن ۲۰۲۵ نشان داد که آمریکا حاضر است برای جلوگیری از ظهور یک

قدرت هسته‌ای منطقه‌ای، اقدام قاطع و محدود انجام دهد، بی‌آنکه درگیر جنگ طولانی شود. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۸۲. راش دوشی — بازی طولانی

متفکر: راش دوشی (Rush Doshi) | اثر اصلی: «بازی طولانی: راهبرد کلان چین برای جابه‌جایی نظم آمریکایی» (۲۰۲۱) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

دوشی، پژوهشگر مؤسسهٔ بروکینگز و سپس شورای روابط خارجی آمریکا، از ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۴ مدیر امور چین در شورای امنیت ملی آمریکا در دولت بایدن بود. او به زبان چینی مسلط است و کتابش بر پایهٔ تحلیل گستردهٔ اسناد، سخنرانی‌ها و متون حزب کمونیست چین، که بسیاری از آن‌ها پیش‌تر به انگلیسی ترجمه نشده بودند، نوشته شده است. هدف او پاسخ به پرسشی بنیادین بود: آیا چین راهبرد کلانی دارد؟ و اگر دارد، هدفش چیست؟

هستهٔ نظریه

دوشی استدلال کرد که چین، از پایان جنگ سرد، راهبرد کلان منسجمی برای «جابه‌جایی» نظم بین‌المللی به رهبری آمریکا داشته است. این راهبرد، ابتدا در سطح منطقه‌ای و سپس در سطح جهانی، دنبال شده است. او نشان داد که این راهبرد در سه مرحله تحول یافته و هر تغییر، با یک «شوک» در ادراک چین از قدرت آمریکا آغاز شده است.

مرحلهٔ نخست، «کندکردن»، از ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۸. سه رویداد، یعنی سرکوب میدان تیان‌آن‌من و تحریم‌های غرب، جنگ خلیج فارس که برتری نظامی آمریکا را نشان داد، و فروپاشی شوروی که چین را به تنها قدرت کمونیست بزرگ تبدیل کرد، چین را به این نتیجه رساند که آمریکا تهدید اصلی است. در این مرحله، چین کوشید با پرهیز از رویارویی، «قدرت آمریکا را کند کند». مرحلهٔ دوم، «ساختن»، از ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۶. بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ چین را متقاعد کرد که آمریکا در حال افول است. چین شروع به «ساختن» پایه‌های نظم خود در آسیا کرد. مرحلهٔ سوم، «گسترش»، از ۲۰۱۶ به بعد. برگزیت و انتخاب ترامپ، که از دید چین نشانهٔ فروپاشی درونی غرب بود، چین را به «گسترش» راهبردش به سطح جهانی سوق داد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

دوشی ابزارهای راهبرد چین را در سه حوزه تحلیل کرد. در حوزهٔ «نظامی»، چین در مرحلهٔ نخست بر توانمندی‌های «ضددسترسی» و «انکار منطقه» تمرکز کرد. در مرحلهٔ دوم، به ساختن نیروی دریایی آب‌های آزاد و توان اعمال قدرت روی آورد. در حوزهٔ «سیاسی»، چین ابتدا در نهادهای منطقه‌ای مشارکت کرد تا مانع استفادهٔ آمریکا از آن‌ها علیه خود شود. سپس نهادهای خود، مانند بانک توسعهٔ زیرساخت آسیا، را ساخت. در حوزهٔ «اقتصادی»، چین ابتدا کوشید وابستگی خود به آمریکا را کاهش دهد. سپس کوشید دیگران را به خود وابسته کند. مفهوم کلیدی در گفتمان رهبران چین، «تحولات بزرگی که در یک سده دیده نشده» است. این مفهوم، که شی جین‌پینگ بارها تکرار کرده، به باور چین به افول قطعی غرب و فرصت تاریخی برای چین اشاره دارد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند دوشی ممکن است انسجام و برنامه‌ریزی راهبرد چین را بیش از حد جلوه داده باشد. سیاست خارجی هر کشوری، از جمله چین، حاصل ترکیبی از برنامه‌ریزی، واکنش به رویدادها و رقابت داخلی است. همچنین برخی گفته‌اند تفسیر او از متون حزب، که اغلب به زبانی رمزی و ایدئولوژیک نوشته شده‌اند، ممکن است گزینشی باشد.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل دوشی تا حد زیادی با رفتار چین در سال‌های اخیر سازگار است. چین در حال گسترش نفوذ جهانی خود از راه‌های گوناگون است: گسترش «بریکس» و «سازمان همکاری شانگهای»، میانجی‌گری در توافق عربستان و ایران در ۲۰۲۳، تقویت نیروی دریایی که اکنون بزرگ‌ترین ناوگان جهان از نظر تعداد شناورهاست، و ترویج «ابتکار امنیت جهانی» و «ابتکار تمدن جهانی» به‌عنوان جایگزین نظم غربی. نقش ایران در «بازی طولانی» چین مهم اما محدود است. چین بزرگ‌ترین خریدار نفت ایران است و از جمهوری اسلامی به‌عنوان وزنه‌ای در برابر آمریکا در خاورمیانه بهره می‌برد. اما وقتی ایران در ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ با ضربه‌های جدی

روبه‌رو شد، چین از حمایت عملی پرهیز کرد. ایران برای چین ابزار است، نه متحد راهبردی.
داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۸۳. مایکل بکلی — منطقهٔ خطر و قدرت در حال اوج

متفکر: مایکل بکلی (Michael Beckley) | آثار اصلی: «بی‌رقیب: چرا آمریکا تنها ابرقدرت جهان باقی خواهد ماند» (۲۰۱۸)؛ «منطقهٔ خطر: منازعهٔ آینده با چین» (با هال برندز، ۲۰۲۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

بکلی استاد دانشگاه تافتس و پژوهشگر مؤسسهٔ امریکن اینترپرایز است. او در کتاب «بی‌رقیب» با دیدگاه رایج دربارهٔ «افول آمریکا» و «برآمدن چین» مخالفت کرد. در «منطقهٔ خطر»، که با همکاری هال برندز نوشت، پیش‌بینی متناقض‌نمایی ارائه کرد: خطر جنگ با چین نه در اوج قدرت آن، بلکه در زمانی است که چین احساس کند قدرتش به اوج رسیده و رو به افول است.

هستهٔ نظریه

در «بی‌رقیب»، بکلی استدلال کرد که سنجش‌های رایج قدرت، مانند تولید ناخالص داخلی و هزینهٔ نظامی، قدرت چین را بیش از حد جلوه می‌دهند. این سنجش‌ها «هزینه‌ها»ی قدرت را نادیده می‌گیرند. چین هزینه‌های عظیمی برای کنترل جمعیت بزرگ، امنیت داخلی، سرکوب، ناکارآمدی اقتصادی، آلودگی و پیری جمعیت می‌پردازد. وقتی این هزینه‌ها کسر شود، «منابع خالص» آمریکا بسیار بیشتر از چین است و فاصله در حال افزایش است، نه کاهش.

در «منطقهٔ خطر»، بکلی و برندز این تحلیل را به پیش‌بینی امنیتی تبدیل کردند. چین «قدرتی در حال اوج» است. رشد اقتصادی‌اش به‌شدت کند شده، جمعیتش در حال کاهش و پیری است، بدهی‌اش رو به افزایش است و کشورهای همسایه در حال ائتلاف علیه آن‌اند. تاریخ نشان می‌دهد که خطرناک‌ترین قدرت‌ها نه آن‌هایی‌اند که در حال برآمدن‌اند، بلکه آن‌هایی‌اند که پس از دوره‌ای رشد سریع، احساس می‌کنند «پنجرهٔ فرصت»شان در حال بسته‌شدن است. آلمان پیش از ۱۹۱۴ و ژاپن پیش از ۱۹۴۱ نمونه‌های آن‌اند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

بکلی و برندز استدلال کردند که «منطقهٔ خطر» دههٔ ۲۰۲۰ است. در این دهه، چین هنوز به اندازهٔ کافی قوی است که تهاجم کند، به‌ویژه علیه تایوان، اما احساس می‌کند که زمان به سود آن نیست. منطق آن این است که «اکنون یا هرگز». این تحلیل با نظریهٔ «پنجرهٔ فرصت» ون اورا و منطق «جنگ پیشگیرانه» پیوند دارد. پیامد سیاستی آنان این بود که آمریکا باید در کوتاه‌مدت بر «بازدارندگی فوری» تمرکز کند، یعنی تقویت سریع توانمندی‌های نظامی در آسیا با فناوری‌های موجود. نباید برنامه‌های بلندمدتی را دنبال کند که تنها در دههٔ ۲۰۳۰ به نتیجه می‌رسند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند پیش‌بینی «اوج چین» ممکن است زودهنگام باشد. چین، با وجود چالش‌های اقتصادی، همچنان در فناوری‌های کلیدی، مانند خودروهای برقی، باتری، انرژی خورشیدی و حتی هوش مصنوعی، پیشرفت چشمگیری دارد. همچنین برخی گفته‌اند منطق «قدرت در حال اوج» ممکن است به سیاست‌هایی بینجامد که با تشدید فشار بر چین، دقیقاً همان احساس «اکنون یا هرگز» را که از آن می‌ترسند، ایجاد کند.

انطباق با نظم کنونی جهان

برخی شواهد تحلیل بکلی را تأیید می‌کنند. رشد اقتصادی چین به‌شدت کند شده است. جمعیتش از ۲۰۲۲ در حال کاهش است. بحران بازار مسکن و بدهی دولت‌های محلی ادامه دارد. بیکاری جوانان بالاست. کشورهای همسایه، از ژاپن و فیلیپین تا هند و استرالیا، در حال تقویت دفاع و ائتلاف با آمریکا هستند. در همان حال، فعالیت‌های نظامی چین اطراف تایوان به‌شدت افزایش یافته است. اما شواهد دیگر، مانند پیشرفت فناورانهٔ چین، نشان می‌دهد که «اوج» قطعی نیست. منطق «قدرت در حال اوج» برای تحلیل دیگر بازیگران نیز کاربرد دارد. جمهوری اسلامی، که پس از ۲۰۲۴ با افت شدید قدرت روبه‌روست، ممکن است احساس

کند که «پنجره‌اش» در حال بسته‌شدن است. این امر خطر تصمیم‌های پرخطر، مانند حرکت به سوی سلاح هسته‌ای، را افزایش می‌دهد. داوری نهایی: انطباق بالا اما مناقشه‌برانگیز است.

۱۸۴. آمیتاو آچاریا — جهان چندبافت

متفکر: آمیتاو آچاریا (Amitav Acharya) | آثار اصلی: «پایان نظم جهانی آمریکایی» (۲۰۱۴)؛ «ساختن روابط بین‌الملل جهانی» (با باری بوزان، ۲۰۱۹) | هند و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

آچاریا، پژوهشگر هندی‌تبار، استاد دانشگاه آمریکن در واشنگتن و رئیس پیشین انجمن مطالعات بین‌المللی است. او نخستین رئیس غیرغربی این انجمن بود. آچاریا از پیشگامان جنبش «روابط بین‌الملل جهانی» است. این جنبش می‌کوشد رشته را از سلطهٔ دیدگاه‌ها، تجربه‌ها و نظریه‌های غربی رها کند و تجربهٔ آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و خاورمیانه را در آن بگنجاند. او همچنین از متخصصان برجستهٔ آسه‌آن و منطقه‌گرایی آسیایی است.

هستهٔ نظریه

آچاریا استدلال کرد که «نظم جهانی آمریکایی»، یعنی نظم لیبرال پس از ۱۹۴۵ به رهبری آمریکا، در حال پایان است. اما آنچه جایگزین آن می‌شود، نه «چندقطبی» به معنای سنتی است و نه هژمونی چین. او این نظم تازه را «جهان چندبافت» نامید و آن را به «سینمای چندسالنه» تشبیه کرد. در یک سینمای چندسالنه، فیلم‌های متعددی هم‌زمان نمایش داده می‌شوند، هر کدام با کارگردان، بازیگران و تماشاگران خود. تماشاگران آزادند فیلمی را که می‌خواهند انتخاب کنند و هیچ فیلمی بر دیگران مسلط نیست.

به همین شکل، در جهان چندبافت، «نظم‌های» متعددی هم‌زمان وجود دارند. نظم‌های منطقه‌ای، نهادهای جایگزین، ایده‌های گوناگون دربارهٔ توسعه و حکمرانی، و بازیگران متعدد دولتی و غیردولتی در کنار هم حضور دارند. هیچ قدرت یا ایدئولوژی واحدی بر همه مسلط نیست.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

آچاریا چند ویژگی جهان چندبافت را برشمرد. «تکثر بازیگران»: نه فقط قدرت‌های بزرگ، بلکه قدرت‌های میانه، سازمان‌های منطقه‌ای، شرکت‌ها و جامعهٔ مدنی، نقش‌آفرین‌اند. «اهمیت منطقه‌ها»: نظم‌های منطقه‌ای، مانند آسه‌آن، اتحادیهٔ آفریقا و اتحادیهٔ اروپا، اهمیت بیشتری می‌یابند. «عاملیت جنوب جهانی»: کشورهای غیرغربی تنها «گیرندگان» قواعد نیستند، بلکه «سازندگان» آن‌ها نیز هستند. آچاریا نشان داد که بسیاری از هنجارهایی که «غربی» تلقی می‌شوند، مانند حاکمیت، عدم مداخله و حتی حقوق بشر، در شکل‌گیری‌شان مشارکت گستردهٔ کشورهای غیرغربی داشته است. او همچنین بر «وابستگی متقابل پیچیده» تأکید کرد، که این نظم را از نظم چندقطبی رقابتی پیش از جنگ جهانی اول متمایز می‌کند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند «جهان چندبافت» توصیفی است و نظریه‌ای علّی ارائه نمی‌دهد. همچنین برخی گفته‌اند آچاریا اهمیت ادامه‌دار قدرت سخت، یعنی نظامی و اقتصادی، و رقابت دوقطبی آمریکا و چین را کم‌رنگ می‌کند. استعارهٔ «سینمای چندسالنه» ممکن است تصویری بیش از حد صلح‌آمیز و «انتخاب‌محور» از نظمی ارائه دهد که در واقع با رقابت شدید و اجبار همراه است.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل آچاریا بخشی از واقعیت نظم امروز را به‌خوبی توصیف می‌کند. قدرت‌های میانه، مانند هند، ترکیه، عربستان سعودی، امارات، برزیل و اندونزی، به‌طور فزاینده سیاست «چندهمسویی» را دنبال می‌کنند. آنان هم‌زمان با آمریکا، چین و روسیه رابطه دارند و از پیوستن کامل به هیچ اردوگاهی پرهیز می‌کنند. گسترش «بریکس» در ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵، با پیوستن مصر، اتیوپی، ایران، امارات و اندونزی، و بی‌طرفی بسیاری از کشورهای جنوب جهانی در جنگ اوکراین، نشانهٔ این روند است. جمهوری اسلامی با پیوستن به بریکس و سازمان همکاری شانگهای، کوشید از این «جهان چندبافت» برای شکستن انزوا بهره بگیرد. اما تجربهٔ

۲۰۲۵ نشان داد که این عضویت‌ها حمایت امنیتی واقعی فراهم نمی‌کنند. برای ایران آینده، جهان چندبافت فرصتی است تا با سیاست خارجی متوازن و چندجانبه، روابطی سازنده با همهٔ قطب‌ها برقرار کند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۸۵. والتر راسل مید — چهار سنت سیاست خارجی آمریکا

متفکر: والتر راسل مید (Walter Russell Mead) | آثار اصلی: «مشیت ویژه: سیاست خارجی آمریکا و چگونگی تغییر جهان» (۲۰۰۱)؛ «قوس یک پیمان» (۲۰۲۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

مید، استاد کالج بارد، پژوهشگر مؤسسهٔ هادسون و ستون‌نویس «وال‌استریت ژورنال»، یکی از برجسته‌ترین تحلیلگران سیاست خارجی آمریکاست. کتاب «مشیت ویژه»، که عنوانش از جمله‌ای منسوب به بیسمارک گرفته شده که خدا مشیتی ویژه برای ابلهان، مستان و ایالات متحده دارد، کوششی برای فهم «سنت‌های» فکری متمایزی است که سیاست خارجی آمریکا را در طول تاریخ شکل داده‌اند. کتاب «قوس یک پیمان» نیز تاریخ رابطهٔ آمریکا و اسرائیل را بررسی می‌کند.

هستهٔ نظریه

مید استدلال کرد که سیاست خارجی آمریکا حاصل رقابت و تعامل میان چهار «سنت» یا «مکتب» فکری است که هر کدام پایگاه اجتماعی، منطقه‌ای و ارزش‌های خاص خود را دارد. این چهار سنت را به نام چهار رئیس‌جمهور یا دولتمرد آمریکایی نام‌گذاری کرد.

«سنت همیلتونی»، به نام الکساندر همیلتون: بر «تجارت» و ادغام آمریکا در اقتصاد جهانی تأکید دارد. هدف اصلی سیاست خارجی را تضمین دسترسی به بازارها، آزادی دریانوردی و نظام مالی باثبات می‌داند. «سنت ویلسونی»، به نام وودرو ویلسون: بر «ارزش‌ها» و گسترش دموکراسی، حقوق بشر و حاکمیت قانون در جهان تأکید دارد و آن را هم وظیفهٔ اخلاقی و هم منفعت امنیتی آمریکا می‌داند. «سنت جفرسونی»، به نام توماس جفرسون: بر «حفاظت از دموکراسی در داخل» تأکید دارد و از مداخلات خارجی، که آن را تهدیدی برای آزادی‌های داخلی و بودجه می‌داند، پرهیز می‌کند. «سنت جکسونی»، به نام اندرو جکسون: بر «امنیت فیزیکی»، «شرافت» و «رفاه» مردم عادی آمریکا تأکید دارد. نسبت به نهادهای بین‌المللی و

پروژه‌های دموکراسی‌سازی بدبین است، اما وقتی آمریکا مورد حمله قرار گیرد، خواستار پاسخ قاطع و بی‌رحمانه است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مید نشان داد که سیاست خارجی آمریکا در هر دوره، ترکیبی از این چهار سنت است و موفق‌ترین سیاست‌ها آن‌هایی بوده‌اند که چند سنت را با هم آشتی داده‌اند. سنت «جکسونی» بیش از دیگران در فرهنگ عامهٔ آمریکا ریشه دارد، به‌ویژه در جنوب و غرب میانه و در میان طبقهٔ متوسط و کارگر. جکسونی‌ها جنگ‌هایی را که برای «دیگران» یا برای اهداف انتزاعی باشد، نمی‌پسندند. اما در برابر دشمنی که آمریکا را تهدید کند، خواهان «پیروزی کامل» بدون محدودیت‌اند. مید پیش‌بینی کرد که با نارضایتی از جهانی‌شدن و جنگ‌های بی‌پایان، سنت جکسونی در سیاست آمریکا قوی‌تر خواهد شد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند چهار سنت مید بیش از حد کلی‌اند و بسیاری از سیاستمداران ترکیبی از چند سنت‌اند، که طبقه‌بندی‌شان را دشوار می‌کند. همچنین برخی گفته‌اند این چارچوب، تأثیر گروه‌های ذی‌نفع، لابی‌ها و بوروکراسی امنیتی را کم‌رنگ می‌کند. با این حال، این چارچوب یکی از پرکاربردترین ابزارها برای فهم پویایی‌های داخلی سیاست خارجی آمریکاست.

انطباق با نظم کنونی جهان

پیش‌بینی مید دربارهٔ برآمدن سنت جکسونی با پیروزی دونالد ترامپ تحقق یافت. سیاست خارجی ترامپ تقریباً نمونهٔ کامل جکسونی است: بدبینی به نهادهای بین‌المللی و متحدانی که «سواری مجانی» می‌کنند، پرهیز از پروژه‌های دموکراسی‌سازی و «جنگ‌های بی‌پایان»، تمرکز بر منافع اقتصادی مردم عادی از راه تعرفه‌ها، و آمادگی برای کاربرد قاطع زور علیه دشمنانی که تهدید تلقی می‌شوند. سیاست آمریکا در قبال جمهوری اسلامی نیز با این چارچوب قابل‌فهم است. حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران در ژوئن ۲۰۲۵ اقدامی قاطع اما محدود بود، بدون تعهد به «تغییر رژیم» یا «ملت‌سازی». این دقیقاً همان رویکرد جکسونی است. برای تحلیلگر

و فعال ایرانی، چارچوب مید درسی کاربردی دارد: هر تلاشی برای جلب حمایت آمریکا باید به سنت‌های مختلف این کشور، از منافع اقتصادی همیلتونی تا نگرانی امنیتی جکسونی، توجه کند. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۸۶. رابرت کیگن — جنگل دوباره می‌روید

متفکر: رابرت کیگن (Robert Kagan) | آثار اصلی: «بهشت و قدرت» (۲۰۰۳)؛ «بازگشت تاریخ و پایان رؤیاها» (۲۰۰۸)؛ «جنگل دوباره می‌روید» (۲۰۱۸) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کیگن مورخ و تحلیلگر سیاست خارجی آمریکا و پژوهشگر ارشد مؤسسهٔ بروکینگز است. او در دههٔ ۱۹۹۰ از بنیان‌گذاران «پروژهٔ قرن نوین آمریکایی» و از چهره‌های فکری نومحافظه‌کاری بود. اما در سال‌های اخیر به یکی از برجسته‌ترین مدافعان نظم لیبرال بین‌المللی و منتقدان پوپولیسم ملی‌گرا در آمریکا تبدیل شده است. کتاب «جنگل دوباره می‌روید» او در ۲۰۱۸، در دوره‌ای که آمریکا در حال کنار کشیدن از تعهدات بین‌المللی بود، هشداری دربارهٔ پیامدهای این کناره‌گیری بود.

هستهٔ نظریه

کیگن استعاره‌ای ساده اما قدرتمند ارائه کرد. نظم لیبرال بین‌المللی پس از ۱۹۴۵ مانند «باغی» است: پدیده‌ای «طبیعی» یا «اجتناب‌ناپذیر» نیست، بلکه دستاوردی شکننده و مصنوعی است که با تلاش آگاهانه ساخته شده است. وضعیت «طبیعی» تاریخ بشر، «جنگل» است: سیاست قدرت، رقابت، جنگ، استبداد و ملی‌گرایی. باغ تنها با «باغبانی» مداوم، یعنی تعهد آمریکا به حفظ امنیت، اتحادها و نهادها، از هجوم جنگل حفظ می‌شود.

کیگن استدلال کرد که آمریکاییان، پس از هفتاد سال زندگی در «باغ»، فراموش کرده‌اند که این باغ چقدر استثنایی است و چقدر به تلاش آنان وابسته است. آنان گمان می‌کنند صلح، رفاه و دموکراسی وضعیت عادی جهان است. اگر آمریکا از باغبانی دست بکشد، جنگل با سرعت بازخواهد گشت.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «بهشت و قدرت»، کیگن تفاوت نگرش آمریکا و اروپا را در جمله‌ای مشهور خلاصه کرد: «آمریکاییان از مریخ‌اند و اروپاییان از زهره». اروپا، پس از تجربهٔ ویرانگر دو جنگ جهانی و زیر چتر امنیتی آمریکا، به «بهشت» پساتاریخی کانتی، یعنی صلح، قانون و همکاری، رسیده است. اما این بهشت تنها به سبب قدرت نظامی آمریکا ممکن شده که در «جهان هابزی» بیرون از اروپا عمل می‌کند. در «بازگشت تاریخ»، او در ۲۰۰۸ پیش‌بینی کرد که رقابت قدرت‌های بزرگ و منازعهٔ میان دموکراسی و خودکامگی بازخواهد گشت، برخلاف پیش‌بینی «پایان تاریخ» فوکویاما.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند استعارهٔ «باغ و جنگل» تصویری بیش از حد آرمانی از نظم آمریکایی ارائه می‌دهد و مداخلات پرهزینه و ویرانگر آن، مانند جنگ عراق که کیگن از آن حمایت کرد، را نادیده می‌گیرد. منتقدان واقع‌گرا، مانند مرشایمر و والت، استدلال کرده‌اند که «باغبانی» آمریکایی در واقع «هژمونی لیبرال» بود که خود به بی‌ثباتی دامن زد. منتقدان جنوب جهانی نیز گفته‌اند که «باغ» برای بسیاری از کشورها، باغ نبود.

انطباق با نظم کنونی جهان

پیش‌بینی کیگن به‌طور نگران‌کننده‌ای تحقق یافته است. حملهٔ روسیه به اوکراین در ۲۰۲۲، بزرگ‌ترین جنگ متعارف اروپا از ۱۹۴۵، نشانهٔ آشکار «بازگشت جنگل» بود. تهدیدهای چین علیه تایوان، جنگ‌های خاورمیانه، و فرسایش هنجارهای بین‌المللی، از ممنوعیت تصرف سرزمین تا عدم کاربرد سلاح‌های شیمیایی، همگی نشانه‌هایی از این روندند. تحولات سیاسی در آمریکا، با تردید در تعهدات اتحادها و کناره‌گیری از نهادهای بین‌المللی، همان کاهش «باغبانی» است که کیگن دربارهٔ آن هشدار داده بود. برای ایران، استعارهٔ کیگن دو معنا دارد. جمهوری اسلامی سال‌ها یکی از نیروهای «جنگل» در منطقه بود و از ضعف نظم برای گسترش

نفوذ بهره برد. اما ایران آینده، اگر بخواهد در رفاه و امنیت زندگی کند، به «باغی» منطقه‌ای نیاز دارد که با همکاری و نهادسازی ساخته شود. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۸۷. رابرت کاپلان — انتقام جغرافیا

متفکر: رابرت دی. کاپلان (Robert D. Kaplan) | آثار اصلی: «آنارشی در راه است» (مقاله، ۱۹۹۴)؛ «انتقام جغرافیا» (۲۰۱۲)؛ «موسمی» (۲۰۱۰) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کاپلان روزنامه‌نگار و نویسندهٔ آمریکایی است که دهه‌ها از مناطق منازعه، از بالکان و خاورمیانه تا آفریقا و آسیای مرکزی، گزارش نوشته است. کتاب «ارواح بالکان» او در ۱۹۹۳ گفته می‌شود که بر سیاست دولت کلینتون دربارهٔ بوسنی اثر گذاشت. مقالهٔ «آنارشی در راه است» او در ۱۹۹۴، که تصویری تاریک از فروپاشی دولت‌ها در آفریقای غربی ارائه می‌کرد، به یکی از بحث‌برانگیزترین متون دههٔ ۱۹۹۰ تبدیل شد. او بعدها در اندیشکده‌هایی مانند مرکز امنیت آمریکای نو و مؤسسهٔ پژوهش سیاست خارجی کار کرده است.

هستهٔ نظریه

کاپلان در «انتقام جغرافیا» استدلال کرد که پس از پایان جنگ سرد، نخبگان غربی تحت تأثیر خوش‌بینی جهانی‌شدن و فناوری، اهمیت «جغرافیا» را فراموش کردند. آنان گمان کردند که در «جهان صاف»، جایی که سرمایه، اطلاعات و افراد آزادانه جابه‌جا می‌شوند، کوه‌ها، رودها، دریاها و فاصله‌ها دیگر اهمیتی ندارند. اما جغرافیا «انتقام» گرفت. جنگ‌های بالکان، عراق و افغانستان نشان دادند که جغرافیا، از طریق تأثیر بر فرهنگ، تاریخ و الگوهای قدرت، همچنان سرنوشت ملت‌ها را شکل می‌دهد.

کاپلان با بازخوانی نظریه‌پردازان کلاسیک ژئوپلیتیک، یعنی مکیندر، اسپایکمن و ماهان، آنان را برای قرن بیست‌ویکم به کار گرفت. او استدلال کرد که جغرافیا «تقدیر» نیست، بلکه «محدودیت‌ها» و «فرصت‌ها»یی ایجاد می‌کند که رهبران خردمند باید آن‌ها را درک کنند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کاپلان تحلیل‌های جغرافیایی را برای مناطق مختلف ارائه کرد. روسیه، با دشت‌های گسترده و بی‌دفاع، همیشه به گسترش و ایجاد «منطقهٔ حائل» گرایش داشته است. چین، با جغرافیایی که از سوی خشکی تا حدی امن است، به سوی دریاها گسترش می‌یابد. هند، میان کوه‌های هیمالیا و اقیانوس هند، رقیب طبیعی چین است. مهم‌ترین تحلیل کاپلان برای خوانندهٔ ایرانی، دیدگاه او دربارهٔ «ایران» است. او ایران را «محور» یا «لولای» خاورمیانهٔ بزرگ دانست. فلات ایران، با موقعیتی میان خلیج فارس و دریای خزر، میان خاورمیانهٔ عربی و آسیای مرکزی، و میان هند و آناتولی، مرکز جغرافیایی و تمدنی منطقه است. کاپلان استدلال کرد که تمدن و فرهنگ پارسی، نفوذی بسیار فراتر از مرزهای سیاسی ایران دارد. بنابراین هر تحولی در ایران، کل منطقه را دگرگون خواهد کرد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند کاپلان به «جبرگرایی جغرافیایی» نزدیک می‌شود و نقش عاملیت انسانی، ایدئولوژی، نهادها و فناوری را کم‌رنگ می‌کند. مقالهٔ «آنارشی در راه است» نیز به دلیل تصویر بیش از حد تاریک و گاه کلیشه‌ای از آفریقا به‌شدت نقد شد. برخی نیز گفته‌اند تحلیل‌های کاپلان بیشتر روایی و ادبی‌اند تا نظریه‌ای دقیق و آزمون‌پذیر.

انطباق با نظم کنونی جهان

«انتقام جغرافیا» امروز آشکارتر از ۲۰۱۲ است. جنگ اوکراین، منازعه‌ای بر سر دشت‌های اروپای شرقی، همان منطقه‌ای که مکیندر و کاپلان کلیدی می‌دانستند، است. رقابت دریایی چین و آمریکا در غرب اقیانوس آرام و گذرگاه‌های راهبردی، از تنگهٔ مالاکا تا دریای سرخ و هرمز، اهمیت ژئوپلیتیک دریاها را نشان می‌دهد. تحلیل کاپلان دربارهٔ ایران به‌ویژه گویاست. ضعف جمهوری اسلامی در ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ پیامدهایی در سراسر منطقه داشت، از لبنان و سوریه تا عراق، یمن و قفقاز. این همان «لولای» منطقه است که کاپلان توصیف کرده بود. پیام او برای ایران آینده روشن است: جغرافیا، ایران را به بازیگری محوری تبدیل کرده است. این

موقعیت می‌تواند منبع بی‌ثباتی یا پل ثبات و پیوند منطقه‌ای باشد، بسته به اینکه چه حکومتی بر آن حکم براند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۸۸. فرید زکریا — جهان پساآمریکایی

متفکر: فرید زکریا (Fareed Zakaria) | آثار اصلی: «برآمدن دموکراسی غیرلیبرال» (مقاله، ۱۹۹۷)؛ «آیندهٔ آزادی» (۲۰۰۳)؛ «جهان پساآمریکایی» (۲۰۰۸) | هند و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

زکریا روزنامه‌نگار و تحلیلگر هندی‌تبار آمریکایی، مجری برنامهٔ «جی‌پی‌اس» در شبکهٔ سی‌ان‌ان و ستون‌نویس «واشنگتن پست» است. او پیش‌تر سردبیر «نیوزویک اینترنشنال» و در جوانی سردبیر مدیریت «فارین افرز» بود. زکریا از شاگردان ساموئل هانتینگتون در هاروارد بود و رسالهٔ دکترایش دربارهٔ برآمدن آمریکا به قدرت جهانی، به یکی از آثار مهم واقع‌گرایی نوکلاسیک تبدیل شد. او یکی از پرنفوذترین تحلیلگران عمومی سیاست خارجی در جهان است.

هستهٔ نظریه

در «جهان پساآمریکایی»، زکریا استدلال کرد که جهان در حال گذار از «جهان آمریکایی» به «جهان پساآمریکایی» است. اما او تأکید کرد که این گذار نه نتیجهٔ «افول آمریکا»، بلکه نتیجهٔ «برآمدن دیگران» است. کشورهایی مانند چین، هند، برزیل، روسیه و بسیاری دیگر، با پذیرش اقتصاد بازار و ادغام در جهانی‌شدن، به سرعت در حال رشدند. این پیشرفت «دیگران» بیش از هر چیز نتیجهٔ موفقیت نظمی است که آمریکا ساخته است. آمریکا همچنان قوی‌ترین کشور جهان است، اما دیگر نمی‌تواند به‌تنهایی تصمیم بگیرد. باید در جهانی با قدرت‌های متعدد، با اقناع، ائتلاف‌سازی و رهبری نهادی، و نه دستور، عمل کند.

در مقالهٔ ۱۹۹۷ و کتاب «آیندهٔ آزادی»، زکریا مفهوم «دموکراسی غیرلیبرال» را مطرح کرد. او نشان داد که «دموکراسی»، یعنی انتخابات آزاد، و «لیبرالیسم قانونی»، یعنی حاکمیت قانون، تفکیک قوا و حمایت از آزادی‌های فردی، دو چیز متفاوت‌اند که در غرب با هم پیوند خورده‌اند، اما لزوماً با هم نمی‌آیند. در بسیاری از کشورها، انتخابات برگزار می‌شود، اما رهبران منتخب آزادی‌ها را سرکوب می‌کنند و نهادهای مستقل را از بین می‌برند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

زکریا استدلال کرد که «دموکراسی بدون لیبرالیسم» می‌تواند خطرناک باشد و به پوپولیسم، اکثریت‌سالاری و سرکوب اقلیت‌ها بینجامد. او نشان داد که در تاریخ غرب، «لیبرالیسم قانونی» معمولاً پیش از «دموکراسی کامل» آمد. حاکمیت قانون و حقوق مالکیت پیش از حق رأی همگانی تثبیت شد. بنابراین تلاش برای صادرکردن «انتخابات» به کشورهایی که نهادهای لیبرال ندارند، ممکن است به جای آزادی، به استبداد منتخب بینجامد. او همچنین بر اهمیت «طبقهٔ متوسط» و «رشد اقتصادی» به‌عنوان پایه‌های دموکراسی لیبرال پایدار تأکید داشت.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند پیشنهاد زکریا برای اولویت «لیبرالیسم» بر «دموکراسی» ممکن است به توجیه حکومت‌های اقتدارگرای «روشنگر» بینجامد که وعدهٔ اصلاحات لیبرال می‌دهند اما هرگز به دموکراسی نمی‌رسند. همچنین خوش‌بینی «جهان پساآمریکایی» دربارهٔ برآمدن صلح‌آمیز «دیگران» در ادغام‌شان در نظم موجود، با رقابت فزایندهٔ چین و تجاوز روسیه به چالش کشیده شده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

هر دو مفهوم زکریا امروز به‌طور گسترده به کار می‌روند. «برآمدن دیگران» با رشد قدرت‌های میانه و جنوب جهانی، گسترش بریکس و کاهش توان آمریکا برای تحمیل اراده‌اش، کاملاً تحقق یافته است. «دموکراسی غیرلیبرال» نیز به یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم برای توصیف روندهای سیاسی جهان تبدیل شده است: کشورهایی که در آن‌ها انتخابات برگزار می‌شود، اما رسانه‌ها، دادگاه‌ها و جامعهٔ مدنی به‌تدریج تحت کنترل قرار می‌گیرند. ایران نمونه‌ای افراطی از «انتخابات بدون لیبرالیسم» است. انتخابات به‌طور منظم برگزار می‌شود، اما شورای نگهبان نامزدها را فیلتر می‌کند، قدرت اصلی در دست نهادهای غیرانتخابی است و آزادی‌های بنیادین سرکوب می‌شوند. درس زکریا برای گذار ایران روشن است: برگزاری انتخابات آزاد به‌تنهایی کافی

نیست. باید هم‌زمان حاکمیت قانون، قوهٔ قضاییهٔ مستقل، رسانهٔ آزاد و حمایت از حقوق اقلیت‌ها نهادینه شود. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۸۹. ریچارد هاس — جهان در آشفتگی

متفکر و دیپلمات: ریچارد هاس (Richard Haass) | آثار اصلی: «جهان در آشفتگی» (۲۰۱۷)؛ «جهان: یک مقدمه» (۲۰۲۰)؛ «منشور تعهدات» (۲۰۲۳) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

هاس دیپلمات و تحلیلگر آمریکایی است که از ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۳، بیست سال رئیس «شورای روابط خارجی» آمریکا، یکی از پرنفوذترین اندیشکده‌های جهان، بود. او پیش‌تر در دولت جورج بوش پدر مسئول خاورمیانه در شورای امنیت ملی بود و در جنگ خلیج فارس نقش داشت. در دولت جورج دبلیو. بوش نیز مدیر ستاد برنامه‌ریزی سیاست وزارت خارجه و فرستادهٔ ویژه برای ایرلند شمالی بود. هاس یکی از چهره‌های اصلی سنت «واقع‌گرایی میانه‌رو» و چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی آمریکاست.

هستهٔ نظریه

هاس در «جهان در آشفتگی» استدلال کرد که نظم بین‌المللی پس از جنگ سرد در حال فرسایش است و جهان وارد دوره‌ای از «آشفتگی» شده است. او چند علت برای این آشفتگی برشمرد. «انتشار قدرت»: قدرت دیگر در دست چند دولت متمرکز نیست، بلکه میان دولت‌های بسیار، و همچنین بازیگران غیردولتی، مانند گروه‌های تروریستی، شرکت‌ها و شبکه‌ها، پخش شده است. «جهانی‌شدن»: جریان‌های فرامرزی، مانند بیماری، تروریسم، مهاجرت، تغییرات اقلیمی و حملات سایبری، فراتر از توان هر دولتی برای مدیریت است. و «خطاهای سیاستی»: از جنگ عراق تا شکست در مدیریت پیامدهای بهار عربی.

هاس استدلال کرد که نظم «وستفالیایی»، که بر احترام به حاکمیت و عدم مداخله استوار است، دیگر برای مدیریت این چالش‌ها کافی نیست. جهان به «نظم جهانی ۲,۰» نیاز دارد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مفهوم کلیدی هاس «تعهد حاکمیتی» است. در نظم وستفالیایی، «حاکمیت» تنها به معنای «حقوق» دولت‌ها بود: حق کنترل بر سرزمین، حق عدم مداخلهٔ دیگران. هاس استدلال کرد که در جهان به‌هم‌پیوستهٔ امروز، حاکمیت باید «تعهدات» را نیز در بر گیرد. دولت‌ها نه تنها در برابر شهروندان خود، بلکه در برابر دیگر دولت‌ها، تعهداتی دارند. باید مانع شوند که خاکشان پناهگاه تروریست‌ها شود، بیماری‌ها را گزارش کنند، به سلاح‌های کشتار جمعی دست نیابند، و از انتشار گازهای گلخانه‌ای بکاهند. دولتی که به این تعهدات عمل نکند، بخشی از حقوق حاکمیتی خود را از دست می‌دهد. در «منشور تعهدات»، هاس همین منطق را به شهروندان آمریکایی اعمال کرد و استدلال کرد که دموکراسی تنها با «حقوق» شهروندان پایدار نمی‌ماند، بلکه به «تعهدات» آنان نیز نیاز دارد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند مفهوم «تعهد حاکمیتی» ممکن است به توجیه مداخلهٔ قدرت‌های بزرگ در امور کشورهای ضعیف‌تر بینجامد. چه کسی تعیین می‌کند که دولتی به تعهداتش عمل نکرده است؟ همچنین برخی گفته‌اند هاس، به‌عنوان چهره‌ای از «نخبگان سیاست خارجی» آمریکا، به اندازهٔ کافی به نقش سیاست‌های خود این نخبگان در ایجاد «آشفتگی» نپرداخته است.

انطباق با نظم کنونی جهان

توصیف هاس از «جهان در آشفتگی» امروز دقیق‌تر از ۲۰۱۷ است. جنگ اوکراین، جنگ‌های خاورمیانه، رقابت آمریکا و چین، بحران‌های اقلیمی، همه‌گیری و فرسایش نهادهای بین‌المللی، همگی نشانه‌های این آشفتگی‌اند. مفهوم «تعهد حاکمیتی» هاس برای پروندهٔ ایران کاملاً مرتبط است. جمهوری اسلامی، از دید بسیاری از کشورها، به تعهدات حاکمیتی خود عمل نکرده است. حمایت از گروه‌های مسلح در کشورهای دیگر، پنهان‌کاری در برنامهٔ هسته‌ای و نقض تعهدات به آژانس، و سرکوب شهروندان، از این جمله‌اند. این امر به توجیه تحریم‌ها و حتی حملات نظامی علیه آن انجامید. منطق هاس نشان می‌دهد که ایران آینده، برای بازیابی کامل

حقوق حاکمیتی خود و رهایی از انزوا، باید به‌طور قابل‌اعتماد به تعهدات بین‌المللی‌اش عمل کند. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۹۰. هنری کیسینجر — نظم جهانی

متفکر و دولتمرد: هنری کیسینجر (Henry Kissinger) | اثر اصلی: «نظم جهانی» (۲۰۱۴) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کیسینجر، که مدخل دیگرش دربارهٔ «مشروعیت و ثبات نظم» در بخش دوم آمده است، کتاب «نظم جهانی» را در نود سالگی نوشت. این کتاب حاصل نزدیک به هفت دهه تأمل و تجربه در سیاست جهانی بود. کیسینجر در ۲۰۲۳ در صدسالگی درگذشت. «نظم جهانی» تأملی تاریخی و فلسفی دربارهٔ این پرسش بود که آیا جهانی که با فرهنگ‌ها، تاریخ‌ها و ارزش‌های بسیار متفاوت شکل گرفته، می‌تواند به نظمی مشترک دست یابد؟

هستهٔ نظریه

کیسینجر استدلال کرد که هرگز «نظم جهانی» واقعی وجود نداشته است. آنچه در تاریخ وجود داشته، «نظم‌های منطقه‌ای» بوده‌اند که هر کدام بر مفهوم متفاوتی از نظم استوار بوده‌اند. او چهار مفهوم اصلی نظم را بررسی کرد. «نظم وستفالیایی اروپا»: بر موازنهٔ قدرت میان دولت‌های حاکم برابر و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر استوار است. این نظم پس از صلح وستفالی در ۱۶۴۸ شکل گرفت و سپس به سراسر جهان گسترش یافت. «نظم اسلامی»: در مفهوم سنتی آن، جهان را به «دارالاسلام» و «دارالحرب» تقسیم می‌کند و نظم مشروع را با گسترش حکومت اسلامی پیوند می‌دهد. «نظم چینی»: بر سلسله‌مراتبی استوار است که چین در مرکز آن، به‌عنوان «تمدن» برتر، قرار دارد و دیگران در دایره‌هایی متحدالمرکز پیرامون آن. «نظم آمریکایی»: بر باور به ارزش‌های جهان‌شمول دموکراسی و حقوق بشر، که آمریکا رسالت گسترش آن‌ها را دارد، استوار است.

کیسینجر استدلال کرد که چالش اصلی امروز، آشتی این مفاهیم متفاوت در نظمی مشترک است، بی‌آنکه یکی بر دیگران تحمیل شود.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

کیسینجر، همان‌گونه که در «جهانی بازسازی‌شده» استدلال کرده بود، تأکید کرد که هر نظم پایدار به دو عنصر نیاز دارد: «مشروعیت»، یعنی مجموعه‌ای از قواعد که همه آن را پذیرفته باشند، و «موازنهٔ قدرت»، یعنی توزیع قدرتی که مانع شود یک بازیگر قواعد را زیر پا بگذارد. نظمی که تنها بر قدرت استوار باشد، شکننده است و با تغییر قدرت فرو می‌ریزد. نظمی که تنها بر مشروعیت استوار باشد، در برابر قدرت‌های تجدیدنظرطلب بی‌دفاع است. کیسینجر در این کتاب فصلی مفصل را به ایران اختصاص داد. او پرسید که آیا ایران «یک ملت است یا یک آرمان؟» یعنی آیا جمهوری اسلامی دولتی ملی است که منافع ملی را در چارچوب نظم وستفالیایی دنبال می‌کند، یا جنبشی انقلابی است که نظم موجود را به نام آرمانی دینی-ایدئولوژیک رد می‌کند؟ او نوشت که انقلاب ایران، با رد مفهوم وستفالیایی دولت و ادعای نمایندگی آرمانی فراملی، چالشی بنیادین برای نظم منطقه‌ای بود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند کیسینجر «تمدن‌ها» را بیش از حد یکپارچه و ثابت توصیف می‌کند و تنوع درونی آن‌ها را نادیده می‌گیرد. همچنین برخی گفته‌اند تحلیل او از «نظم اسلامی»، با تکیه بر مفاهیم سنتی، به تنوع اندیشهٔ سیاسی در جهان اسلام توجه کافی ندارد. منتقدان اخلاقی نیز کارنامهٔ عملی کیسینجر، از کامبوج تا شیلی، را با تأکید نظری او بر «مشروعیت» در تنش دیده‌اند.

انطباق با نظم کنونی جهان

پرسش اصلی کیسینجر، یعنی چگونگی آشتی مفاهیم متفاوت نظم، امروز فوری‌تر از ۲۰۱۴ است. چین با «جامعهٔ سرنوشت مشترک بشری» و «ابتکار تمدن جهانی»، مفهومی از نظم ارائه می‌دهد که با نظم لیبرال آمریکایی در تقابل است. روسیه نظم امنیتی اروپا را نامشروع می‌داند. آمریکا خود در حال بازتعریف نقشش در نظم است. پرسش کیسینجر دربارهٔ ایران، یعنی «ملت یا آرمان»، شاید مهم‌ترین پرسش برای آیندهٔ ایران و منطقه باشد. جمهوری

اسلامی دهه‌ها به‌عنوان «آرمان» عمل کرد و هزینهٔ آن را با انزوا، تحریم و جنگ پرداخت. ایران آینده، اگر بخواهد بخشی پذیرفته‌شده از نظم منطقه‌ای و جهانی باشد، باید به‌عنوان «ملت» عمل کند: دولتی که منافع ملی را در چارچوب قواعد مشترک دنبال می‌کند. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست.

۱۹۱. سرگئی کاراگانوف — بازدارندگی فعال و نظم پساغربی

متفکر: سرگئی کاراگانوف (Sergei Karaganov) | آثار اصلی: «دکترین کاراگانوف» (۱۹۹۲)؛ «تصمیمی دشوار اما ضروری» (مقاله، ۲۰۲۳) | روسیه

متفکر و زمینهٔ تاریخی

کاراگانوف یکی از پرنفوذترین نظریه‌پردازان سیاست خارجی روسیه است. او رئیس افتخاری «شورای سیاست خارجی و دفاعی» روسیه، اندیشکده‌ای نزدیک به کرملین، و رئیس پیشین دانشکدهٔ اقتصاد جهانی و امور بین‌الملل در دانشگاه «مدرسهٔ عالی اقتصاد» مسکو است. او دهه‌ها مشاور رؤسای جمهور روسیه، از یلتسین تا پوتین، بوده است. دیدگاه‌های او اغلب پیش‌نمایشی از جهت‌گیری‌های بعدی سیاست رسمی روسیه بوده است.

هستهٔ نظریه

کاراگانوف دو ایدهٔ اصلی را در دوره‌های مختلف مطرح کرده است. نخست، در ۱۹۹۲، اندکی پس از فروپاشی شوروی، او آنچه بعدها «دکترین کاراگانوف» نامیده شد را مطرح کرد. حدود بیست‌وپنج میلیون روس‌تبار پس از فروپاشی شوروی خود را بیرون از مرزهای روسیه، در کشورهای تازه‌استقلال‌یافته، یافتند. روسیه باید از حقوق این «هموطنان» حمایت کند و از این حمایت به‌عنوان ابزاری برای حفظ نفوذ در فضای پساشوروی استفاده کند. این دکترین بعدها توجیه اصلی مداخلات روسیه در گرجستان در ۲۰۰۸ و اوکراین از ۲۰۱۴ شد.

دوم، در سال‌های اخیر، کاراگانوف استدلال کرده است که جهان در حال گذار به «نظم پساغربی» است. پانصد سال سلطهٔ غرب، که بر برتری نظامی آن استوار بود، به پایان رسیده است. روسیه باید از اروپا، که آن را «تمدنی در حال زوال» می‌داند، روی برگرداند و به سوی آسیا، به‌ویژه چین، هند و جهان اسلام، «چرخش» کند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

جنجالی‌ترین ایدهٔ کاراگانوف در مقاله‌ای در ژوئن ۲۰۲۳ مطرح شد. او استدلال کرد که غرب در جنگ اوکراین «ترس» از سلاح هسته‌ای را از دست داده است و بنابراین «بازدارندگی هسته‌ای» روسیه کارآیی‌اش را از دست داده است. او پیشنهاد کرد که روسیه باید با «بازدارندگی فعال»، یعنی آمادگی آشکار برای کاربرد محدود سلاح هسته‌ای و حتی یک ضربهٔ هسته‌ای محدود علیه یک کشور اروپایی، «ترس» را بازگرداند و غرب را به عقب‌نشینی وادار کند. این مقاله حتی در روسیه انتقادهایی برانگیخت، اما بخشی از منطق آن در به‌روزرسانی دکترین هسته‌ای روسیه در نوامبر ۲۰۲۴ بازتاب یافت. این دکترین آستانهٔ کاربرد سلاح هسته‌ای را پایین آورد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان، از جمله برخی کارشناسان روس، گفته‌اند پیشنهاد کاراگانوف دربارهٔ کاربرد سلاح هسته‌ای بسیار خطرناک و غیرعقلانی است. چنین اقدامی روسیه را در جهان منزوی می‌کند، حتی شریکانش مانند چین و هند را از آن دور می‌کند و ممکن است به تشدید فاجعه‌بار بینجامد. منتقدان غربی نیز گفته‌اند «دکترین هموطنان» او ابزاری برای توجیه توسعه‌طلبی امپریالیستی بود. همچنین پیش‌بینی «زوال غرب» او با انسجام غرب در برابر تجاوز روسیه به چالش کشیده شده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

اهمیت کاراگانوف بیش از آنکه در درستی نظریه‌هایش باشد، در این است که «پنجره»‌ای به اندیشهٔ بخشی از نخبگان امنیتی روسیه می‌گشاید. «دکترین هموطنان» او اکنون بخشی رسمی از راهبرد روسیه است. «چرخش به شرق» او با تقویت روابط روسیه با چین، کرهٔ شمالی و جمهوری اسلامی تحقق یافته است. تهدیدهای هسته‌ای مکرر روسیه نیز با منطق «بازدارندگی فعال» او همسوست. برای ایران، اندیشهٔ کاراگانوف نشان می‌دهد که روسیه، جمهوری اسلامی را بخشی از «نظم پساغربی» و شریکی در تقابل با غرب می‌بیند. اما تجربهٔ سقوط اسد در

دسامبر ۲۰۲۴ و عدم حمایت عملی روسیه از ایران در جنگ ژوئن ۲۰۲۵ نشان داد که این «شراکت» حدود روشنی دارد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالا، به‌عنوان شاخص اندیشهٔ راهبردی روسیه.

۱۹۲. الکساندر دوگین — اوراسیاگرایی نو

متفکر: الکساندر دوگین (Aleksandr Dugin) | آثار اصلی: «مبانی ژئوپلیتیک: آیندهٔ ژئوپلیتیک روسیه» (۱۹۹۷)؛ «نظریهٔ سیاسی چهارم» (۲۰۰۹) | روسیه

متفکر و زمینهٔ تاریخی

دوگین فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی روس است که در دههٔ ۱۹۸۰ در محافل زیرزمینی ملی‌گرای افراطی و عرفانی مسکو فعال بود. در دههٔ ۱۹۹۰، با کتاب «مبانی ژئوپلیتیک»، شهرت یافت. گفته می‌شود این کتاب در آکادمی ستاد کل روسیه به‌عنوان متن درسی به کار رفته است. دوگین در غرب گاه «مغز پوتین» نامیده شده است، اما میزان نفوذ واقعی او بر تصمیم‌گیری کرملین محل بحث جدی است. دختر او، داریا دوگینا، در اوت ۲۰۲۲ در انفجار خودرویی در نزدیکی مسکو کشته شد.

هستهٔ نظریه

دوگین «اوراسیاگرایی نو» را مطرح کرد که بر ایده‌های اوراسیاگرایان روس در دههٔ ۱۹۲۰ و ژئوپلیتیک کلاسیک مکیندر و کارل اشمیت استوار است. هستهٔ نظریه او تقابل ابدی میان دو نوع تمدن است. «قدرت‌های خشکی»: تمدن‌هایی که بر خشکی، سنت، سلسله‌مراتب، جمع‌گرایی و ارزش‌های معنوی استوارند. روسیه و اوراسیا نمایندهٔ آن‌اند. «قدرت‌های دریایی»: تمدن‌هایی که بر دریا، تجارت، لیبرالیسم، فردگرایی و مادی‌گرایی استوارند. آمریکا و بریتانیا، یا «آتلانتیک‌گرایی»، نمایندهٔ آن‌اند.

دوگین استدلال کرد که روسیه رسالتی تاریخی دارد: رهبری «امپراتوری اوراسیایی» که در برابر سلطهٔ آتلانتیک‌گرایی آمریکا ایستادگی کند. او نظم جهانی آینده را نه «تک‌قطبی» آمریکایی، بلکه «چندقطبی» و متشکل از چند «فضای بزرگ» تمدنی می‌دید، با الهام از نظریهٔ «فضای بزرگ» کارل اشمیت.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «مبانی ژئوپلیتیک»، دوگین راهبرد مشخصی برای ساختن امپراتوری اوراسیایی ارائه کرد. روسیه باید «محورهای» راهبردی با قدرت‌های کلیدی ایجاد کند: «محور مسکو-برلین» در غرب برای جدا کردن اروپا از آمریکا، «محور مسکو-توکیو» در شرق، و «محور مسکو-تهران» در جنوب. ایران در این طرح نقش ویژه‌ای دارد. دوگین ایران را شریک کلیدی روسیه در جنوب دانست که دسترسی اوراسیا به اقیانوس هند را فراهم می‌کند. او همچنین پیشنهاد کرد که روسیه با بهره‌گیری از اختلافات داخلی کشورهای رقیب، آن‌ها را تضعیف کند. در «نظریهٔ سیاسی چهارم»، او کوشید ایدئولوژی تازه‌ای در برابر سه ایدئولوژی مدرن، یعنی لیبرالیسم، کمونیسم و فاشیسم، ارائه کند که بر سنت، هویت تمدنی و رد مدرنیتهٔ غربی استوار است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان دوگین را نظریه‌پردازی افراطی، با گرایش‌های فاشیستی و عرفانی، می‌دانند. میزان نفوذ او بر سیاست واقعی روسیه نیز محل تردید است. بسیاری از تحلیلگران معتقدند غرب نقش او را بزرگ‌نمایی کرده است. همچنین دوگانهٔ «خشکی و دریا» او بیش از حد ساده و اسطوره‌ای است و با واقعیت‌های پیچیدهٔ اقتصاد و سیاست جهانی سازگار نیست.

انطباق با نظم کنونی جهان

با وجود تردید دربارهٔ نفوذ مستقیم دوگین، بسیاری از ایده‌هایش در سیاست و گفتمان روسیه بازتاب یافته‌اند: تأکید بر «تمدن روسی» متمایز از غرب، تقابل با «جهان آتلانتیک»، ادعای حوزهٔ نفوذ در فضای پساشوروی و تلاش برای جدا کردن اروپا از آمریکا. حملهٔ روسیه به اوکراین را برخی تحلیلگران با ایدهٔ دوگین، که اوکراین را بخشی جدایی‌ناپذیر از «جهان روسی» می‌دانست، پیوند داده‌اند. «محور مسکو-تهران» دوگین نیز تا حدی تحقق یافت. روسیه و ایران در سوریه همکاری کردند و ایران پهپاد به روسیه داد. دو کشور در ژانویهٔ ۲۰۲۵ «پیمان مشارکت راهبردی جامع» امضا کردند. اما این پیمان بند دفاع متقابل نداشت و روسیه در

جنگ ژوئن ۲۰۲۵ به یاری ایران نیامد. «محور» دوگین در عمل محدود ماند. داوری نهایی: انطباق متوسط است.

۱۹۳. یان شوئه‌تونگ — واقع‌گرایی اخلاقی

متفکر: یان شوئه‌تونگ (Yan Xuetong) | آثار اصلی: «اندیشهٔ کهن چینی، قدرت مدرن چینی» (۲۰۱۱)؛ «رهبری و برآمدن قدرت‌های بزرگ» (۲۰۱۹) | چین

متفکر و زمینهٔ تاریخی

یان رئیس مؤسسهٔ روابط بین‌الملل دانشگاه چینهوا در پکن و یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل در چین است. او دکترای خود را از دانشگاه کالیفرنیا در برکلی گرفت. یان کوشیده است «مکتب چینی» روابط بین‌الملل را بنیان نهد که اندیشهٔ کلاسیک چینی، به‌ویژه متفکران دورهٔ «دولت‌های متخاصم» مانند کنفوسیوس، منسیوس و شون‌زی، را با واقع‌گرایی غربی ترکیب کند. او به دیدگاه‌های نسبتاً صریح و گاه تند مشهور است.

هستهٔ نظریه

یان «واقع‌گرایی اخلاقی» را مطرح کرد. او با واقع‌گرایان غربی موافق است که نظام بین‌الملل رقابتی است و قدرت اهمیت محوری دارد. اما استدلال می‌کند که واقع‌گرایی غربی نمی‌تواند به این پرسش پاسخ دهد که چرا برخی قدرت‌های در حال برآمدن موفق به جایگزینی هژمون می‌شوند و برخی شکست می‌خورند. پاسخ او «رهبری سیاسی» است.

یان، با الهام از اندیشهٔ کهن چینی، سه نوع رهبری بین‌المللی را از هم جدا کرد. «اقتدار انسانی» یا «راه پادشاهی»: رهبری‌ای که بر اخلاق، قابل‌اعتماد بودن و الگوی خوب استوار است و دیگران داوطلبانه از آن پیروی می‌کنند. «هژمونی» یا «راه سلطه»: رهبری‌ای که بر قدرت نظامی و اقتصادی استوار است و با متحدان رفتار منصفانه دارد، اما با دیگران نه. «استبداد»: رهبری‌ای که تنها بر زور و فریب استوار است. یان استدلال کرد که «اقتدار انسانی» پایدارترین شکل رهبری است و قدرت در حال برآمدنی که آن را دنبال کند، احتمال بیشتری برای جایگزینی هژمون دارد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

نکتهٔ مهم این است که «اخلاق» در نظریهٔ یان به معنای ارزش‌های جهان‌شمول یا ایدئولوژی نیست، بلکه به معنای «اعتبار راهبردی» است: قابل‌اعتماد بودن در برابر متحدان، پایبندی به تعهدات و رفتار منصفانه. دولتی که به وعده‌هایش عمل کند، از متحدانش حمایت کند و رفتار قابل‌پیش‌بینی داشته باشد، متحدان بیشتری جذب می‌کند و قدرت بیشتری کسب می‌کند. یان همچنین در «رهبری و برآمدن قدرت‌های بزرگ» استدلال کرد که برآمدن و افول قدرت‌های بزرگ بیش از هر چیز به «کیفیت رهبری» و «اصلاحات» سیاسی آن‌ها بستگی دارد. او همچنین دربارهٔ رقابت آمریکا و چین، پیش‌بینی کرد که جهان به سوی «دوقطبی» و نه «چندقطبی» می‌رود.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند «واقع‌گرایی اخلاقی» یان در عمل ممکن است توجیهی برای برتری‌جویی چین باشد که با زبان اخلاق پوشانده شده است. همچنین برخی گفته‌اند تعریف «اخلاق» به‌عنوان «اعتبار راهبردی» آن را از معنای اخلاق واقعی تهی می‌کند. منتقدان چینی نیز گفته‌اند که اندیشهٔ کهن چینی را نمی‌توان بی‌واسطه به جهان مدرن منتقل کرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

مفهوم «اعتبار راهبردی» یان برای فهم رقابت آمریکا و چین کاربرد دارد. هر دو قدرت با چالش اعتبار روبه‌رو هستند. چین با رفتار تهاجمی در دریای چین جنوبی و فشار اقتصادی بر کشورهای دیگر، اعتبار خود را نزد بسیاری از همسایگانش کاهش داده است. آمریکا نیز با تردید در تعهدات اتحادها و سیاست‌های تجاری یک‌جانبه، به اعتبارش نزد متحدان آسیب زده است. منطق یان نشان می‌دهد که قدرتی که اعتبار بیشتری حفظ کند، در رقابت بلندمدت برتری خواهد یافت. برای ایران، مفهوم اعتبار راهبردی یان نیز کاربرد دارد. جمهوری اسلامی، با ناتوانی در حمایت از متحدانش در ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵، اعتبار راهبردی خود را نزد نیروهای نیابتی از دست داد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست.

۱۹۴. ژائو تینگ‌یانگ — نظام تیانشیا

متفکر: ژائو تینگ‌یانگ (Zhao Tingyang) | آثار اصلی: «نظام تیانشیا: درآمدی بر فلسفهٔ نهاد جهانی» (۲۰۰۵)؛ «همه زیر آسمان: آیندهٔ نظم جهانی» (ترجمهٔ انگلیسی، ۲۰۲۱) | چین

متفکر و زمینهٔ تاریخی

ژائو فیلسوف چینی و پژوهشگر آکادمی علوم اجتماعی چین است. کتاب «نظام تیانشیا» او در ۲۰۰۵ در چین منتشر شد و توجه گسترده‌ای در داخل و خارج چین برانگیخت. «تیانشیا» در زبان چینی به معنای «همه زیر آسمان» است. این مفهومی کهن در فلسفهٔ سیاسی چین است که به نظم جهانی در دوران سلسلهٔ ژو، حدود سه هزار سال پیش، اشاره دارد. ژائو کوشید این مفهوم را به‌عنوان جایگزینی فلسفی برای نظم بین‌المللی غربی بازسازی کند.

هستهٔ نظریه

ژائو استدلال کرد که نظم بین‌المللی کنونی، که بر «نظام وستفالیایی» دولت‌های ملی حاکم استوار است، از نقصی بنیادین رنج می‌برد. در این نظام، «جهان» به‌عنوان یک کل سیاسی وجود ندارد. تنها دولت‌های جداگانه وجود دارند که هر کدام منافع خود را دنبال می‌کنند. هیچ نهادی وجود ندارد که منافع «جهان» به‌عنوان یک کل را نمایندگی کند. نتیجه، منازعه، رقابت و ناتوانی در حل مسائل جهانی است. سازمان ملل نیز، به نظر او، تنها مجموعه‌ای از دولت‌هاست، نه نهادی جهانی.

در مقابل، مفهوم «تیانشیا»، جهان را «کلی درونی‌شده» می‌بیند که در آن «بیرون» وجود ندارد. در این نظام، هیچ «دیگری» دشمن وجود ندارد. همه بخشی از یک خانوادهٔ جهانی‌اند. نظم سیاسی باید از سطح «جهان» آغاز شود، نه از سطح دولت ملی. سپس به سطح دولت‌ها و خانواده‌ها برسد. هدف آن تأمین منافع همه، نه منافع یک بخش، است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

ژائو چند مفهوم کلیدی را مطرح کرد. «عقلانیت رابطه‌ای»: برخلاف «عقلانیت فردی» غربی، که هر بازیگر را در پی بیشینه‌کردن منافع خود می‌بیند، عقلانیت رابطه‌ای به دنبال «کمینه‌کردن خصومت متقابل» و «بیشینه‌کردن همکاری» است. «همزیستی»: هدف نظم نه پیروزی بر دیگران، بلکه ایجاد شرایطی است که در آن همه بتوانند همزیستی کنند. «شمول جهانی»: نظام تیانشیا باید همه را، بدون استثنا، در بر گیرد. ژائو استدلال کرد که فناوری‌های جهانی، مانند اینترنت، و چالش‌های جهانی، مانند تغییر اقلیم، ضرورت نظمی جهانی به معنای تیانشیا را افزایش داده‌اند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان، از جمله ویلیام کالاهان، استدلال کرده‌اند که «تیانشیا»، با وجود زبان شمول و هماهنگی، در عمل بازتولید «نظام خراجگزاری» تاریخی چین است. در آن نظام، چین در مرکز سلسله‌مراتبی قرار داشت و دیگران به‌عنوان «خراجگزاران» پیرامون آن بودند. «جهانی بدون بیرون» ممکن است به معنای جهانی باشد که در آن هیچ‌کس نمی‌تواند از سلطهٔ مرکز بیرون برود. همچنین مورخان گفته‌اند تصویر ژائو از نظم سلسلهٔ ژو تاریخی نیست، بلکه آرمانی و اسطوره‌ای است.

انطباق با نظم کنونی جهان

اندیشهٔ ژائو با مفاهیمی که دولت چین در سال‌های اخیر ترویج کرده، مانند «جامعهٔ سرنوشت مشترک بشری»، «ابتکار امنیت جهانی» و «ابتکار تمدن جهانی»، شباهت‌هایی دارد. این مفاهیم می‌کوشند جایگزینی برای نظم لیبرال غربی ارائه کنند که بر «هماهنگی»، «احترام به تنوع تمدنی» و «عدم مداخله» استوار است. اما نقد کالاهان نیز به رفتار عملی چین مربوط است. رفتار چین با همسایگان، از دریای چین جنوبی تا هند و تایوان، بیش از «همزیستی»، به سلسله‌مراتب و برتری‌جویی گرایش دارد. «تیانشیا» بیش از آنکه نظریه‌ای تحلیلی دربارهٔ

امنیت باشد، بیانگر «جاه‌طلبی تمدنی» است که برای فهم چگونگی اندیشیدن نخبگان چینی به نظم جهانی اهمیت دارد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا پایین است.

۱۹۵. سی. راجا موهان — هند و نظم چندقطبی

متفکر: سی. راجا موهان (C. Raja Mohan) | آثار اصلی: «عبور از روبیکون: شکل‌گیری سیاست خارجی نوین هند» (۲۰۰۳)؛ «سامودرا مانتان: رقابت چین و هند در هند و اقیانوس آرام» (۲۰۱۲) | هند

متفکر و زمینهٔ تاریخی

راجا موهان یکی از برجسته‌ترین تحلیلگران سیاست خارجی و امنیت ملی هند است. او پژوهشگر مؤسسهٔ مطالعات آسیای جنوبی در دانشگاه ملی سنگاپور و پیش‌تر مدیر مرکز کارنگی هند و عضو هیئت مشورتی امنیت ملی هند بوده است. او همچنین ستون‌نویس روزنامهٔ «ایندین اکسپرس» است. موهان در دو دههٔ اخیر، یکی از اصلی‌ترین معماران فکری تحول سیاست خارجی هند از «عدم تعهد» دوران جنگ سرد به «چندهمسویی» و نزدیکی با آمریکا بوده است.

هستهٔ نظریه

موهان در «عبور از روبیکون» استدلال کرد که سیاست خارجی هند پس از پایان جنگ سرد، تحولی بنیادین را تجربه کرد. این تحول هم‌سنگ «عبور از روبیکون» یعنی گذار از نقطهٔ بی‌بازگشت بود. هند چند پارادایم قدیمی را کنار گذاشت: «سوسیالیسم» اقتصادی به سود اقتصاد بازار، «عدم تعهد» ایدئولوژیک به سود واقع‌گرایی و عمل‌گرایی، «ضدآمریکایی‌گرایی» به سود شراکت با آمریکا، و «جهان سوم‌گرایی» به سود اندیشیدن به هند به‌عنوان قدرتی بزرگ در حال برآمدن.

در «سامودرا مانتان»، که عنوانش از اسطورهٔ هندی «به هم زدن اقیانوس» گرفته شده است، موهان استدلال کرد که رقابت اصلی هند و چین در آینده، نه در مرزهای کوهستانی هیمالیا، بلکه در «دریاها» رخ خواهد داد. هر دو کشور برای تأمین انرژی و تجارت، به‌طور

فزاینده به اقیانوس هند و اقیانوس آرام وابسته‌اند. این رقابت مفهوم «هند و اقیانوس آرام» را به‌عنوان یک صحنهٔ راهبردی واحد شکل داده است.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

موهان از «خودمختاری راهبردی» و «چندهمسویی» به‌عنوان راهبرد هند دفاع کرد. هند نباید عضو رسمی هیچ اتحاد نظامی شود، اما باید با همهٔ قدرت‌های بزرگ رابطهٔ راهبردی داشته باشد و از هر کدام برای منافع خود بهره ببرد. با آمریکا در زمینهٔ فناوری، دفاع و موازنه در برابر چین؛ با روسیه در زمینهٔ تسلیحات و انرژی؛ و با کشورهای خلیج فارس و ایران در زمینهٔ انرژی و ارتباطات. موهان همچنین بر اهمیت «همسایگی گسترده» هند، از خلیج فارس تا جنوب شرق آسیا، و نیاز هند به تقویت نیروی دریایی و حضور در اقیانوس هند تأکید داشت.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند نزدیکی هند به آمریکا، که موهان از آن حمایت کرد، ممکن است خودمختاری راهبردی هند را کاهش دهد و آن را به ابزار راهبرد آمریکا در برابر چین تبدیل کند. همچنین برخی گفته‌اند «چندهمسویی» در عمل ممکن است به «بی‌اعتمادی همه» بینجامد. هیچ قدرتی به هند به‌عنوان متحد کامل اعتماد نمی‌کند.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل موهان با رفتار هند در سال‌های اخیر کاملاً تأیید شده است. هند هم‌زمان در «کواد» با آمریکا، ژاپن و استرالیا همکاری می‌کند، در جنگ اوکراین از محکوم‌کردن روسیه پرهیز کرده و خرید نفت روسیه را به‌شدت افزایش داده است، عضو بریکس و سازمان همکاری شانگهای است، و با اسرائیل و کشورهای عرب خلیج فارس روابط نزدیک دارد. این «چندهمسویی» کامل است. رقابت دریایی هند و چین نیز تشدید شده است. برای ایران، تحلیل موهان اهمیت ویژه دارد. هند در بندر چابهار سرمایه‌گذاری کرده است تا راهی به افغانستان و آسیای مرکزی، بدون عبور از پاکستان، داشته باشد. «کریدور شمال-جنوب» از هند، از راه ایران، به روسیه

و اروپا نیز در همین چارچوب است. اما تحریم‌ها و انزوای جمهوری اسلامی این پروژه‌ها را کند کرده است. ایران آینده می‌تواند به شریک کلیدی هند در اتصال اوراسیا تبدیل شود. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۹۶. یان برمر — جهان جی-صفر

متفکر: یان برمر (Ian Bremmer) | آثار اصلی: «منحنی جی» (۲۰۰۶)؛ «هر ملت برای خودش: برندگان و بازندگان در جهان جی-صفر» (۲۰۱۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

برمر دانشمند سیاسی آمریکایی و بنیان‌گذار و رئیس «گروه اوراسیا»، یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های مشاورهٔ ریسک سیاسی جهان، است. او پیش‌تر در مؤسسهٔ هوور دانشگاه استنفورد کار کرده بود. گزارش سالانهٔ «ده ریسک برتر» گروه اوراسیا یکی از پرخواننده‌ترین تحلیل‌های ژئوپلیتیک در جهان است. برمر در ۲۰۱۱، همراه با نوریل روبینی، اقتصاددان، اصطلاح «جهان جی-صفر» را مطرح کرد و سپس آن را در کتابی بسط داد.

هستهٔ نظریه

برمر استدلال کرد که جهان پس از بحران مالی ۲۰۰۸ وارد دوره‌ای شده است که آن را «جی-صفر» نامید. این نام در برابر «گروه هفت»، یعنی قدرت‌های اقتصادی پیشرفتهٔ غربی که چند دهه رهبری اقتصاد جهانی را بر عهده داشتند، و «گروه بیست»، یعنی گروه بزرگ‌تری که پس از بحران ۲۰۰۸ اهمیت یافت، قرار دارد. «جی-صفر» یعنی جهانی که در آن «هیچ» کشور یا گروهی از کشورها، توانایی یا تمایل رهبری جهانی و فراهم‌کردن کالاهای عمومی جهانی را ندارد.

آمریکا، به سبب بحران اقتصادی، فرسودگی از جنگ‌ها و قطبی‌شدن سیاست داخلی، دیگر تمایل یا توانایی رهبری را ندارد. اروپا درگیر بحران‌های داخلی خود است. چین، با وجود قدرت اقتصادی، نه تمایل به پذیرش مسئولیت‌های جهانی دارد و نه از مشروعیت لازم برخوردار است. نتیجه، خلأ رهبری است که در آن هر کشور «برای خودش» عمل می‌کند و مشکلات جهانی، از تغییر اقلیم تا امنیت سایبری و همه‌گیری، بی‌پاسخ می‌مانند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

برمر در جهان جی-صفر «برندگان» و «بازندگان» را از هم جدا کرد. برندگان «کشورهای محوری»اند: کشورهایی که می‌توانند با چند قدرت بزرگ هم‌زمان رابطهٔ خوب داشته باشند و از رقابت آنان سود ببرند، مانند ترکیه، برزیل، اندونزی و کشورهای عرب خلیج فارس. بازندگان کشورهایی‌اند که به حمایت یک قدرت وابسته‌اند یا در «خط گسل» رقابت قدرت‌ها قرار دارند. در «منحنی جی»، که پیش‌تر نوشته بود، برمر رابطهٔ میان «باز بودن» و «ثبات» کشورها را تحلیل کرد. کشورهای کاملاً بسته، مانند کرهٔ شمالی، و کشورهای کاملاً باز و دموکراتیک، هر دو باثبات‌اند. اما کشورهای در حال گذار از بسته به باز، در «پایین منحنی» قرار دارند و دورهٔ بی‌ثباتی خطرناکی را تجربه می‌کنند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند مفهوم «جی-صفر» بیش از حد بدبینانه است. نهادهای بین‌المللی و همکاری چندجانبه، هرچند ضعیف شده‌اند، همچنان کار می‌کنند. توافق پاریس دربارهٔ اقلیم در ۲۰۱۵ و همکاری برای توسعهٔ واکسن کرونا نمونه‌های آن‌اند. همچنین برخی گفته‌اند که با تشدید رقابت آمریکا و چین، جهان به سوی «دوقطبی» و نه «جی-صفر» می‌رود.

انطباق با نظم کنونی جهان

توصیف برمر از «جهان جی-صفر» امروز دقیق‌تر از ۲۰۱۲ به نظر می‌رسد. کناره‌گیری آمریکا از نهادهای بین‌المللی، ناتوانی شورای امنیت در پاسخ به جنگ‌ها، و عدم تمایل چین به پذیرش رهبری، خلأیی ایجاد کرده که برمر پیش‌بینی کرده بود. «کشورهای محوری» او نیز در این خلأ رشد کرده‌اند: کشورهای عرب خلیج فارس، ترکیه و هند، با بهره‌گیری از رقابت قدرت‌ها، جایگاه خود را تقویت کرده‌اند. «منحنی جی» برمر برای ایران پیامدی هشداردهنده دارد. گذار ایران از نظامی بسته به نظامی باز، از دید این نظریه، دوره‌ای پرخطر از بی‌ثباتی خواهد بود. طراحی این گذار به‌گونه‌ای که این دورهٔ خطرناک کوتاه و کنترل‌شده باشد، یکی از چالش‌های کلیدی برای آیندهٔ ایران است. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۹۷. نسیم نیکلاس طالب — قوی سیاه و ضدشکنندگی در امنیت

متفکر: نسیم نیکلاس طالب (Nassim Nicholas Taleb) | آثار اصلی: «قوی سیاه» (۲۰۰۷)؛ «ضدشکننده» (۲۰۱۲)؛ «پوست در بازی» (۲۰۱۸) | لبنان و ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

طالب، لبنانی‌تبار، ریاضی‌دان، معامله‌گر پیشین بازارهای مالی و استاد دانشگاه نیویورک است. او در کودکی جنگ داخلی لبنان را تجربه کرد؛ جنگی که، به گفتهٔ خودش، هیچ‌کس پیش‌بینی‌اش نکرده بود و به جای «چند روز»، پانزده سال طول کشید. کتاب «قوی سیاه» او یک سال پیش از بحران مالی ۲۰۰۸ منتشر شد و به‌طور غیرمستقیم آن را پیش‌بینی کرد. این کتاب از پرفروش‌ترین کتاب‌های اندیشه در دهه‌های اخیر است. اگرچه طالب نظریه‌پرداز امنیتی نیست، مفاهیمش به‌طور گسترده در برنامه‌ریزی امنیتی و مدیریت ریسک به کار رفته است.

هستهٔ نظریه

طالب «قوی سیاه» را رویدادی با سه ویژگی تعریف کرد: «نادر» است و بر اساس تجربهٔ گذشته پیش‌بینی‌پذیر نیست؛ «اثر عظیم» دارد؛ و پس از وقوع، انسان‌ها برای آن «توضیح» می‌سازند و گمان می‌کنند قابل‌پیش‌بینی بوده است. نام آن از این باور اروپاییان می‌آید که همهٔ قوها سفیدند، تا اینکه در استرالیا قوی سیاه دیده شد.

طالب استدلال کرد که تاریخ، و به‌ویژه تاریخ سیاست و جنگ، نه با روندهای تدریجی و قابل‌پیش‌بینی، بلکه با «قوهای سیاه» شکل می‌گیرد. جنگ جهانی اول، ظهور اینترنت، یازده سپتامبر و بحران ۲۰۰۸ نمونه‌های آن‌اند. اما کارشناسان، تحلیلگران و نهادها، که به مدل‌های آماری و پیش‌بینی تکیه دارند، به‌طور نظام‌مند این رویدادها را نادیده می‌گیرند. علت این است که مدل‌هایشان بر «توزیع نرمال» استوار است که رویدادهای افراطی را تقریباً ناممکن می‌داند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

در «ضدشکننده»، طالب مفهومی تازه را معرفی کرد. سیستم‌ها سه گونه‌اند. «شکننده»: از شوک‌ها، نوسان و بی‌نظمی آسیب می‌بیند، مانند لیوان شیشه‌ای. «مقاوم»: در برابر شوک‌ها تغییر نمی‌کند، مانند سنگ. «ضدشکننده»: از شوک‌ها، نوسان و فشار «سود» می‌برد و قوی‌تر می‌شود، مانند سیستم ایمنی بدن که با مواجهه با بیماری قوی‌تر می‌شود. طالب استدلال کرد که چون نمی‌توان «قوهای سیاه» را پیش‌بینی کرد، به جای تلاش برای پیش‌بینی، باید سیستم‌هایی ساخت که «ضدشکننده» باشند. نکتهٔ مهم این است که بسیاری از تلاش‌ها برای «ثبات» و «کنترل»، مانند سرکوب نوسان‌های کوچک، سیستم را «شکننده‌تر» می‌کنند. سیستمی که هیچ‌گاه شوک کوچکی تجربه نکند، در برابر شوک بزرگ فرو می‌ریزد. طالب همچنین در نقد پینکر استدلال کرد که داده‌های جنگ «دم پهن» دارند.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند مفاهیم طالب، با وجود جذابیت، گاه بیش از حد کلی‌اند و راهنمای عملی محدودی ارائه می‌دهند. اگر «قوهای سیاه» قابل‌پیش‌بینی نیستند، چگونه می‌توان برای آن‌ها برنامه‌ریزی کرد؟ همچنین برخی گفته‌اند طالب کارآیی مدل‌های پیش‌بینی را بیش از حد دست‌کم می‌گیرد. سبک نوشتاری تند و جدلی او نیز برخی خوانندگان را دور کرده است.

انطباق با نظم کنونی جهان

سال‌های اخیر مملو از «قوهای سیاه» امنیتی بوده است. همه‌گیری کرونا، حملهٔ هفتم اکتبر، و به‌ویژه سقوط سریع حکومت اسد در دسامبر ۲۰۲۴، که حتی بیشتر تحلیلگران منطقه آن را چند هفته پیش از وقوع پیش‌بینی نکرده بودند، نمونه‌های آن‌اند. مفهوم «شکنندگی» طالب برای تحلیل جمهوری اسلامی بسیار گویاست. نظامی که سال‌ها با سرکوب هر نوسان کوچک، اعم از اعتراض، رسانهٔ آزاد و رقابت سیاسی، کوشیده «ثبات» ایجاد کند، از نظر طالب «شکننده» شده است. چنین نظامی ممکن است ظاهراً باثبات باشد، اما در برابر شوکی بزرگ ممکن است به سرعت فرو بریزد؛ همان‌گونه که اسد فروریخت. برای ایران آینده، درس طالب

این است که امنیت پایدار نه از «کنترل» و «سرکوب»، بلکه از ساختن نظامی «ضدشکننده» برمی‌خیزد: نظامی غیرمتمرکز، با نهادهای متعدد و توان یادگیری از بحران‌ها. داوری نهایی: انطباق بالاست.

۱۹۸. پیتر زیهان — پایان جهانی‌شدن

متفکر: پیتر زیهان (Peter Zeihan) | آثار اصلی: «ابرقدرت تصادفی» (۲۰۱۴)؛ «جهان در هم فرو می‌ریزد» (۲۰۱۶)؛ «پایان جهان تنها آغاز است» (۲۰۲۲) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

زیهان تحلیلگر ژئوپلیتیک آمریکایی است که پیش‌تر در شرکت «استراتفور»، شرکت تحلیل اطلاعات ژئوپلیتیک، کار می‌کرد و سپس شرکت مشاورهٔ خود را تأسیس کرد. او به سبب سخنرانی‌ها و ویدئوهای پرطرفدارش، و پیش‌بینی‌های جسورانه و گاه جنجالی، شهرت عمومی گسترده‌ای یافته است. آثار او ترکیبی از جغرافیا، جمعیت‌شناسی و اقتصاد را برای پیش‌بینی آیندهٔ نظم جهانی به کار می‌گیرد.

هستهٔ نظریه

زیهان استدلال کرد که «جهانی‌شدن» پدیده‌ای «طبیعی» یا «اجتناب‌ناپذیر» نبود. جهانی‌شدن محصول یک «تصمیم سیاسی» خاص آمریکا پس از جنگ جهانی دوم بود. آمریکا، برای جلب متحدان در برابر شوروی، با «نظام برتون وودز»، امنیت دریاها را برای تجارت همهٔ کشورها تضمین کرد و بازارش را برای کالاهای آنان باز کرد. این «معامله» به کشورهایی که پیش‌تر نمی‌توانستند امنیت تجارت خود را تأمین کنند، امکان داد در اقتصاد جهانی ادغام شوند و رشد کنند.

زیهان استدلال کرد که با پایان جنگ سرد، آمریکا دیگر انگیزهٔ ادامهٔ این معامله را ندارد و به‌تدریج از آن کنار می‌کشد. نتیجه، «پایان جهانی‌شدن» است: بازگشت به جهانی که در آن امنیت تجارت تضمین‌شده نیست، زنجیره‌های تأمین جهانی فرو می‌پاشند و کشورها ناچارند به منابع منطقه‌ای خود تکیه کنند. زیهان معتقد است که این روند با «فروپاشی جمعیتی» در بسیاری از کشورها، به‌ویژه چین، روسیه، ژاپن، کرهٔ جنوبی و بخش بزرگی از اروپا، که جمعیتشان به سرعت پیر می‌شود، شتاب می‌گیرد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

زیهان استدلال کرد که آمریکا «ابرقدرت تصادفی» است. جغرافیای آن، شامل رودخانه‌های قابل‌کشتیرانی، زمین‌های کشاورزی گسترده، دو اقیانوس که از آن محافظت می‌کنند و همسایگان ضعیف، و جمعیت نسبتاً جوانش، آن را در جهان «پساجهانی‌شدن» در موقعیت بسیار بهتری از رقیبانش قرار می‌دهد. آمریکا می‌تواند، بدون نیاز به جهان، رونق داشته باشد. اما کشورهایی که به واردات انرژی، مواد غذایی و صادرات وابسته‌اند، مانند چین، آلمان و کرهٔ جنوبی، به‌شدت آسیب‌پذیرند. زیهان پیش‌بینی کرده است که چین، به سبب فروپاشی جمعیتی و وابستگی به واردات انرژی و غذا از راه دریاها، با بحرانی عمیق روبه‌رو خواهد شد.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند پیش‌بینی‌های زیهان اغلب بیش از حد قطعی و افراطی بوده و بسیاری از آن‌ها تحقق نیافته‌اند. او سال‌هاست «فروپاشی» قریب‌الوقوع چین را پیش‌بینی می‌کند، اما چین همچنان رشد می‌کند. همچنین برخی گفته‌اند او نقش فناوری، نوآوری و سازگاری انسانی را در برابر چالش‌های جمعیتی و جغرافیایی دست‌کم می‌گیرد. اقتصاددانان نیز گفته‌اند «جهانی‌شدن» بیش از آنکه به تصمیم سیاسی آمریکا وابسته باشد، از فناوری و منافع اقتصادی همهٔ کشورها نیرو می‌گیرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

برخی از روندهایی که زیهان پیش‌بینی کرد، در حال تحقق‌اند. «جداسازی» اقتصادی آمریکا و چین، بازگرداندن زنجیره‌های تأمین به داخل یا به کشورهای دوست، و تعرفه‌های گسترده، همگی نشانه‌هایی از عقب‌نشینی از جهانی‌شدن‌اند. اختلال در کشتیرانی دریای سرخ توسط حوثی‌ها نیز نشان داد که امنیت تجارت دریایی، که زیهان آن را پایهٔ جهانی‌شدن می‌دانست، شکننده است. روندهای جمعیتی، یعنی کاهش جمعیت در چین، ژاپن، کرهٔ جنوبی و بخش بزرگی از اروپا، نیز واقعی‌اند. اما جهانی‌شدن نه «پایان» یافته، بلکه «دگرگون» شده است. برای ایران، تحلیل زیهان دو پیامد دارد. اهمیت تنگهٔ هرمز در جهانی با امنیت دریایی کمتر

تضمین‌شده افزایش می‌یابد. همچنین ایران خود با پیری سریع جمعیت روبه‌روست که چالشی بلندمدت برای قدرت ملی است. داوری نهایی: انطباق متوسط است.

۱۹۹. کنت پولاک — ارتش‌های شنی

متفکر: کنت ام. پولاک (Kenneth M. Pollack) | آثار اصلی: «معمای پارسی: منازعهٔ ایران و آمریکا» (۲۰۰۴)؛ «اندیشه‌ناپذیر: ایران، بمب و راهبرد آمریکا» (۲۰۱۳)؛ «ارتش‌های شنی: گذشته، حال و آیندهٔ اثربخشی نظامی عرب» (۲۰۱۹) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

پولاک تحلیلگر پیشین سیا در امور نظامی خلیج فارس و مدیر پیشین امور خلیج فارس در شورای امنیت ملی آمریکا در دولت کلینتون است. او پژوهشگر مؤسسهٔ بروکینگز و مؤسسهٔ امریکن اینترپرایز بوده است. پولاک یکی از برجسته‌ترین متخصصان آمریکایی در امور نظامی خاورمیانه، به‌ویژه عراق و ایران، است. کتاب «معمای پارسی» او، تاریخ تحلیلی رابطهٔ ایران و آمریکا، یکی از آثار مهم در این زمینه است. اما «ارتش‌های شنی» به پرسشی بنیادین دربارهٔ امنیت منطقه پرداخت: چرا ارتش‌های عرب از ۱۹۴۵ تا امروز عملکرد ضعیفی در جنگ داشته‌اند؟

هستهٔ نظریه

پولاک با بررسی جنگ‌های ارتش‌های عرب از ۱۹۴۵، از جنگ‌های اعراب و اسرائیل تا جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج فارس، جنگ با داعش و جنگ یمن، دریافت که این ارتش‌ها، با وجود تجهیزات پیشرفته، شمار بالا و گاه شجاعت سربازان، به‌طور نظام‌مند عملکرد ضعیفی داشته‌اند. او ضعف‌های مشترکی را شناسایی کرد: ابتکار ضعیف افسران رده‌پایین، ناتوانی در مانور و سازگاری با تحولات میدان، هماهنگی ضعیف میان واحدها و نیروها، جریان ناقص اطلاعات، و ناتوانی در نگهداری و بهره‌برداری کامل از تجهیزات پیچیده.

پولاک چهار تبیین را برای این ضعف آزمود. «دکترین شوروی»، که بسیاری از ارتش‌های عرب آن را پذیرفته بودند. «سیاسی‌شدن» ارتش و «کودتاگریزی»، یعنی سیاست‌هایی که رهبران برای جلوگیری از کودتا در پیش می‌گیرند. «توسعه‌نیافتگی» اقتصادی و فنی. و «فرهنگ».

نتیجهٔ او، که بحث‌برانگیز بود، این بود که عامل اصلی، الگوهای «فرهنگی» است که از راه نظام آموزشی منتقل می‌شوند، هرچند سیاسی‌شدن نیز نقش مهمی دارد.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

پولاک استدلال کرد که نظام‌های آموزشی در بسیاری از کشورهای عرب، بر حفظ کردن، اطاعت از اقتدار، تمرکز تصمیم‌گیری و پرهیز از ابتکار تأکید دارند. این الگوها به ارتش‌ها منتقل می‌شوند. افسران رده‌پایین بدون دستور مستقیم از بالا اقدام نمی‌کنند. اطلاعات به بالا گزارش نمی‌شود، زیرا خبر بد خطرناک است. تصمیم‌ها در بالاترین سطح متمرکز است. این ویژگی‌ها دقیقاً در تضاد با «فرماندهی مأموریت‌محور» و «نظام مدرن رزم» بیدل است که برای موفقیت در جنگ مدرن ضروری‌اند. پولاک همچنین نقش «کودتاگریزی» را برجسته کرد: رهبرانی که از کودتا می‌ترسند، فرماندهان را بر اساس وفاداری، نه شایستگی، انتخاب می‌کنند، ارتباطات میان واحدها را محدود می‌کنند و نیروهای موازی می‌سازند. این کار کارآیی نظامی را کاهش می‌دهد.

نقد و محدودیت‌ها

تبیین «فرهنگی» پولاک نقدهای جدی برانگیخت. منتقدان گفتند این تبیین می‌تواند به کلیشه‌سازی و «ذات‌گرایی» فرهنگی بینجامد. همچنین برخی ارتش‌های عرب، مانند ارتش مصر در عبور از کانال سوئز در ۱۹۷۳، در مواردی عملکرد چشمگیری داشته‌اند. پژوهشگرانی مانند کیتلین تالمج استدلال کرده‌اند که «سیاسی‌شدن» و «کودتاگریزی»، و نه فرهنگ، عامل اصلی‌اند. شواهد آن این است که همان ارتش‌ها، وقتی رهبرانشان به جای کودتاگریزی بر کارآیی تمرکز کرده‌اند، بهتر عمل کرده‌اند.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل پولاک در رویدادهای اخیر بازتاب یافته است. فروپاشی ارتش عراق در برابر داعش در موصل در ۲۰۱۴، با وجود سال‌ها آموزش و تجهیزات آمریکایی، تا حد زیادی نتیجهٔ سیاسی‌شدن، فساد و فرماندهی ضعیف بود. عملکرد ائتلاف به رهبری عربستان در یمن نیز

نشان داد که تجهیزات پیشرفته به‌تنهایی به پیروزی نمی‌انجامد. سقوط سریع ارتش سوریه در دسامبر ۲۰۲۴ نیز نمونهٔ دیگری بود. تحلیل «کودتاگریزی» پولاک دربارهٔ جمهوری اسلامی نیز کاربرد دارد. وجود دو نیروی مسلح موازی، یعنی ارتش و سپاه، و انتخاب فرماندهان بر اساس وفاداری ایدئولوژیک، به گفتهٔ بسیاری از تحلیلگران، کارآیی نظامی را کاهش داده است. نفوذ اطلاعاتی گسترده‌ای که در ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ آشکار شد نیز با جریان ناقص اطلاعات و فرهنگ پنهان‌کاری پیوند دارد. داوری نهایی: انطباق متوسط تا بالاست.

۲۰۰. گرگوری گاس — جنگ سرد جدید خاورمیانه

متفکر: اف. گرگوری گاس سوم (F. Gregory Gause III) | آثار اصلی: «سیاست بین‌الملل خلیج فارس» (۲۰۱۰)؛ «فراتر از فرقه‌گرایی: جنگ سرد جدید خاورمیانه» (بروکینگز، ۲۰۱۴) | ایالات متحده

متفکر و زمینهٔ تاریخی

گاس استاد امور بین‌الملل در مدرسهٔ بوش دانشگاه تگزاس ای‌اندام و یکی از برجسته‌ترین متخصصان آمریکایی در سیاست خلیج فارس و روابط عربستان سعودی و ایران است. کتاب «سیاست بین‌الملل خلیج فارس» او، تاریخ تحلیلی منازعات منطقه از استقلال کشورهای عرب خلیج تا جنگ عراق، یکی از متون اصلی برای فهم امنیت خلیج فارس است. در ۲۰۱۴، در اوج جنگ‌های داخلی سوریه، عراق و یمن، و پس از بهار عربی، او تحلیلی منتشر کرد که چارچوب رایج برای فهم این منازعات را به چالش کشید.

هستهٔ نظریه

گاس با تفسیر رایج «فرقه‌ای» از منازعات خاورمیانه مخالفت کرد. بر اساس این تفسیر، منازعات منطقه نتیجهٔ دشمنی کهن و ریشه‌دار میان شیعه و سنی است. گاس استدلال کرد که این منازعات در واقع «جنگ سرد جدید» میان عربستان سعودی و ایران است. این رقابتی است بر سر «قدرت و نفوذ منطقه‌ای»، که از منطق «موازنهٔ قدرت» پیروی می‌کند، نه از منطق دینی. فرقه‌گرایی «ابزار» این رقابت است، نه «علت» آن.

گاس این رقابت را به «جنگ سرد عربی» دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تشبیه کرد. در آن دوره، مصر جمال عبدالناصر و عربستان سعودی، با ایدئولوژی‌های پان‌عربیسم و محافظه‌کاری دینی، برای نفوذ بر کشورهای منطقه رقابت می‌کردند. ویژگی اصلی هر دو «جنگ سرد»، این است که دو قدرت اصلی مستقیماً با هم نمی‌جنگند، بلکه در «کشورهای ضعیف» منطقه از گروه‌های محلی حمایت می‌کنند و رقابتشان را از راه آنان پیش می‌برند.

مفاهیم کلیدی و سازوکارها

مهم‌ترین بینش گاس، نقش «ضعف دولت» است. جنگ سرد جدید، به نظر او، نه از قدرت عربستان و ایران، بلکه از «ضعف» دولت‌ها در منطقه سرچشمه گرفته است. وقتی دولت‌های لبنان، عراق، سوریه، یمن و بحرین ضعیف شدند یا فروپاشیدند، گروه‌های داخلی، اعم از قومی، فرقه‌ای و سیاسی، برای بقا و قدرت به حامیان خارجی روی آوردند. عربستان و ایران نیز فرصت را برای گسترش نفوذ مغتنم شمردند. گاس نشان داد که «هویت‌های فراملی» در این فرایند اهمیت دارند، اما نه به‌عنوان علت اصلی. این هویت‌ها، یعنی هویت شیعی، سنی، عربی و اسلامی، «کانال»هایی برای نفوذ فراهم می‌کنند. ایران از پیوندهای شیعی و عربستان از پیوندهای سنی بهره می‌برد. اما وقتی منافع ایجاب کند، هر دو با گروه‌هایی از فرقهٔ «دیگر» نیز همکاری می‌کنند. حمایت ایران از حماس سنی نمونهٔ آن است. پیامد سیاستی او این است که پایان این جنگ سرد نیازمند «بازسازی دولت‌های کارآمد» در منطقه است.

نقد و محدودیت‌ها

منتقدان گفته‌اند گاس نقش هویت دینی و ایدئولوژی را بیش از حد کم‌رنگ می‌کند. برای بسیاری از بازیگران منطقه، از جمله رهبری جمهوری اسلامی و گروه‌های جهادی سنی، دین تنها ابزار نیست، بلکه انگیزه‌ای واقعی است. همچنین چارچوب «دوقطبی» عربستان و ایران، نقش بازیگران دیگر، از جمله ترکیه، اسرائیل، قطر و امارات، را کمتر در نظر می‌گیرد.

انطباق با نظم کنونی جهان

تحلیل گاس برای فهم تحولات خاورمیانه در دههٔ اخیر بسیار کارآمد است. توافق عربستان و ایران با میانجی‌گری چین در مارس ۲۰۲۳ نشان داد که این رقابت، همان‌گونه که گاس استدلال کرده بود، از منطق موازنهٔ قدرت پیروی می‌کند، نه از دشمنی دینی ابدی. وقتی محاسبات قدرت تغییر کرد، دو طرف به تنش‌زدایی روی آوردند. اما مهم‌تر، تحولات ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵، یعنی تضعیف حزب‌الله، سقوط اسد و ضربه‌های مستقیم به ایران، توازن «جنگ سرد جدید» را به‌شدت به زیان جمهوری اسلامی تغییر داد. شبکهٔ نفوذی که ایران در

دولت‌های ضعیف منطقه ساخته بود، فروریخت. بینش اصلی گاس، که ریشهٔ مسئله «ضعف دولت‌ها»ست، پیام روشنی برای آیندهٔ منطقه دارد. ثبات پایدار تنها با بازسازی دولت‌های کارآمد و مشروع در لبنان، سوریه، عراق و یمن ممکن است. ایران آینده، با کنار گذاشتن راهبرد نفوذ از راه گروه‌های مسلح در دولت‌های ضعیف و پیوستن به تلاش جمعی برای بازسازی دولت‌ها، می‌تواند از «طرف» جنگ سرد به «شریک» ثبات منطقه‌ای تبدیل شود. داوری نهایی: انطباق بسیار بالاست. با این مدخل، مجموعهٔ دویست نظریه به پایان می‌رسد؛ مجموعه‌ای که نشان می‌دهد امنیت ملی، در هر عصری، حاصل پیوند قدرت، مشروعیت، اقتصاد، جامعه و خرد راهبردی است.

کتاب‌نامه: آثار اصلی متفکران

آثار زیر منابع اصلی نظریه‌هایی‌اند که در این کتاب معرفی شده‌اند. ترتیب آن‌ها مطابق ترتیب مدخل‌هاست.

بخش یکم: بنیان‌های کلاسیک اندیشهٔ امنیتی

۱. سون تزو: «هنر جنگ» (孫子兵法)

۲. کائوتیلیا: «ارته‌شاستره»

۳. توسیدید: «تاریخ جنگ پلوپونزی»

۴. ماکیاولی: «شهریار» (نگارش ۱۵۱۳)، «گفتارها»، «هنر جنگ» (۱۵۲۱)

۵. توماس هابز: «لویاتان» (۱۶۵۱)

۶. هوگو گروسیوس: «دریای آزاد» (۱۶۰۹)، «دربارهٔ حقوق جنگ و صلح» (۱۶۲۵)

۷. کاردینال ریشلیو: «وصیت‌نامهٔ سیاسی»

۸. ایمانوئل کانت: «به‌سوی صلح پایدار» (۱۷۹۵)

۹. کارل فون کلاوزویتس: «دربارهٔ جنگ» (انتشار پس از مرگ، ۱۸۳۲)

۱۰. آنتوان‌هانری ژومینی: «خلاصهٔ هنر جنگ» (۱۸۳۸)

۱۱. آلفرد تایر ماهان: «تأثیر قدرت دریایی بر تاریخ ۱۶۶۰–۱۷۸۳» (۱۸۹۰)

۱۲. جولیان کوربت: «برخی اصول راهبرد دریایی» (۱۹۱۱)

۱۳. هالفورد مکیندر: «محور جغرافیایی تاریخ» (۱۹۰۴)، «آرمان‌های دموکراتیک و واقعیت» (۱۹۱۹)

۱۴. نیکلاس اسپایکمن: «راهبرد آمریکا در سیاست جهانی» (۱۹۴۲)، «جغرافیای صلح» (۱۹۴۴)

۱۵. جولیو دوئه: «فرماندهی هوا» (۱۹۲۱)

۱۶. بازیل لیدل هارت: «راهبرد: رویکرد غیرمستقیم» (۱۹۲۹، ویرایش نهایی ۱۹۵۴)

۱۷. جی.اف.سی. فولر: «طرح ۱۹۱۹»، «بنیان‌های علم جنگ» (۱۹۲۶)

۱۸. هانس دلبروک: «تاریخ هنر جنگ در چارچوب تاریخ سیاسی» (چهار جلد، ۱۹۰۰–۱۹۲۰)

۱۹. هلموت فون مولتکه: یادداشت‌ها و رهنمودهای فرماندهی

۲۰. اریش لودندورف: «جنگ تام» (۱۹۳۵)

بخش دوم: واقع‌گرایی و منطق قدرت

۲۱. ادوارد هالت کار: «بحران بیست‌ساله، ۱۹۱۹–۱۹۳۹» (۱۹۳۹)

۲۲. راینهولد نیبور: «انسان اخلاق و جامعهٔ غیراخلاقی» (۱۹۳۲)، «طنز تاریخ آمریکا» (۱۹۵۲)

۲۳. هانس مورگنتا: «سیاست میان ملت‌ها» (۱۹۴۸)

۲۴. جان هرتس: «انترناسیونالیسم آرمان‌گرا و معمای امنیت» (مقاله، ۱۹۵۰)

۲۵. آرنولد ولفرز: «امنیت ملی به‌مثابه نمادی مبهم» (مقاله، ۱۹۵۲)، «ناسازگاری و همکاری» (۱۹۶۲)

۲۶. جورج کنان: «تلگرام بلند» (۱۹۴۶)، «منابع رفتار شوروی» (مقالهٔ «X»، ۱۹۴۷)

۲۷. هنری کیسینجر: «جهانی بازسازی‌شده: مترنیخ، کاسلری و مسائل صلح ۱۸۱۲–۱۸۲۲» (۱۹۵۷)

۲۸. ریمون آرون: «صلح و جنگ میان ملت‌ها» (۱۹۶۲)

۲۹. کنت والتز: «انسان، دولت و جنگ» (۱۹۵۹)، «نظریهٔ سیاست بین‌الملل» (۱۹۷۹)

۳۰. جان مرشایمر: «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» (۲۰۰۱، ویرایش ۲۰۱۴)

۳۱. استفن والت: «خاستگاه اتحادها» (۱۹۸۷)

۳۲. رابرت گیلپین: «جنگ و تغییر در سیاست جهانی» (۱۹۸۱)

۳۳. ای.اف.کی. ارگانسکی: «سیاست جهانی» (۱۹۵۸)؛ «حساب جنگ» با جیسک کوگلر (۱۹۸۰)

۳۴. رندال شوئلر: «دنباله‌روی برای سود» (مقاله، ۱۹۹۴)، «تهدیدهای بی‌پاسخ» (۲۰۰۶)

۳۵. چارلز گلیزر: «واقع‌گرایان به‌مثابه خوش‌بینان» (مقاله، ۱۹۹۴)، «نظریهٔ عقلانی سیاست بین‌الملل» (۲۰۱۰)

۳۶. استفن ون اورا: «فرقهٔ تهاجم و خاستگاه‌های جنگ جهانی اول» (۱۹۸۴)، «علل جنگ» (۱۹۹۹)

۳۷. رابرت جرویس: «ادراک و سوءادراک در سیاست بین‌الملل» (۱۹۷۶)

۳۸. گیدئون رز و همکاران: «واقع‌گرایی نوکلاسیک و نظریه‌های سیاست خارجی» (مقاله، ۱۹۹۸)؛ «نظریهٔ واقع‌گرایی نوکلاسیک سیاست بین‌الملل» (۲۰۱۶)

۳۹. جک اسنایدر: «افسانه‌های امپراتوری: سیاست داخلی و جاه‌طلبی بین‌المللی» (۱۹۹۱)

۴۰. گلن اسنایدر: «معمای امنیت در سیاست اتحاد» (مقاله، ۱۹۸۴)، «سیاست اتحاد» (۱۹۹۷)

بخش سوم: لیبرالیسم، نهادها و امنیت جمعی

۴۱. کارل دویچ: «جامعهٔ سیاسی و منطقهٔ آتلانتیک شمالی» (با همکاران، ۱۹۵۷)

۴۲. رابرت کوهین و جوزف نای: «قدرت و وابستگی متقابل» (۱۹۷۷)

۴۳. رابرت کوهین: «پس از هژمونی: همکاری و ناسازگاری در اقتصاد سیاسی جهانی» (۱۹۸۴)

۴۴. مایکل دویل: «کانت، میراث‌های لیبرال و امور خارجی» (مقالهٔ دوبخشی، ۱۹۸۳)

۴۵. بروس راست: «درک صلح دموکراتیک» (۱۹۹۳)، «مثلث‌سازی صلح» (با جان اونیل، ۲۰۰۱)

۴۶. جان آیکنبری: «پس از پیروزی» (۲۰۰۱)، «لویاتان لیبرال» (۲۰۱۱)

۴۷. جوزف نای: «مقید به رهبری» (۱۹۹۰)، «قدرت نرم» (۲۰۰۴)

۴۸. نورمن انجل: «توهم بزرگ» (۱۹۰۹ با عنوانی دیگر؛ ویرایش اصلی ۱۹۱۰)

۴۹. دیوید میترانی: «نظام صلح کارآمد» (۱۹۴۳)

۵۰. ارنست هاس: «اتحاد اروپا: نیروهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ۱۹۵۰–۱۹۵۷» (۱۹۵۸)

۵۱. اندرو موراوچیک: «جدی‌گرفتن ترجیحات: نظریهٔ لیبرال سیاست بین‌الملل» (مقاله، ۱۹۹۷)، «انتخاب اروپا» (۱۹۹۸)

۵۲. رابرت پاتنم: «دیپلماسی و سیاست داخلی: منطق بازی‌های دوسطحی» (مقاله، ۱۹۸۸)

۵۳. دیوید لیک: «سلسله‌مراتب در روابط بین‌الملل» (۲۰۰۹)

۵۴. چارلز کوپچان: «چگونه دشمنان دوست می‌شوند» (۲۰۱۰)، «جهان بی‌صاحب» (۲۰۱۲)

۵۵. اینیس کلاود: «شمشیرها به گاوآهن» (۱۹۵۶)، «قدرت و روابط بین‌الملل» (۱۹۶۲)

۵۶. گرت ایوانز: گزارش «مسئولیت حمایت» (کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت، ۲۰۰۱)؛ «مسئولیت حمایت» (۲۰۰۸)

۵۷. محبوب‌الحق: «گزارش توسعهٔ انسانی ۱۹۹۴» (برنامهٔ عمران ملل متحد)

۵۸. کن بوث: «امنیت و رهایی» (مقاله، ۱۹۹۱)، «نظریهٔ امنیت جهانی» (۲۰۰۷)

۵۹. آن‌ماری اسلاتر: «نظم جهانی نو» (۲۰۰۴)، «صفحهٔ شطرنج و شبکه» (۲۰۱۷)

۶۰. فرانسیس فوکویاما: «پایان تاریخ و آخرین انسان» (۱۹۹۲)، «دولت‌سازی» (۲۰۰۴)، «نظم سیاسی و زوال سیاسی» (۲۰۱۴)

بخش چهارم: سازه‌انگاری، امنیتی‌سازی و رویکردهای انتقادی

۶۱. الکساندر ونت: «آنارشی همان است که دولت‌ها از آن می‌سازند» (مقاله، ۱۹۹۲)، «نظریهٔ اجتماعی سیاست بین‌الملل» (۱۹۹۹)

۶۲. پیتر کاتزنشتاین: «فرهنگ امنیت ملی: هنجارها و هویت در سیاست جهانی» (ویراستار، ۱۹۹۶)

۶۳. باری بوزان: «مردم، دولت‌ها و هراس» (۱۹۸۳، ویرایش دوم ۱۹۹۱)

۶۴. اوله ویور: «امنیتی‌سازی و امنیتی‌زدایی» (مقاله، ۱۹۹۵)؛ «امنیت: چارچوبی تازه برای تحلیل» (با بوزان و دو وایلد، ۱۹۹۸)

۶۵. بوزان و ویور: «مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل» (۲۰۰۳)

۶۶. امانوئل ادلر و مایکل بارنت: «جوامع امنیتی» (ویراستاران، ۱۹۹۸)

۶۷. مارتا فینمور: «منافع ملی در جامعهٔ بین‌المللی» (۱۹۹۶)؛ «پویایی هنجارهای بین‌المللی و تغییر سیاسی» (با کاترین سیکینک، ۱۹۹۸)

۶۸. جک اسنایدر: «فرهنگ راهبردی شوروی: پیامدها برای عملیات هسته‌ای محدود» (گزارش رند، ۱۹۷۷)

۶۹. آلستر ایان جانستون: «واقع‌گرایی فرهنگی: فرهنگ راهبردی و راهبرد کلان در تاریخ چین» (۱۹۹۵)، «دولت‌های اجتماعی» (۲۰۰۸)

۷۰. کالین گری: «فرهنگ راهبردی به‌مثابه زمینه» (مقاله، ۱۹۹۹)، «راهبرد مدرن» (۱۹۹۹)

۷۱. دیدیه بیگو: «امنیت و مهاجرت: به سوی نقدی بر حکومت‌مندی ناآرامی» (مقاله، ۲۰۰۲) و دیگر آثار

۷۲. یف هویسمانس: «سیاست ناامنی: ترس، مهاجرت و پناهندگی در اتحادیهٔ اروپا» (۲۰۰۶)

۷۳. جی. آن تیکنر: «جنسیت در روابط بین‌الملل: دیدگاه‌های فمینیستی دربارهٔ دستیابی به امنیت جهانی» (۱۹۹۲)

۷۴. سینتیا انلو: «موز، ساحل و پایگاه: دریافتن معنای فمینیستی سیاست بین‌الملل» (۱۹۸۹)، «مانورها» (۲۰۰۰)

۷۵. جنیفر میتزن: «امنیت هستی‌شناختی در سیاست جهانی: هویت دولت و معمای امنیت» (مقاله، ۲۰۰۶)

۷۶. اولریش بک: «جامعهٔ مخاطره‌آمیز» (۱۹۸۶)، «جامعهٔ مخاطره‌آمیز جهانی» (۱۹۹۹)

۷۷. میشل فوکو: «باید از جامعه دفاع کرد» (درس‌گفتارها، ۱۹۷۶)، «امنیت، سرزمین، جمعیت» (درس‌گفتارها، ۱۹۷۸–۱۹۷۷)

۷۸. جورجو آگامبن: «هوموساکر: قدرت حاکم و حیات برهنه» (۱۹۹۵)، «وضعیت استثنایی» (۲۰۰۳)

۷۹. کارل اشمیت: «الهیات سیاسی» (۱۹۲۲)، «مفهوم امر سیاسی» (۱۹۳۲)، «ناموس زمین» (۱۹۵۰)

۸۰. کن بوث و نیکلاس ویلر: «معمای امنیت: ترس، همکاری و اعتماد در سیاست جهانی» (۲۰۰۸)

بخش پنجم: راهبرد هسته‌ای و بازدارندگی

۸۱. برنارد برودی: «سلاح مطلق» (ویراستار، ۱۹۴۶)، «راهبرد در عصر موشک» (۱۹۵۹)

۸۲. آلبرت ولستتر: «توازن شکنندهٔ وحشت» (مقاله، فارین افرز، ۱۹۵۹)

۸۳. توماس شلینگ: «راهبرد منازعه» (۱۹۶۰)، «سلاح‌ها و نفوذ» (۱۹۶۶)

۸۴. هرمان کان: «دربارهٔ جنگ گرماهسته‌ای» (۱۹۶۰)، «اندیشیدن به اندیشه‌ناپذیر» (۱۹۶۲)، «دربارهٔ تشدید» (۱۹۶۵)

۸۵. ویلیام کافمن: «الزامات بازدارندگی» (مقاله، ۱۹۵۴)؛ مشاور وزرای دفاع آمریکا

۸۶. گلن اسنایدر: «بازدارندگی و دفاع» (۱۹۶۱)؛ «موازنهٔ قدرت و موازنهٔ وحشت» (مقاله، ۱۹۶۵)

۸۷. رابرت جرویس: «بی‌منطقی راهبرد هسته‌ای آمریکا» (۱۹۸۴)، «معنای انقلاب هسته‌ای» (۱۹۸۹)

۸۸. کنت والتز: «گسترش سلاح‌های هسته‌ای: بیشتر شاید بهتر باشد» (۱۹۸۱)؛ «چرا ایران باید بمب داشته باشد» (مقاله، فارین افرز، ۲۰۱۲)

۸۹. اسکات سیگن: «محدودیت‌های ایمنی» (۱۹۹۳)؛ «چرا دولت‌ها سلاح هسته‌ای می‌سازند؟ سه الگو در جست‌وجوی بمب» (مقاله، ۱۹۹۶)؛ «گسترش سلاح‌های هسته‌ای: یک مناظره» (با والتز، ۱۹۹۵)

۹۰. لارنس فریدمن: «تحول راهبرد هسته‌ای» (۱۹۸۱، ویرایش چهارم ۲۰۱۹)، «راهبرد: یک تاریخ» (۲۰۱۳)

۹۱. الکساندر جورج و ریچارد اسموک: «بازدارندگی در سیاست خارجی آمریکا: نظریه و عمل» (۱۹۷۴)

۹۲. ریچارد ند لبو و جنیس استاین: «روان‌شناسی و بازدارندگی» (با جرویس، ۱۹۸۵)، «همهٔ ما جنگ سرد را باختیم» (۱۹۹۴)

۹۳. پل نیتزه: «اهداف و برنامه‌های آمریکا برای امنیت ملی» (سند NSC-68، آوریل ۱۹۵۰)

۹۴. رابرت مک‌نامارا: وزیر دفاع آمریکا (۱۹۶۱–۱۹۶۸)؛ سخنرانی‌ها و گزارش‌های سالانه به کنگره؛ «بازی نیروی هسته‌ای»؛ ایالات متحده

۹۵. کالین گری: «پیروزی ممکن است» (مقاله، فارین پالیسی، ۱۹۸۰)

۹۶. کایر لیبر و داریل پرس: «برآمدن برتری هسته‌ای آمریکا» (مقاله، فارین افرز، ۲۰۰۶)؛ «عصر تازهٔ نیروی مقابل» (مقاله، ۲۰۱۷)؛ «افسانهٔ انقلاب هسته‌ای» (۲۰۲۰)

۹۷. ویپین نارنگ: «راهبرد هسته‌ای در عصر مدرن» (۲۰۱۴)؛ «در جست‌وجوی بمب» (۲۰۲۲)

۹۸. اتل سولینگن: «منطق‌های هسته‌ای: مسیرهای متضاد در آسیای شرقی و خاورمیانه» (۲۰۰۷)

۹۹. ژاک هایمنز: «روان‌شناسی گسترش هسته‌ای» (۲۰۰۶)؛ «دستیابی به جاه‌طلبی‌های هسته‌ای» (۲۰۱۲)

۱۰۰. شلینگ و هالپرین: «راهبرد و کنترل تسلیحات» (۱۹۶۱)

بخش ششم: راهبرد کلان، تصمیم‌گیری و اطلاعات

۱۰۱. ادوارد مید ارل: «سازندگان راهبرد مدرن: اندیشهٔ نظامی از ماکیاولی تا هیتلر» (ویراستار، ۱۹۴۳)

۱۰۲. پل کندی: «ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ: تحولات اقتصادی و منازعهٔ نظامی از ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰» (۱۹۸۷)

۱۰۳. جان لوئیس گدیس: «راهبردهای سد نفوذ» (۱۹۸۲، ویرایش ۲۰۰۵)؛ «صلح طولانی» (۱۹۸۶)؛ «دربارهٔ راهبرد کلان» (۲۰۱۸)

۱۰۴. ادوارد لوتواک: «راهبرد: منطق جنگ و صلح» (۱۹۸۷، ویرایش ۲۰۰۱)

۱۰۵. باری پوزن: «منابع دکترین نظامی» (۱۹۸۴)؛ «فرماندهی بر مشترکات» (مقاله، ۲۰۰۳)؛ «خویشتن‌داری: بنیادی تازه برای راهبرد کلان آمریکا» (۲۰۱۴)

۱۰۶. زبیگنیو برژینسکی: «صفحهٔ شطرنج بزرگ: برتری آمریکا و الزامات ژئواستراتژیک آن» (۱۹۹۷)

۱۰۷. ساموئل هانتینگتون: «سرباز و دولت: نظریه و سیاست روابط نظامی-غیرنظامی» (۱۹۵۷)

۱۰۸. ساموئل هانتینگتون: «برخورد تمدن‌ها؟» (مقاله، فارین افرز، ۱۹۹۳)؛ «برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی» (۱۹۹۶)

۱۰۹. گراهام آلیسون: «ذات تصمیم: تبیین بحران موشکی کوبا» (۱۹۷۱، ویرایش دوم با فیلیپ زلیکو، ۱۹۹۹)

۱۱۰. گراهام آلیسون: «تلهٔ توسیدید» (مقاله، ۲۰۱۵)؛ «محکوم به جنگ: آیا آمریکا و چین می‌توانند از تلهٔ توسیدید بگریزند؟» (۲۰۱۷)

۱۱۱. اروینگ جنیس: «قربانیان گروه‌اندیشی» (۱۹۷۲)، «گروه‌اندیشی» (ویرایش دوم، ۱۹۸۲)

۱۱۲. رز مک‌درموت: «خطرپذیری در سیاست بین‌الملل: نظریهٔ چشم‌انداز در سیاست خارجی آمریکا» (۱۹۹۸)

۱۱۳. شرمن کنت: «اطلاعات راهبردی برای سیاست جهانی آمریکا» (۱۹۴۹)؛ «واژه‌های احتمال تخمینی» (مقاله، ۱۹۶۴)

۱۱۴. ریچارد بتس: «تحلیل، جنگ و تصمیم: چرا شکست‌های اطلاعاتی ناگزیرند» (مقاله، ۱۹۷۸)؛ «حملهٔ غافلگیرانه» (۱۹۸۲)؛ «دشمنان اطلاعات» (۲۰۰۷)

۱۱۵. روبرتا ولستتر: «پرل هاربر: هشدار و تصمیم» (۱۹۶۲)؛ «کوبا و پرل هاربر» (مقاله، ۱۹۶۵)

۱۱۶. مایکل هندل: «فریب راهبردی و عملیاتی در جنگ جهانی دوم» (ویراستار، ۱۹۸۷)؛ «استادان جنگ: اندیشهٔ راهبردی کلاسیک» (۱۹۹۲)

۱۱۷. جان بوید: «الگوهای منازعه» (مجموعه سخنرانی‌ها، ۱۹۸۶)؛ «تخریب و آفرینش» (مقاله، ۱۹۷۶)

۱۱۸. جان واردن: «کارزار هوایی: برنامه‌ریزی برای نبرد» (۱۹۸۸)؛ «دشمن به‌مثابه یک سیستم» (مقاله، ۱۹۹۵)

۱۱۹. اندرو مارشال: رئیس دفتر ارزیابی خالص وزارت دفاع آمریکا (۱۹۷۳–۲۰۱۵)؛ ایالات متحده

۱۲۰. هال برندز: «راهبرد کلان چه فایده‌ای دارد؟» (۲۰۱۴)؛ «نبرد گرگ‌ومیش» (۲۰۲۲)؛ «منطقهٔ خطر» (با مایکل بکلی، ۲۰۲۲)

بخش هفتم: شورش، ضدشورش و تروریسم

۱۲۱. مائو تسه‌تونگ: «دربارهٔ جنگ چریکی» (۱۹۳۷)؛ «دربارهٔ جنگ طولانی» (۱۹۳۸)

۱۲۲. چه گوارا: «جنگ چریکی» (۱۹۶۰)؛ صورت‌بندی نظری: رژی دبره، «انقلاب در انقلاب؟» (۱۹۶۷)

۱۲۳. تی.ای. لارنس: «بیست‌وهفت اصل» (۱۹۱۷)؛ «تکامل یک شورش» (مقاله، ۱۹۲۰)؛ «هفت ستون خرد» (۱۹۲۶)

۱۲۴. داوید گالولا: «جنگ ضدشورش: نظریه و عمل» (۱۹۶۴)؛ «آرام‌سازی در الجزایر ۱۹۵۶–۱۹۵۸» (۱۹۶۳)

۱۲۵. رابرت تامپسون: «شکست شورش کمونیستی: تجربیات مالایا و ویتنام» (۱۹۶۶)

۱۲۶. روژه ترنکیه: «جنگ مدرن: دیدگاه فرانسوی دربارهٔ ضدشورش» (۱۹۶۱)

۱۲۷. دیوید کیلکالن: «چریک تصادفی» (۲۰۰۹)؛ «بیرون از کوهستان» (۲۰۱۳)؛ «اژدهایان و مارها» (۲۰۲۰)

۱۲۸. جان ناگل: «یادگرفتن خوردن سوپ با چاقو: درس‌های ضدشورش از مالایا و ویتنام» (۲۰۰۲)؛ همکار در تدوین «دستورالعمل میدانی ضدشورش ۳-۲۴» (۲۰۰۶)

۱۲۹. دیوید راپاپورت: «چهار موج تروریسم مدرن» (مقاله، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۴)؛ «امواج تروریسم جهانی» (۲۰۲۲)

۱۳۰. مارتا کرنشاو: «علل تروریسم» (مقاله، ۱۹۸۱)؛ «منطق تروریسم: رفتار تروریستی به‌مثابه محصول انتخاب راهبردی» (۱۹۹۰)

۱۳۱. رابرت پیپ: «منطق راهبردی تروریسم انتحاری» (مقاله، ۲۰۰۳)؛ «مردن برای پیروزی» (۲۰۰۵)؛ «قطع فیوز» (با جیمز فلدمن، ۲۰۱۰)

۱۳۲. بروس هافمن: «درون تروریسم» (۱۹۹۸، ویرایش سوم ۲۰۱۷)

۱۳۳. مارک سیجمن: «فهم شبکه‌های تروریستی» (۲۰۰۴)؛ «جهاد بی‌رهبر» (۲۰۰۸)

۱۳۴. دنیل بایمن: «پیوندهای مرگبار: دولت‌هایی که از تروریسم حمایت می‌کنند» (۲۰۰۵)؛ «بهایی گزاف: پیروزی‌ها و شکست‌های ضدتروریسم اسرائیل» (۲۰۱۱)

۱۳۵. اندرو کید و باربارا والتر: «راهبردهای تروریسم» (مقاله، اینترنشنال سکیوریتی، ۲۰۰۶)

۱۳۶. مکس آبرامز: «چرا تروریسم کارساز نیست» (مقاله، اینترنشنال سکیوریتی، ۲۰۰۶)؛ «قواعدی برای شورشیان» (۲۰۱۸)

۱۳۷. آدری کرونین: «چگونه تروریسم پایان می‌یابد» (۲۰۰۹)؛ «قدرت به دست مردم» (۲۰۲۰)

۱۳۸. استاتیس کالیواس: «هستی‌شناسی خشونت سیاسی» (مقاله، ۲۰۰۳)؛ «منطق خشونت در جنگ داخلی» (۲۰۰۶)

۱۳۹. جیمز فیرون و دیوید لیتین: «قومیت، شورش و جنگ داخلی» (مقاله، امریکن پولیتیکال ساینس ریویو، ۲۰۰۳)

۱۴۰. پل کولیر: «طمع و شکایت در جنگ داخلی» (با آنکه هوفلر، ۲۰۰۴)؛ «میلیارد پایینی» (۲۰۰۷)

بخش هشتم: جنگ‌های نوین، جنگ ترکیبی، سایبر و فناوری

۱۴۱. مری کالدور: «جنگ‌های جدید و قدیم: خشونت سازمان‌یافته در عصر جهانی» (۱۹۹۹، ویرایش سوم ۲۰۱۲)

۱۴۲. مارتین ون کرفلد: «تأمین جنگ» (۱۹۷۷)، «فرماندهی در جنگ» (۱۹۸۵)، «تحول جنگ» (۱۹۹۱)

۱۴۳. ویلیام لیند: «چهرهٔ دگرگون‌شوندهٔ جنگ: به سوی نسل چهارم» (مقاله با همکاران، مارین کورپس گزت، ۱۹۸۹)

۱۴۴. فرانک هافمن: «منازعه در سدهٔ بیست‌ویکم: ظهور جنگ‌های ترکیبی» (۲۰۰۷)

۱۴۵. والری گراسیموف: «ارزش علم در پیش‌بینی است» (مقاله، هفته‌نامهٔ نظامی-صنعتی روسیه، فوریهٔ ۲۰۱۳)

۱۴۶. چیائو لیانگ و وانگ شیانگسوی: «جنگ نامحدود» (۱۹۹۹)

۱۴۷. جان آرکیلا و دیوید رونفلت: «جنگ سایبری در راه است!» (مقاله، ۱۹۹۳)؛ «شبکه‌ها و جنگ شبکه‌ای» (ویراستاران، ۲۰۰۱)

۱۴۸. توماس رید: «جنگ سایبری رخ نخواهد داد» (مقاله، ۲۰۱۲؛ کتاب، ۲۰۱۳)؛ «اقدامات فعال» (۲۰۲۰)

۱۴۹. مارتین لیبیکی: «فتح در فضای سایبر» (۲۰۰۷)؛ «بازدارندگی سایبری و جنگ سایبری» (مؤسسهٔ رند، ۲۰۰۹)

۱۵۰. بن بیوکنن: «معمای امنیت سایبری» (۲۰۱۶)؛ «هکر و دولت» (۲۰۲۰)

۱۵۱. پیتر سینگر: «سربازان شرکتی» (۲۰۰۳)، «سیم‌کشی برای جنگ» (۲۰۰۹)، «جنگ لایک» (با امرسون بروکینگ، ۲۰۱۸)

۱۵۲. کیسینجر، اشمیت و هوتنلوکر: «عصر هوش مصنوعی و آیندهٔ انسان» (۲۰۲۱)

۱۵۳. مایکل هورورویتز: «انتشار قدرت نظامی: علل و پیامدها برای سیاست بین‌الملل» (۲۰۱۰)

۱۵۴. استفن بیدل: «قدرت نظامی: تبیین پیروزی و شکست در نبرد مدرن» (۲۰۰۴)؛ «جنگ غیردولتی» (۲۰۲۱)

۱۵۵. اندرو کرپینویچ: «ارتش و ویتنام» (۱۹۸۶)؛ «از سواره‌نظام تا رایانه: الگوی انقلاب‌های نظامی» (مقاله، ۱۹۹۴)

۱۵۶. آرتور سبروفسکی: «جنگ شبکه‌محور: خاستگاه و آینده‌اش» (با جان گارستکا، مقاله، ۱۹۹۸)

۱۵۷. مایکل مازار: «تسلط بر منطقهٔ خاکستری: فهم دوران دگرگون‌شوندهٔ منازعه» (مؤسسهٔ مطالعات راهبردی، ۲۰۱۵)

۱۵۸. لوکاس کلو: «سلاح مجازی و نظم بین‌الملل» (۲۰۱۷)

۱۵۹. پیتر پومرانتسف: «هیچ‌چیز حقیقت ندارد و همه‌چیز ممکن است» (۲۰۱۴)؛ «این تبلیغات نیست» (۲۰۱۹)

۱۶۰. اورت دولمن: «آستروپولیتیک: ژئوپلیتیک کلاسیک در عصر فضا» (۲۰۰۲)

بخش نهم: امنیت اقتصادی، انرژی، محیط‌زیست و دولت شکننده

۱۶۱. آلبرت هیرشمن: «قدرت ملی و ساختار تجارت خارجی» (۱۹۴۵)

۱۶۲. دیوید بالدوین: «دولتمداری اقتصادی» (۱۹۸۵)

۱۶۳. رابرت بلکویل و جنیفر هریس: «جنگ با ابزارهای دیگر: ژئواکونومی و دولتمداری» (۲۰۱۶)

۱۶۴. هنری فارل و آبراهام نیومن: «وابستگی متقابل تسلیحاتی‌شده» (مقاله، اینترنشنال سکیوریتی، ۲۰۱۹)؛ «امپراتوری زیرزمینی» (۲۰۲۳)

۱۶۵. دنیل درزنر: «پارادوکس تحریم: دولتمداری اقتصادی و روابط بین‌الملل» (۱۹۹۹)؛ «ایالات متحدهٔ تحریم» (مقاله، فارین افرز، ۲۰۲۱)

۱۶۶. دنیل یرگین: «جایزه: جست‌وجوی حماسی برای نفت، پول و قدرت» (۱۹۹۱، جایزهٔ پولیتزر)؛ «جست‌وجو» (۲۰۱۱)؛ «نقشهٔ نو» (۲۰۲۰)

۱۶۷. توماس هومر-دیکسون: «محیط‌زیست، کمیابی و خشونت» (۱۹۹۹)؛ «شکاف نبوغ» (۲۰۰۰)

۱۶۸. مایکل کلر: «جنگ‌های منابع: چشم‌انداز تازهٔ منازعهٔ جهانی» (۲۰۰۱)؛ «خون و نفت» (۲۰۰۴)؛ «رقابت برای آنچه باقی مانده» (۲۰۱۲)

۱۶۹. ادوارد لوتواک: «از ژئوپلیتیک تا ژئواکونومی: منطق منازعه، دستور زبان تجارت» (مقاله، نشنال اینترست، ۱۹۹۰)

۱۷۰. سوزان استرنج: «دولت‌ها و بازارها» (۱۹۸۸)؛ «عقب‌نشینی دولت» (۱۹۹۶)؛ «سرمایه‌داری قمارخانه‌ای» (۱۹۸۶)

۱۷۱. چارلز کیندلبرگر: «جهان در رکود، ۱۹۲۹–۱۹۳۹» (۱۹۷۳)

۱۷۲. دیل کوپلند: «خاستگاه‌های جنگ بزرگ» (۲۰۰۰)؛ «وابستگی متقابل اقتصادی و جنگ» (۲۰۱۵)

۱۷۳. لوری گرت: «طاعون در راه است: بیماری‌های نوظهور در جهانی نامتوازن» (۱۹۹۴)؛ «خیانت به اعتماد: فروپاشی سلامت عمومی جهانی» (۲۰۰۰)

۱۷۴. استیون پینکر: «فرشتگان بهتر طبیعت ما: چرا خشونت کاهش یافته است» (۲۰۱۱)

۱۷۵. جان مولر: «عقب‌نشینی از روز قیامت: منسوخ‌شدن جنگ بزرگ» (۱۹۸۹)؛ «بزرگ‌نمایی‌شده» (۲۰۰۶)

۱۷۶. عجم‌اوغلو و رابینسون: «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند» (۲۰۱۲)؛ «راهروی باریک» (۲۰۱۹)

۱۷۷. رابرت روتبرگ: «ناکامی و ضعف دولت در عصر ترور» (ویراستار، ۲۰۰۳)؛ «وقتی دولت‌ها ناکام می‌شوند» (ویراستار، ۲۰۰۴)

۱۷۸. چارلز تیلی: «جنگ‌سازی و دولت‌سازی به‌مثابه جرم سازمان‌یافته» (مقاله، ۱۹۸۵)؛ «اجبار، سرمایه و دولت‌های اروپایی، ۹۹۰–۱۹۹۲» (۱۹۹۰)

۱۷۹. محمد ایوب: «معمای امنیت جهان سوم: دولت‌سازی، منازعهٔ منطقه‌ای و نظام بین‌الملل» (۱۹۹۵)

۱۸۰. توماس بارنت: «نقشهٔ جدید پنتاگون: جنگ و صلح در سدهٔ بیست‌ویکم» (۲۰۰۴)

بخش دهم: رقابت قدرت‌های بزرگ و نظم در حال گذار

۱۸۱. البریج کولبی: «راهبرد انکار: دفاع آمریکا در عصر منازعهٔ قدرت‌های بزرگ» (۲۰۲۱)

۱۸۲. راش دوشی: «بازی طولانی: راهبرد کلان چین برای جابه‌جایی نظم آمریکایی» (۲۰۲۱)

۱۸۳. مایکل بکلی: «بی‌رقیب: چرا آمریکا تنها ابرقدرت جهان باقی خواهد ماند» (۲۰۱۸)؛ «منطقهٔ خطر: منازعهٔ آینده با چین» (با هال برندز، ۲۰۲۲)

۱۸۴. آمیتاو آچاریا: «پایان نظم جهانی آمریکایی» (۲۰۱۴)؛ «ساختن روابط بین‌الملل جهانی» (با باری بوزان، ۲۰۱۹)

۱۸۵. والتر راسل مید: «مشیت ویژه: سیاست خارجی آمریکا و چگونگی تغییر جهان» (۲۰۰۱)؛ «قوس یک پیمان» (۲۰۲۲)

۱۸۶. رابرت کیگن: «بهشت و قدرت» (۲۰۰۳)؛ «بازگشت تاریخ و پایان رؤیاها» (۲۰۰۸)؛ «جنگل دوباره می‌روید» (۲۰۱۸)

۱۸۷. رابرت کاپلان: «آنارشی در راه است» (مقاله، ۱۹۹۴)؛ «انتقام جغرافیا» (۲۰۱۲)؛ «موسمی» (۲۰۱۰)

۱۸۸. فرید زکریا: «برآمدن دموکراسی غیرلیبرال» (مقاله، ۱۹۹۷)؛ «آیندهٔ آزادی» (۲۰۰۳)؛ «جهان پساآمریکایی» (۲۰۰۸)

۱۸۹. ریچارد هاس: «جهان در آشفتگی» (۲۰۱۷)؛ «جهان: یک مقدمه» (۲۰۲۰)؛ «منشور تعهدات» (۲۰۲۳)

۱۹۰. هنری کیسینجر: «نظم جهانی» (۲۰۱۴)

۱۹۱. سرگئی کاراگانوف: «دکترین کاراگانوف» (۱۹۹۲)؛ «تصمیمی دشوار اما ضروری» (مقاله، ۲۰۲۳)

۱۹۲. الکساندر دوگین: «مبانی ژئوپلیتیک: آیندهٔ ژئوپلیتیک روسیه» (۱۹۹۷)؛ «نظریهٔ سیاسی چهارم» (۲۰۰۹)

۱۹۳. یان شوئه‌تونگ: «اندیشهٔ کهن چینی، قدرت مدرن چینی» (۲۰۱۱)؛ «رهبری و برآمدن قدرت‌های بزرگ» (۲۰۱۹)

۱۹۴. ژائو تینگ‌یانگ: «نظام تیانشیا: درآمدی بر فلسفهٔ نهاد جهانی» (۲۰۰۵)؛ «همه زیر آسمان: آیندهٔ نظم جهانی» (ترجمهٔ انگلیسی، ۲۰۲۱)

۱۹۵. سی. راجا موهان: «عبور از روبیکون: شکل‌گیری سیاست خارجی نوین هند» (۲۰۰۳)؛ «سامودرا مانتان: رقابت چین و هند در هند و اقیانوس آرام» (۲۰۱۲)

۱۹۶. یان برمر: «منحنی جی» (۲۰۰۶)؛ «هر ملت برای خودش: برندگان و بازندگان در جهان جی-صفر» (۲۰۱۲)

۱۹۷. نسیم نیکلاس طالب: «قوی سیاه» (۲۰۰۷)؛ «ضدشکننده» (۲۰۱۲)؛ «پوست در بازی» (۲۰۱۸)

۱۹۸. پیتر زیهان: «ابرقدرت تصادفی» (۲۰۱۴)؛ «جهان در هم فرو می‌ریزد» (۲۰۱۶)؛ «پایان جهان تنها آغاز است» (۲۰۲۲)

۱۹۹. کنت پولاک: «معمای پارسی: منازعهٔ ایران و آمریکا» (۲۰۰۴)؛ «اندیشه‌ناپذیر: ایران، بمب و راهبرد آمریکا» (۲۰۱۳)؛ «ارتش‌های شنی: گذشته، حال و آیندهٔ اثربخشی نظامی عرب» (۲۰۱۹)

۲۰۰. گرگوری گاس: «سیاست بین‌الملل خلیج فارس» (۲۰۱۰)؛ «فراتر از فرقه‌گرایی: جنگ سرد جدید خاورمیانه» (بروکینگز، ۲۰۱۴)

امنیت ملی نه دیوار است و نه سلاح؛ امنیت ملی هنرِ پاسداشتِ فرداست. ملتی که امنیت را تنها در قدرتِ آتش بجوید، در نخستین توفانِ تاریخ فرو می‌ریزد؛ و ملتی که آن را بر مشروعیت، دانایی، اقتصادِ کارآمد و پیوندِ اعتماد میان دولت و مردم بنا کند، از هر آزمونی سربلندتر بیرون می‌آید. ایران، سرزمینی که سه هزار سال بر لولای تاریخ و جغرافیا ایستاده است، امروز بیش از هر زمان به راهبردی نیازمند است که قدرت را با خرد، و اقتدار را با آزادی آشتی دهد. این کتاب دعوتی است به همین خردِ راهبردی: به اندیشیدن پیش از عمل، به شناختِ دشمن بی‌آنکه دشمن بسازیم، و به ساختنِ ایرانی که امنیتش نه از هراسِ دیگران، که از اعتمادِ مردمانش برخیزد.

ابراهیم روشندل

تحلیلگر مسائل سیاسی و امنیتی

از هنر جنگ سون تزو و منطق قدرت توسیدید تا بازدارندگی هسته‌ای، جنگ ترکیبی، امنیت سایبری، اجبار اقتصادی و رقابت آمریکا و چین؛ دویست نظریهٔ بنیادین امنیت ملی، هر یک با شرح، نقد و سنجش انطباق با نظم کنونی جهان و پیامدهای آن برای ایران امروز و ایران آینده.